فرار از مدرسه
دبیره زندی و انیکه ابوHAMGHOLAI
دکتر عبدالحسین زرین کوه
تهران - ۱۳۵۲
چاب و صحافی این کتاب، یکهزار و پانصد نسخه در خرداد ماه ۱۳۵۳ در چاپخانه بهمن تهران خامه پذیرفته و شماده ثبت در دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۳۳۶ مورخ ۵/۳/۱۳۵۷
در فراغت، توضیح باشندگان کوچکی که در داخل باشندگان کوچکی حال در زنگا و تقریب اخوان‌تپه که در گذی راه‌اندازی‌های مرزی جامعی بر اساس پدافند کشور این بودند که...

(1)
مقدمه

با این همه تحقیق، که تاکنون در احوال آثار ابوحامد خال قیام یافته است هنوز درباره زندگی و اندیشه او مواد ابهری کم نیست. این نکته نفیست که از تاریخی خاکستری است که بر تاریخ عصر او، تاریخ عصر سلامت، سایه فکری ایست نمایندگی تاریخی زندگی او از زمینه ویا آثار اوست که بخشی از آنها هنوز فقط به سیرت و نخسته خاطری است که برکی چاپ دقیق انتقادی نداده، پادیپ باعونهای مختلف دیگر نیز برنامه و تعدادی دیگر را نیز نموده و برخی از پرداخته و بسیاری از پرداخته او و افکار و که گالاً محل تردد است. بعلاوه درست و نوع قلمرو آثار و آثار و افکار و یکی از مشایخ تاریخ

فرهنگ اسلامی شاید کم‌کم را بتوان یافته که بقدر غزایی تنواع تمام عرفة به فهمنگ را در زندگی و اندیشه خویش با پرداخت و خلاصاً تاریخی می‌باشد.

در حقیقت زندگی به نسبه کوتاه آنها یک آنکه از افزایش و تحریر فرهنگی چنان و پرداخت و نفوذی داشته است که تقیباً هر خاطر شایان توجه را
فرار از مدیم‌ه

در سرآسم آفاق وسیع فرهنگ عمر وی، فاکچوده با تاشخانه بانی تکنیٰ تشخیص و پسند مدیر در تاریخ ترین مدارس عصر، مراوه و مکتبہ با طلا و علماء حنفی و حنبیلی و مالکی در خراسان و عراق و تبریز و مناظر بافق‌های و علماء برگ‌رود و نامدار دوران در مجالس وزرا و شهرداری‌ها، تدریس و تدفین طولانی درقه شخصی و مناظر مربوط به اصول و کلام، آشنایی دقیق باکتب فلاسفه و مباحثه با علماء و حکماء عصر، مبارزه بر ضد دعوت باطنی‌ها و تصنیف رسالات در رده آنها، مکتبی به ارگندی وزرا عصر و ا谣言 عصر و سیاست داخلی دباد خراسان و عراق و حجاز و فلسطین، صحبته با مشایخ صوفی و وزره دعای عرفه و دفاع از معروف و استقبال به رضایت در خانه‌ها که اینهمه، قسمتی از زندگی پر مشغله اورأ خلاصه می‌کند و سمت تماس او را با فرهنگ عمر وی نشان می‌دهد از روی در عین حال می‌فیض مجد و ساخت یا یا صوفیه، یک نمک‌کام مناظر جوی و دو نفری، یک طوفان ستانت، یک صوفی عادی، یک معلم خوش تعریف و حتی یک نویسنده، پر کاردی مازد که به پدیده فرهنگی عظیم ویک عصر در خیابان ای ای آثار خویش منعكس ساخته است. مجموعه‌ایزی و زیگی هاست که به شخصی استثنایی ادیبان گونه‌گون داده است و آنان میزان خصوص‌آور و بعده نویسندگی و کتاب یادگری، عمق بعده فلسفی و کلامی و وظیفه‌بندی عرفانی و اخلاقی او گالیا جنایه که سایر اباعبدالله رضواعو در سیره‌ه می‌افکند و چون نیست که چنین شخصیتی دا نمی‌توان با مقیاس های ساده به اصلاحات معمولی اضافه‌ای بی‌پانشک و بعدگرد با آن، نهایی منهجی در ضرور دارا و اضافه‌ای در آورد. خاصه که در شما این اباعبدالله پیشتر هایب امتیازات اوله اصل‌ال
و ابتکار کم نظر اوست که در آنچه نیز از دیگران اخذ و اقتباس کرده است تشخیص و ابداع می‌باشد ولی اصلاحی در این مطالعات و ابزاری که مانندی که هفته‌های اخیر عمر او را بر حسب خاصی از تصور داد اصلاح ورسخ این ابعاد دیگر در وجود اوان مايه بود که تأثیر آنها حتی درایان یک تحالی نکننده ازدیاد نیز بکلی از این برود وچنان نشاندی از آن ابعاد در دراژ این تحال از شاملی بیناند که بهصرف توجه به باهاحتی تحول فکری شکرگزندگی وی شاهم دیگری سنتون از ازبای کرد.

در اوقات متممیش می‌آید که درباره ابوعامد غزالی صورتمان افکن واین تحول شکرگزندگی در رویه یکتريزایی تلک آخر حیاتی این دانشمند بلندآوازه اسلام را ازباقی عمر وی جدا می‌کند بیانیه یک خط قاطع در تاریخ زنگ‌گی وی توجه پژوهش در چالد نکنند. در نقدهایست که هرچند این تحول نیز خود نویسی سری به رضای علم ورسیه و نویسی گرایش به معارف قلیبی بود پر رز می‌باشد بعد ازاین تحول اهمیت مثل دوره قبل آن همچنان ازتشتال بیکاری کتاب بای تایست و وتوسط اینچه رادیلاباد رها کرد در اآنیاد دیگربار رجوع کارنهایی آن کرد بلکه حتی درسفر رهاپس وگرچه قدیم و چشم هم یکسازتشتال به تأثیری و تصفیه‌بازنمائی نکته وغیر معنی مثل از ایوان الی ایندی چه دردن دوره تأثیر کرده و

اینچاک که بعد نریتی و توالی آثار ادیان می‌آید وحی بررسی

انساب آنها برای پژوهنده همچنین مسالمت مهم جلوه‌ی می‌کند. به حقيقة تأویتی توان از ترتیب تاریخی مرتبی به آن وتأویتی واقعی و قطعی آوداد نواحی ملودی از روی روایات موضددک کتاب‌های تذکری و طبقات
می‌توان در آن وی تنافض‌هایی پافتا می‌توانی را تأثیرات آفرکان و از جر و امدادی بپذیرد. این‌که تنظیم آثار از روی تربیت تاریخی، ابتدای دستورالعمل و دشواری آن‌ها مالک که بتواند گارد آزادی باشد برای این کار می‌توان یافته.

بندن شک این‌که درک نام‌دار را در آثار پیگیر نشانده که بررسی انتساب آن اثر بتوان تلقی کرد هم‌هایی اطمنان نیست جو این پارامی‌گی کتاب‌های متحول جامعه به گزالی نسبت داده‌اند ورساله سر نعلی از آن ابجکت است، هم‌اکنون شد به‌آوراد که سخت انتساب آن‌ها محل تردد شوراوند بود خالی بست، ملاک‌هایی هم که پارامی شرق‌ناتان ووبایی از جمله مشوک‌های دیدنی به خاطر پیش‌های که درعمل همواره که دیدن به اینکه یکان. ابجکت این‌که می‌گویند گزارش‌های داشته است خویشت را همواره پا‌کردن بده که این به سنت گزارش‌های داشته در نهاد آثار قطعی وی صادقی هست اما مانند هم تدارک که کتاب متحول جامعه فیز ده‌هیم حذاعالزام عقایدی‌ای یا بندمی‌شده باشد و با این‌هم به بره‌های فیز می‌ست به گزارش‌ها مشرف شده باشد این ملاک‌هایی هم که می‌گویند گزارش‌های آثار خود را با نظم و ترتیبی منطقی

تصنیف کرد هر چند حمایت و حتی مقبول بنظر می‌آید لبک گاهه تخلف نابودی‌های نیست و ساکد در اجها و ظروف خاص هم کتاب‌هایی نوشته باشد برای رفع دست کرده که فوی تابع‌های دیگر مسئله می‌بود به‌روز. این هم که درصد آخیزی، گزارش قابل به وجود امیر مافوق عقل بوده است بفرش که درست باشد و قول گزارش را درباره بی‌میتی بتوان

--- Montgomery Watt, IRAS 1949.
به‌ینگونه تعبیر کردیم که از آن نیست که در آنچه وی برای عامة
دانش طلاب و باحتی برای اکثریت گردن خوشی می‌نویسد مطالب مشروب
جمهور فقهیه و مکمل‌مان نفوذ عقل دا تصدیق کرده‌اند. خاصه در دوره
بازگشت به‌تدريس در نظامیه‌نشابور. دروانه‌تعدادی از آثار غزالي هست
که اکر در انتساب آنها جای‌بحث نیست، درباره‌تاریخ قطعی تأیید آنها
اختلاف است و همین نکته بررسی درتوالی فکر را دشوار می‌کند و
مشکل عمدجه درین باب کشته یاری عاده و تنوع این آثارست.
حقیقت آنست که آثار غزالي، حتی با قلم‌نظر آن‌انجاه مفقود و
میکرد و مجموع‌سدا نیچه انگشتن دیگر، بنظری‌آید، هم از لحاظ تنوع
مسائل سبیل‌ست و هم از جهت تعداد. بهمین سبب در آن باب تاکنون
تحقیقات سبیل‌کردند و جای آن نیز هست. دواسته مهم درین باب
عبارتست از کتاب مولات الغزالي تالیف عبدالرحمن بندی برای وی
وکتاب موریس بوبیز درک تاریخی آثار غزالي برای اسوس.
هردیگر باوجود انتباها و تقصیه‌ای که درن این شاهیه برای موارد
موجود دریران موجب وقوع یاری از آن سهوهاگشتی است ومردیرای
هر یک به‌دیده که به‌خواهید دریاب غزالي دانش او بررسی کند ضروریست.
پاره‌ای ازین مؤلفات غزالي بدون شک مأخذ یکانه برای شناخت درست
برخی ازجنبه‌های اندیشه وزندگی غزالي است‌اها بررسی دیگر مخصوصا
آنچه درک نقد و اصول وکلام و منطق است بهتر معرفی پایه‌داست عصرست
ود این آنه به‌تاریخ آن داشت‌ها ارتقاء دارد. حاکی ازسلیقه‌خاص
نویسندگه است درنودین ونیبین مجدد مباحث معمول درین اهل مدرسه.

* M. Bouyges, Essai, 1959
معمولاً دریافت نحوه نکوین اندیشه غزالی که محرک واقعی تحولی که در زندگی او و رغبای داد نیز بهترین جواب توجه به تاریخ بیداپی این آثار و ارزیابی مدرجات آنها ممکن است و به تدریج تاریخی این آثار و بررسی در حیطه اخلاق آنها نمی‌توان زندگی دادنیه غزائل را درونیستی ادراک کرد.

اگر امپاری‌ها هنوز که ای را بدانو نمایند فلسفه‌شناسیان اسلام در قرون وسطی می‌شمرند البته سبب نست که در این اسکولاستیک فقط از "مقاها الفلاسفه" او آگاهی داشت و با "مقاها الفلاسفه" که در واقع ویرانگر و باطل شماری "مقاها" بود بی‌خبر ماند. اما غزالی، هرچند بر رغم مخالفتش با فلسفه، در حقیقت بی‌فلسفه ویک نقد فلسفه‌هم‌هست وجودی درهمین یک بعد فکری نیز محدود نمی‌ماند و مخصوصاً ابعاد دیگری که اسکولاستیک از آن غافل مانده است عبارتند از اخلاق، عرفان، وضوح.

بعلده غزالي او کنند بکفته پولیوس اورمان *محصول و تصویر محیط فرهنگی زندگی اخلاقی و آثاری رویهم رفته کشوری کوشش قوای کونکون مؤثر در بیداپی فرهنگی اسلامی آن روزگار یان رامیه لیکن زندگی اکثربه عنوان زندگی یک دانشمند ویک انسان در حقیقت مجموعه‌ای است از اکتشمکش ها و دکترگونی‌های یک دان.

پرماجریا که شاید دنبال کردن آن برای خوانندگان عادی نیز همچون پژوهندگان اخلاق و فلسفه اسلامی جالب و دلچسب باشند. هرچند آنچه

* J. Obermann, der philosophische und Religiose Subjektivismus Ghazalis, 1921/2
مقدمه

در محل این لاهور، شاعر فرآسی الیه غزایی و ریبنتشی برداخته است. خواننده، همان رنگ در غزاره افسانه فرنگی‌ترین خیالی، گام به گام در بارہ زندگی غزایی، اینه کتاب‌های المنطق از لازم‌هداهنی است اما آنان رساله را درخیال حال نمی‌توان یک نوع ترجمه‌حال شخصی تقلی کرد. چرا که نویسنده در آن به مبانی دقیق جزئیات زندگی خویش نظر ندارد و فقط می‌خواهد ماجرای دگرگونی‌های فکری خودراشیون کنند و او افسانه روحانی خودرا از این رو در ضمن آن غایباً، جریان‌دید شاید اهمیتی به‌سال‌ها و تاریخ‌ها نداده باشد و این به چنان حال شور و استفراغی که او در هنگام نکارش کتاب المنطق‌خوانی داشته است موقع برداختن باین خرده‌کاری‌ها را از آن نمی‌توان داشت. گذشتند از المنطق‌خوانی مأخذ دیگری که نیز از جنب اشتباه حاصل گردیده آن را در رده‌بندی مآخذ عمده بیش‌پردازند و مجموعه‌ی نامه‌های اورست که بکه‌ی‌ای خویشانش جمع آورده است و با آن تکه‌ای شاید ازدست کاری‌ها و فروز و کاست‌های برخی خالی نباشد، در آن‌جا مربوط به سال‌ها یا آخر عمر غزایی است از آنان غایباً می‌توان استفاده بسیار کرد.

از آن‌جا معاصران غزایی در احوال وی نوشته‌نامه هم‌خوش‌اکثر با روایت عبدالناصر فارسی را که در کتاب د سایات‌ناریخ‌پیما بود و استاد بی‌بند. هرچند روایت دی‌آ نکونده که در منصبه‌سایا موجود خلاصه شده که اکثر آن‌ها در بین منظور می‌آید لیکن تمام روایت دی‌را ابسن عسکر و سبکی هم نقل کرده اند و چون عبدالناصر نواده دختری امام

*Jean Lahor, Les Quatrains d'al-Ghazali, 1896

* Odyssée
فراد از مدیره

فیلیری وخداعهمه‌ی علاء می‌کوشی در حوزه‌ی امام‌الحرمین بوده است وارد اینها کشیده‌ی در بازگشت ابوبکر به خراسان نیز به‌صورت اردیبهشت مانندی در نظر دارد و آنچه وی در احوال غزایی فویشته است در‌امنیت‌الی‌مان مدیری آنها که نهادن یا بی‌اطلاعی در آن نیست باید آن را برخواهی دیگران ترجیح داد. به‌معنی‌ی روایات اونیزآ نگونه که قبعدا، و وقیط نستی‌نانه‌ی دری درین روایت هچ اشاری به مسافرت ابوبکر به جراحان ندارد در سورکه‌ی روایت منقول ازانس قامت می‌نعن و خواهان نظام‌الملک که نزوده‌های عثمانی‌ی بوده‌اند وداستان بخورد بارزها نیاردنکان بازگشت از‌جراحان هم از‌خیان خود وی شنیده‌اند تردیدی در‌روآی‌های این‌مسافرت‌ها را نکردند. همچنین دراب‌مسافره‌ی غزایی دریش وک دیده و حجاران نزختن وی باگشته‌ی خود غزایی درالمنداق من‌الخلال وی با‌پی‌ی‌تویقب قابل اعتقاد دیگر سایش‌ندارد والیه نی‌توان نه‌بستاوی‌ایشان وی با‌غارزایی وی بدون توجه به عوامل دیگری که ممکن است احیانی در روایات اون‌نامه‌ی‌ناپایی را سبب شده باشد برخوردن روایات وی اعتماد تمام کرد.

از‌سایر روایات بال‌نسبه‌ی فقید نیاز‌آ نیچه‌ی ابوالفارج‌ی‌الجوزی و ابومظفری‌می‌ماند در احوال وی آوردند بآن‌که غلبه‌مانه‌ی منتقل برمنزل مهم بنظری می‌آیند باید با قدری احتیاط نشی‌کرد. چرا که آنها روزه‌ه رفت‌ه حسن ظاهی دهات ایوب‌هد و اردارش احمد‌نی‌ی‌مانه‌ی ودر Thảoی جای‌روای‌ه خوش‌پری آنها طمع‌ه‌ها وارد کردند. یا پنهان‌ی‌اکثر. چنان‌که یک‌روایت این‌الجوزی می‌گوید غزایی از‌آن‌که تدریس و اشتغال به ریاضت و سیاحت، باز بخشاط ملاقات با يوسف بن
تاشفین صاحب‌مراکش بعضی رفت و یک‌چند هم در اسکندریه ماند و
چون از وفات یوسف خبر یافت آزمازیار مغرب منصر فکشت. این
روایت نه با مقداد اقوال غزیلی و اخبار دیگر که تائید می‌دهد غزایلی
مقداد اولین قرن ششم خوراسان بوده‌است مازنی دارد و باشی‌گزیده
وربایست صوفیانه‌ی دیک که در آن سال‌های عزلت وانیز از برخوردار با اهل
دینا و ملافات با فرمانرواوان و امیران عمر برد انتساب انتساب داشته است
سازگار می‌نماید. چنان بنظر می‌آید که این روایت را عمداً بر ساخته
باشد تا صدق دعوى غزایلی را درزه‌دوز و ترک بی‌نهاد و مهمیل جلوه دهد
وزه و صلح‌خواه را با معول.
در بین روایات دیگر، اخبار این سمعنی بستری قابل اعتمادست و
بعد از آن، باید از روایات این اثبات آن خلکان، و این عناصر یاد کرد.
معمولاً بدون مقایسه دقیق تمام این‌ها‌نخود و بدون مراجعت دام و مکرر به
روایات متاخرتر مثل اقوال دهی، سبک‌ها، دیک‌ها که خودان ناجاد
مبینی بر روایات کهنه ترست و مخصوصاً بدون توجه به حواضن و احوال
صغریزی که در توارتیع عید سلجوقیان برآمد است فهم درست‌زدگی
و تکیه‌های عمده که در تحول فکری و ودرا نادرگون و تأثیر
گذاشته ایه نام‌بی‌تان و غفلت از تنها درست تمام این‌ها‌نخود
پرده‌ها و اکرم‌که‌ن و پیش‌دار و رجبی نماید.
(تحول‌شکوف زندگی غزایلی، نوع دهی، که در آثار و هست، و
مخصوصاً تأثیر قابل ملاحظه‌ی افکار و آثار و درقلار و دین و فلسفه
و توصیف اسلامی باقی گذاشته است سبب شده که از آدیب‌ز جویندگان
سیار در شرق و غرب به‌بحث و تحقیق در احوال و دست بزنند; چنان‌که
حتی فهرست مهمترین فرآورده‌های این تحصیلات را نیاز به ترجمه نداشت، از این جمله دریان آنچه شرق‌شناسان در طول دو نسل اخیر را به‌ویژه تحقیق کرده‌اند، آسیس بالاسوی و موئنیکاری واتن به جنبه‌های کلامی فکری می‌پردازند. پیشتر نویج کرده‌اند، ایرمان، و تاحدث و نسینک مخصوصاً به جنبه فلسفی آن پیشتر نگرفته‌اند.

بعلده بسیار نگاشته‌شده کتاب مکاوی، بگلی، شیلی نعمانی، و فرد جبرک هریک در باب جنبه‌های ارزیابی بررسی‌هایی کرده‌اند. در این حال بیان کرده‌اند گزارشات غزایی از جهات، سازنده‌اند که هنوز ازدیدگان خواهند بود. کتاب‌های دیگری که از این هدف پرداخته، چندانی که از این‌ها یکی از اکثریت از نظر، نسبت به این کتاب‌ها است که آن را درخود بررسی نکرده‌اند.

آگرچه در این باب نیز پژوهشگران کتاب‌ها پرداخته‌اند و از این‌ها گزارشات نام‌اولی استاده‌مندانی، کتاب بارون کرادروس، اندیشه، دریان، زمینه اطلاعات بسیار سودمند در بردارند. بررسی‌های از این مطالعه برای ترکیب‌های جدید پژوهش‌های اخیر شرقی و غربی در باب غزایی باشد بزرگ و خالی از فاقده است. در جهت آگاهی نیز بسیاری از کتاب‌های این کتاب را به‌طور می‌تواند در باره زندگی و اندیشه غزایی را نگاشت، توجه به‌ویژه فایده بود.

* M. Asin Palacios
* Wensinck
* Macdonald
* Beagley
* Carra de Vaux
* M. Smith
ازندگی و اندیشه‌های دانشمند بر آوازه‌ی که صورف را برغم مخالفت‌های ظاهرگرایان در فرهنگ اسلامی اهمیت واقعی دارند، امیدان هست که این کتاب در عين حال، در میدان تلقی شود. از این‌رو به‌منظور تهیه‌ی یک کتاب که بر اساس تأثیرات و افزایش وزن‌دهی و شکست‌دهی که در سطح عقل و انگیزه‌های انسانی بوجود آمده است، می‌توان به بهترین و سادگی‌ترین یک کتاب‌های دیگر می‌تواند نسبت به شیوه‌ی دیگری یکی‌گیری‌ی یکسان تفاوت بارزی دارد. تعليم آنها قریب به کسبی می‌شود که مدد و هرج و ماجرا در محصول‌های فراوان و غزایی همچنانه که به‌طور خاطر نشان می‌دهد که در کنار این دوره می‌زندند شاید نسبت به شیوه‌ی زندگی یکی‌گیری‌ی یکسان تفاوت به شکلی که می‌دانند نبیکن تعليم آنها چنین با هم ارتباط دارد که فهم تمام جنبه‌های عرفانی به نوعی بدون آشنا بودن به نظر می‌رسد تن ممکن است. ولی چندماهه نوسنده یک نسخه که پیش از این با شروع کتاب‌هایی چون تهیه می‌شود که یکی‌گیری‌ی یکسان تفاوت به شکلی که به‌طور خاطر نشان می‌دهد که در کنار این دوره می‌زندند شاید نسبت به شیوه‌ی زندگی یکی‌گیری‌ی یکسان تفاوت به شکلی که می‌دانند نبیکن تعليم آنها چنین با هم ارتباط دارد که فهم تمام جنبه‌های عرفانی به نوعی بدون آشنا بودن به نظر می‌رسد تن ممکن است. ولی چندماهه نوسنده یک نسخه که پیش از این با شروع کتاب‌هایی چون تهیه می‌شود که یکی‌گیری‌ی یکسان تفاوت به شکلی که به‌طور خاطر نشان می‌دهد که در کنار این دوره می‌زندند شاید نسبت به شیوه‌ی زندگی یکی‌گیری‌ی یکسان تفاوت به شکلی که می‌دانند نبیکن تعليم آنها چنین با هم ارتباط دارد که فهم تمام جنبه‌های عرفانی به نوعی بدون آشنا بودن به نظر می‌رسد تن ممکن است. ولی چندماهه نوسنده یک نسخه که پیش از این با شروع کتاب‌هایی چون تهیه می‌شود که یکی‌گیری‌ی یکسان تفاوت به شکلی که به‌طور خاطر نشان می‌دهد که در کنار این دوره می‌زندند شاید نسبت به شیوه‌ی زندگی یکی‌گیری‌ی یکسان تفاوت به شکلی که می‌دانند نبیکن تعليم آنها چنین با هم ارتباط دارد که فهم تمام جنبه‌های عرفانی به نوعی بدون آشنا بودن به نظر می‌رسد تن ممکن است.
درتیه مقدمات نشر باریکها کرد، ازدوست‌گرامی عنايت الله مهبدی که در استخراج و تدوین فرهست ها سعی و همت فوق‌العاده نشان داد، از مشفق مهران محمود مطیری که در کار طبع دلسوژی و مراقبت صمیمانه کرد، از برادر عزیز عظیم زرین کسوبی که در نهایت فرهست مربوط به گزیده نکته‌ها اهتمام بیشتر و رزیدن، وخصوصاً از دوست‌می‌کرده فرمان آنان که غیر ازتصحیح مطبوعی دو فرهست جالب شمارنامه عمر وکارنامه آثار را بر کتاب افزود سپاس بسیار دارم وجز عیب، هرچه را درین کتاب هست باین عزیزان وبیمه‌کسانی که نام آنها کتاب‌نامه این دفتر را زیرت بخشدید ایست می‌خونم می‌شمارم. درواقع با آنها نکته‌نودین این کتابچه‌السال پیش دردناک‌گاه به‌گزاره به‌افته بود وگاه عزیزان پیش شایسته‌نوازندامی برای نشر این نمی‌کردند و اکنون نیز به‌چاپ آن بی‌دانه از خود می‌پرسم که یادکردند ازمصرف معلم مثل‌فرمان خویش گه‌گاه همچنان در حصار مدرسه نمانند؟

تهران ۱۳۵۳
 عبدالحسین زین‌止损 گام
<table>
<thead>
<tr>
<th>کودکی و جوانی</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>ولادت ابوهادم</td>
</tr>
<tr>
<td>مرکز بند</td>
</tr>
<tr>
<td>طوس در دوران کودکی ابوحادم</td>
</tr>
<tr>
<td>3-5</td>
</tr>
<tr>
<td>فرآینده منجی در طوس</td>
</tr>
<tr>
<td>7-8</td>
</tr>
<tr>
<td>مزار آدام و آباده طوس</td>
</tr>
<tr>
<td>7-8</td>
</tr>
<tr>
<td>غلیبه رو به دینی</td>
</tr>
<tr>
<td>7-8</td>
</tr>
<tr>
<td>زندگی در شهر و روستا</td>
</tr>
<tr>
<td>9-10</td>
</tr>
<tr>
<td>درک و مدیت</td>
</tr>
<tr>
<td>9-10</td>
</tr>
<tr>
<td>مدارس طوس</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>صعود به جرجان</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>جرجان و مدرسه آن</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>زندگی در جرجان</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>تقدیر بی وابسته دیجیران</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>اختلافات منهی دیجیران</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>علت غزایی به بحث عتاید</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>دسته جرجان</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>بازگشت ورخارد بازدیدان</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>بروشور اولین تألیف</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
<tr>
<td>توقف در طوس</td>
</tr>
<tr>
<td>11-12</td>
</tr>
</tbody>
</table>

<table>
<thead>
<tr>
<th>فهرست مندرجات</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>درس امام الحرمین</td>
</tr>
<tr>
<td>6</td>
</tr>
<tr>
<td>حوزه امام الحرمین</td>
</tr>
<tr>
<td>27-28</td>
</tr>
<tr>
<td>زندگی در شیراز</td>
</tr>
<tr>
<td>28-29</td>
</tr>
<tr>
<td>مدرسه سالمیان و مدرسه تقلیدی</td>
</tr>
<tr>
<td>29-30</td>
</tr>
</tbody>
</table>
| امام الحرمین و ایبوحادم |}

<table>
<thead>
<tr>
<th>شکر گزاری</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>فناور بمدای امام الحرمین</td>
</tr>
<tr>
<td>53-54</td>
</tr>
</tbody>
</table>
فراد از مدرسه

۱۴

۱۰۹-۱۱۰
فرود ایوب‌خان به بغداد
۷۷-۷۸
زندگی در بغداد
۱۱۰-۱۱۲
تهران خاتون دسپایس او
۷۸-۷۹
کتیبه و مدارک
۱۱۲-۱۱۵
مبارک با بانی‌ها
۷۹-۸۰
ظلم و سرانجام
۱۱۱-۱۱۶
ئوج تهدید باطنیها
۸۰-۸۲
توجه به خطر فلسطین
۱۱۷-۱۱۸
دهره و زندگی
۸۲-۸۳
غزالي و ساخته‌های او
۱۱۸-۱۲۰
گزارش و مقاله علمی
۷۴-۷۵
جاذبه‌ای او در جغرافیای غزالي
۱۲۱-۱۲۳
بهرام روحی و مبارزه با نفس
۱۲۶-۱۲۷
بچه بهرام
۱۲۸-۱۲۹
توصیف بردش احمد
۱۳۰-۱۳۱
فرود بغداد و ادعا علیه

۲

وعیتن ایوب‌خان به عصر خواجه نظام‌الملک و ممالک عصر
۵۴-۵۸
زندگی عصر و حکورت با علماء
۵۸-۶۱
علاقه نظام‌الملک به انتساب و آرامش
۶۱-۶۲
سوظف در حق شیوه و باطنی
۵۲-۶۵
نظام الملك و سیاست ماکاوی
۶۵-۶۹
توجه سلطان به شعراء و علماء
۶۹-۷۷
نظام الملك دسپایس
۶۸-۶۹
علاقه نظام‌الملک با ایوبخان
۷۱-۷۴
دریک هرماهارد
۷۵-۷۷
ایوب‌خان و عزلت بغداد

۳

دین‌نظام‌الملک بغداد

۷۷-۷۸
و گرد ایوب‌خان به بغداد
۷۸-۷۹
زندگی در بغداد
۷۹-۸۰
فرود سلطان و وزیر بغداد
۸۰-۸۲
نظام‌الملک
۸۳-۸۴
کتابخانه و مجلس و عظم
۸۲-۸۳
ساخته‌های نظام‌الملک و استادان
۸۴-۸۵
ایواسیج شیرازی نظام‌الملک
۸۵-۸۷
جانشینان ایواسیج قبل از غزالي
۸۶-۸۹
غزالي مدرس نظام‌الملک
۸۹-۹۰
حتای و دفاع درخواست غزالي
۹۰-۹۱
حیات و علاقه نظام‌الملک
۹۱-۹۵
نظام‌الملک و مکاتبه
۹۵-۹۶
مرگ وزیر و سلطان
درک‌مکش‌های راهی و گریز

کریز از بناد

ورود به سمت جمع اموی

عزلت وزارت غزایی

تردد در مساجد و خانه‌ها

ابوهادی دبیالبلس

آن‌هگ و مراهج بلام

ایجاد و تأمین

بازگشت به مطلق راه بناد

ریاضت ابوبکر بنی‌صدر

تثبیت این‌ها در ریاضت ابووسمد

۷

فیلسوف، ضد قلیقه

غزایی و حقوق این‌ها

جستجو در مثال‌های فلسفه

خطر خلق برای اسلام

بعضی از نوآوران

تغییرات الفلاسفة و تأثیر آن

۱۵۲-۱۵۹

فیلسوف‌های خاص

غزایی و مسائل قلم عالم

ابدیت عالم دکتر جالیپوس

۱۵۰-۱۵۷

ساخت و تکثیر

اغزایی و مسائل قلم عالم

۱۵۰-۱۵۷

ابدیت عالم دکتر جالیپوس

۱۵۰-۱۵۷

ساخت و تکثیر
فراد المدرسه

16

ترکیب غزالی در ایران

ب. دست و پنجره غزالی

تربیت بخش غزالی

ب. نور و شک

غزالی مسیحی

ب. تربیت غزالی

ب. معروف و طریق قلب

ب. کراپش ضعیل متقابل

غزالی الیدیگاه فقیه و متقیان

ب. تأثیر غزالی در دین و دیوان

ب. آمیزش غزالی: دندگی غزالی

یادداشت و فهرستها

232-233

233-234

234

204-200

274-276

278-279

281-283

286-288

289

291

294-297

299

299

299

299

260

276-279

287-288

296-297

291

294

291

267-268

265

267-268

267-268

267-268
کودکی و جوانی

در آن روزهای نااخته‌سال ۴۵۶ هجری وقتی در خانه بیشه ویده کم مایه اما یک چهارگان از اهل طبران طوس یسری بدنی آمد، مردداده یک لحظه سعادت عالی ترین درد یک عمر خوشی در خحال تحقیق یافته، سالها بوده که محمد طوسی در دکان محقری در دیبی شهر کوچک خراسان بسیم رهبری می‌کرد و از معموله این زندگی خانواده خوشی را داده می‌شد. در وقایع در آمدی داشت هن افتخاراتی چیزی از نوع کار یک جوله بود که همه‌جا بیش کلیدی تحقیق می‌شد. اما وقتی مرد، با اخلاص و علاوه بر یک به فقه مان رصویان به هر و تبیله داشت به مجاهد آنها می‌رفت از اینیکه یکن وی دا با یکن نام یار آب ویاب عربی غزیر قدامی زندگی‌سازی غور و می‌کرده. در پارازار نیز دیگران که می‌خواستند با ادب و حرم‌نام وی رفتادند وی را بیشتر تام می‌خوانند: غزیری این طرح بیان خاص بعضی از اهل خراسان بوده که در کف‌ها و شنید روزات‌خوشی عطار را عطار را خیام و غزال را غزال
برای محمد طوسی که خودخط و سوادندشتی این اسم عربی می‌آورد، از پدر وی به قبیله نام آورد، بود نام زرتشتی احمد که وی را تسلیم و او را به خواندن دادند. و در تمام شهر و دیار خراسان نام و آغوش بلند داشت. با پدر هم از وجوه این ابولهاد که امروز دیگر کسی نمی‌داند، عمیق وی بود. یا برادرزاده‌اش بر خوش با لیل‌آباد و او زنی به خانواده‌اش که نام خوشنان هست. که زنی از آقایان و مسلمانان پر خضایم و محبت می‌گفت و بود. ای این‌گونه شک داشته‌اند که بوده و همیشه

افسوسی داشت اما هم‌اکنون نیز آرزو کرده بود که اگر فروردی یافت، دی‌را بستگی به پدر و برادر داده که فقهی که شدی با دار رفته. خود او با تشکستی که داشت هرچه می‌نفت تا آنجا که می‌توانست بر فقهان و اهل علم خرج می‌کرد، در مقاله‌ای آمداز فت و آمد داشت. با آن‌ها نشست و بر خاست می‌کرد، نسبت به آنها خدمت و حمایت می‌بنا می‌آورد، و وقتی سخنان آنها را گوش می‌کرد به هیچ چی امید، اشک در چشم‌شان حلق، می‌زد و از خود با خواست فروردی باعطا کنند گفته که فقهی شود. در مقاله ده و هکه می‌ردف و وقتی از سخنان واعظ بشورم آمدمی گریست و ابتدا آرزو می‌کرد که پرست واعظ شود.

یک پدر که روزی فقهی نام آرزوی شود و یک پسر که روزی واعظ بلندآوایی از آب درآید برای اورث در تمام عمر رؤیایی بود، رؤیایی طلاپی، آیانام اور، نام این محمد طوسی که یک غزال فقیر طبیعت‌پوش بود، سرا ناجام روزی در نیایش فلسفه دیده و اعظمان نامدار

ذکر خواهد شد؟
غزال طوسي یک‌سبه به‌مطابق، نام‌گذاری که نام خودتون و نام پدرش نیز
بود. کنیسه ای‌اوهادهمه که در خانواده او غزالی را بلندآورده کرده بود
برای چنین پسری می‌توانست یک فال خوش تلقی شود. درین زمان‌ها در
خراسان پدران و مادران گه‌گاه کنیسه‌ی هم برای فرزندان نوزادخوان
انتخاب می‌کردند، کنیسه‌یی که عبارت بود از تجمیع یک آرزوی گرفته و
داشتن یک نواحه. در انتخاب این ناحیه غالباً از تأمین خوشان خانواده،
ازنام دوستان و آشنایان و گه‌گاه از هواداران دوست در ویژه‌ای خوشی
الهام‌یافته قتنه. گاه سربسم را نیای خانواده کنیسه خوشی را به‌نوزاد می‌داد و گاه‌بد
و مادر هر یک سلیقه‌های خوشی کنیسه‌ی براسم فرزند می‌افزود، چنان‌که
بعدها وقتی کودک بزرگ می‌شد کنیسه‌ها داشت و نامها
این کنیسه‌ای‌اوهاده که به‌نوزاد خانواده غزال طاپران داده شد
مثل این بود که از کودک طلب می‌گردیده شد: اوهاده‌گزایی. محمد
طوسي چه کار داشت که این فرزندی را به‌بیان هر گر پسری که‌حساس نام‌گذاری کرده
نخواهد یافت و درحقیقت چکشند دختر ارزی تخواهمان؟ در تمام عصر
این رهایی از لذت را در چان خوشی پرورده بوده که پسرت فقیه‌شود و نام
حیرت می‌رودن‌آ، او سازد واکنش در خانواده غزالی برای یک‌پسر که
رژی می‌باشد فقهی‌تر ور کرده طبران بایست فیوز شود چه کنیسه‌ی از آب‌
حامد مناسب‌تری نمود؟ هرچه بود این یک‌سبه غزال طوسي به
دها خواسته بود و جنسال بعدی پسردیگری ازدید ابراز احمدخوان
بنا همان فقهی خانواده. بی‌شک این نیستان که این یک‌سبه رو کرک
با الهام‌دهنگ خواننده جزیی کال خوش‌شود اما غزالی ساده این‌اجتماع
بنا داشت کا احمدی‌پسردهوی می‌انگریزی فکزدن‌واظع.
با این‌نیه برغم آن همه شوق و علاقه‌ی که بتریت آن دریس داشت خودش آن اندیزه‌نامه‌اش که آنها را با مکتب رواه سازد. بیمارست و ظاهراً با بیم و نگرانی، یاپان عمر خوشی را حس کرد. اندوخته‌ی فرآوانی نداشت اما دلش می‌خواست هر چه آزادی می‌ماند درتریت این دو کودک صرف شود. رفیقی داشت صوفی که نیکی و جوان‌تردی ادیرای عزال طابران در درن روزهای نوی‌دیده مایه‌ی دلگر کرده و می‌بود. غزال فقر در آخرين روزهای عمر خوشی کودکان راپابن رفیق صوفی سیرد و بارگفت: من همیشه افسوس خورده‌ام که چرا از خط و سواد برهم هاندیه‌ام. اما دلم می‌خواهید که آنیه‌ی آزمون فوت شد این بچه‌ام از آنی بهره نمانتد. اینیا دا با اندلک هایی که هست بتو سیاهمد و اگر تمام این ماها دارهم درک تعلیم آنها خرچ کنی باک نیست. دلم می‌خواهد که طوره‌ست آنها چیزی بیاموزند و از اعلم و سواد برهم بیایند.

محمد طوسی که‌فاته‌بافته‌این صوفی سرپرستی کودکان وی دایر عهده‌گرفت. آندلک امکان پسند و داده‌شده در انفجاری قرآنی این‌آویزند بعد خطحوسابق قرآن رادره‌ی روزهای آن‌که‌نموده و یورشنک دیگ دارد. می‌خواهد و حفظ می‌کردد. بعد بنزدیک ادبی می‌رفتنما تا حساب بیاموزند ولغت و نحوه. بدنگویه فرذندان غزال طوسی چنان ناکه آرزوبی در بود راه مکتب پیش گرفته و از خط و سواد برهم هاندید. دیمیان این احوال درکودک رفته رفته ردش می‌کردند و ابوامامد که بزرگ‌تر بود استعداد و شخصیت‌بی‌شتر نتان می‌داد. هرسالی‌که می‌گذشت خرج کافم و دفتر آن‌هایی افزوده مهسا که می‌گذشت سنگ در آزادن‌خونه‌ی پدرشان می‌کاست. زندگی‌دهوار میشود وقت و نامه‌نی که با ترکمانان
سلجوقی و خویشان

از جمله مهم‌ترین اتفاقات بود که این پادشاه به‌پایان راه‌یافته بود آن را

دولتی که در تاریخ‌نگاران نورانی در دست‌گذاشته‌اند، وزارت‌پذیری بود و دست‌رسی به منابع شرقی* شده بود. بنابراین، به خوبی جنبشی بودوی وارد این جمع‌بندی به ندرت، به‌درستی قدردانی که در پیش و در دوران برجسته فرموده‌اند و توانسته‌اند بر سر به این مسائل درست‌سازی طوس نیاز می‌شود و خیرات و نیازهایی که طی روزمرگان در زمینه خلقت و عمل آنها بی‌مکان خلیفه فرزند درستانباد تقدیم می‌کنند و در روزگار زمان مشاهده نENTION عرفان بسیاری بود که بتوان چنین رفت و آمد صوفیان و زاهدان هم که برای زیارت و اعتکاف به آنجام‌فند انسو نه‌ردا یزد و جوش بر می‌گردد.

ویژه‌ای‌این مزار مقدس گشته‌ای از آنکه دویه را از تعریض

فرمانروایان بیداگر ناپذیر می‌باشد به‌جز بعضی از آنها به‌پایان

کوشش صدقات و خیرات قابل ملاحظه‌ای نادارد و به‌پایان مشابهی بر این شریعت و استکبار و هم‌مردان وایت، حتی از روزگار غزنویان و سامانیان، باز، بی‌شروع برجسته فردی. تعاون‌رژه شیعی

نزیجی، یک امام شیعه از آن خالی توانسته ماند.

تمام این فرقه‌ها که بعضی در اصول بارز وی در فروع عقاید با

* Mécène
یکدهیگر اختلاف داشتند درین روزگاران غالب شهرهای ایران و اسلام دا صحننی کشمشک های خویش کرد بودند. خلافی که دفرقه پیرامون ابوحنیفه (م 150 هجری) بودند درین زمان بدان سبب که پادشاهان سلجوقی با آنان هم مذهب بسیار می آمندن برای خود نوعی برتری و بیشتر تصویر می کردند. شافعی ها هم که پیرامون امام شافعی (م 240) محضو می شدند از آنجا که علما و فقهان بر گن و نام و رازیان آنها برخاسته بود و بیشتر یا مردم نیز با آنان هم مذهب بودند خوششان را از حنفی ها کمتر نمی دیدند و حتی بر آنان برتری می فروختند.

طقسقه اصراری که منسوب به امام ابوالحسن اشعری (م 334)

بود معرف عقاید بیشترینه اهل سنت بشرمایی آمده که غلبه ای نیا تدریجاً طريق معتزلیه را از میدان بیدبرده بود وحتی عقاید حنابله وکر امروز نیز گالاً بنام عقاید حشوبه از ازبشارت بازمیداشته. معتزلیه که مخصوصاً در عهد مأمون و معتصم به بغداد گلی به فتحه بودند بالا یاده اطرافی نداک نبوذخودرا ازندست دادند. خلافانه تعالیم آنها در دیلم قره آن و در باب صنات خداوند در ترد اشعارها تمرکزی و تبایله به شمار می آمد. کرامی ها هم که مثل خانبله واظهره به گرایش به تطبیق و تجسم نشان می دادند در مقابل نفوذروزافرو اشعاری در خرد اسان مجالی برای کسب فتوذ نمی دیدند.

درین گیر ودار اختلافات مذهبی فرقه‌یی که تمام مذاهب دیگر درمخالفت با آن هداستان بودند عبارت بود از اشعار. با آنکه درنظام شمه نیز خرد به فسمتهای گونه‌گون ازجمله زیدی، اساسالیه، وانی... عشری تقی مشاء شد تمام دسته‌های آن در نزد فرهنهای اهل دست منفورد بود
و این بهم‌های اختلافات رنگ خاصی برندگی شهرها می‌داد ولی به طور نیز ازین گیر و دار آن نمی‌توانست بر کار باشد.
همچنین البته بین حنفی ها و شافعی ها در این سال‌ها اختلاف‌دار بود و حتی اشعری‌ها خیز با کرامه‌ها در خراسان تزاعه می‌سخت و همین داشتن یک‌آبی به جنگ و سخت که در نیشابور و عراق بیرون و مذاهب گوناگون را به دمای نداشت در نینجا چندان و روزی بارزی نداشت.
وجود مزار امام ظاهر یک تا حدی مایه آراشی و حتی امنیت بود. فرماوری‌بانان گل‌گیر که غالباً در تمام خراسان گل‌یافته و بیداد بود اینجا که می‌ریزند گویی اندک ماشه مایه می‌شدند. درست است که فقروی یکی مسئله‌جویانه مناسبان مانند رایای تخت و ناز این «گل‌گیران» عرضه نمی‌کرد اما نسبت با همه شهر بحلول این آزادی‌های رعایت می‌رفت. حتی سرودی را متعز که چند سالی پیش از سلجوقیان خراسان را در آتش بیداد خود سوخت و وجود آن بیشک عامی شهری در سقوط شکوت غزنوی بود در طول معتمدی با مردم و قارچ کرده بود سهولت مالی‌های یک دزدی در زمین و تقرری مزار امام کرده بود.
روستاییان نوقان و طاریان که از تأثیر مزاحمی‌های جوزه ولایت را از دیدار با تاحیه آرام‌یا می‌دانند بازار طوس را با کالاهای خوشه رونق می‌دادند. طاریان که زادگاه ابوبکر و برادرش بود در این زمینه خود شهری بوده بزار و بارویی بوده‌است، با مسجد جامعی ازیاد کار امیر محمد بن عبدالله را. در حین اطراف آن خرابه‌اندیده بوداها از نوقان به بحر عالی آبدار می‌نمود.
بدین‌گونه در طی ندیکت دو قرن و نیم که از روزگار امام و دوران
خلافت مأمون‌های طویل‌گذر به سنا‌ها، نوقان و طاقرای را نیز
با تعدادی قریه‌های خرد و کلان دیگر در بین گرفته بود و غیر از فقه‌های
وسیله‌های وصرایان، نظری از یک جمعیت پیشرو و بازداشت
و دهقانان نیز در آنجا ییداپناه بود.
در طول سال‌های زمان بر احوال مرم در اغلب داشت روح دیانت
بود و زهد مساجد و مقابر بود و روسای کسانی که زده و عزت تنام سرماهه
وجود‌شنان بود. کاک صوفیان مخصوصا در این ایام روی‌تری داشت. خانفاهها
رباطلی، و مجلس آن‌ها از درآمد اوقاف و نفقاتی هم چرخشید و شوق و
اعتماد عمهو نیز همواره پشتیبان آنها بود. چنان محبیبی می‌آیست از
همه کودکی در ابولاهمیث نیز خودکارهباشد. در رفع نفق‌سیریست
وی صوفی بود پدرش نیز در ایان خم با صوفیها بیشتر ارتباط داشت و
نیمه صوفی محصول می‌شد.
مجانی صوفیان در این سال‌ها و نیز تمام داشت. با آن‌ها شیخ
نام آوری مثل محمد معروف در این شهر بیشتر یافته صوفیه بود و وقتی
ابوسیفیت می‌فرمیه؛ از نیشان بود بطوری می‌آم و هم‌چنان جمعیت‌یا نیوه
می‌شک که بام و دریه و خانه‌های آن آنکه دیده و وقتی درحلقه
های اول مدرسین صدا و قال الله، و قال رسول‌الله، بلند می‌شده، صدای
دبکر خاموش بود و در ناگ. قبل وقت اول مدرسین روشنی، بازاری‌ها
و اهل حیدریان می‌داد بود کودکه مکتوبی در آن ایام هر انتظار و陝
مدیره‌هایی می‌گذشتند می‌بایست باشند و حصرت بیل محر و واقع نکرده
باشند. در این زمان مدرسین و قبایی زهیقل بود همچون خانگی‌ها
غالباً از اوقاف اهل خیر بوجود می‌آمد و ساکنان که در آن می‌دیده
می‌یافتند.
می توانستند یی تشویش و دغدغه وجود خود خود را یکسريس وقف علم کنند.
زندگی شهر بهت به یکسريس درکیل و قال رواق مدرسه یاشورو، جذب خلوت خانه‌ها تمام نمی‌شد. طبیعت عوام نیز زارا، طاقت و عبادت خوشی برای خود تفریح‌ها داشتند و عصر نیا. گذشته از بناارها و کاروانسرای‌ها به‌طور گسترده‌ای دریاسراها و دواداران و مسافران بود هم‌مان ملتی های شهر سر، که یک یا دو هم‌مانی یا یک هم‌مانی و هر دو عادی و نیازهای آن. حتی گواهی طوس گه گاه به نیشابور یا شهر های نزدیک می رفتند و در بازار ها نیز با که باهم سماع راه می‌انداختند. اینهای شهر نیزی بارهای وقتها دست‌خوش دزدان و سرکشان می‌شد که آنها را یا به‌جا خوشی می‌یافتند. عیاران و وجوان‌مردان شهر نیز برای خود سر، کردهایی داشتند و قواعد و آداب.
روستایان و دهقانان نیز با تفریحات خود سر، کردهای بودند و با گذشته‌های خود: فضهای رنگ و استندار هنوز مثل روستاچه فردوسی برای پیشتر آن‌ها سرچشمه شوق و شور بود. اگر همی یک‌چهارم که سرپرست کوکدان غزال بود فردوسی، پیرا یادنداشت در بین پیرانطوس کسانی بودند که سال‌های خري و انشوار شعار قسه‌ها را دیده بودند. قصه‌ها اوه‌نوژنیس زبان‌های بود و ماجرای‌های شگفتللته و دنیه‌با لدید و عبرت دهان بدهان نقل می‌شد. کسانی که می‌کنند و تازه‌گیران را بچشم بکنند می‌کنند در سندها و درون‌های خود و درون‌های قسمه‌ها، هم‌مانی قومی و مردان می‌باشند و آنها به‌همه مسلمانان و برادران می‌بودند، که از قسمه‌های برگفتته از ناب‌دان، از چهاریان، از هر صدیک گذشته‌های دور جدیدی و آنان نوروز هنوز هم در طول و سر بسیاری شهرهای دیگر خرسان باقی مانده بود. آتش سده
فرار ان مدرسه

دا حتی پیران باوفار اگر پر میز راه‌اندازی اجاغه میداد، بانور وشوق بر هم افرخندیده. در آینه بهادار نیز نه موبک کوسه‌بی که از اواخر اسفند آمدین بهاد را مورد میداد فر اموش می‌شد نه شادها و جشن‌های نوروزی از خاطر میرفت.

دربارهٔ این جزئی وند زهد و عطرت ابوحامد وبرادرش رشید می-

کردنندر مکتب و خانه‌های روز نجیب‌بایی پدسته‌ی آورند. جوانزرد صوفیم هم درک‌نار آنها دفت میکرد واندوخته غزال طلوع را در راه ای این پسران با دفت و خرده‌ی دنیا و آقایی خرج میکرد. اما روزی رسید که اندوخته پدریان تمام شد ودیگر چیزی نمافند. ثابت سیل وگرگ یا هولناکی که در سال ۴۹۴۳ کشتارها و جاری‌بایان یکنونه دئیما کرد و در دنیال آن مدرک وگراضی سختی روز آورد ۱ این اندوخته‌انچیز را خیلی زودنی از آنجا انتظاری رفته، به پایان رسیدن. اما اندوخته‌ی پیک پیش‌دوری‌بایی وتنگسته که پادریان وره‌بی‌بگاریش هم اورا از آن‌نیه ناشایست و شبهه‌ی ناک بود بر حذر داشته بود نمی‌باشت آن‌نیه باشد که تمام شدنش بعداً سالها که ازرفته‌ه مرد میگشت‌باید بازماندگان خلاف انتظار باشند. بعلاوه غزال پیر دربایان عمر خوش توز نیز گفته بود که اگر تمام اندوخته راهم صرف تعلیم کودان کنند چای ابرادیست سربرست صوفی خود درویش بین‌واپی بیش بود و آن‌نیه رانداشت‌که ابوحامد وبرادرش دا بخرج خوش ژرگ کند.

بعلایی ابوحامد اکنون داشت بالغ‌میشد، و هم‌توانست به هنگام بی‌پرگی بمدرسه بناء جوید. این این در جوانزرد صوفیه یکروز، وی در برادرش و خواست‌و به‌آن‌نیه گفت: از اندوخته‌ی پدری بیگرچه‌ی برای
شما نماندی ایست. هم آن مانیده رانداز که از عهدی مخالی شما برآیم
چون علم طالب هستید باید یک مدرسه پناه به پروریک. آنها قوتی که
زنده گش و در گفتیو تو وانگرده خواهند یافت.
ابوحامده و برادرش بصدای بهمن دسته. مدرس دست کم آنها را از
گرسنگی و یی برگی نجات میداد. بعد از سالهای نخستین مدرس،
سر میشان آنها یک کنده از یکدیگر جدا شد و هریک از دور برادر راه
خویش یافت. احمد که شور و همگانی بر لجام داشت خیلی زود سراز
مجالس دعه و خانه‌سوصهان بر آورد و ای ابوحامده چاوچ و ییبدنچه
در خانگه حاصل میشد فرود نمی نست سالهای دراز نوزنی توامست
سن به شیخ خانگه فرود آورد. میخواست قفیه شود: قفیه خراسان، و
قفیه تمام دنبای اسلام. می انديشید که آنچه وی را خرسند می تواند
کرد عنوان شیخ و مرشدیست عنوان آمام و قاضی است. آااین رو باشوق
پیشتر بدرس قفه رود و با اخلاص و امید.
مدارس طول دریزمان شهرت و آوازه مدارس عجیب و نیشابورد
را ندیدی. با یکنه، اوقاف تیکوکاران و خیرات تو اگرمان شهر
طالب علمان و فقیهان آنها را باز آن اندازه آسیش می داد که فارغ از
اندیشیده معین بتواند اوقات خویش را صرف دانش اندوزی کند.
درطور دویزمان ابوعلی دردکاری یک قفیه نام آور بود دابوحماد
در حوزه اوره بانک و از دیگر قفه شاگفتی آموخت. درهمین حوزهدوکه
شوق و استعداد خودوا از اکثر همسالان پیشتر یافت و خویشت را برای
یک راه طولانی آماده دید. غیر از قفه، درمدرس هاجی به نحوولله
بود و قرآن و حديث. دریارن از حوزه قفه، رواه حديث رسم بود و
طالبان‌ها حیاتی بر گردید یک استاد، حافظ، حلقه‌ها می‌زند برای سماع
 ابوحامد درین حلقه‌ها که به مساجد و مدارس فر آوران بود، بی‌شک حاضد
 بسیار سماع کرد، هم در طول هر دره جای گذر که بعضاً بی‌قصدانت
 اندوزی می‌رفت، اما مثلاً حافظ، برای ایت حیات نپراخت یا خود

چندان فرصفتی برای این کار نیافت. ۱۲

قرآن را در مکتب آموخته بود و هنوز برای او جاذب و تأثیری
تمام داشت و اوقاتی مکرر به تلاوت و ختم و تفسیر آن و به تبدیل دیاات
آن می‌گذشت. لفت و منحوارا الهه و سهیلی اجتناب ناپذیر می‌شناخت
که بدون آن نه می‌توان قرآن آموخت. نه فقه شروع و علاقه‌ی که در
این کار داشت خیلی زود یا را آنقدر بخشید که تنها را می‌انداشت
به عریب تحریر و ویان کند. اما بیرون از نحو ولغت وی دیگر به بنهر
در ادب بحاجت ندشت. در واقع علیه به قله اورا از استفأل دامیده
نحو ولغت بازمی‌داشت. درست است که تبحر درلغت و ادب کلیدی بود
برای فهم تفسیر اما ویای لفظ و ظاهر که لفت و منحو و سهیل آن بود وی
رزم و عفای را می‌گست که نحو ولغت چیزی از آن را عرض نمی‌کرد.
بعلاءوی اشتفال به لفظ، به نحو ولغت و بی‌لغش شیر ناخنی را تلخ می‌کرد
که دری در خود سراج ندشت. دافشجوی جویانی که در آن ایام می‌خواست
در قرآن و در بلاگت آن تأمین کرد می‌باشت تنها تزید عبدالقاهر جرجانی
برود که درک حوزه‌‌ی درس وی آرزویی بود برای دوستداران ادب. ابو-
حامد در خود علاقه‌ی باین مسایل نمی‌یافته اما شوق به جرجان مدد
ها بودکه در وجود وی رخنه پافت بود.

در مدرسه همچنان صحبت از جرجان و نیشابور بود و از مدارس و
علمای جرگان ونیاگور. در این دوستان ابوحامد بعضی نشاط ویشتی می‌پندیدند و بعضی جرگان دیگر نیست. اما ابوحامد هوای سفر جرگان یافته که بهترین بود و دشواری. گویی طبع بی آرام وی به چیزهای آسان هیچ قانع نمی‌شد و به داشتن بجی‌های دشوار می‌گراید. این گشته‌است که سرمای جرگان یا دیده بودن آنجا را چون بهشت رؤیایی نشان می‌دادند. آکنده ازباغ وبستان‌های بیجانان که بیشتر میوه‌های سردسر وگرمسیر از رنگ و زیبایی تا اناش و انگل در آنجا بیست می‌آمد. و او گرگر آن نیست بود شاید خرما نیز حاصل عمده‌ی داد. درباده مدارس وعلما آن نیز حرفه‌ای شوک‌انگیزی گفته‌می شد. شاید فضیلی که درنی آن یک شخص جرگانی علمای نام آور شهروند را برعی نیش‌اری‌ها کشیده بود، دست بیست می‌گشت. اینهمه برای یک طالب علم جوان که در آن سالها آقاز جوانی شوک شدید دانشجویی را با نوعی ذوق حادثه جویی آمیخته بود جاره های زیبایی توافت شد. ابوحامد راه جرگان را پیش گرفت برودید دری اولد سافرت‌مهم خوشبایی می‌توانسته مواجه شد. هوای جرگان در یا نورد وی را از ورزی را آن بهشت خیالی که شوک وجهان طالب علمان طوس برای وی ازین شهر دریایی می‌باشت ترویس کرده باشد برود. شهر البته مدرس‌ها ومسجد‌های خوب داشت و دکان‌ها و بازار‌ها. بلکه وی‌ها آن نیز به تازه‌دار جالب بود و هیجان انگیز. دربازار انواع میوه‌های سردسر وگرمسیر وجود داشت و دو راسته‌امام فروشنده از این نوع ماهی دیده می‌شد که با انسازه‌ی یک گاو بود به‌علاوه حلواهای شهر با هوی امتیاز داشت و نران کی در لطف بنظر
فرار از مدرسه

می آمد که گویی با ژیتون سرشته بودند. مردم شهر لطف و ظرافت خاصی داشتند. غالباً قیافه‌نان لاغرتر و اندام‌شنان کشیده تر از اهل خراسان بنظر می‌رسید، ژبانیان هم به زبان اهل قوام که در خراسان دیده می‌شدند، بیشتر شاهد داشت. در بعضی از کلمات چنین مثل «های می» افزودند که در عین حال خلاوت خاصی هم ژبانیان می‌دادند، هاده، هاکن، و امثال این‌ها. آیا اینطور یان برای طبیعی جوانی که لهجه خود را حتی ازبان اهل نیشابورنی بهتر می‌دهد جای نبود؟

ازحیث مذهب جرجانیان بیشترشان حنفی بودند لیکن غیراز شافعی هاکه نیزندشان قابل ملاحظه بود هم شیوه درآنجا وجود داشت وهم کرامیه، اما خاطب شرح کییوی بود واژه نبکته نیزغلابی‌ها می‌گوییند. حنفی‌های شهر میشدند اختلافات دینی گاه منتهی به شهر چنگ ها میشد وستیزه‌ها، روزه روز قربانی که شتر قربانی را می‌آوردند مردم‌غالباً دوست‌مندند وین آنها از آن نوع چنگکه میرفت که بعداً چنگک حیدری ونعمتی خوانده میشد.

شهرستان که مرکز وقصبه ولايت بود یکطرفش بکر آبادخوانه میشد ویکطرف استرآباد، این وضع یادآورد طوس بود که یک جانب آن طابریان بود و جای دیگری نوکان. آبادی ورونق شهر البته کم نظر بود وحتی چنانکه هنوز واحدی وقتی در سفیر محله می‌شد در دوران زبانیان گشته از ری شاید در تمام بلوط اطراف، شهری جامع ترویج لعنت ترازان سراغ می‌شد داد. از هواه شهر متغیر بود و غربآزار. همین هوای تغییر بذیر.
امیراس واقع رو از شهر میدان و شهر راویاخیز می‌کرد. مثبته های جوان که در حجره‌ها قرار داشته خوش ازدست ساس و کیک و شیش آزامی دیدند با آمرات و بیان خصوص دانشجویانه چند همین درندگان توی حجره دارک گان شهر می‌خوانند. نه آخر اسم شهر گران بود؟ آب شهر تنی باطب غربان سازشی ندشت. درین مسافران غالبی گفته می‌شد که آبچرگان غربا راه‌لاکمی کند. خراسانی ها مخصوصاً از این آب و هوای زیبای به دیدن و رنجوردی شدن، فرآور می‌کردند با می‌ردهند. متاسفانه می‌گفتند در چرگان تا نه‌گارت چشمی به یک خراسانی فریاد برای تابوت درست می‌کنند. گذی گونه هوا که گاه در طی یک روزه‌ها گرمای تند بیش می‌آمد و هم سرمای سخت مخصوصاً برای مسافران کم‌ماهی که پناهگاه کافی نداشتند ماشه به‌دید بود. تازه دادیان که از هواهای ناتساز گرفته‌های می‌شیند ان. اگر در عرضه‌ها بودند، غالباً اشکی را که سخن‌ران قدم در باب این آب و هوای گرفته‌ها ودیدنی شاد می‌کردند. چنانه گردان مقصدی را که صاحب این عباد به‌زیبی با حجم و توده‌ها در خانه به‌دلیل این‌ها گذشته و گرما به‌زیبی ازینه که حتی به‌زیبی با حجم گذشته را هم در مقابل این هواهای ناهنجار کمتر از خود زین و ناپسند نمی‌بیننند خاطرشان خوشود می‌شود.

طالب علمان جوان دلتنی بر می‌نشتر بمجا می‌گذشته دری خوش بود و به دوستی‌های برخی خلو. در چرگان، در آرود گران هم مدرسه متعدد بوده‌م خالی می‌زاید. این چرگانی با وقار و جوان‌تر و کد مربی‌اند بامی‌تری شان، از
صنعت ابریشم و در استر آباد از کسب وتجارت کنندهان می‌کردند و تقریباً همه جا یکدیگر را با نامهای پورقادر و شکوهیمند مثل ابونعم ابوالصادق، و ابوالریع صدای می‌زنده، بمجالس و عظومه در آن زمان ها تذکر خوانده می‌شد باشند و اراده حاضر می‌شدند. مجالس و عظومه آنها بیشتر به فقهیهان واهل روايات اختصاص داشت. خانه‌های صوفیه از آن‌ها شور و جذب به‌دشت که ارسلالها بیش کسانی را از نیشابور و طول وسایر شهرها بیدار و وزارت مشایخ خویش جلب کرد. شافعی های شهر که ابوخداد جوان بسی وحشت درمنده، خروش را این‌ها مسرب می‌دید. جهاد در هدایت و رهبری خانواده‌امامی بودند. این امامیه‌ها که بنام یک‌نیای نام آور خروش بعدی نسبت شناخته شدند. در جریان اول به خانواده ثروت و فقودهایی بیش از عالی‌زاده خاندان، آنها فقهیهای بزرگ به شهر داده بودند و مجالس درس و بحث آن‌ها در مسجد صفیان طالبان فقه را از اطراف جلب می‌کرد. حتی سال‌ها قبل صاحب بن عباژیر نام آور، از فقهیهان این خانواده با تعظیم و تحسین بسیار بدرکه بود و آنها را می‌پذیرفت جریان شمرده بود. فقهیهای این خاندان با وجود قدرت و ثروت، حتی در کار ثبیر یا نقص داشتند. دو نتیجه بعضاً وقتی تیز کلاه‌های بزرگ کانیم از اصفهان و پایتخت ابوبی مسید جریان درهم‌چیزسنجش که این نهایات دبلورینیایی چنین می‌کرد. ابله ابونصر امامیه که شیرت و آوازه بحث و درس اور مخصوصاً در قلمرو غنی‌ها انشا داشت در این هنگام سالها بود که مرا به‌دید (م ۴۰۵ ق) اما در بین رجال ایان خاندان فقهیهای دیگر هنوز مجالس بحث و درس داشتند.
درین سال‌هاکه ایبوحامد به جرچان آمد، بود یک قفه یبرگه
این خانواده ایبوالقاسم اسماعیلی (۷۴۷) شهرت و آوازه داشت. وی
کنسته ازجا و حشت که داشت بخودمی، جوامعی و فردیتی نیز
مخصوص بود. هم فتوی می‌داد وهم درس بعلاوه اهل فقه وحیدت هر دو
بود. ازینها اگذشتند درنام وتریندستی قوی‌دادند. غیر آذی در جرچان
فقهان دیگرهم مجایس‌در وی می‌کردند و ایبوحامد و طالب علما
اپوزه‌های دیگرهم تاجار بی‌پره نمی‌ماندند. ایبوحامد از دری فقهی
خاندان اسماعیلی استفاده‌کرد بی‌وجود خرسالی مثل طالب علما
سالمائی، تعلیقی به نیاز تقریب استاد فراهان آورده که اولین قدم دی
بودی‌ای تألیف کتاب. علاقه به جزئیات مسائل فقهی به موارد اختلاف
فقهان دخن ایبوحامد را در طی تقریب استاد و در ضمن مباحثه با طالب
علمان دیگر غالباً سخت مشغول می‌داشت؛ فقهان خانواده اسماعیلی،
غیر از فقهی شافعی در فن خلافت هم که در اختلافات فقهی حنفی و شافعی
بود دست قوی داشتند و ایبوحامد ازهمین بحث‌ها یادداشت‌های خوب برد.
داسته‌بود. ازهمین سال‌ها که ایبوحامد هنوز بیست سال هم نداشت شهرت‌یک
تقدیر و تحقیقی داشت، مثل یک علیه‌روحاانی، درس‌ای باید وجود می‌زد
و اور را درین سال‌های مثل مرور بلوغ بسیج نوعی بکاری‌رود. یا نوعی
حیرت در جرچان نیز مثل طبیعه‌ای و طوس اختلاف درعقاپاد، مردم را
بسختی با نمود که به سیزه‌ها و اهمیت‌ها کدام طبع حقيقة بود
که ازکودکی کی با اندیشه‌انه که وحداً آشنایی یافته باغی ویک لاحظه از
روی کننکاگو درمنشاً این اختلاف‌ها تأمین نکرده باشد؟ اختلاف بین
شیعه دستی یک ماجراجوی کهنجر بود. دربار خلافت، شیعه دربی‌بای بی‌کرو
عمر و عثمان سخن‌ها داشت و بعد از بی‌گمان دخالت مسلمانان مدنی رادر
انتخاب خلیفه ناروا می‌شمرد. جنین طریف فکری طبیب بود که عامل
اهل اسلام را نسبت به شیعه بیدار ماند و بین آنها جنگ و تفرقه
پدید آورد. اما در بین اهل سنت نیاز اختلاف بسیار وجود داشت. این
اختلاف در جریان نیز مثل خراسان از بهانه‌های جزئی بوجود می‌آمد
اما بعضی اوقات باعث سفری به کشید/ حاکم‌ها که بیشتر به حمایت
حمایت و امیران سلجوقی پشت کرده بودند با شافعی‌ها اختلاف‌های
بر سر می‌آید مرزانی به فروم بود. اینکه شافعی‌هایی سه‌سخت بوده
را در احکام قهوه تبسی‌دهی به بهاران آنها را با استقلال
دید احتمال بعد از چندین سال که از عهد بی‌حیفت فرو به شافعی‌ها
این مسائل دیگری بایست به‌پایه باشد برای اختلاف‌های. اما در جریان
کمترین‌افاق می‌افتد که مدنی بگذارد، و در نهایت برای جنگ و ستیز خوش
بی‌پایه با تهدید بی‌یاد تکنند. و وقتی مسیح که شتر قبایل دو فرقه بخون
هم شته دیش‌ده‌با کف بجامان کاره نام‌ها گروه‌هایی کشید، در حق بی‌حیفت
وشافعی. بعد هم خون‌بری و پر‌رسی در دنیای بود.
خویم نازماجراجای حنفی‌ها و شافعی‌ها داستان اختلاف اشکرها
و کرامی‌ها بود. این دیگر بی اختلاف عمق بود. کلی نه جزی، راجع
به اصول نه مرزبود به فروع. اشکری‌ها که اصول‌ها اشکری‌ها به‌هم‌زایید
بقدر کفای با استدلالان آنها باشند مثل بی‌شیرینه شافعی‌های عصر
عقیده‌انها را می‌ورزند، هم‌دستی بودن با معتبره‌را با بحث و حجت زا با
جب و غلب از می‌لازمان بیروی‌کرد به‌بودن اما اکنون رقیب و هم‌عیندی‌زدگی.
آنها حشوره بودند مخصوصاً کرامیها.
در عین زمان کسانی راکه به تشییع و تجهیز گراش نشان می‌دادند
حشوره می‌خواندند. و از آن‌ها کرامیها که یبرزان محمد بن کرم
سیستایی (م ۲۵۵) زاده وصوفی قدم خراسان شمارشی می‌دانند از عهد
سامانیان باز در خراسان کسب نفوذ گردیده بودند. در عهد غزنویها یک
از رؤسای آنها تامش‌ابوبکر بن محمود حسن‌نیک بابت‌های بودکه گونه
سپلت‌کنن غنی‌نیک بانده آنها گروید و پرش محسوم غنی‌نیک نزیک
چند به آنها گراش یافت.
در اواخر روزیگار غنی‌نیک تعداد کرامیها در نشوب بریست هزار
تن بالغ می‌شد و با آنکه در اددار بعد باریمی سخت‌گیری‌های بسب شدکه
قدرت و نفوذ‌شان از خراسان کاستی گیرد. بارز در این سال‌ها تعداد آنها
آن اندوزه بود که در هنگام برز اختلاف بین آنها و بیردان سنت
-mêmeحی‌ها و شافعی‌ها از نوع سخت در گیرد: شهر جنگ‌که ۳۷.
آگر غزائی جوان در طول هنوز چیزی بآید از این سبزی‌هایان‌بده
بود از احوال نیشابور که طوس از توابع آن بشمای می‌آمد خبر داشت
و در جرجان نیز اکتشافی این برخورد آنها و تبعیض را در مباحثات اهل
مدرسی غالباً درمی‌یافت. آنچه در این مباحثات اهل مدرسی بی‌شتر نوجه
ابوحامدرا جلب کرد، مشاجرات مروط به عقاید بود. عقاید معتقد به
کرامیها، واشغیره.
برخلاف معتقد که خدا راحتی انصاف نسایی نیز می‌گرفته در می‌ند
کرامیها صفات جسمانی نیز ۳۷ فنگنه که در قرآن ظاهر یافته از راه
مجلای شده بود. بروی منصب می‌دشتند. خدادای آنها بر خلاف خدا‌ی
فرار از مدرسه

معترف به نظر تقریباً هنر وصف وصف نداشته خداوند بود که ازدست وچشم
وکوشید نمی‌شد. رای این چیزی بود که برای اشعار وی نمی‌توانست
همپول تبدیل شد.

این مشاجرات غالباً در برگرفت مدرسه اجیه گرفت اما در خارج
از مدرسه هم یک پر خوردن جزیی، در بین منافع پیشوايان دئ سخت
کافی بود که این اختلاف لفظ اهل مدرسه را تبدیل کند به یک تواضع
خودن. برای عوام که مذهب یا نیز مثل هرکس از ساختمان‌های، مایه‌ی
برای تناقض و تفاخر می‌پانند بر خورد های عادی هر لحظه ممکن بود
به اختلافات منتهی شود و خوآنیزی‌ها. مگر در همین سال‌های کودکی
و بیش از واردات وی تحیر اعیان‌الملک کند یا وزیر مبانی
بدین حرفی ها و اشعار وی انتقال سخت بیدا آید، عدمی از علماء در
دببال آن از خریسان جالی و طنیوند، عدمی بسب اعتراف بحکومت
به حسین بیفندی که کار به شورش عام پیکانده۴۳ در همین حرفان نیز تنظر
این ماجرا در این روز روى می‌داد و هنر چیز تازگی نداشت.

در خارج از مرز خوده، در قله وحید ونیزی که ویش از هر چیز
خاطر ابوجامد را مشغول می‌داشت همین اختلافات منتهی بود. منشاً
این اختلافات چه بود، و چگونه می‌توان یپردن از تقلید و تعصب‌حق
را از ناظر باس شناخت؟ خارج از خارا را اندیشید، درین سال‌های قبل از
بست سال‌گی ابر ابوجامد طوسی یک مایه دلیقنک انتی بود. ازقوتی خود
دا را شناخت کوشیده بود از اسرار عقایده خلق سر در یاد و سال‌ها
این کوشش تومیده‌ای اندیشه‌ای وا مشغول می‌داشت. در درن مدربا
کنچکاوار و دفت یک طالب علم واقع همه جا دنیال حقیقت بود.
اگر با وقیفی ظاهری مشروب برمی خوردن سعی می‌کرد بر آن نیچه وی داده‌های ظاهری کشانده بودا گاه شود واگر به طالب علمی باتنی می‌رسید می‌کوده‌دنا آنآ نیچه‌ی دا به مهرباضاتی دیوان نموده بود و قوف حاصل کنند. وقتی به‌کسی می‌رسید که مشروب فلسفی داشت در صدد بر می‌آمد عمق فلسفه‌ای وارد نشستند وقتی به‌کسی بر می‌خورد که اهل کلام بود میخواست از آن نیچه وی با استدلال و حجت در ایساته بود خبر گرفت. اگر مرسومی می‌بدد از حاصل کارش می‌پرسید و اگر زندگی‌هی بافت از آن نیچه وی را نبست و شریعتی گستاخ می‌داشت مؤل می‌کرد. 

تقدیم صرف دیروی از اقوال و عقاید دیگران وقتی درینون

ابوحامد کاری می‌آمد نامعلوم و محاصل. عشق یا این نابینایی یکی در درونه زبانه می‌زد فقط به حقیقت خرمند می‌شد بیان حقیقت که جای ترددی در آن نباید. عقدی که بنا به حقیقت و حقین درروی وی بوجود آمده بود، مرتب‌می‌بود ایمان بود ایمان تلقی‌ته مربوط بمصرف جهان. باره‌ای از خود منیرسید که آیا در آن‌نیچه تعلق به ایمان تلقی دارد از اعتقاد اهل تقلید مهمی اطمنان حاصل توانده‌هست؟ درست است که انسان به آین پدران خویش تسیم است اما از آن‌نیچه تقلید و میراث دریافت است چی بیشینی قطمی درست خواهد داد؟ نه آیا آن‌نیچه تر‌سامزان است جزبه آین پدر نمی‌رود و آن‌که در خانه‌ی دک جهود بر آید جز خویش جهادان نمی‌گراید؟ در تصورت که می‌داند که طرفلت را چگونه با دیدن خاک و چگونه باید این تقالید مدرد ریگنه را بدون اندیشه‌ی آنی قیمت کتبه فطرت تمدید دارد حاصل توانده‌ست؟ یافتن در باید راه‌های روایات گنگیسالی‌ها بر‌این‌بوده‌اند
در پنجه خوش‌می فشرد و آن‌چه مایه‌آرام دو می‌شدند دوستی‌ها بود و پیو تدهای اهل مدرسه، در مدرسه، در خوزه‌های درس، و در بازار و مسجد همه جا دنباله‌های تازه می‌رفت و هر لبخند آشنایی که بر جهوریان می‌کشید نسبت به می‌گذشت و نتیجه‌ی‌را از‌خار و وی‌عی‌زدو. در این اهل مدرسه و در خارج از آن آشنایان می‌بافتند و دوستان.

یک تن این آن جمله اب‌راهیم شیک‌بود که رسته‌ی زیبی بی‌خلل ابوحامد را در تمام عمر با دوی بیوست. این دوست جرجانی سالان بعد مهم درنشابود با تی همراه بود و همبعدها در سفرهای بغداد و شام. شاید در خوزه‌های درس و در حجره‌های مدرس‌های هم‌گناه‌ها با او شیرک و همراه بود. البته خارج از خوزه‌های درس نیز ابوحامد آشنایان داشت که بعضی از آن‌ها از وی سال‌ها کلاتن نیز بودند. لامی، شاعر جرجان که درین سالها اشعار در مدح شاه و وزیر می‌سرود شاپید در همین روزگاران با طالب علم جوان آشنایی یافته‌ام اما آیا بعدها آن اندازه‌نیست که تا به قول تذکره‌نویسان ۲۳ دردیابه این فقهی جوانی که آخر از نیست سال‌ز وی جوان‌تر بود و مرشد و استاد خوش را ایفای به تشکیل‌دهنده باشد؟ بنظر بعیدی‌می‌نماید. روزهایی پر مشغله‌دید و بخت جرجان خیلی زود گذشت و نظیر آن خیلی زودش به آن آمیده‌گمان می‌رفت ابوحامد آرژان ملوشد. آیا خوزه‌های درس‌ام‌عالی‌ها در این مطالعه یا وی‌عی‌زدی‌ها چندان ظاها نخواست؟ شاید درین اوقات هوا وطن و خوش‌می خاطره‌ها برای تماشای روز و جرجان آرا با تمام خاطراتش ترک کرد، مختصر‌کتاب و یادآشت خودرا
برداشت و بقدت طوس باکاروان خرسان بر افتاد.
(در آن شور و شوق جوانی؛ این مسافر در مسیر چندان برای دی اهمیت نداشت اما که حادثه ای افتاد که بوتاهای عمار عمر آن را فراموش نکند. در راه کاراوان وی دچار دزدی شد و رخت و کالای مسافران بنازد رفت. در واقع جراح از جانب صحرا متصلا بی یادی بود که به ولایت خوارزم منتظر می‌شد. از همین یادی خروناکی به فریاد بود که توان را خوارزم و شاید رهنان دیگر بحدود جراح و خرسان تانخ و تازی کردند. و مخصوصاً وقتی فرمانداری این جراح لیل مشغول بود یا داشتند دزدی دین نواحی دست‌برده می‌زدند و کسی نیز معرف آنها نبود. در این‌نحو از رخت و کالایی ایجاد شده به‌گزاره رهابی بود. یاده‌ی بوت پارسی یادداشت‌ها که در زمان فقهی اسماعیلی برداشت بود. طالب علم جوان اگر از تمام رخت و کالایی که دزدی از وی برده بودند می‌توانست صرف نظر کند از این تعلیقی که نیوانت. دنبال دزدی برای اقتاد، سالار دزدی وی در این‌نحو کردکه بازگرد طلبی جوان با اصرار و انتقاد از وی خوایید که یادداشت هایش را بدهد و افزودکه آن کاهن پارسها تمام انوخته من و حاصل در سالوئن‌و جنده ساله من است و هرچ فاهمی‌هی همه برای دیگران ندادند.

بی‌عنوان و وقتی بوتاهایی از امر و وصای آزادی‌و دیگر میخواست که این تعلیق‌ها را باش پس بدست نمی‌داست که پرودی ساله بعد آن‌که یادداشت و رساله و کتاب خوایید نوشته که نام این تعلیق دیر یافته آزار او بی‌تنان خواهندشد؟ اما سالار دزدی که مثل بسیاری و رهنان یادی دیگر در آن برنگزارن فقهیان و طلب لعلان را پچم و رقیبان خوش‌بختی
فراد از مدرسه

شیری نخورش می‌دیدند. با خشونت رنده‌اش شانه‌ها را بالا اندماخت و به طغنه‌گفت دینصورت، دیگر علمی برایت باقی نمانده است، این چه علمی بوده که دارد نواست آن را از تو بیاید؟

با این‌همه دارد تعلیق‌های بطلاب علم جوان پس داد. اما غزالی آن جواب باندی‌شده فرورفت. پیش خودفکری کرده‌العم، اگر فقط در تعلیقه‌ها باشد و درجمن ودل دانشجو راه نیافته باشد، چه فایده‌ای نوانداشت؟ در این‌دیده، با خاطره گذشت که شاید سروشتی این دزه را بر سرده‌ام فرستادم، تا کرد علمی در کناری راهنمایی کنند با این درسیدن بطور کشتن را و این یادداشت‌ها را طوری با خاطره سپرد که اگر باز، یکبار دیگر دزی به گردن بر تن تمام اندوخته خوشی بودم نهم.

درحقیقت دزدی که می‌پرداز راه دا برمیدم می‌بست، دارابی آنها دا غارت میکرد و اگر لازم میشد حتی از ریختن خونشان هم دریغ نداده‌ام. به جایی جوی دادم‌بود که از لحاظ تأثیر وفندوز الپهانی از ته‌بی‌اچ در جریان آموخته بود که مکرر نبود. در بزرگت بطول بهتری از عمر طلبی جوان صرف اینکار شد که یادداشت‌های جریان را حفظ کند اما سال‌ها بعد هر وقت با دوستمان و معایران خوشی از این خاطر صحت می‌کرد آن دا مثل یک‌کدی عیرت تلقی میکرد. ماجراها، هم خواجه نظام‌الملکی، وزیر برگزی عصر از وی شنیده و هم شاگرد جوان وی اسعد می‌بینی آن‌را ارزبان استاد خوشی بیا داشت.

بدینگونه، ابوجامد درحالی که هنوز شاید بیست سال هم از عمرش نمی‌گذشت به طویل‌باز گست؛ اما راه خودرا یافته بود و میدانست که آن‌چه می‌جوید تاچه حذف‌وار و تا چه‌اندازه دست نابافته است؟
حقیقت حقیقت دینی. آنکه چون برزند قوت در فنون خود، کتاب در راه‌اندازی ابراهیم سیاه و طوس اقامه کرد. دریافت‌هایی که انسان در خواندن به منشأ، تأثیراتی که در حوزه هنر درست، می‌تواند در بخش نظری از حفظ و تکرار از این داده‌ها بر جان دریافتی حوزه های درس‌فکر، حديث، یا کلام هم شکت و جستبندی باشد. بعلاوه با آن شوک وعلاوه که به بررسی مذاهب و ایده‌ها و راهکارهای مدل‌بر ابیالمظفر اسفراینی (م ۴۷۲) نیز که سال‌های پایان عمر خود در طول و می‌گذراند. استفاده کرده باشد.

در همین سال‌ها بودکه شاید با ابوویکر نساج، صوفی نام آنورودوس بیوند‌آشنا یافت. درست که خاردار شک و حیرت که در دلش داشت تمی گذاشت که ابوحامد خود را یکسیره تسلیم کرد. اما بعداً از صحبتهای این شیخ همواره با اخلاص برای کرده و با آزادی یک طالب علم جوان که در خانه بدری نیمه صوفی بار آمد به نعمت‌سیره صوفی تربیت یافته بود، با آنکه تا سری، یک شیخ که گذشت در سری به بود چنان که فتا و سویا حیرت بود که برای مسکن و دهخود نویسندگان تسلیم صوفی‌کند. از این‌ها گذشت این تسلیم تمام عقیده‌های یدکه ابوحامد در باب حقیقت در دل داشت تاگنده‌هایی که این جهت ایستاده تحقیق، بود و تبحر در حکم شریعت. اما نه پیش‌بینی یکی در وزارت عبیرت بودن جستجو در صول‌عقاید، در کلام که آن‌ها درنشابود نشان می‌دادند، در حوزه درس امام الحرمین.
درس امام الحرمین

ارواذ امام الحرمین و شهرت مدرسه نظامی نشایورا بوخامد دا در طول آسوده نکذاشت. بیش از چند سال از مسافران جرشن نگذشت به که با خیال مسافرت در خاطروی قوت یافته. مرانجام با چند تن از طالب علمان دیگر راه نشایور دا پیش گرفتند. آرزوی آنها در فقه تبهریب یاد نمایم عرشه رؤیایی جواهری در یک تأخیر کرده بود اما ورا یک و مکتبتی که با عنوان فقیه بیوی عرضه می‌شد دلس در بند وسوسته حقیقت جویی بود. آن عشق وحشیانه که به ازیست سالگی در ورود مشابه داشت در را در یک معرفت در حقيقة و درباب کیمیایی که سمادت نام داشت سخت بهاندیشه و تکاپویی افکند. آیا در معشر امام الحرمین که ورا تبهر در قوه و اصول متکلم و محقق نیز بوده‌دهد ای اووشوه لحاوهش دیده دری اسارت ایبوحامد شایدی هم توانت از خیام فیلسوف نشایور کشادکار خود را جوید یا دریای سفیان شهر از آن که مشهده خویش می‌شنخت نشایی گیرد.
تشرابودرین زمان مرکز بزرگی علم و معرفت بود. شهر بزرگ
بود با مساجد و کاخ‌های بسیار. بعلیه بر خلاف چرخه هواپی خوش
داشت که تشرابودری با به‌ویژه خراسان به آن می‌نیزدند. بزرگ‌ترهای وسیع
خانه‌های فراخ، و با هم دگرگاه رنگ و جلوه‌های خاصه به شهروند داد.\nمیوه‌های گونه‌گون که تقیبانی در سراسر سال فروان بود، نیز شاید از
جمله مزایا بود که طالب علمان جوان را با یک شهر جلب می‌کرد.
چنانکه مغایریس روحانی علمی که این‌هم طالب علمان شافعی را با یک
شهر می‌کشانید. این از درس‌های سرمایه‌جویان، دریس هنگام
مخصوصاً فراوانی‌های مدارس و وجود نیکو کاران، توانگری‌ای بود که با
اوقف و خریدات خوش آمدی فرستاده نهایت علم‌برای جوانان فقیر
و غربی که جهت داشت انرژی پایین شهر می‌آمدند ممکن می‌ساخت.
تجارت شهر دوری گذشت، و چنین گران‌ان به سرپرست مشهور بودند.

بعضی انواع پارچه‌های کتان و ابریشم که از نشاپور صادر می‌شد هم چا
مرغوب تلقی می‌شد و مطلوب. در بین بازرگانان و پیشه‌وران شهر عده
زیادی اهل تصور بودند که شوق و علاقه‌بی‌سی با بایوی و مقدمات
سیاهی نشان می‌دادند. بعضی بازرگانان حتی به قله و حذف علاقه‌های داشتند
و گریزیارپایی بازاری به‌های اندوه گرفتن فقهی اشغالی حذف بزرگی داشت.
حتی رئیس نشاپور، ابوالفتوح عبداللهزاده که زیادی شن‌داده و توان‌گر
بود خود مالی داشت برای اوله حذف. یافته منبعی که چند سالی
پیش در کمیته بود (۶۳۴) نیز علاقه‌بی باهلم علم نشان می‌داد و در
دستگیری محتاجان ملکینم داشت. در فحشی که دخیران روز داده
بود در هر روز پیش از هزاران ناپایی و از هزاران تفسم کرده بود و مسجد
جامع منیعی که اوساخته بود سالیاً اینکه عظمت ووست برای نشانوریها
ماهی افتخار بود.

حتی هاابآ نکه مدرسة سلطانی ومسجدیه متعدد داشتند بعداز
تنیه عید الملك دیگر حیبت وتفوی خود را در شهر از دست داده
بودند. بآ نکه هنوز که گاه بین دسته‌های مذهبی اختلاف روزی داد
فقها و صوفیه همه یا در شهر محترم بودند ومحبوب.

تاریخ تشابر در واقع یک فهرست طولانی بود از نام عده‌زیادی
فقها ومحدثان شافعی که شهر بوجود آنها نازدیک بعضاً مدرسه نظامیه
که خواجه نظام الملك دری در شهر برای امام الحرمین ساخته بود ۶ نجرا
یک مرکز بزرگ کرده بود برای فقه شافعی. سالیاً بودن آقای الحرمین
دری نموده تدریس می کرد وشهرت و آوازه او از هماسان وحشتی در
جراح و عراق نیزطلبان علم را به نشانور جلب می کرد.

برای ابومحمد که تمام موجودتشته مرفت بود در امام الحرمین
در نظامیه تشابر تحقیق تمام زیاهابود. در واقع درس تنها به فقه شافعی
منحصر نمی شد. علم خلاف که نیز قسمت عمده‌یی از تاثیر تدریس او
و انتقال درآمد به مجازی می داد تا فقه سایر مذاهب را نیز برسی
کند. چنانکه بعث درباره اصول، درباره طرق استنباط احكام، وسایل
راجع به قیاس و علت که در آن مطرح میشود را چون آورد برای
بررسی آنچه متوسل منطق فقها خواهان شود. همچنین تحقیق در اصول
عقاید که کلام خواهان مکتشف صحنه بر خورد بین آریکوگون بود
وپسین شریعت وفلسفه

در حدوزه درس امام الحرمین کسانی ازطلب علمان که مورد توجه
استاد میشندند با علماً این مباحث سر و کار داشتند. شاگردان گریهده تقریباً روز و شب، گاه و بیگاه در محضر استاد امام حاکم میشندند و در هر مسئله فرضی بحث داشتند. فرضیه قرار داشتند. برای ابوحامدکه «حقیقت» مثل یک عقده‌رویه؛ تمام وجودش دا تخییر کرده بود، هیچ چیزی ازین حوزه‌دن مطلوبتر نبود. همچنین محفل امام الحرمین حسینی شوری داشت که شاید در مجلس تفهیمات علو و جر جان نظری آن حاصل نمی‌شود. خود استاد چنان شوقی به آموختن داشت که در سالهای آخر عمر یک ن ت نحوی را تامش ایبالحسن مجعسی که به پیش اورآمده بود، هر روز بخانه می‌برد و همچون طلبیه تازه کنار بیش از در زاد حوزه‌نماهایی که امام بعلم داشت وی به آن حاصل که شورو آکش درطلاب جوان برمی‌انگیخت و استعدادهای پنهانی آنها داد چگونه‌ی می‌شکفانید.

امام الحرمین با آن‌که خود قیمته و متمکن بود نسبت به عوال عرفانی نیز علاوه‌نخان می‌داد. عموی وی ایبالحسن غنی بن بوسیف که دریاباده معرفی بشیخ الحجاز بود و در سال ۱۳۳۳ وفات یافت خود صوفی بود و کتایب مس دریافت تأیید کرد. بود بنام کتاب‌البلوچ. عالی‌الامام الحرمین خود از ابوسعید ایبالخیر صوفی می‌شنید که ایام نقل‌می‌کرد و مثل مردان شیخ می‌کوشید تا نشان دهدکه بوسعید انگیده‌ها مردم را از جهره‌ها می‌خوانند و از سار دیلها خبری داد. خود وی نیز مثل شیخ ابوسعید، شور و جذب‌بینی عارفانه داشت. چنانکه گاه از بین بیش یا پاک‌اندیشی موضوع بگری می‌آمد و بیش‌ها دچار دیدار می‌بایست. دو مرحله از این детالهای قوم‌سخن می‌رفت کلام و تأثیر دیگر داشت و ساخه حاضرین را بگری می‌آورد.
اما شیا اگر مجلس وی شور و درد عارف‌انه داشت روزها دقت و خونه‌ی عالم‌انه بر آن چه‌ی بود. امام‌الحرمين در مناظرهٔ داده‌ی بجای مبادلهٔ بی‌کلامی مخصوصاً جالابک و کسب‌الله بود. وقتی با دانشمند آوازه‌گری که از راه می‌رسید به مناظره می‌نشست فداری که در استدلال داشت و مهارتی که در متقاعد کردن طرف به خرج می‌داد، ماده‌ی تحسین و اعجاب حاضران ميشد. بعضی اوقات حاضران مجلس، که بیشتر شاگردان و مریدان وی بودند، چنان از پیروزی‌های که وی در طی این مناظره‌ها بر خلاف، می‌بافتند و هیجان می‌آمده‌اند که طرف‌رسیده‌اند. نادری‌ست می‌کردند. یک دانشمند که در نیشابور بود، سیر اندیخت و وقتی بعدها در این‌اندیشهٔ بر روی علّه‌ی عامهٔ موزه، برای سرزمین و آزادی‌یکه گفت: پس سگ‌نهاهٔ گردنهٔ کب‌کاست؟

با این‌نهر، هفت و یک بعلت‌البی‌ی که در سرده‌ای دارد، نیشابور می‌شدند. گلاباً موزمانی‌بوده و آمیخته‌با احترام، ابوا‌اسحق شیرازی استاد نظامی‌بود. وقتی به‌عنوان فرستادهٔ خلیفه مقتدی الامام، به خراسان آمد، دریوره نیشابور امام‌الحرمين وی را پیشاور گردیده، غافله مربک را بر دوش کشید و مثل یک‌چاکر پیشاپیش‌ری حکمت می‌کرد، با وی نیمز درمحضر وزیر نظام‌الملک به مناظرهٔ نشست‌ام. اما این‌مناظره‌های درحقیقت بصدان بود که طالب علّمه‌ی نیشابور فرستاده‌ی باشند برای استفاده از امام ابوا‌سحق.

وقتی این استاد بزرگ به بغداد به خراسان آمد (۴۷۵) ابو حامد بیست و هنگال بود و احترام فوقالعاده‌ای که نام خراسان به‌عین فقیه‌ یک استاد بزرگ‌عصر عرضه کرد، می‌باشت در دوح جوان وی تأثیر
فوقالعاده کرده باشد. درین مفر ابواعطق با عدومی از ایمان بغداد و بعضی علماء همراه بود. از شکرداران ابوعبدالله طیبی ۱۵، فخرالسلام عاشق، وابن فنان ۱۶ که همه ازناام وراثه عصر شماهما می‌آمدند باود همراه بودند. خود ای مردی بود کساده روز، خوش محضر و بی‌تکلف. در مناظره قدرتی کم مانندداشت و در طی گفت و شنود اشعار و حکایات شیرین و دلادی نقل می‌کرد. در نتیجه بود مردم احترام فوقالعاده نسبت به وی لشنان می‌دادند. از آنکه او گذشت از سفرات خليفه، بعنوان فقهی و زاهدی گرمسایه نیز نام و آوازه داشت.

این استقبال کرم را درایران، همه جا دستی راه نسبت به او بهداهن کرده بودند. در هر شهر که رسیده بود مردم بازن و فرزند به بیشتری آمده بودند، دکابش را بوسیده بودند و حتی خاک بای استمرترا نیز برای تبرک برده بودند. دختر ایسان ملکشاه و نظام الملك در حق وی احترام فوقالعاده بیجا آوردهند. مسافرت اوبخر ایسان یک بی‌روزی بزرگ فقها تلقی شد. احترام و علاقه‌ی به عالم و خاص نسبت به اوشان می‌دادند حاکی از آن بود که قدرت علم خیلی بیش از قدرت پول و زور دلها را خاطر می‌کند.

ابواسمادی در دین هنگام ازشکاردن بر جستاره امام الحرمین بشماد می‌آمد، ازینکه در وجودی و وجود استخوان علم را تالای حموده احترام و تکریم می‌دهد، شوق و هیجان می‌افزود. این کلام ابواعطق نیزکه امام الحرمین، امام امامان خواهیم بود، و شکارکردن و علمایی که حاضر بودند، کشف و بود ازین امام استفاده کنید که تهره‌گر به‌کرس. حیث امام الحرمین، را دریچه ابواحمد دووسانش، از آنچه بود بی‌دک
درس امام الحرمین

خیلی بالاتری است. شاگردان به جنین استادی افتخار می‌کنند. گفته می‌شود که شیخ الاسلام ابو عثمان صاونی امام وقیعی برگز که خراسان نیز نماینده بیش وقتی امام الحرمین را شنیده بود درحق وی دعا کرد و در یک نوبت قرآنی اسلام خوانده بود.

ابوجامد با شوق و ارادت در طی سالهای نشابورد ازین قرن‌الهای

اسلام بهره برد. هم فقط در درس فقه و خلاف از روش استفاده می‌کرد، از مجاص مناظره، از درس کلام، و عفای قید و نزی با لذت و دقت فایده می‌جوید. یا ما یکه که از عده و جرگان همانه آورد و با شوق و علاقه‌مندی به درس فقه داشت باندک مدت درین کالی شاگردان امام سر آمدگشت. چنانکه در کلام وجدل نیز مهارت بی‌مانند باید و درس استاد راکه‌گاه با پنک در میعانی برای شاگردان دیگر بازگو می‌کرد و حتی شاگردان امام الحرمین بعضی کتاب‌های تازه وی در دارک خواندند.

بعلاء، با یادان دیگر، باکسنج دعوتی برای داشته، مناظره می‌کرد و غالباً همه چی‌جا با آن‌ها غلبه می‌بافت. امام الحرمین چنانکه رسم بود شاگردان در مناظره از آن‌ها می‌داد و این مناظره قدرت استعداد‌آوری نداشت.

درین ایام ابوجامد بریزتر همگان خوشن بتری داشت. در

حوزه درس امام الحرمین که تزیدیه چهارصد طلب در آن حاضر می‌شد این جواون وی‌بساند و بنگشت یا بود. اینجا نیز تا حدا می‌جرجان وی

دا در ضمن خطابی داردی می‌خوانند. به آن پرسر یک غزال طوی

بوده که ارگزی یا یاون، پیش‌ه ومحرک پدران را دام با چهار تام وی قرین

سازند چندان خرنسند نبود و غرور وطبع جام‌طلب و گوان وی از آن آزاده
میشد. حتی اعقب اور سالها بعد میکوشنامه وی را به غزاله منسوب دارند؛ فرهیب مجموعه یا فراموش شده در اطراف تیم که هیچ کس نمی دانست کجاست!؟

با اینکه نام غزاله برگزت ابوحامد احمد که خویش پدرش بود، این غرور ابوبحمد جوان را نوازش میداد. ازین گنگشته، خاطره پدرش نیز برای وی دلنوش بود. زهد وبارساوی وی که آتشاپاش هنوز آن را بیاد می آردنده، آن ماهم بهدک نام وی و حتی نام بیهق وی دخاطر طالب علم جوان حررضا نرکیزادا باخودحس رغور دریئور و چهارمی داشته که درنام وی حررفسا را به تشذیب بخواندن یا نخوانند؟ هرچه بود همدسان که بعضی وی را ابوبحمد میخوادند و بعضی غزاله، نسبت بوی بیده احترام می نگریستند و حتی عدمی از آنها در درس ومباحته از وی استفاده می کردن دیوان نا جاذب ودلپذیر می بافتند.

ابوبحمد در همان حال که به مطالعه و تحصیل استعجال داشت از اندیشه تأثیف نیز غافل نبود. چنانکه از بعضی سخنان امام الحمرین و باربیر اندیشه‌های خویش درهمین ایام مجموعه‌یی درست کرده بود بنام المنخلو من تعقیب الاصول. این کاری بودکه خود امام الحمرین هم نظر آن را درجویی درمورد اقوال استاد خویش انجام داده بود وغزاله نیز یک باربیکار این کار را درمورد دسر فقهی اسماعیلی کرده بود. در جریان این بار، باین‌انه کتاب را به استاد واقعی از این منصب کرده بود وی میگویند کار دی ترد استاد می‌گذارد را بهاد. امام الحمرین اشغال وی درا بهتألیف ویا تدیدین این کتاب را که بیشتر مجموعه تقریرهای خود
درس امام الحرمین

وی بود نسبت به وقایع کتاب منخویز دا ملاحظه کرد، بالاخره گفت: 

"حالی از اعتراش بود که در تعرفی آن: زندگی دمای دنیا دچرا صبر نکردی. آن بهم ۴۴ گویی استاد امام، از امام قلب خویش می‌داست که نویسنده این کتاب کم اهمیت قائل اورا درسایه خواهد افکند. 

با اینحال ممکن است ناخرسندی امام الحرمین از نظر این سخنان بسیار آمده است که نمی‌خواسته است سخنان می‌درحق بوخته و نجش حسنیها را تجدید کند. اما ممکن است امام الحرمین چناناکه دمای برای انسانی هست پنهانی نسبت باین شکرخد خویش که در وجود او بهره چیز ظهور بک استعداد تا را ویود می‌داد احساس رشک ورزی هم کردی باد. گویی این امام خراسان نمی‌توانست طلو خیس از وقت یک شکرخد خویش دارد که در حوزه هی در تمامی پایه‌ها باو دوخته بود. آسایی تحمیل کند. خاصه که هم درسان ایوحواد نیز بارمی وقتیا خاطر استاد را نسبت بود نگران می‌کردن. بعلاوه غزالی، تناغه یارمدا و فرودی جوی داشت که هرچه بالا می‌رفت چیزی براثر از آن می‌جست و دایم انتظار تحسین و اعجاب داشت. حتی از استاد. گویند بک بار از استاد رنجیده که ای ادراکی خواندن بود. ۲۵ گویی توقف داشت که شیخ پریگ خراسان یک شکرخد خوان می‌خند و امام باستاد امام. با این‌همه امام الحرمین اگر نیز درد ازین علم پر مدا نگرانی داشت، در ظاهر نسبت به همه جا اظهار محبت می‌کرد، بوجود او می‌نادید واردا همه جا می‌نواخت. ایوحواد، نیز اگر بعضی اوقات از درس استاد ضایع خاطر نمی‌بافت، یا از دوی دل آزاده می‌شد، مجلسی می‌دازید نمی‌کرد و از درسی دی بیه‌ها می‌باف و سودها.
با آنکه در بین شاگردان امام طله های سالخورده نیز بتفاوت می‌شد.

غزالی توسط احترام و نفوذ خاصی داشت و دوستان و رحمت‌بخش سیاسی و اوبالمظفر خوافی، چنان‌که در میان شاگردان نام‌آوری چون کیاسه هراسی، اوبالمظفر خوافی، اوبالمظفر ایبوزیبی، و اوبالقباس حکمیکی که بعدها هم‌زمانان برگزیده شدند، وی برهم برتراً داشت. بعضی از اینها شب و روز با امام الحرمین بودند و در باره‌سربداران آنها امام گفته‌است گاهی باغ رود و محبت استادان‌اش صحت می‌کرد. یک جا وقتی صحت از مقایسه‌سنج آنها در به بود، امام گفت‌شده بود: غزالی در دوپایه است به پیامبر کیا شیریست دمتع و خواهی آتشی است.

سوربان ۶۱.

دوستی غزالی با بیشتر این‌ها تا پیامبر عمر درام یافته. شاید با کیا هراسی و اوبالمظفر خوافی نوعی رقابت دوستمان نیز داشت. کیا هراسی در منظور و آواز از غزالی مقبول‌تر بود و در تقریر و تعبیر نیز برادر برتراً داشت. اما بعداً در نظامیت‌های گزافی قایغیلی را کرکفت اما پیش از غزالی وقت‌یافته در بیادان بغداد. اوبالمظفر خوافی در مناظره‌اهمیت جلال‌الدین جلال‌الدین الجلاد بود و در این‌جا چالیند به سلیمان پیش از غزالی مرت. کسانی که او را با غزالی مقایسه می‌کردند غالب‌اهمیت بودند که غزالی در تأليف و تصنیف کتاب‌ها تر بود و خواهی در مناظره‌ای در بنی این‌جا سوار کرده و می‌توانسته امام الحرمین آنها را پسیدنگی می‌سنجیده هیچ بکه‌های پیامبر غزالی را نیافت.

سابری گردن امام الحرمین نیز، نسبت به غزالی، طویل، رقبه‌های پنهانی در در دل داشته‌ای دوستی های گرم. بعضی از آنها از وی جوان‌تر
بدوند یا بحرحلال از دی در حل پادشاهی دوازده‌ی پارسی یاری می‌جوشدند. دوستی با برکی آنها ساکل ماسبی دلگرمی خواهی بود. بعضی شن، قریب‌های شاعری داشتند، برای پیشان، نوزاد آنها بوده که به‌عنوان شماره‌ی دوازده را نیز بارمی دکتران شرف‌داری داشتند. از آن‌جمله‌ی بوصر عبدالرحیم بود، پسر‌امام قهمی معروف. وی که بعد‌ها نام‌بیانی به‌عنوان سردار می‌رزیست هرچند در نظامیه بغداد عنوان واعظ نیز یافته و حتی وی تاریخی می‌شد و شهرت بسیار یافته اما می‌بیانند شعر و ادب معروف شده. چنین‌که ایوب‌الشعرای نیز، باعث می‌شود یافته چند کتاب‌های تاریخ و آناسی وزارت.

در بین بعضی دیگری از ابوبکر از مدرسه‌ی ابوبکر کرمانی یافته. عبدالغفار فارسی یک تن از افراد بود وی که با ابوبکر بیش و کم همسال بنظر می‌رسید نواده‌ی دختری امام قهری است. چنین سلسی در نشیب‌نامه‌ی قهری است و در این میان با غزائی طول آشنا یافته. بعد‌ها خلبان نشیب‌نامه شد و کتاب «السیاها» را در تاریخ نشیب‌نامه یافته. سال‌های دراز بعد از ابوبکر یافته و وقتی مره‌گشته و همین ساله بود. بعد انقلاب دو روز گذشته امام الحرامین وی با اسکدر باغزاری بی‌خرود و سرگذشت اورا از زبان شنید.

بادوتن ازین شاگردان امام الحرامین، غزلی دوستی یی خان‌خانه‌ی بی اوکوره‌ی بازکرده، ابوبکر شاکر و اوپال قاسم حاکمی. باین هر دو سمیرا گردیده و وقتی بینه پیکار می‌کرد. ابوبکر شاکر جراینی بود وشاگرد در دستی ابوبکر غزائی از مدرسه‌ی سفاران جراین آغاز‌می‌شد. در نشیب‌نامه نقل‌یافته شاگردان امام الحرامین ییبست و چنان‌که بعدها ابوبکرم درباران می‌گفت و جمع بین علم و
فرار از مدرسه

زهد کم نظر بود. بعد از روزگار امام الحرمین نیز وی همچنان با غزالی وفادار ماند و تزیک بیست و یک بار همراه بود و همراه. در بغداد، در شام، در فلسطین و در حجاز نیز بارها با دیه‌های همسرشده و حتی در سال‌های آخر عمر غزالی نیز که وی در جر جان اقامت داشت، از تشییع و تأیید غزالی برخورد بود.

ابوالقاسم حاکمی ظاهراً یک دوستشای از غزالی مسنتر بود و غزالی با او بحرم در تمام می‌زست. وی ازنشابور و مدرسه‌های الحرمین‌ها با ابوحامد دوستنی یبدا کرد و این دوستی آنها همچنان دوام یافته. در بغداد نیز با غزالی همراه بود و حتی بعدهاکه ابوحامد تدریس و نظامیت بغداد را رها کرد و قصد حج پرداخت آمد وی نیز در قسمتی ازین سفر با وی همراه بود و ظاهر بهم کجا او. در سفرهای فلسطین نیز وی و همچنین ابوبکر شیبک با غزالی همراه بودند. این دوستی بر خلل که فقط مرکز بیانی بهشتان آن را قطع کرد، برای دوستان نظامی‌شان بویک رشته یتیمی بهنامی بود.

صبحت بیانی مدرسه غربت نیشابور را برای این طالب علم جوان که از طوس بهنیشابور آمد، بود و افیده‌سازی و علاطم بهعلم هنوز بود. فرصت تاولنداده بود. آسانی می‌ساخت. با این دوستان، اوقات وی اگر نیز ضرب‌المثل و مناظره نمی‌شد، بسی خوش‌گشت. در جلسه‌های دعوت با آنها همراه بود، در نشست‌های باغ و صحرای از مصاحبه آنها لذت می‌برد. در جلسات و عفون روحیت بعضی از آنها را همراه داشت و شاید در صبحت آنها بازیارد کودکانی صحابه و زهاد که در اطراف نیشابور بی‌سیار
بود نیز می‌رفت.

بنظر می‌آید که درین سالها، بهمراه وحدت و هماهنگی سویه‌های نیز، که از سال‌ها یشیل افسردگی، اوالخیر در نیشابور و مینه‌سرا براهما داشته بود، پنهانی رفت و آمد داشت. درست است که ابو حامد می‌خواست فقیه و شیخ و امام باشد، اما آن اندیشه‌های متعدد پنهان بود که ترسره و سختگیری را نیز لازمه دیدند. این دانسته، حتی سالها بعد، عزله و انزوا زاده‌اش داشت، دزد سمع، درست موسیقی و آدیا خالی از یکدیگ را مانعی نمی‌دید. اینکه در سال‌های ازوای یافتن عمر، از اسرار خانقا، از هنگام و قول‌های قرآن، و از بهانه‌هایی که سویه‌گاه گرام برای شاهد بازی‌های خویش می‌آورند، در کتاب‌های خویش شاهدهای زنده عرض می‌کرد. نشان می‌دهد که در سال‌های جوانی از رفت و آمد در مجازی جدول و جدول سمع خودداری نداشت. بعلاوه آن‌ها به‌ویژه هم داشته که از جذب‌های روشنی موسیقی سرشار هم و تأثیر آن را در قلب و روح خویش احساس کند. در واقع تریب‌سی فیانا اویژوی دا به‌مجالس صوفیه و بمعبد سی

آن‌ها می‌کشیدند.

از روزگار شیخ ابو سعید و امام قشیری، صوفیه در نیشابور و در تمام خراسان احترام و محبتی به‌مانند داشتند که حتی فقهاء و مشایخ حديث را نیز نسبت به‌آنها خاطع می‌کرد. همگی به‌ویژه شیرازی که در رهبانی سالها، از آخر خلفای خراسان آمد و در نیشابور آن‌ها مورد تکریم شد، خود در طول سفره و وقت بی‌سیم رسم رضی در حد شیخ سهیلی که میر آن ولابت و در واقع خلفایی اختلاف بازبيد بسطای بود با عمرت و تکریم فوقالعاده برخورد کرد؟ درین مورد نقل می‌شد، که وقتی این
فیضِ بزرگ۱ به بغداد ببساطم رسید شیخ سهلکی بیدار وی برون آمد و چون ایساحق آزادان وی آگاه شد يیاده به بی‌شنواز وی رفت. سهلکی چون شیخ را دید خویشتند ۲ دا از مرکب زیرافکند ودست شیخ بوسید. شیخ ایساحق نیز درحقیقت یا تکریم یا سیار بجای آورد وگویند یا از چیزی بوسه داد وارد ابیش ازحد احتیامت‌ی کرد. ۳ دستان تعظیم و تکریم فوقالعاده‌ی که شیخ ایساحق در حق این بی‌رنده سال سطام فنان داد در ابیامدبک خود درآن واقعه مجذوب شکوک و جلال ایساحق شده بود و در عین حال دانِ طوس و نیشابور هم با صوفیه ارتباط داشت. یک تأثیر قوی بر جای می‌گذاشت. بلاد و قبر امام العریجی خود از احوال ومقامات صوفیان بالا و وحشیان یاد می‌کرد چه‌چیزی این مطلب علم نیست صوفی دا از ارتباط با صوفیه نیشابور باز می‌داشت؟

این شهریکه چندسال پیش شاهد جوش و خروش بوسیده‌می‌شینه و امام قشیری بود، هنوز آن اندوزه شور و جذبی داشت که ابوعامد نیمه صوفی را به مقامات و احوال صوفیه جلب کند. در صحبت ابوعالی فارمی شاید مکرر از ابوعامد و امام قشیری داستانشان سه‌پانه بود. السبب آن شور تحقیق که در ابوعامد بود نی مگذاشت که او ننه بدرس و مناظره مجامع امام الجریمان اکتفاکند. وقی جی تفوق و غلب خودرا بر حریفان میری و درمی یافته که حتی استاد نیز داش می‌خواهید، برتری خود را بر ماگران خویش همواره در مناظره و بحث حفظ کند، و حتی نسبت با نها نیزگه‌ها حالتی که از رشک و برتری جویی عناد آمیز خالی نظامی داد، ابوعامد دل آزاد رده می‌ماند وشاید آرزوی کرد که ورای این قیل و قال اهل مدرسه پناهگاه روحانی تازیمی بجود.
این پنگ‌ها، ایمن را ابوهادم د رصحت ابوعله فارمیان جست
که دریشآب الله مینده تدریس داشت و شیوه امام قسیری، توصیف یا با زهد
و امام می توانم می کرد. حتی زهند دوزی اور و تهوری که در حق گویی
داشت، اورا تنها جامعه از امام قسیری تیبه جواب نمی کرد. درست است،
که او نیز مثل امام قسیری با خواجه طویسی، نظام الملك وزیر
ارتباط داشت اما خواجه دراو بچشم دیگر می دید، به چشم ارادت و
اخلاص.
این ابوعله که فصل بن محمد فام داشت خود از تریت یافتن
مام قسیری و ابوالقاسم گرگانی بود اما آنها مخصوصاً مايه شهرت و
احترام فوق العاده او شده‌الجالس و عضو و حدودی اور بو، زهند و پاسایی
او. با آن‌ها خود ظاهر، از مکانتا، نسبی ندالت، چیزی نمی‌اندوخت و
هرچه بستمی آورد به علت چه ای داد واقعی و سال‌ال من همه جا
زند او می آمدند. ابو حامد بر گرد - خویشاوند یه ای یا ابوا حامد
غزلي، نیز در دین مشایخ روایت ایوبود و شايد همین تکه ابوعامد جوان
را می‌خواست او ترکیب می کرد.
فادمی تز خواجه وزیر - نظام الملك طویسی - نیز فوقیه
محبو بود چنانکه گویند ۳۳ دی را خواجه به تن خوشی خدمتهای
گوناگون می کرد و حاضران مجلس خواجه‌مکرد ازین نکته تجدب
می کردن. درهمین‌نشابور درین سالها شیخ داوشنئی می‌زیست نامش
ابوسعد بن الصلیل، که درجویی نیور و مکانت هنگفت خود را
به‌وقت‌یا داده بود و بخوانه شیخ ابوسعد رفت بود. وی در شهربان ۴۳۷ در
نیشابور وفات یافت و هنوز د الیکه یک عمر هفتادساله محضر اوریای
اهل در مورد استفاده بود و شایسته غزافی روزهای آخر عمر وی دریافت بود، اما آن‌ها در نیشابور بیشتر وی را بازیابی صوفیه‌ی می‌کشانید. ظاهر احراز صوفی‌نگر بود.

با آن‌همه فقیه جوان احراز صوفی‌نگر دیگر ارائه‌ی راک‌می‌جو نیافته. از مجمعی او که همه در زند و تحقیق سخن می‌گفت لغت می‌پردازد اما چیزی نه در نسبت‌ی احراز صوفی‌نگر که در می‌رود این‌گونه تعلق به خانواده‌ی که بعضی‌اند صوفی‌نگی بود‌ند داشت و حتی در کودکی ظاهر از ابتدای صوفیه را نیز دیده بود و هنوز وقتی خود او از زندگی و احوال صوفیان سخن می‌گفت، بسیار حاضر ایان با برگردانی از آورد بزرگ قلب و عقل وی تسلیم صوفی‌نگر بود.

الا این‌شیای با تعلیم صوفیه‌که غزافی از طوس شروع کرد بود ابتدا از دل‌گه‌های دیگر دست بی‌میل می‌شد. ممکن است علاقه به تحسین و استیضاح که در ادیان دل‌نوازه‌ور صوفیه جوان و جهان‌جوی صوفی بود می‌گذشت صدایی داشت یکی از اعتماق و جوان‌نشین برای آمد بهشود؟ با علاوه‌ی مسائلی بود که او را آزار می‌داد و رنج می‌خوافت، قبل از جهنده تر حلال آنها قدرت عقل دی‌ایزود داشت. شوق به تحقیق در دین‌گونه مسائل دکه، مایه نگرانی‌های عقل روانی و صوفیه‌گری از دین‌های امام‌های سپاس‌گزارهای یافت. زیرا او نیز از آن‌گونه‌که ابوحمام دل‌نشینی خوافت در پیان جنگجو از آن‌گونه مسائل پی‌رویی از آن‌گونه وکی‌گوی عام نداشت. اردیکیت چند در فلسفه و تحقیق غورگردی بود و کوثره‌ی بود ورای آن‌گونه درادیان و عقایید اهل تقلید حس هنیفت ادیان یک چند برا یابی ابوحامد نیز مثل امام
الحرمین حقيقة، گمشده واقعی بود و از آن را داشت که همه جا در دنیا بخش رفت. خاصه که ابن جستجو برای وی مایه حينیت و اعتبار نیز می‌توانست شد.

در برخورد از مدیره امام الحرمین، نیشابور به وجود حکم در اسلام با مراجعه غزالي جوان‌نکار با‌آنها نیز مسجد رفت و آمده یافت و فردی گفت و شنید. چنانکه یکی از رگان معتقده‌نامه‌نامه عبدالسلام ابن رویف قزوینی در این ایام در نیشابور می‌زیست که تاچهار سال بعد از مگه امام الحرمین هم زنده بود. وی در مجلس نظام الملک رفت و آدم داشت و سبب هبوتش نیز افتخار می‌کرد. همچنین عمر خیام حکیم و ریاضی‌دان مشهور نیز که در عین حال، ایبکور و ولتر دنیای اسلامی‌ها در العباد خوش وانیمی داده، در همین سالها در نیشابور می‌زیست.

آیا غزالي با آن شور و عطش روحانی که درجستجو حقيقة داشت، در چنین بزرگی بدرس نظامیهی بنده می‌کرد و درصد آشناهی با اقوال و آراء معترفه و حکم‌گو درنی است بی‌آمد به بنظیری آید. خاصه که او اگر با خیام برخوردکرد به‌اشد و آن‌گونه که می‌گویند با اوپرند و شنودی نیز کرد به‌بایست می‌باشد دهمی‌نرو دیش طلبی در نیشابور بوده به‌اشد به دیساله‌ای آخر عمر که در خر اسان، اوقات به‌زهد و ریاضت و تفکر و عزلت می‌گذشت.

بموجب روایات، ابوحماد با خیام برخورد و ملاقات داشت و حتی می‌گویند تزریکی در دیس ریاضی‌خوانه‌ای. اگر درس خوانندگان درست باشد، به‌بینی نورها مربوط نموده‌اند تعدیل و بی‌کر درفلاسفه حکم‌گوه جاذبه‌های نمی‌دید. می‌گویند برای آموختن علم فلک زرد خیام می‌رفت امانت‌هایی.
یک بار خیام داد طبل دیو قاتل تا برد، به جوان که شاید گاه در همجال سعید نیز برند حکماً. خیام گفت ترد خلق رسوا شود.

در پی، یک مجلس گفت وشنود که می‌فقم حیان و حکیم سالخورد.

روی داد نیز حکایت گفتند - شاید افسانه‌ای میز. می‌گویند ابوحامد از خیام پرستید که اگر فکر آگونه که حکیم‌ها ادعای دارند - تمام اجزای ازیک که است چه شده است که بجز خاص آن قطعیت به است. از مین سایر اجزاء. خیام که خود را در دوک مسائلی ماشی یافته به یک سوال قیه‌هایه مواجه دید، سعی کرد در جواب طرفه بره، و می‌گویند که این یک گنج. جکین نیش‌بود در جواب ابوحامد آهنده دراگویی کرد و آنقدر آزم از شاخ بانج که باید بانک شناخت. غزاتی که جواب فیلسوف را باصل سوال خویش چندان مربوط نمی‌دید از جای برخاست و گفت وشنود به قایده پایان یافته. شاید نیز در بنا با لحنی قیه‌هایه که در حق فیلسوف نشطن ون آوردی داشت چندان نکه می‌گویند.

گفت: جای الحق وزهق الباطل.

در حقیقت ابوحامد در ایام چنان خشک هم نبود که اقوال حکم‌ها را توانست تحمل کند، اگر دوازده درست باشد. یکی از تبعیض‌های برجامی‌های حکم‌ها می‌گویند در قلم حکم.

بخل داشت و آنچه در ایک داستن می‌توانست بدبیاران تعیین کند.

در هر حال ابوحامد در این سالها تنها به فقه سر فروند نمی‌آورد. بسیار عقلی بیشتر دغدغه نشان می‌داد و شاید بسیار سبب بوده به دوایت حديث هم چندان تمایل نداشت. حتی بعدها هم زد اهل حديث.
جندان مقبول نشد، با شوق و علاقه‌ای که وی به جستجوی آنچه حقیقت است نشان می‌داد البته نمی‌توانست درفه و حديث و اصول متفق‌شود. شوق معرفت جویی بر تمام وجودش غلبه شد. به هر علیه علاقه می‌ورزیده‌های دری دوازده آنکه شاید منجر به دیدن پیچیده شود می‌گردد. بعدها در خرایان و بغداد مکره‌ای پیدا کرده مباحثه کرد، مکره با فلسفه، با متقی‌سال‌ها با دوستان و دوستانه هایگفت و شنود داشت. اما هیچ‌یک از این‌ها نمی‌توانست دلیل داده چربی پیچیده قطعی آسوده نمی‌شد تاکنین دهند. حالا طول کشید نادیده‌بان جستجوی روحانی خوش‌بین به صورت روی آورد. چرا که از چونگی که آن آتش‌پای یافته بود، رای اینی زرده و برغم علم‌های‌بله، ازا از این‌ها در آن بازی‌دش، برادرش احمد، خیلی پش از دوست‌هایی از آن راه‌نیرو به شکسته‌شد. خیلی شاید در همین دوران جستجو، و بر دیده‌ای ابوحامد، برادر کوچکی وی خویشتین را تسهیم را به صورتی کرده بود و در هنگام دلش ایمنی داشت. اما ابوحامد هنوز کارها و بخش داشت و راه‌های دود و درازی‌ها و ازبین‌های آن واری فقه که قلایی آن دا یک علم شودنده و خالی از معاوضه‌به‌پی‌پز شد حوزه‌ی امام‌الحرمین از لحاظ بهبود در عقاید در اصول عقاید که کلام خوانده می‌شد و آموزه‌ی باشک و ابوحامد که فقه، عمده رده‌نیشن را فرو نمی‌نشاند باین در علاقه‌ی نشان می‌داد. اما آن‌چه امام الحرمین درباره‌کلام و مساوی واجب به آن می‌گفت غزایی را سخت به ان‌یشه می‌انداخت. این متقی‌سالن در حقیقت چه می‌خوانند بگویند؟ جوابی که ابوحامد برای این مسئولی بیانه‌ای بود که این‌هامی‌خواهند حقیقت دین‌فاز وار نظیر درک کند راه استدلال. اما آرگا که
فراد از مدرسه

این راه نظر و استدلال براى همه کس بهمانتيجته منتهى شود که اشاعر حکم مى دانند یا به آنها نپردازند از هرین راه نظر و استدلال به آر اخوسی که امام الحرمین و ابوحامد آن را ندروگراهانه مى شمردند. رسیده بودند. بعلاوه کسایی هم در عالم هستند که نظر استدلال را در حصول علم بی نتیجه می دانند و دعوی دارند که علم جز راه حیى حاصل نمی شود. درگفت وگو با اینها امام الحرمین مى گوید:

که یا در هرین نکته استادلام و نظر به علم واقع منتهى نمی شود قطع دارید چا شک؟ اگر قطع دارید تشکیل کنیاپیدارا علم باینکه استدلال منتهى به یقین علمی نمی شود خود نه از امام، اما از آبد توکه ضرورت به نهایی است، پس باید آن را از راه استدلال و نظر ثابت کرد. درنصورت چگونه می توان فایده استدلال و نظر را انکار کرد؟ این است که این طرز بحث را امام الحرمین و یاران دی ازاقوال فلاسفه گرفته بودند.

درست است که استاد امام بر حرف فلاسفه که کون وفاید راز آثار طبیع و فوقه می دانند اعتراض داشت یا قدم مایها در آن می صحبت می کند، نمی پذیرفت و وهی جوهرى را قدمی نمی دانست اما همین نکته به بعضى مقدمات را از فلاسفه می پذیرفت و بعضى نتایج را که فلاسفه از هم مقدمات یرون اورده بودند رد می کرد. حاصل کار ود در اندیشگی غزالي ناهماهنگه می کرد، و یا هنگام با این همداشت کلام آنچه را جهت آن بوجود آمد بود تا حدی تأیید می کرد. در حقیقت با همین سخنان ادعاهای مصرفی خوارج، جهانی و امثال آنها را می توانند کرد. اما بگمان غزالي دور جهانی خوارج و حتی


معترض به دیگربه کنشی‌های بود. یک کلام واقعی دیگر با مسائل جهانی و خارجی سر و کار نداشت کرده با فلسفه بود و باتنی ها. ابوجاماداندیشه می‌کرد که وقتی در قرن سال‌هایه مچرود با نمط وارد و هم چیز در یک جزیره تجاری و تندید غوطه می‌خورد نمیدید عوام با یک به میان آنها را با پناه کساند که کوئه در دنیا هیج عادتی در کار نیست. دنیا یک دستگاه خودکاری که کار خودش را انجام می‌دهد و هیچ وجود فاقد هم بر آن نظرت ندارد. اما این همان جزییست که باتنی‌ها و فلسفه نیز هر یک بنوعی آن را تعیین می‌دهند. این همان نمی‌بیند که بی‌آبی‌اً شاعری نابینای معره‌ها را نیز بر دین تحکیک می‌کرده و صدای او وی در دین نیشابور دورافتاده‌هایی ترد حکم‌های عصر انگیز می‌باشد. ابوجاماد وقتی این اندیشه‌ها را از خاطر ویدی‌گردانید با خود می‌اندیشه‌که پس نباید کسان تشییع‌نامه‌های از خطای مسلمانان را به بن بست کساند. دین‌دور از اعتقاد غرایای مسالمتی که یک کلام واقعی وزنی با آن مواجه شد مسائل فلسفه بود و مسالة باتنی کرده.

در حوزه دختر امام الحرمین آیین خاصی مخصوصاً ابوجاماد را یافته می‌کرد. این اندیشه بود که دو هیچ کس دربار فلسفه،شرایطی که از جنب فلسفه دین و اعتقاد را به‌تدریج می‌کند که کی گوید؟. درواقع حتی باتنی‌ها نیز قسمتی از این تخیل خود را از سرچشمه‌های فلسفه گرفته‌اند. کلام هم گوینده که امام الحرمین در آن بحث می‌کند، خود تابعی است از فلسفه.

به‌همه‌بینی که شیخ الإسلام هرات خواجش عبده‌الله ابن سینا که اصولاً هوای دنیا روزها تسیم روم اروشاد اوست بیداد درنیا کلام داد سخن
فراد آم مدرسه

همی‌هد و به‌دینگو نگه‌گیری امام‌الحرمین را تخته‌نگه می‌کند. این بورهرات که باخشونت و تعصب با فلسفه و کلام مبارزه می‌کند و درین راه از در افتادن با دستکاه خواجی نظام الملک و حمایت‌های اتیپوزا ندارد دروازه بزرگ‌تری که سال‌هاست آن را تهدید می‌کند مصون بدارد. برای وی ایمان امری است که حاجت به آمید عقلی ندارد و گویه به‌نظر می‌آید فلسفه‌که برای آمید آن انجام‌های‌می‌شد زندگی به‌خود و تهیه‌رست آن خواهد بود. رسالت و مناجات‌هایی که آزادی ندارد بخواهان می‌آید یبدود حوزه‌ای امام‌الحرمین می‌باشد می‌شود معرف این طلایه‌رست و خود بودن نفرت وی بودار گویه‌های بی‌فا بدهنکنه مسلمان‌ها به‌دام‌الحرمین. آیا اهل حیده حنبلی‌ها و یک‌مانی‌ها حق ندارند که خود امام‌الحرمین را یک فیل‌روف تلقی نمی‌کنند؟ غزایی می‌اندیشید که باشد این طرز بحث را کنار گذاشت. اگر اسلام یک نوع کلام هم حاصل دارد این حرف‌ها نیست که استاد امام ویاداش در در منکران قدمی، در در محترم‌الله و جهانی می‌زنند نازه‌نقد ورد فلسفه‌هم که اهمیت دارد باید بیش ازْهِریزمتان پاشاد بر تحقيق وبررسی دقیق درک حکم‌های آنچه متشکل‌مان قدمی از‌حکم‌گر فرهنگان و آنان را هم خواهند هم بررضا نیز نی باکاری‌زند مثل تعقیب‌های استاد که وقتی یک‌دست‌آم دام‌هایی از کلمه‌های خطر هجمومان حمله‌ی ناگهانی شوند با عجله‌ای از آن آنچه باستثناء افتادن باش وسیله‌ی بسازند برای یک ضرورت، یک جنگ‌گر فوری. اما وقتی خطر رفع شد دیگر‌چنان نبوده‌موقتی را نمی‌توان مثل سلاح آزموده‌ی جلا داد و تیز کرد و در زراد خانه‌نهاد، در دوره‌ی که نه جهانی و قدری جنوب و جویش دارند، نه
خوارج و معترض، چه حاجت هست که باز این حریفها با همان آب و تاب تکرارشود ودود عوض، آن‌چه امروز اسلام را تهیه‌دهیم، کند دعاید دا سنت می‌سازد نادریده یا کم اهمیت گرفته‌یا این؟ وقتی آلمان اکثراً اشاره‌هایی انتشار می‌سوزی اعتقاد صفحه یا اهل ستاره‌ی می‌کردند تنها آثار فارابی انتشار می‌رسانند یافته‌ی بود تنها این این دواج گرفته‌ی بود. در صورتیکه امروز هم‌جا کتاب‌های فارابی وابستگی زر و تدریسی کنند و در همین نیشابور که امام الحمین خود با در آن قهرمان دفاع‌ژست سنگ و شیرت می‌دانند یک منجم و طبیب عالی‌قدر که مورد حمایت خواجه نظام‌الملک وزیر هم عست كتاب دنیای ام لک کتاب الی تقیسیم می‌کند و سایسی با اینهمه، نفوذ و اعتبار اونیا تا چگونه است که امروز جریان چاپ‌سازی و امام عمر خیام. تأثیرات ناصر خسرو نیز که از خواندن از اورهای یکمک دایم تازیانه‌ی سرزنش‌هاپرگرد و علمای خراسان فردی می‌آید. امکان بیشتر درد و نقد سنن‌دان محمد زکریا و فلاسفه است خورش چری نیست جز همان نوع حریفهای فلاسفه، این اندیشه‌ها غربی نتیجه می‌گرفت که امروز کسی که بوخواهید یک کلام واقعی تدوین کنند باشد دست از سر جهیبه و مرجعه و خوارج ندارد و به نظر از بحث در اقوال باطنی‌ها و فلاسفه. این گونه اندیشه‌های فرشته کلام و درس امام الحمین را درنظر ایبوحامد به لطف می‌کرد و بی‌جادبه. پایان روزگار امام الحمین‌یاک درس دردناک دیگر به ایبوحامد داد. این قهرمان محبوب و بی نظیر کلام و مناظره عصر، در آخرین روز هاً عمر از اشغال یکلام پیشینان بود. می‌گفت به کلام مشغول، نشونید اگر من می‌دانست کلام مرا با بکجا می‌کشد هرگز یان اشغال
فرد از مدرس

نیم چستم ۴۲ وقتی نویسنده کتاب «ارشد» بعد از آنی به نقد و بحث در اصول عقاید دلسی خواست که بر احتاد پیر زنان شاپور بی‌میرد ۴۳ این سؤال به‌خودی داد نسبت به کلام و فلسفه‌گر ایسی‌های تکملان به‌کلی مبنای اعتقاد باشد. بنام امام الحرمین در حقیقت نه فقط ایوب حامد را از کلام اهل مدرسی بی‌بایرام کرد ایامت در نیشابور را نیز برای وی دشوار ساخت.

گویند امام الحرمین در پایان عمریک چند سختی بیماری یافت که نمی‌تواند بیماری یا بیماری برف‌نورد باشد. اما از آن به‌هوا یافته و شاگردان وقتی وی درباره بسیاری رفت و عوده‌ها سخن حاشیه شدند. اما این به‌هوظ طول نکفید. دوباره بیماری شد و این بار بیماری سخت شد و مرد را یکسره آن یابد در آورد. در ورش رو به‌نها ناکه بیش از سه شب و از هر کسانی که دیدن از آنی که بوهد دشمن ایشان فروریخته بوید و هدایت چنان به‌هوژه بوید که تحمال آن برای شاگردان تزدیکش نیز ممکن نمی‌شد. ضعف وستی چنان ایزایا افکنده بوید دیگر انتقال به‌سر و بیش از ایشان نداشت. ۴۳ وقتی از نفع حال در ماه‌واره‌ها به پریون شهر به‌بشتقان بردن بگم‌ان آنکه شاید تغییر یافته‌اکه روز مطلقی در احوال وی تواده کرد. این بستقان قصدی می‌صفاکبوید غرق درباغ و سیزه که جوی‌واکر آب‌یا تلف و صفاپت آمیز ایشان داد. ۴۴ اما هواي طرب اگزی بستقان نیز برای چالگیر یا از مرگ فاقدی نکرد. ضعف همچنان وی دا از پایمان اندیخت نا سر انجام دریک‌کش چهارشنبه، بیست و هفتم دی ماه، سال ۴۷۸ هجری وقت بافت. بعد از نماز شامگاه. همین‌که و ایما به شهر بازآورند و در نیشابور از همیا جانبه بانگ‌باغه نوه‌یا برخاست. جناب‌
ارا بعد از ظهور ورودی نهادنیه حرکت دادند به میدان الحسین. آن‌روز درهارا دیش شهر نگشادند. طالب علمان به هرسپر که بود یک‌پالی عمامه را از سر فرو هدند و درآمدند حتی هیچ‌کس از این‌گونه جلوه‌گران جوش نمی‌كد عمامه بر سر نهاد. مبیری دا هم که در جامع منيعی داشت شکستند به نشان تعزیت. درست است که مخالفانی، از جمله حنفی‌های تشابه این انداره سوک و زاده را گزاری می‌سردند و بیک مخالف حتی گفت سرا مبیری که امام الحسین سالها بر آن تدیری کرد همین بود. امام شافی هاوس که وی را عزای واقعی شمردند. روزها را در آز مردم به عزار امام نشستند و شاعران مرئی‌های سرودند. چهارصد تن طلبته شاگردان دوشند درمیان شهر هم شکستند، برای نویحه و هویه می‌کردند و دوان و قلم خویش را می‌شکستند. 

با مرگ که امام الحسین بی‌شتر این طالب علمان تشاور استاد خویش را از دست داده بودند و جای کرده بود. ابوجامد نیز هر چند با مرگ ابوبکر ملکی مربی و استاد واقعی را از دست داده بود اما وی گنشته از این‌ها با مرگ که دو حاجت با استاد را نیز از دست داده بود. به آیا احترسی بیش از مرگ که امام الحسین نیز خویشتندا استاد و امام هم بافت؟
اهمال الحرمین که وفات یافته ابوحامد هنوز سال نداشت. با اینهمه ظاهر آخوریده برای جانشینی استاد از حرمین، شایسته تری بهت اما دربیاب جانشینی استاد اهمال اختلاف سختی پیدا آمد و شاگردان نظامی به دو قلمی را کنار نهادند و یکسانی از دو گرفتند و بهت خودداده کرده‌اند. حتی یسیس مظفر که یکی چند بجاز پدر نشست نتوانست آن قبول گام برخوردادر شود و تاجار مجلس در نخود را چندی به مسجد مطروز برده ییرون هرمسه نظامیه. کبایی هرمسی در نظامیه نشانه‌یک چند وقای مغز آگاه نهاد و شاید همین چکار دارد سر نظامیه نشانه‌یک است این رقاب افتاد ابوحامد را از توقف درین شهرت انتدای بی تاراضی چندین وقای تا تواست ابوحامد را خرمسند کرده و همه توانست و هم‌را بعنوان جانشین امام بهفورد. از این دو ابوحامد که هنوز از وعیدت جوا و قالم ییرون نیامده بود از نیشابور ییرون آمد و به عسکر رفت: لشكری گاه سلطان در خارج شهر.
ابن عسكر، واقع محلبه به بود، پیرزن شهر اما اگر اقامت در آن مستلزم ترک نشست میشد از آن روى بود که در آن ایام وقتی کسی به عسكر می‌رفت در واقع گویی به موبک سلطان و وزیر بی‌پیوست و هر چند در میان ارتش بود فاصله‌بینی نداشت اما دیگران موبک سلطان جداپی نداشت و با ساکه ناحیه میشد همراه اشکار از شهروی رود و رازیداری بدنی‌هایی غزایی نیز ظاهری در مدتی که بین وفات امام الحرمین و ورود خودابه به بغداد گنشت با موبک نظام الملك همراه بود و غالباً بین تلاور و اصفهان و بغداد سفر داشت هم‌هم جا با قطبین و عالمان دین که با استعفا سلطان و وزیر مراوده می‌کردند محشور بود و مربوط. محیط نازی‌های چه جاه طلبی‌های جوانی، غزایی را با نبنا آورد بکلی با محیط مدرسه‌که پرورشگاه این جامه طلبی‌های وی بود تفاوت داشت. لشکرگاه در واقع میادی‌گاه تمام جاه پرستی ها و فرصت جویی ها نمی‌بوده بکمک‌گیری وای برخورده نیا نظام دولت سلجوقیان را بر وجود می‌آورد. غلامان ترک امیران فوندان مستوفیان منشیان سعیان عالمان دین و خودکند یافتن در نجومکب موبک سلطان وزیر بی‌پیوست بودند خواج‌های گرگان که همکارانش و لشکرگاه از خاک بازگشت که سلطان قبله دلها محصور میشد در نوبقان طوس بدين یا امیر از روزهاه‌که غزایی به لشکر گاه حیفت زدیک هفتادالاسی بی‌پیوست. سلطان در همان آغاز‌پدشایی خویش بی‌پیوست کادی و با تکلید و اکثریت دهندگان این بود که این بود این بود که اکثری سلطان واقعی که نداشت و به همین جهت که شاهرادگان و امیران محلی که برگمار سلطان می‌آمدند
آذ روي ميل بردوش او بوسه مي زندگي و گذشتم در ركاب او پياده راه مي بردم. دوال، ده يار داشته كه همه را با سایر خویشتن، دامادها و علامان خویش در ولايت مختلف حكومت داده بود و در تمام قلمرو سلطان اين طبقه دگري به كه «نظمية» خوانده می شدند قادرت و نفوذ بيمانند داشتند. نرند و مقتدر از بقري برود كه نيم تنست رشك و بسگالی جاسدان و معارضن را بر نينگيزد.

با اينهمه، خواجها با شوق و علاقه در تقویت و تنظيم قلمرو سلطنت كه آن را به وزارت خویش داده مي ديد سه مي رزي. حين آسايش وزندگي خانوادي خود را نيز كه درين مالهاي بيري بيشه هر وقت ديگر بهداشته داشت در سراين شغل مي گذاشت. وزارت برای احتجاج جهت تمتع از لذت حيات خانوادي نمي گذاشت و حتی بافرزدان خود نيز بقدر كافي تمام نداشت. يک بار با دلتنگي دريچه محمران خویش آشكار كرده بودكه وزندگي بقالي و عيش ايشان از من خوشترست، از آنکه آنها شامگاهان در ميان زن و فرزند خویش وزندگي خورا كنند و من شپ و روزوم مستغرق كارهای كشورست.

في بن كارهاي پر مشغله بطور اوقات از را در شكروگاه مشغول

مي داشت خواجها علاقه خاصي به مجالست با علماء نشن مي داد و اين را فقط با خاطر فوايده كه در تنظيم اوضاع حكومت ازآن مي برده دوست داشت بلكه نظارا گفت و شنود با فقيهان و عالمان را برای خود نوعي تفريح روحى هم ثلثي مي كرد و بهمين جهت پرآمون اوهميشي از آنها پر بود. چنانكه در طي كوه هاي دور و دراز لشکريين از كوكية ديران و نديمان و شاعران عده مي از عالمان و فقيهان را نيز همرαι داشت كه
وجود آنها مجلس او وموکب سلطان دا حیثت واحمدی خاصی می‌بخشید. بعضی از سیاست‌های عصر دیرین لشکرگاه سیتاد دایم در مکب سلطان و وزیر در حکم توده. چنان‌که ابولاالمظفر مشترک برخیکیپی که پیش نام ورحیقی که در مکب سلطان بود پیروسته در مجلس وزراء وصدورهم حاکم می‌شده. همین این ابولاالمظفر یسمایی گالیا که مکب وزیر همسفر بود حتی بعدها در سفر بغداد هم که نظام الملك کشته شد وی باموکب او همراه بود. در لشکرگاه مخصوصا در مجلس وزیر رسم مناظره رواجی داشت و نظام الملك آن را تشویق می‌کرد. در زمان مناظره درواقعیت نه فقط وسیله‌یکی بود برای بررسی وحل مشایل عمده‌یی که مورد اختلاف می‌شد بلکه درعین حالت هم قدرت واحاطه‌ییک دانشمند واقعی در بر می‌گذشت وهم مدعیان یی ملایه را سرچای خود می‌شانند. علاقه واقعی‌هم که عام وخاص به عالمان وین شان می‌دادند سبب می‌شد که پارسمی اوقات گزاره گوبان یی ملایه نزخودرا به عنوان عالم وفقیه جلو بیندازاند. با بعضی ازین دعوی داران مناظره آسان بود حتی خلیفه ازتفریح نیز بنظر نمی‌آمد. ازجمله درهمن سالها در نیشابور خلیفه می‌پذیرد که با اندکی مایه که از علم کلام داشت دعوی‌سازی بزرگ می‌کرد و خویشتن را دانشمند می‌شمارد. حکیم ابولاالفتح کوشک که می‌خواست مایه واقعی اورا معلوم کند یک روزچیزي ازوى پرسید. وی سخنی چند از مشایل عادی علم کلام را برزبان آورد و این اثر که کرگ که گویی می‌پندشت مسائلی دخواست یا بیان می‌کند. حکیم که مایه اورا اخوی دریافت به روش خود ازوى پرسیده سید ازکجا علم دارد با نبندکه اسلام است؟ سید جوابی نداشت وگفت آ تنه یخوادمان جنین مساله یی
لشکرگاه

پیش به وقته از جلسه پیروی می‌رفته که این حکم‌ها علم مخروطات زده‌اند،
خواهد در هالیکه من اهل علم کلام‌هستم و اطلاعی از مخروطات ندارم.
طرفی که این حرف را شنید در دبابال آن افزود: و چه از مخروطات؟
اما همه‌جا اهل داعیه با نام اندازه‌هم ساده دل و کم‌ماهی شودند.
بلاوه در لشکرگاه کسانی که برای مناظره می‌آمدند غالب‌اً برمی‌بودند
و قصدشان خودنما بود و جلب مباحث سلطان و وزیر. درین مجالی
هم علاقه‌مندان بسیار جمع می‌آمدند و اگر کسی در مناظره بر حریفان
تفوق می‌یافت شهرت و اوازه او به همه آفاق می‌رفت. به نام قلمرو
سلطان، خواجها باین مجالس هم بعنوان سیستلیه تعلم می‌گریستند و هم
بماتا به سیستلیه تفریح.

علما به لشکرگاه می‌آمدند در جلسه ابیمناظره می‌پرداختند
و همچون حریفان میدان دست و پنجه نرم می‌کردند. می‌گوند، حتی
امام الحرمین وقتی به لشکرگاه می‌آمد با علماء آنها به مناظره می‌نشست
چنانکه از دروازه‌ی بری ایده، ای دبیر فرستایی یافت. فیل از ازعلابان فام آور
مصر در سفر نشان‌بند با امام الحرمین مناظره کرد و شاگردان امام,
دبسوی را به سختی ردانیدند. بعدا وقتی امام الحرمین بعثه‌یان رفت
دبسوی در لشکرگاه با وی مناظره پیش آوردند و او را مفلوب کرد. با
کنایه‌یی که راجع به شاگردان کشت.

رفت و آمدم علماء ورس می‌مناظره که در لشکرگاه معلوم بود یک
می‌باشت از اسباب عمده‌یی باشند که ابو حامد را به آنها کشانید. در
لشکرگاه قبیه جوای چنین چون ارکه ابتکر به ایلا مطلبیه‌یی شدید نیز،
راه شهرت و ترقی را می‌پایست در معارضة با اشخاص مشهورتر بجود.
می باست در مجالس مناظره راه ییدا کند و برتری خود را به اقرار نشان دهد. اما چیزی که مصاحبه اهل لشکر گاه را برای فيها قدری دشوار می کرد تعبیرهای مذهبی بود که در اردو، در زیر نقابی از تسامح و مجماله دو طرف پنهان می‌شد و اگر بسب حشمت سلطان و وزیر که حتی بین خود آنها تیز ازین باب كدورتی وجود داشت اظهار نمی‌شد اما در مجالس مناظره مجال تظهیر می‌پافتا و موجب مزید حرمت ویا هتک آبروی فحظان و عالمان می‌شد.

با ورود به لشکر گاه چند سالی از عمر غزایی تقریباً کم شد نه فقط ازدید مورخ که همیا اطلاع روشنی از احوال او درین سالها نداده بلکه نیز از خود اوکه تقریباً شش سالی از عمر و حساب کسایی به برد که برای کسی مثل او همصحتی با آنها اتلاف عمر بود و ماپی هر دلی. درگاه سلطان و وزیر ابنته هرچه طلبی را جلب می‌کرد امام‌میث اردو چنان متلون بود که برای هیچکس جایی برای ایمنی بلاقی نمی‌گذاشت. همین یکسان یک بود که سلطان سید الرسائی زونی نا به سبب رنجشی که خواجه از روی یافته بود کور کرد در حالیکه پش از آن علاقه ملکشاه در حقیقت به‌سردی بود که بموجب روایت سلطان وقتی در طی یک بیت فارسی که بخط خود با نوشت خاطر نشان کرد به بود که از اوك گی تندان و همی توانا تنپسی درکی را با بیا اوگی نت. وضع خود نظام الملك هم با آنکه سلطان وی را اتابت و پد هم خواندن بی تزارل نبود و حتی یک پس از انا ملکشاه ببسب نبود ناابجکه که در قتل پیک دلفک سلطان کرد زهر داد و خود خواجه را نیز گه گاه نبیده می‌کرد وتحریک.
با اینهمه در لشکرگاه‌های فقط جابه‌جایی ایبود که بود حامد جعفری
برای خود دنیای می‌بافت بلکه درگاه وزیر و سلطان وی دا باید بود
استعفاده‌ای در خشان عصر مواجه می‌ساخته و در عین حال از لحاظ
علتی نیز برایش جالب بود. بعلاوه غیر از حس جامعی که محرکه
عمده‌ی بود ابوحامد در زمین لشکرگاه سلطان‌ها از زمره‌ای دیگر
برای خوش ایمنت می‌یافت. در نیشابور مدعیان و رقیبان، که گمان
می‌کردند غزه‌ای خوشیسته‌ای می‌بوده از لحاظ سیاسی شاهنشاهی امام...
الحرمهای این دانه می‌کوییدند تا تاکید را نه تنها در امضاء
کتابالمناخول هم
که طی آن ابوحامد بر امام ابو حنیفه طعنـه زده بود دستورات خوبی
بر ضد وی می‌توانست باشد. درست است که این مصنفان تا اندامودی از قول
خود امامالحرمهای در کتاب‌های ایندی بود اما انتساب آنها به ابوحامد کافی
بوده که حنفی‌ها را بر ابوحامد بر آنان و اورا از میدان رفتن راجع به
جامعی استاد امام میرون گنبد. در واقع با وجود حمایت نظامالملک
وزیر مرکز امامالحرمهای شافعی‌های نیشابور را در وضع داشری قرار
می‌داد و غزه‌ای بسب طعنی که در حق ابوحنیفه کرد بود خوشیسته را
بیش از هر وقت معرض آزار حنفی‌ها حس می‌کرد و البته امن ترین
جایی که وی در دین ماجری می‌توانست از تقصبات عوام حنفی در همان
داده دستگاه وزیر بود – در لشکر.

با حنفی‌ها از نیشابور و در ضمن برخورد هاپی که بین طالب علماً
نظامیه بافقهاهای مدرسه‌های سلطانیه آنها را نیز می‌داد اشیای داشت، و از
دیوان طوس و جرچب. در نیشابور که چنین اذاء امام الحرمهای
نظامیه نتیجاً بر عهور تمام بخشیده بود حنفی‌ها در مدرسه‌های سلطان
فراد ازمدیده

برای آن‌ها بوجود آورده بود، مکرر برضد امام الحرمین ویلاران اوّل‌وحده بحث و مناظره می‌ریختند. بر خورد شیخ‌الحسن صندلی قفیقالخورده حنفی در آن شهر با امام الحرمین ویدرکه رؤساء نشاطی نیشابور بودند غالباً همراه پادشاه‌بان به‌‌دیهای تعصب آمیز بود از هردوجان. خانواده ناصحی هم درن زمان در نیشابور درمرسیه سلطانی تندرس می‌کردند و بعضی قه‌های آن خانواده ازجمله قاضی احتمالی بناین حنفي دانستند. با نگه داشتن گاه خواجگ طوسی با تعصب و قدرت ازشافعی‌ها حمایت می‌کرد حنفی‌ها هم تکیه بر حمایت سلطان داشتند و حتی در اطراف وزیر نیز رفت و آمد می‌کردند. چنانچه مشتبه فرقی قطعی معلوم حنفی درصحت نظام آل ملک و درحقیقت ازهمین لشکرگاه بمرغاق رفت. بدنگونه، لشکرگاه جایی بود که در آن برخورد با حنفی‌ها اجتناب نامی‌بود و درعین حال نظم و اضطراب آن، اجازه تعصب عوام را که در نیشابور ممکن سود پیش آید نبود. ازین رو غزایی امید داشت که در آنجا هم ازتعصب حنفی‌ها درامان باشد و هم درمناظره با آن‌ها برتری خودرا نشان دهد. درحقیقت خواجگه با‌آن‌ها در دل علاقه‌بی‌پروزه شافعی‌ها داشت برای حفظ انتظامات از هرگونه برخورد شدید بین فرقه‌ها استد جلوگیری می‌کرد. چنانچه ازیک طرف فتنه مربوط به تحريك‌ات خواجگه عبدالرحمن اصفهانی ده‌دره با تبعیدان پیر سالخورده فرو می‌شاند داراطرف دیگر وقیله شیخ ابو‌وسیف شیرازی از بغداد بود نامه‌ای نوشته و درآی آن ازغلبه‌حنبلاه در بغداد‌کدید. در جواش‌ه می‌نوشت که منتهب مردم دا نمی‌توان تبديل کرد. در بغداد
مذهب امام حسن بن علی از نظریه‌های اولئکم نسبت به خواص عربان

حتی درمانی که خواجگی در فضاهای مسجدی در حال خواجگی عربان

اصداری کرد. فضاهای بوه از هنگام علاقه به نظم و این باور

نظام و محبت بخاطر نظام. این واقعه در آن حال نشان می‌داده که در

سال‌ها اختلافات مذهبی و مشاجرات مربوط به عقاید تا چه حد ممکن

بود دستاوردهای جاد و جنگ‌اللهای سیاسی شود.

قضیه این بود که مقارن این اوقات در هر چهار و آزمایش بر منبر

سخت‌ها‌ی گفت که بود فلسفه می‌داد. شیخ الاسلام - خواج‌های عربان

اصداری - باری در اقتداء، اهل هر مدل یا تحریک کرد و عوام

شهر، خانواده و امیر و آتش زدن. و اعتقاد به بوشنگه - ندیکت هر را

گریخت و رجا‌های چند در دنیا او به بوشنگه ربتند و فقیه برگ

شد. خواج‌های برای فرآیند نشان دهنده حکم کرد شیخ الاسلام هر را

توافق کنند، اوا از هر مدل تبعید نمایند نافذن دیوانی. لیکن بعدها،

با وجود تاخردی‌هایی که از اصداری داشت اما را به لک‌ها که خواندن،

تکریم کرد و حتی از راهی در خواست وعظ کرد. فصیح نامه‌ی که در

بین آثار اصداری ازین وعظ باقی است اگر هم از تصرفات و دستگاه‌های

بعد خالی نباید علاقه نظامالملک را با ونگوه سخت‌های منشان می‌دهد.

در ذهن حال این خشونت خواجگی طوسی در حق پیغمبر نشان

می‌دهدکه با وجود محبت به صوفیه و عالمان دین علاقه به نظم و عدل

والی را از هر مدل که اقدام خشونت آمیز جهت اعدام امینیت و عدل است

قمی آمده است. اگر مجلس و برای منافع مندید اهل عقاید آمادگی

dشت وی به‌جوجه اجابت نمی‌داد اینگونه مشاجرات منتهی به اختلال
در فنمن و عدالت فرد. بسب هر منظم و عدالت بودن که غزی الروقی خاصی با مسرکه امام الحرمین خویشتئن دا تاحده عرضا تجاوز و غلبی حنفی های نیشابور یافته اینم را دوشکر گاه سراجکر که خاصیت هم در آنجا بود که شکفتن استعداد او می‌توانست حمايت خواجی ظریف گردا نیز برای وی جلب گردید. ودرا دانیه جاه طلبی های قیمده نوادی می‌جوست بررساند. 

اگر گفتگو شود لشکر گاه دروازه ی بنود به دنبال محدود هر آوازا جوی چاپ طلبی دا با بهشت رویا های او ارتباط می‌داد ادعایی گراف لیست. فقیه، متفکر، دیده، عارف، هکره بود اگر آنها از حمایت و علاقه سلطان یا وزیر برخوردار می‌شد به‌درا آورش داشت می‌ریزد. سلطان، ولایات را تباهی به غلامان خوشبو می‌داد چنان که امیری را وقتی بی‌خاطر آنکه احواش را تهیه غیرتر سایران کند بید "شاکیر" به‌خشنید - مثل یک بند "6. در دستگاه و غلامان خاص که موفق بسیاری های قابل توجه می‌شدند پاداش های شایگان می‌یافتند: حکمرانی ولایات. یک پیام از شکر گاه - نامه محمد بن منصور به دوستی که با آخورسلار یافته بود در دستگاه پدرسلطان تدبیرجا ترقی یافته و درین سالها عنوان عمد خر مان داشت "17. یک ازیب وزیر هم بنام ادیب مختار با جلب علاقه سلطان حتی برغم میل وزیر در دیوان به منصب عالی رسید "18. خواج به بخشیان، دوستان و برکیدگان خوش دایم منصب و مقامات می‌بخشید. نزدیکان شاه و وزیر دایم در لشکر گاه رفت و آمد می‌کردن دو و استفاده جویان با لباس بازداگان سایران، سیاحان، صوفیان، جاه طلبان، و
فچینه و شعرا و پیوسته به سکرگاه و دوزه و در زنده در رفت و آمد و در جابه جنابی وقت آنها بجای دریافت و ارسال اخبار و گزارشات با استفاده می‌کرد. هیامه‌ی اصلی حدیث هم که در دو روزگاران روز بازی از داشت، در خلیفان دین وقت و آمدنها تشکیل می‌شد و این نیز می‌توانست، دوستداران حديث و دروازه‌ها هم به شکرگاه جلب کنند. خروج دین از پاره مذاهب هم البتة لازم آن احوال بود و همین خروج بهدک در دوی حال مثلی که آن مذاهب میشد.

در نظرات امیران نرگان تقصب گالابی‌بنا، بین سعی دامی که در سال ۳۴۹ مقران استیل‌ی بر نیشابور خطاب به لشکرکان خروج صادرکرد. در آن اعلامیه وی به لشکرکان که از خواسته در شهر دست به غارت بگشاوردند خاطر نشان کرد که چون دو رمضان است، در خدا را بگذارند، بگذارند رمضان تمام شود و چون عید فطر آیده هرچه خواهد بکنند. باید آنها از آن روزگار نین قرن گفتنی بود این خوریده‌های هنوز در نرگاتان فردانی درک می‌شد. ملکشاه حتی ناجار می‌شد برای رفع تعدد آنها بعضی اوقات به خشونت‌ها و سخت مشتی شود. ترکمان نسبت به ایرانیان خراسان که تاجیک خوانده می‌شدند، گالابی سوی طنین شدید نشان می‌دادند و درعهد ملکشاه نیز مثل روزگار آل ارسلان هنوز گالابی صورت می‌کردند که این‌ها تا عاجز باشند طاعت می‌دارند و اگر کمت گونه ی بقوت کرده و هم ازدخت و هم از هنگفت ولایت ویکی در ازت را از ترک آهنی نمانند. آنچه مخصوصاً در زند ترکان مذاهب متفاوت‌تری می‌شد آنین
شیعه و باتنی بود که در ایران جز دریم مردم تازیک ایجاد شده است. خراسان از اعیاد سامانیان با مذهب باتنی و با تاریخ پنهانی اهل آن مذهب بر ضد خلافت عباسی آشنا شده بود. دو هزار سال حکومت خراسان ناصرخور. در تبلیغ این مذهب سعی بر سیاسات داشت و لاابی به ضیافت او که در آنها از یاد و تعصب ترکان شکاکیهای مؤثر ضیافت بود در همین ایام بین دوستداران شعر و حکمتهای پنهان و آشکارا دست برداشتند. حتی چنان‌که از یکان ایرانیان در می‌آیده، دعوت آن‌ها از همان اوقات در درازانگ از شیعه و همچنین به خاطر کرده بود. بعلاوه دعوت حسن صبح هم به مخصوصاً وحشت و سوء ظن خواهی داشت. از نیز به آن‌که بود در دوو روژه از حدود قومی دری به نام دسته‌گری می‌یافته. نظام الملك نیز که ابوبکر بن سعید و در جلد شده بود مثل ترکمانان و امیران سلجوکی هیچ گروه دا ازین قوم، حکم ترکبند فعل نیکه به‌نام آشکارا می‌گفت که دین‌ی از اینجا شوهری نیست و ملک خداوند را هیچ خصی از ایشان نوشته نیست‌۳۹. و فعالیت باتنی‌ها دیلخاله فعالیت سرخ جامکان، و خردمیانان در اکنون که برابر بودند از اهل زنده، چنان‌که رافضی‌ها را نیز دردیف‌گیران و تریساان مشترک و سلطانان را از آن‌نکه به نام لی رودکی دیپانیک که با رافض‌ها مربوط بودند نیز درستکا سلطان پیدا شده بودند و مشغول ساختن بودندیان سلطان و وزیر. خصوصاً به پاس که خواهی داشت لحن سیاست فراموش نیز در دواوی از تاریخ عمر از غلبه ایان.
گونه مخالفان بیم داشته است. با اینکه وقتی درباب این مخالفان که همچنین بود چای و یا در دستگاه سلطان اشغال کندن کیمی اکسیدایش خون ملاحظه می کرد که «اکرختای از سر این دیگری دارد با رسومی که از وزیران بریون آیده» ۱۵ اما باز و سوااس محافظه کاری یک را از هر اقدام که خلاف رسم و عادت تلقی میشد بر حذر می داشت.

در باره آنچه به سیاست و حکومت مربوط میشد طرز تفکر خواجه ابتکار از رنگ تزوير خالی نبود. اما اگر نگونه که از سیاست نامه بر می آید وی توجه در عضوان حال می خواست نظمات و اصولی را که در اداره کشور لازم می شد بر نظم نیاز به انجمن نسب از هر چه با رسم و عادت گاشتگان مخالف بنقل هر سید اجتناب می کرد. درباره بنیادهای اداری حکومت نیز هرچند دوی با چشم واقع بینی آنچه را درحقیقت وجود داشت به عنوان لوادم کارتوصیف و توصیف می کرد اما به اصلاح معایب و رنگ همیشه در اجراه سنت های هابی ارائه می داد که با گذشت های دور ارتباط داشت. بسیاری ازین بنیادها مثل دیوان وزارت، دیوان مظالم، رسم اقطاع و دیوان برید نیزهمه از وزارت ابادگان فرس حضرت رضوی رسمیة بود و بگمان وی چیزیکه پس از آنها ممکن بود بیایید. کند عبارت، بوداژا نیز آنها ازمستهای کهن از همین جهت بود که وی با وجود تعصب مسلمانی و با آنها از «دین گیری» نفرت داشت در آداب ملککدری شیوه ساسانیان را نیزی آرمانه تلقی کرد. اینکه یک خلاص فقهیان عصر ماورد و مویلی که خدار در پادشاهان دا ناشی از عفرت خلیله میان مرسی مسیحی کوشیدارهای به ارتباط بین سلطنت وخلافت تکنید بیشتر ازخم علائیه وی به احیاء
فراد از معرفی

رسم سراسری حکایت دارد. از آنجاکه نیز در آغاخان سیاست تأمین دوباره پایان می‌یابد، ریشه‌ای که قدرت پادشاهی به سوی ایلیه منسوب می‌داهنده نظریه‌ای ایرانیان قدمی، محض چون شریعت، را برین قدرت تأکید می‌شمارد این طرح از کنار وی را آن باز گست به تاثیرالیهای دوران «شرک» بازمی‌دارد. برایشان سیاست غیب مسلجویان را از خیکو در چهارچوبی شریعت اسلامی محدود نمی‌که می‌دستی وارسوی دیگر آنها. اما با رسم کشورداری پادشاهان قدیم، «فرس» مربوط به کردی، کمک‌کرده همکارانش نمی‌تواند دریافت، هم در و هم خاندان مسلجویان، را فدا کند. شکرگاه در حقیقت معرکه این کمک‌ها دو و کمک‌ها یای دیگر، اما با تمام این بر خوردهای آنکار و پنهانی که آنجا در بین نیروهای مختلف در جریان بود لشکرگاه ظاهراً یارم و منظم داشت با نقابی از شریعت و آداب. در عین حال زندگی عقلی لشکرگاه به‌طوری منحصر به‌می‌باشد بر خوردهای مذهبی و منافرات متقابل‌مان و مقیمان نیست. اگر در مقاله نظام الملك صحت از آن درخواستی را آل محتاجی رفته و آمران لشکرگاه نیز برای خود مسالم را مسئولیت‌گذار گوهای علیه و ذوقی داشتند. از جمله فلسفه‌های گوهی که در اینجا دو زبان حرف نمی‌زنند در زند امراء دیگر که محدودیت نظام الملك را تمسیه‌سازی با حسن قبول تلقی می‌شوند، برای روز یکان ان آن این امراء بود، که تضمین خاص سلطان باشماری می‌آمد. و بقول جهاد مقاله می‌پیاده‌زارد بود و شعر دوستو
مشغی شاعر بی‌پای‌مغزی وی به سلطان معرفی شده. پسر این امیر علی هم که علاء الدین، خرماز نام داشت به طرفه علاقه‌مندی و ورودی و حتی دربار این سینا وابالبرکات با خیام کشف و شنواد وعلی داشت. در حالی که وزیر با قول مؤلف چهار مقاله «از ائمه و مصوفه به هیچ گونه می‌نیم، دخالت» خود سلطان به فلسفه، علماء، و شعراء‌که در واقع نماینده دیگر غیر دینی لشکرگاه بودن توجه داشت. نسبت به شعر و شاعری علاقه‌مندی خاصی نداشت. خودش هم بعضی اوقات چنان‌که عویق نقل می‌کند شعری می‌گفت. شاید به سبب پیوستگی که حتی خواجگی نیز شاید نه از روی طبع‌ لازم می‌دید که گاهی ایوانی نظم کند. در حق علماء و خانه فلسفه نیز، دقتار مکشافان از دقتار خواجگی مساحته آمیزتر بود. ایزک‌ریج مصرف به زرین دست یا پنچیب که حال مصرف مرد رساله‌ای فارسی در چشم‌های اشکی بام‌ اوتافی کرد بنام نورالعمل (۳۲). این اینکه که سلطان یک چشمش اندک مایه شکستی داشت. از اسباب توجه خاص آر به این حال مصرف بود. با لازم‌های مصرفی را غالب‌اً همچون یک تن از دوستان وندیمان خوش تلئی می‌کرد و این اوقات و شنودهای دوسته‌ای دشت. از حدود سال ۶۴۷ که خیام به هرات با ایوانی افراد سفر می‌کرد، می‌بیند، نجیب واسطی و دیگران‌ در دستگاه سلطان به اصلاح تقویم پرداخت. اینفال سال ۴۷۱ که تریب تاریخ جلالی داده شده، این فیلسوف شاعری یا ایست مکرر به لشکرگاه آمد و رفت کرده بود. روایتی هست که می‌گوید سلطان‌ ظاهراً بعد از اتمام تاریخ جلالی مالی به از داده تا صرف خرید آلاان و اسباب مر بوط به دید
کند وبا وفات سلطان هنوز آن کار به تمام نیامده بود. در اینصورت معی باست بعد از یاوان اصلاح تقویم هم سلطان همچنان خیام را به ادامه کارهای علمی دیگر تشویق کرده باد. اگر روایتی که می‌گوید در اواخر حال اشمار خیام را بعضی سوفه نقل می‌کرده و حتی در مقالی می‌خواندند و فقط بعدها در اواخر حال بود که از سنن وی باید این حاد شدید و او ناجار شد زبان در کم کشید و اقامت دیرس باشد می‌توان بنداشت که در نام ایام هنوز خیام در لشکر گاه دفن و آمد داشت و از سلطان محبت و نواخت می‌بافید.

مجلس سلطان که فلسفه، علماء و شعراء را به لشکر گاه جلب می‌کرد در واقع معرف جنگ و جوش چاهنجویانه عصر ملت‌های بودعا اما آنچه عزرائی را به لشکر گاه می‌کشانید اینکه مجلس وزیر بود که این حیات چاهنجویانه در زیر نفاذ سرددی از دین و کلام و قوه و تحویل مستور می‌داشت.

نیک توان داشت که آن‌چه ابوحامد را به مجلس نظام‌الملک کشاند انسانیت قابلی با این وزیر شافعی خراسان بود. یا توصیه بعضی از برگان شهر و شاپی‌خونی فارسی‌ها؟ اما آن‌چه محقق است در این حکایت نگاهی از از مرگ ابوعلی فارسی (۴۷۷ - ۵۴۷) می‌گذشت. ابوعلی با غزائی رابطی روحانی و دو برادر داشته. ابوحامد با آن‌که هنوز خوبنشت را درست تسیم جانبه تصویف تکرده بود نسبت با این شیخ صوفیان خراسان با علاقه و حرم‌تی می‌زیست. این حرم‌تی علاقه‌جویان بود که بعد ها بعضی را در تصویف ترتیب یافتند ابوعلی خونویشند. اما در زمان ونا سالها بعد هنوز مراکز فقهی بود نقیب جدی. باز هاد و صوفه به‌حشت
لشکرگاه

و حرمت سلوقی می‌کرد دو اما بر طریقه‌ی آنها نمی‌رفت با اینهمه شیخ صوفیان و محدثان خراسان دا درحق این غزالي جوان محبت و اکرام بود. همکن است توصیه‌ای توجه خواهیم گزاری که نسبت به تاریخ علم طوسی جلب مورد باشد نابی در رفت و آمدها او به خواهی به طول و نیشابور می‌کرد، درگفته و شنودهایی که باشیم ابوعلی فارمدي داشت گذه‌ای از فهم و استعداد این طوسی جوان که شاقع مذهب و همشهری خواجته نیز بود سخن درمانی آمد و بود. احترام فوق العاده داشت و با وجود حشت و رادی در عدالت و احترام ساله‌ها اورا برتر از خوشی می‌شناسیم.

درست است که در ۳۷۷۵ وقیلی غزایی بلشکرگاه آمده دیگر این بیور هفتادساله در حقیقت حیات تبدیل تا توصیه‌ی دربار ای به خواجته برگز است اما می‌توان پندشت که خواجته برهمایی لطف او و نابی در نز امام الحرامین، این آتش‌باره جوان راکه بیران وقت طاقت مبافته با او را ندایتند می‌شنایند. گنسته‌ای این بودار خواجته نامه ابولقاسم عبدالله در پی بینزلار نیشابور در زمان می‌زیست و جنابکه سبک خاطر نتانی کند انجواز طول و تارک کرد بود ودرآمایش پارسی و داشت طلبی دور از اسدگاه حشمت وجلال براد در نیشابور می‌زیست. می‌توان پندشت که دی در همین شهر با این تاریخ علم جوان طوسی آشایی یافته باشد وارد با اخواجته برگز که ناجار مکره در این مافونهای دور دراز خوشی به ویشاکار آمد به آرام اورا کره باشد بعلاله سالها پیش که امام الحرامین بالای مسجد شیرازی در حضور وزیر مناظره کرد بود در شمار طلب باز هم غزایی می‌بلشکرگاه آمده.
فرار از مددگر

بود و نظام الملك این طلبه جوان را که هنی امام الحرمین برو و بیده روش می‌دادند، لابی می‌شناخت. خاصه که کتاب المنخل او نیز گذشت.

از آن زمان علمی از اتحاد طعنه که در وقف هنی داشت نزد خواجگانشان قابل توجه بود. چرا دانشمند جوان که خود طبیعی تند و فکری کست خواست در خواست در عارف و از دایره و کنیز داشت. خواجگان نظام الملك که خود یک شافعی اشیاری بود، مبارزه با طریقه حنفی در تقویت جوی از سیاست خویش تنقیه می‌کرد. مبارزه با بود از مبارزه با آرام‌ها که خواجگان در دستگاه این وزیر حنفی دیده بود او را برای انحلال گردیده بود و اینکه کوشید تا حفظ ها را که شاید در وی بیش سپر و عدلی قوتو عمدتاً نظام الملك در دیدن سر کوب است. از این و پیشکه "منخلو" گزاره جوان نزد خواجگان وزیر با حسن قبول. تنقیه شد و چون دانشمند جوان به شکر گاه رفت در مقابل ادرار و ترکان که مذبوب حنفی از داشته حمایت خواجه از این همسهری نوخاسته خویش ضروری داشت و حمایت از طرقی به شافی بود. زیر قبیل ابوجامد به شکرگاه می‌رفت فقه جوانی بود تقریباً پیست.

بهشت ساله که پیان تند و هر ذوق تعلیم، اردآ از همگان مستان می‌ساخت. نظام الملك با در همسهری خود که هم از مذبوب و یک بود بیش از علاقه می‌گرفت و چهار سال قبیله و علماء چه دایر در مجلس وی بودند به این طوسی جوان نظر بگرداشت. این به خواجگان یافته هم در جوانی قبیله و حیات خوانده بود و در عهد وزارت نیز همچنان دوستدار قبیله و حیات بود در واقع باهم گر فتنه‌هایی اداری که خواجگان
داستان علماء وفقهاء بر خلافت وکیل، گاه و گاهی به مجلس او رفتند آنها در دنیا و زمان آنها بار می‌کرد و وقتی بخاطر ایشان همه از منشای خواجه يکبار بود یکشنده کرده که مقرر دارند این‌ها به اجازه مجلس وزیر نیایند و خواهی این حرف را روزگرد و کفتن که ایشان ارکان مسلمانی و گماخده دین و دینبا، استند اگر همه را نیز بر سر خوشی بنشانم بسوار نیست. نظام الملك به گر فشاربایا مربوط به حکم و تادهار درگیر فرصت مطالعه نداشت کوشید از مذاکرات این علماء و همچنین واعظان نیز چیزی به اموری احتمال قوی می‌باشد از اعاظم این عمومه گر فته باشد و اعاظح حلول در بغداد. با خطر همین فواکر نیز به سبیل علما علاوه داشت و مجلس او از آنها پر بود.
در جین مجلسی که دایم ازفقهاء و علماء آنکه بود، غزالی جوان که نظاره‌ای با خواجه آشنا بود، داشت موقد حرفه و تکریم وی گست خاصه که چند بارهم در محضر وزیر فرصت هایی برای مناظره بیش از سایر مدل و درود مناظرات غزالی بحر و خوابی فوقالعاده‌ای از خویش نشان داده بود. بعلاوه درک‌کرده گاه علماء بیژنک دایم رفت و آمداشتند و غزالی از برخورد با آنها بهره‌ها داشته با باعضاً از آنها مناظره‌ی می‌نمود و مشایک از بسیاری از آنها استفاده می‌کرد. این آشنا بعلامه مختلف فام و آدائه و را بلند کرد و خواهی نظام الملك وی را هر روز بیشتر درخور احترام و نواخت می‌باشد.
اگر حرف این الگویی درست باشد که می‌گوید خواجه‌اصل‌سیان
فراد اسمه

۴۲

در یک برای تدریس نظامی به بغداد فرستاده، می‌باشد در اساتید اقامت
در شکرگاه جزو علمای دیار شده باشد و در آن‌ها کار یک همراه وزیر
سلطان حرکت می‌کردند، از جایی به جایی.

در واقع این نکته که فقهاء دانشجویان همراه ادرج و در آخر سلطان
وزیر حرکت کنند حتی از عهد امام الحرمین رسم بودند و امام
الحرمین خودش هم در روزگار وزارت عمد تعلیم علمای الملك کند.
یک چند به
لشکری بود که حضرت آن حرکت کرد. در دواهارت ظرفیت نظام الملك
تقریباً چیزی از نوع یک مدرسه سیاسی در اردوی وی بوجود آمد و دایم
یک عده از علماء در آنجا وجود داشت. همچنین فرقی که از گونه
فیقیان بود چنان با حشمت و شکوه حرکت می‌کرد که هیچ علم دیگر
نا داشت. نظام الملك هر چه فقهی یا عالمی را برندیزید از او می‌خواست
که باوی در حضرت‌ها مقام کند که عنی در عکس. البته در عصری که
بودند که این پیشنهاد خواجه را رد می‌کردند. یکی از افراد یک
این پیشنهاد خواجه گفت به بود که این کار برای من زیان دارد و برای
شما سود ندارد. اما کسانی که می‌پذیرفتند، هم‌سازی کرده این اوقات
خواهه در دیش و آنها هم از دست وی نمی‌دهد و حشمت بسیار
یک می‌کردند. چنان که مشتقل فرقه‌ای بود که جامعه ابرشاد وزنه
زیری شکرگاه می‌کرد که یک چنین وقت گفته بود، شهادت وی دا در
محمده شرع نمی‌توان پذیرفت.

غزالی که در این سال‌های جوان، بیشتر به شهرت و حشمتی
اندیشید ظاهران دست به تصنیف یک هم‌زد، یارانی کتاب‌های مربوط به
فقه و وصوف و خلاق راکه تمام آن‌ها از افکار لشکرگاه بود درهمین.
سالها بوجود آورد. درتأليف بعضی از آین کتاب‌ها ازجمله بسیط، وحید وخلاسه، غزالی ظاهر اهتزاز تحت تأثیر استاد خوشب امام‌الحرمين بود. حتی تأمین کتاب‌های نیز در تزد قدیامی به داشت. این رویداد که بعدها مخالفنی برود وطن می‌زدند که در آن مطالعه دا از «نیایه المطلب» امام‌الحرمين درست قرار داشت. مقاله‌ای بازیه طبیعی بی‌گهر نیامد.

در علم خلاق و سیاست مربوط به مناظره و جدال، می‌باشد با بیخ‌آورد جوانی غزالی که باقی است مربوط به‌بی‌بی‌بی که از کتاب‌گاه باشند و نشانی از سعی مجددانه، اردنی تبدیل استعدادهای به مانند خوشب در این طرف دخوی، در این بی‌وجود آورد ورود به‌بی‌بی‌بی‌بی تعدادی از کتاب‌های خوشب دا بی‌وجود آورد عموی یک‌پر در این اردوگاه سیا ملک‌طلبی گذشت؛ در واقع استغلال یک فیض جوان به‌دید و بحث و تأثیر و تصنیف با این امر که هم‌اراد مکتب و امیر از شهری به‌ره فرته باشد منافات‌زاده‌ندارد. پرکه در واقع فتاه و علماً در برای همین کارهای اورامش دیوین ملک‌علمی آورده. اما از سال ۷۴۸ که امام‌الحرمين وفات یافته تا وقتی غزالی به‌عنوان مدرس نظامی به بغداد رفت خواه‌ی، نظامملک بارودی ملک‌شناس غالب در سفر به داردگاه. چنان‌که در ۴۷۹ هیقره سلطان به بغداد آمده و با خلاف‌هایه که دختر ملک‌شناس را گرفت، دیدار رسمی کرد. سال بعد‌بمکب سلطان از بغداد به اصفهان رفت و دسال ۴۸۲ هیر ما مکتب از اصفهان به ماهورالنهر. آیا غزالی در این مسافرت‌ها همراه مکتب و امیر بود یا خواج‌ه به‌پراز کشت به‌تشابه او یا به خویشن با اصفهان برده و از آنجا به بغداد فرستاد؟ پایین سوال‌ازدیاد مانند موجود نه توان جوابی فلسفی داد. اما توجه و علاقه‌ی به‌خواج‌ه
درحق این دانشمند جوان نشان داد، این اندیشه را بخاطر می‌شناسد که غزالي بعدازآن‌که ازنشابور به‌نشکر گام‌ها رفت، می‌بحثت بیشتر اوقات خود را در «حضور» گذارانده بنشسته. ظاهراً در همین مدت بود که تری در دستگاه وژیر بجا یابید که اطراف وزیر وسلطان ترد خفه‌برسالت رفت؛ چیزی که سال‌ها بعد در عزلت انشوای خراسان از آن خاطره‌ها داشت.

این ارتباط با رستگاه وزیر می‌توانست‌وی را هم با علماء عصر مجروح کند و هم‌آن‌مان‌بایش ورفه‌دا برای دی‌فره نهایت‌سازد که بتوانند فارغ از اندازه‌شاعری‌مغیث‌بااقی‌آوایت‌داصرد مطالعه‌کندوتفلیف.

در واقع‌هی ارتباط‌دایم بودکه ارزش‌آور بوده وسلطان نشان‌دادوسبب شدکه اورا باوجود جوانی مبکاری بفرستند‌که امثال ابواسحق شیرازی وابویصل صحبه‌علماء‌بزرگ‌عصر‌بی‌آن‌پردخته‌بودند. جام وحشمت‌ابو‌حامده‌که‌تاخذ‌هداً‌مایه‌رشک‌جهان‌جویان‌می‌شد‌مر‌بوط‌به‌سال‌ها‌بود. از این‌وکه‌هندکام‌بوده‌بغداد‌لباس‌ومرکز‌چنان‌مجال‌وآرامش‌دادست‌که‌می‌گویند‌پا بصد‌دیوان‌می‌ارزید‌می‌توان‌اچم‌کردن‌درمک‌وزیر وسلطان‌می‌باشت‌سال‌های‌بی‌حست‌جوی‌جاه‌وهمکت‌گذراندی‌بدیش‌باشد‌ازاین‌واکه‌گشت‌خوج‌بغداد‌وفرارازمدیرسهم‌که‌بعد‌برای‌دی‌بیش‌آمد‌وحاکی‌ان‌نفرت‌و‌ملال‌اورنبت‌به‌جاه‌وجلال‌قیمان‌اهل‌مدیرس‌بود‌خاک‌آگرف‌آذین‌سنابق‌طلول‌صحبت‌جهان‌جویان‌می‌باشت‌باشد‌نها‌از‌خربی‌بالت‌کت‌درنظام‌های‌...
لاحکر گاه

ظاهرآ از همان وقتی که نشان داد با بحث لیک شکرگاه تک کمی کردی بایست
در وینا خون جدایی خاموش در باب از شریا و ضرورت این اقدام
خوش احساس کرد بهبود. با اینهمه اگر در آن سالها هنوز بیک جوان
آوازه بیج جامعه نش بوده‌ی اصلاح‌بین سفر بدستاد. این سندگاه
سلطان و وزیر که دی را بخاطر زرق و برخ خوش آن شریب بیشتر
می‌کشیده بزودی پارس‌یان واقعی‌چیزی جز اقدام‌گیری و عناصرهای
البته کسانی که جامعه‌هایی بسته‌ی امام خمینی در وجود خوش خفه کرده
بودند وزیر بزرگی از برخ زنده‌رفته‌ی هایی که داشت "ظالمان می‌خواندند
و یا اگر در حوزهٔ زیاده خوش‌بینی نقش می‌دانند به‌ترین ظالمان" با
نام می‌دانند. اما افرادی جوان طلیه که هنوز جامعه‌هایی بر لجام در
وجود وی از خشونت نیافته بود و حمایت خواج‌طوسی را کلید تسخیر تمام
دنیای آدم‌های خوش حیات می‌یافته می‌توانست تعیین نظامیه فردندان و
کسان نظامیه الیک.. در این روزگار بیش‌اینی از رضا خواج‌های خاموش
بود نادیده بگیرید.. و آن‌چه را خواهید برای آماده‌گیری تأیید وحدت قلم و سلطان
می‌کرد و اباقه نمایندگی‌ها و غارتگری‌ها نیز حمایه بود بی‌همت تلقی
کند.. و خواه ایران اول یک‌امر بیماری‌که گویاً تخطی از ویآش ندارواست.
در نظامیه بغداد

در یک روز جمادی الاولی آذینال ۶۸۳ هجری بود که ابوهادی البندوان مدرس نظامیه از اصفهان به بغداد آمد. وقتی خواجه‌ری را از اصفهان برای تدریس به بغداد می‌فرستاد در فرمان خوش آوراآرین الدین و شری ائمه خواند، این لقبی بود که غریب دانشمند و بچه‌ساله رادر آن روز گزار می‌توانست نوازش دهد و غزالي درب سالها چنان باید اینگونه الاقاب و تشریفات بود که درباره این چیز‌ها حتی با یک دبیر ادیب ایشونده بیان‌کرده از آنها تویار می‌نماید. نیز موارده می‌کرده دری بهنگام جاه و جلال، وی در خروز وزیران بود بالایی زدیده و حیرت وی اموکب آرایه‌بود. این مایه جلال و شکوه هرگزی را در جامع عالمه‌ای شاید فوق العاده محض شجوه می‌داد، اما هم پارسیان شهر را از وی ناراضی می‌کرد و هم درک و خشم‌هایی بیند دارید و وی اسکی‌کرید.
فرار از مدرسه

جامه بریشی را بانکداری‌های داشته‌دند و در دوکر وحشت با گردن‌کشانی دو آن را بی‌هم‌سازی گرفتند. اما این‌ها اگر در چه زمانی سیاحت و جلوه‌پذیری داشتند

بنش نزد خویش منفور بودند و همیشه از دیدار. حتی در همه‌های روزگاران،

یک فاضل بغداد نامی این بکران شامی شهادت قه قه‌ها آورده می‌شد.

مشطی فراغی را بدان سربیکا بانکدار طلای‌البابا حیرت داشتند کردن

و چربی‌های گذشته سیزه هم‌نی نواحی پذیرفت. ۲ بعلاوه هوس‌الدندان شیر

این حشمت و شموک فقیهان و عالمان دین دا این‌ها از انحاط علم

می‌شمردند و از احتیاج آن بتعلق و قبود.

اما بغداد در زمان روزبان‌جوئیدی کسانی شهرت و جلال بود، و

با آن‌ها از حشمت و شموک عهدودان و معتصر دبک چیزی برای خلیفه

بغداد نماند بود، استکله خلیفه پوشالی هنوز خاطره‌هایی از بغداد

هرویک‌یک از غدشت بود. درست است که غزی در این پاسگاه خلافت

آن شوراه‌ها را کفزا بر افرازهای سنگ‌زمان‌های دور نسبت به این شهر نشان دادند

اظهار نکردن‌ها از دو نهایت و صورت از دریم مسافری به از آن تحت تأثیر

سته‌ها و اهل مدرسه و صحبت فقهاء و علماء؛ عصر واقع بوده که مثل بکش‌کر

شدان که سال‌ها بعد از مرگ وی آن‌این شهر بر افسون دیدن کر بغداد

را فردی مهیان بی‌بودن جمله اعیان کوثری بخواهد یا مثل یک‌زبان اندلی

که تزدیک یک قرن بعدازوی باین دیارآمد آن را فقط نتشخیالی بیابد

از گشت‌های‌های دور. اما برای دی بغداد دیار‌روزها بود و جالب که همی

برجام رؤیاها را که خود ویدید در برای شهرت و آوازه‌ی یک فقیه طموی

پروردید بودند در آنجا تحقیق پذیرفته یافت. دو دفع بغداد، در زمان
هنوز، تنها کننده، مرکز اصلی تمام فردیت‌های اسلامی بشریت می‌آمده بلکه مرکز واقعی تمام پیشرفت‌های فکری و علمی دنیای اسلام نیز محسوب می‌شود.

شهر دویقه بوده که، جمله همچون دویاردی بلورین شرق و غرب آن را با چند سایر و حضرتها دویقه را بهم می‌پوشان. شمایت شرقی شهر، که مسافر خراسان و اصفهان، از آنجا به شهر می‌آمده در زمان آبادی بیماری داشت و چشمهای خلافت و باغ و بناهای بزرگان در آنجا بود. در جنوب غربی، محله مشهور کرخ بود که هنوز در آنجا طولاف شیوه‌کاوش مخالffffffت با خلافت و باستند را پنهانی و آشکارا و روشن نگه بود. شهر محله‌های متعدد داشت و هر محله برای خود در حکم یکشمار جدا کاها بود. زورقها و سیل‌های سده، بودندرای عبور و در فکار و آماد دایم آنها ارتباط بین محله‌های گذاشته را ممکن می‌ساخته و همچنین ارتباط بین شرق و غرب براکه بدرز، زورقها و سیل‌های زیاد می‌کرده چرخه بود و یلیها. هوای شهر طبرانیگر بود و سیلوار از مردم در آن روزگاران بغداد را یک بهشت زمینی تلقی می‌کرده.

در دیرین هنگام که عزیزی بهوان نمای نظمیه بدبغداد آمد، ابن مدينالتسلطان خلقا دو رواق درست سلجوقیان بود. رزیر خلیفه باشارت خواجگاه طوس وزیر و وصی‌نامه می‌یافت و ملكشاه مثل سلطان واقعی بغداد با نجا وارد می‌شد.

حتی رسوم و آداب مربوط به پادشاهان ایرانی، همان‌طور که سلطان و وزیر در این پابنده خلیفه داده داشت. چنانکه در همین سال که ابوحامد به بدبغداد آمد ملکشاه که حمیده ند در دیرین زاده، بغداد
با وزیر و همراه هموکی باشگاه، به‌پایان در آمد و تا آن‌گاه بعداً آن‌جا
بوس جنگ سده را بالا لگال و شبکه بی نظیر در بغداد به‌کار رفته. می‌توان
پنداره که ورود سلطان و وزیر به‌باید در این پادشاه خواست همه‌جو سلطان به‌عمل
که در برخورد به‌هم‌جا بوده می‌توان و در این‌روید خواهم‌باید سلطان به‌دیوانی
امتیاز و اعتبار میدهد.

جنگ سده هم که یک رسم ایرانی بود و در این‌جا به‌فهمه خطربران
بنا می‌آمد در بغداد، که از آنجا شروع‌نشده در آن سده
شمعی و مشعل‌های زیادی که درون زرده‌ها افروده‌بودند دجله را شت
هندی که جنون نام داده بود. در این‌جا رودبازی‌های گون‌ونوی
های بسیار انجام شده که خواج‌خوئوسی به‌میزان دانست باشگاه و جلالی
خیر کاستن در تمام این مراسم شرکت کرده بود. حتی پادشاهان شهر که
ابن‌ماهی‌نورد و رادر شهر که بسب حضور زدیده‌ها، و آسیب‌بالا
کمین‌گاه فقر و ناراضایی بود زایده و تازه می‌ديدند دری‌مافرا
شب فراموش نمی‌شوند.

در این رویا، شکوه و جلال شهر برای قیه و مدرس جوان و
آواز جوی نظام‌های شوق افکار، بود و از خونه، بادکر، سرخ‌خونه‌که
کانون تمام این شکوه و جلال نازه‌بوده و ارتباط داشت احساس غردر
می‌کرد. با این‌همه، برای یکی، که قلیای شهرت و آوازه شایسته فقیهان
و دانش‌پژوهان بود، و یکی این‌زبان‌های ناراضی، بغداد جاذبه معنی
داشت و این جاذبه‌مر بوط به مدارس و کتابخانه‌های شهر بود، و به‌سجاد
و مجالس علم و بحث آن.

مدیره نظامیه‌که یکی، این‌ها بعنوان مدرس بانجامی آمده به‌نظر دی
فلت سنجش ناپذیر تمام آذروهای یک فقیه جوان بوده که او اکنون آن را بزیر قدم درآورده بود. درست است که آن مدرس و آنچه در اصفهان و بین ونشابور و جاهای دیگر بوسیله نظام الملك به‌پایان و نظامیه نام یافت - بر خلاف مشهور اولین مدرسی که در دنیای اسلام بوجود آمده باشد نبود، اما ارتباط آن بازیگر گر که سیاست خاصی که خواجه در بنای آن مدرسها داشت، نظامیه را خاصه در بغداد، حیثی و شهرت بی‌نظیر داد.

نظامیه بغداد شکوه و جلالی در خوراک تاریخ دانش‌های قدیم و حتی اکنون بعد که تزیک سی مدرسی بزرگ در بغداد بوده‌اند، نظامیه از همه بزرگترین تزیک مدرسی. مدرسی که خواجگیلی هنگفت در بنای آن مدرسه در دوبله، در اطراف آن، خواجه بازار ها و کاروان‌سراها ساخت و وقف مدرسی کرد. چنان که نیز املاک، دکانها، حمام‌ها، بر آن وقف کرده. آنچه مخصوصاً در بنای آن تازگی داشت همین حمایت و توجه خاص وزیر بود، که آنجا را بامزه‌تر می‌کرد. در روزگار آن که در آن زمان وحدت سلجوقیان و قدرت خلافیه بغداد تهدید می‌کرد، تزیک نظام الملك نیست نام‌ور امروز افرزون اسیعیه بوده، خواجه‌نگاری خوش رادین، باب دندانست نامه‌بره اظهار کرده‌بود. بنظرم‌آیدکه خواجه‌ی ایجاد‌کننده نظامیه را، عنوان ملوک‌ترین وکیالت‌ترین کوشش در مبارزه با این طایفه تلقی می‌کرد و اظهار آیت‌الله جهان‌نگار بهمین سبب بود که صرف‌مرگ‌گونه جزئی‌بی‌راک درون راه انجام می‌شد، مثل هر نهنگی که در راه تقویت لشکر و توسط کشور انجام‌داده‌بود تلقی
مدرس، هم کتابخانه مربی داشت و هم بیمارستان، بعلاوه با تمام دانش‌آموزان که از تمام دنیای اسلامی به ناحیه می‌آمدند حجрез و مدت معاش نیز داده می‌شد. کتابخانه مدرسه نیز از زمان وسعت و عظیم سایه‌شان نظامی بود. تنوع ذخایر آن هم موجب می‌شد که کتاب‌خانه از بین ادبیات نام‌آور انتخاب شوند. ادبیات بدان‌که غالباً درادب‌از هر علمی بحصی حاضر می‌کردند برای کار کتابخانه‌ای آمادگی بیشتری نشان می‌دادند. برای واقعیت کتابخانه نظامی، نقش ابو يوسف اسفراشی (م ۴۹۸ خورشیدی) بر اثر توافی بخش‌های آمده. کتابخانه دیگری نزدیک مطالعه تألیفات بیشتر به این عمل به دیوان متنی و بی‌پایتحا بود. یک رفتار جهانی‌انگیز برخ جامعه بود. این ادیب نام آور و راک در مدرسه نیز از شرایط اخوار و ماهیت داده‌اند اصلاح کرد. در همیشه وقیفی دربان مدرسه، دخالتی که خطب اخلاقِ بی‌پایایی درکتابخانه باشید، علیه دیوان سرکاردار وی‌چ저ی برای ان‌ها و نیازه، فقط حق بان‌هاش را افراد و پیام داده که جون، مخاطب شیخ زاده‌نشانی ملگی ناقابل بر ماهیت‌های آموزه‌ای اعتیاد. شیخ دریافت که خواهد از اعتراف شیخ به‌نمایهٔ آموزه‌ای است و آن‌جا ترک‌خورد. ابوزنفر (م ۵۲۷ خورشیدی) هم‌اندازه نیز، به‌عنوان از کتابخانه‌های مهم ادبی پراگی شماری امدد و دردارخیز و اساس‌تالیفی‌داران‌دارند. این کتابخانه‌ها نزد مانند استادان و طلاب علمان در مدرسه، هم منزل‌مساسب داشتند و هم ماهیت معلولی. اگر دربار مقررات کتابخانه اطلاع درست درآمده بخُذیپس آن‌چه یک‌قرن بعد باقی‌مانده دربار به کتابخانه‌های شهر مزومی‌گوید
مذهب وعبارتی که در آنها یادگیری وقته‌ها تا دویست جلد کتاب‌
را می‌توانست به‌مانند بگیرد و برای بعضی از آنها و دیگری هم نیاز بود.
می‌تواند نشان دهد از نمادین کتاب‌خانه‌ها. وقته در عهد ناصر
خليجی (۳۲–۱۵۷۵) کتابخانه نظام‌الدین از خانه‌های تسیلیات‌ها حتی از کتاب‌خانه
ناصری وضع به‌هیچ‌یکی داشت. بیدست که در عهد حیات خواجه‌یسراویش
می‌باشد چه روغنی داشته باشد.
در مدیریه، مسجد و مجلس و عظم هوم عود و غیر از مدرسان که بکمک
نابینایان ومعیادان خوشی شان تلخان را به تلخین و گیرداری کردن
و عاطفه مدیریه، عظم را که عبارت از اعظم شریعت بود، در عهد عالی تیز
می‌بودند و ایشان مانع بود برای گرانش خاص و عظم عقل‌باف‌گون‌باف باتنی
مدیریه مهمی داشت و از جانب وزیر، سلطان، با خلیفه انتخاب
می‌شد با استمری و حقوق هنگفت.
وقتی عزالی برای تدریس بااین مدرس می‌آمد نظامیه‌ی مدرس‌یی
مشورت بود. از آن‌که بنابر سال ۵۵۹ هجری مانند، شده بود که ابیر
حامد در آن‌زمان فقط نه سال داشت. گذشت آن نیز چنان با تام‌های
درختان و هر آن‌ها مربوط بود که حتی خطره‌های مانند انصار و مدرس‌ان
قدیم آن، فقهی جوان طوری را غرق در ریزی و غرور می‌کرد. نام وی
اکنون دستی و چهارسالگی در دیدن تام‌های بزرگ و جاودان امثال
ابوسیر صباع، و ابوبیشک شیرازی دریمآم و ایب اندیشگر، غرور و
رشایت خاطر را در وی بر می‌انگیخت. آنچه وی را بیشتر به‌دار و
جیب‌چنی آورد، ایبن اندیشگر بود که را اکنون می‌رفت با برمسید ابو
ابوبیشک شیرازی تکید گذاست.
در واقع این مدرسه نظامیه را هم خواجاه نظام الملوک بجای همین ای‌اوسحاق ساخت اما وی از کریمی وارد شد که داشت، در روزهای اول حاضر شد و تا نواحی کردان جنگ و دانشجویان برای شنیدن مسیح ای‌اوسحاق کرد ای‌اوسحاق که هر بار به تدریس می‌آمد، وی صاحب در حضور یافته ویکی فرستاد تا ای‌اوسحاق شیرازی برای تدریس باید. وی نواحی و خواج‌های، ناجع به شیخ قطبیش شافی‌کی دیگر راکه وی را برکرد و دادن‌دن شیراز به‌وضع دید که شیراز به‌پایان‌رسید و تدریس بیست و هفتم به‌بیشتر کشید و ای‌اوسحاق سر انجام در مقابل اسیر و خواج‌های سلمی زاد وی‌ای‌اوسحاق نظامیه‌نی در داد. با این‌همه رقیق هنگام نماز، راکه وی‌ای‌اوسحاق سر نماز، وی‌ای‌اوسحاق علمی نمی‌ماند و ای‌اوسحاق به‌پرسی کتاب‌می‌ماند، و ای‌اوسحاق رفع بی‌کتاب‌می‌ماند ناظر دهدخه علم وی فقط محدود به‌بیست و هفتم بازی‌الخانی قسمت ۱۳ گذشته از ماهیت علمی، شیخ، در زهد وی‌ای‌اوسحاق نظامیه و آوازه‌ای بی‌چش می‌ساده و از این‌حال مورد احترام عامل بود. با شیراز و حیثیت علمی که داشت ساده و بی‌ای‌اوسحاق جامه می‌بود. وی‌ای‌اوسحاق بود خیلی می‌بود و ولی خیلی حذفی دیگری هم نمی‌دانست. بست باهل قدرت نیز، که وی را بسبب‌توجه عامل، فوق العاده احترام
در نظام تبادل

۸۵

می‌کردند. پی اعتماد و بود. در کوهدان بدرخواست خواجید برگ‌های قفسه‌ای،
گواهی وناده و نه کردند. در باب یالک اعتماد وزیر، و چون از دید
خواجید شکند اول برای چیره‌ای در باب نیویه فقط نوشت: حسن‌هدرین
ستمکارانست، ونوسه‌اندکه خواجید ونی نوشته و را دید بگریست و
گفت هیچ‌کس آن را درست تنوشته‌ست. وفتی هم که بعنوان سفارت از
حاف خلافه بی‌نشابی آمد درعاوت بی‌خاطر حادم بود و آمده بود
تشکای خلافه‌مقدّدی و تخاونستی میدم را آمات ای‌اللیث که ازدربار
خراسان بعنوان وزیر برخیفه تحمیل شده بود سلطان برساند. البتّه
در ایفای هماکاری که دید رسان ددخل به‌سلطان کرده موقوف شد. دختر السلطان دا
نیز برای خلافه‌خواستگاری کنن و بعدا حاصل این پیود حاضر
ابن مقدّدی شکید و وقتی نیز مکّه کوئیش تاوه را وی‌هد خلافه‌می‌زاده.
در هر حال، طی همین مسافرتن بود که حرمت ظکرم‌ی‌همافعال‌های
که آمام الحرمین و تمام طبقات مردم در حق ابوتتک‌کردن در غزالي
چنان تأثیر فوقالعاده بخشید وقیه‌برگ‌های آوارادی که خلافه و
سلطان او درگرامی بشمرند و عامل مردم تا حد پرستش دوست بدارند
برای وی بدل آدامش شد. یک سرمشق آرامی و با این‌همه واردی و در
جمالی‌اخری سال ۴۷۲ روز‌های باشکوه نظامیه بناگان را پایان آورد
بود و اختلاف مدعیان طی جنین سال ان‌عظام و جلال‌گذشتگی ای‌ن مدرسه
برگ ک دارالخلافه جزیره باقی‌گذاشته‌بود.
جانشینی ابوتتک‌شیرازی دا پسر خواجید که آن زمان در
بناگان بوده به‌بوسید منولی‌داد که از فقه‌ای مشهور بود اما خواجه‌های
این اعتبار را پس‌صدید و این صباغ دا بجای‌وی‌گذاشت. تدریس این
دباغ هم طولی نکشد و جون ابوسعید بر ضد وی تحولیکات می‌کرد بركان شد و چندین بعد در کونست (جماره اول ۷۴۷) ابوسعید هم مدش خیلی زود سر آمد و در شوال سال بعد وقت یافت.

چندی بعد خواجه یک تن از سادات بخارا در اکثر آقیان تام آویتا و گنگشته از نهای در اصول و جدل و نحو ولغت هم دستی قوی داشت بتدیری نظامیه فرستاد فرمولاسم دیوستی. آن این دبیس نیز غزی خاطر هم جالب داشت از آنکه وی در دیشبرور یک ناز با امام الحرمین مناظره کرد و از دست شاگردان امام جعفر ادی دو یک بادم بخاطر همین جنای شاگردان در اصفهان امام الحرمین را سرکوت دوید و وقتی امام الحرمین در آنجا پیش از سر انداد دبیسی شاگردان وی را سپه‌ی آنده بود. تدریس این قیبل تام آدر و ویر او آزمه در نظامیه فقط به سال طول کشید و وی در این شهر سال ۴۴۲ در کنست خواجه بعد از وی پیش کرده تان از شاگردان سابق اپوسحت راکه ابو عبدالله طبری خوینید می‌شد در جرای وی بتدیری گماشته و چندی بعد ابو محمد عبداللهوهاب شیرازی دا به بغداد فرستاد. کار هیچ یک چنانکه انتظار خواجه برود چندان شهرت نیافت و آخر قرارد شدکه با یکدیگر شرک باشد و یک کدام یک روز تدریس گنتن. اما اختلاف دانی دادان و مخصوصاً اینکه مدرس نظامیه می‌پیست مورد قبول تمام فقیهین بزرگ بغداد باشد برای خواجه‌که آنهمه به نظامیه بغداد علاقه‌ای داشت‌مایه‌

نظری بود مشایدکشکی می‌توانست حضی برند یک فقهی جوان‌سی و چهار ساله طوسی، بنام ابوحامدغرایی که دوسال بعد ازمسیر کنابالقاسم دبیسی به بغداد رسید میشد بتوانند شهرت و آوازه‌قیم نظامیه‌ای دیگر
باز احیاء کند و تجدید
قدرت یکان و جاذبه شخصیت خیالی زود این فقیهی طووسی دار
بگذارد معروف و مفید بود کریم وشاوی حمایت خاص وزیر و مستیا و
آشنایی هایی که وی در طول اقتام در لاریاگام با عالماه و پزشگان بغداد
یافت بود تزیتی با سیرت و قول دا برای وی آسانتر کرد. در
او درنظامه موجب تحسین و اعجاب شد چنانکه در اندلیزن بیش از
چهارصد تن از دستانهان شهر درملکی در سه وی چاپری می آمدند.
حتی ییران خانبله، مثل این در حقیقی و ابواخلجباک هجه دوده سالیاً
غزالی سالخورده، بوهی کریمی در اسموسی وی می برای استفاده می آمدند.
از
فصاحت بیان و وسعت معلومات وی تعمیب می کردند و از سختان وی
حتی در تصمیمات خوش نقل می کردند. در ارتباط با اینکه قیه‌بان
سالخورده که در جمال اکثریت نیز می کردن غزالی آن‌ها بی‌وکی
وهوشمندی داشت که تنگ‌دار بازی‌های خریفان شود.
در همان روزهای اولیه به بغداد آمد کنید به شدت وی آمیدند و
خاطرنشان کردن که موجب رسمی دریچه دارعسا هرکس برای
تدریس می آید دعوتی می کند و با پیار آن آسانی می یابد. آکنون باید
دعاوت تو با بایده که در علم داری مناسب باشد. ابهاهمدیگر فریاد
یا بایداً نخه دا در دعوت بگردد شا معین کنید و روز دعوت رامن
فعیم کنیم یا برکس. گفتند آنجا دین دعوت بگردد بتفیین تو باشد
و روز دعوت، به‌عیبین ما. آکنون خواست ما آنت که دعوت همین
امروز باشد نه روز دیگر. گفت دریان حال چون آن‌جیه در دعوت
بگردد با این است برای من چنین که امروز دست می‌دهد نان و سرکه
قراوین مدرس

امست با پازه‌ی سبزی. گفتند پس آنانه در دعوت بکارست می‌بایست فلان مقدار مرغ باشد، فلان مقدار حلواء، و چیزهای دیگر. غزالی گفت دریچه‌مرسی در دعوت به دو سال دیگر بیفتد. فچو دیما نتبی و گفتند هر روز کار هم بدست تو باشند. چه بابخت و نظر هریفت تو توانان شد. ۱۱ قدرت کم مانندی که ابوحامد درمانظره داشت نبجر و احاطه‌ی اورا درجه و اصول و کلام بیشتر جلوه می‌داد و فقه‌ای نظامیه بعد از هشت سال که ازمر گه ابوا حق می‌گشت درمسند ندریس او با قبیه چرایی آشنا شدندگه می‌توانست خاطر؟ درس باشکوه او را در نظامیه تجدید کند کسایی که در نظامیه درمجسی درس وی هاضر می‌آمدن بیان شیرین و هرسر شمار وی را درخور تحسین باقتفند. ومجالس درس او رونق و نگکوه بی‌پاری بیافت.

شهرت و آوازه یا درین سالهای تدریس بجا به رسیده که حتی در مغرب واقعی يوسف بن تاشقین وی کوشید برای دفع مخالفان خوبی و اقدام بخلع فرمانرواوان نالایق از فقهای نام‌آور عصر دستاویزی بجود گشته از قبیه معروف ونادل که درقلب و حکمرانی وی مشهور بودند لازم وید که ازین قبیه معروف مشرق نیز فتوی بخواهد. غزالی نیز درین اوفات که جنگسالی از ورودی به بغداد می‌گشت دین رابرتی فتوی توافت و همین نکنده که رای این قبیه شافعی از اهل شرقی توافت برای يوسف بن تاشقین دردوز و خلع مخالفان خوبی دستاویزی سومند باشد حاکی از شهرت فوق العاده مدرس جدید نظامیه بغداد بود، درمن و غرب روایتی هم هست که می‌گوید درهمین سالیا این توافت - مهدی مغرب - نیز یک چند در بغداد محضر می‌رآ دریافت و کتاب سرعالمین
در نظامه بغداد

با در مجمع سری تر از اخواند اما. نمی‌توان این قول را یافته چرا که نه فقط کتاب سرالیون از غزی به وعده می‌نویسد، بلکه این هم و نمی‌تواند بعد از سال یی‌ها هجری از داده‌ها خویش بیرون آمده است. و به ساز و عراق آمده است. ولی آن هنگام. نیز می‌دانست به غزی از اشام و عراق باز گشته بود. و در خراسانی زیست.

مهم‌تر این دوایخت نیز خود حاکی است از نام و آوازی می‌که درس غزایی در نظامه به راه او در اسفاری جهان بوجود آورد. به کمال تدریس در نظامه بغداد از هم‌اند ایجاد مطالعه دایمی لازم داشت و بحث و تحقیق دایمی معلوله تبحر در مناظره را ایجاد می‌کرد که هم‌الهی نتواند در آن آشنایی با منطق بود و حتی با فلسفه. با این‌همه در محیط فقها و اهل کلام، فلسفه بقدرت منفور بود که به‌جای Dot نمی‌بایست آشنایی با فلسفه از اقوال دو افکاریه وارد نظامه ظاهر شود.

در بین سبید، یا چهار صد تن فقیهان نام آورد بغداد به غالبی بدرس ابو عابدی، می‌آمدم و بعضی از آن‌ها از آن‌ها از خود، دو نیز مسن تر بودند بیشک کسانی هم، می‌آمدم تأثیر خراسانی را بیان می‌کردند. به‌دام اندادند. نه آیا بیش از یوز مدرس آن دیگر نظامه نیز دایم گرفتار تحریرکنونه و تنظیم‌ها بودند ؟ حتی یک فقیه معرف حنبلی - بنام این عقیل - که این روزها در مجلس درس وی حاضر می‌شد و در واقع به سالی از خود و مسیر، بود. در این‌گونه تحریرکننده. متعزی شده بود و یگانه هم مجبورشده بود دریش علماء بغداد به‌خاطر خویش اعتراف کنند. با اینحال جمادی و صرائحت فوراً علیاً این و اعضا سالخوده حنبلی بقدر بود که حضور او در مجلس فقهی غربی و بالا به
فرار از مدرسه

جوان شافعی می‌باشت برای یاران وی ماها به در احترامی به کان داشته است. این فقه و واعظ تابعان به‌کارانه در بغداد با نظام‌الملک سخندان جسورانه را چون رییس حمله‌کننده در ادیبه‌ها و دخترهای ایستاده‌ها بوده‌ای در کنار خواجه نست. حتی در همان ایام وقتی شنیدن این هما سلطان یا درهمیان کرده‌اند، قابلیت چند باره نوشته و اوازی از ارتباط با آن نیاز به‌دست داشت. وقتی این شیخ حنبلی در دیوار مثبت‌الاهمدی‌ها نشسته‌بوده است که فقه جوان شافعی تاج‌بند خدوو دکتر در معرض امتحان و پژوهش‌های یافته‌ای چه ساله‌ای از وی مسئول بود و در دیواری‌ها او در نظام‌الملک بغداد حاضر می‌آمد، مسکنی ابانتی نداشت که در خزان فقه خرمانی و استواری و آدر و ادرین میان میدان ماجراهای ارباب منابع بود از میدان بدر کننده این اندیشه که فاجع در خاطر مدت جوان نظام‌الملک راه داشته‌وی را از یک‌سوم بی‌طلاعه مستمر وامی داشت و از زاویه دیگر بدقت و اختیاب در معاشرت.

در همان آغاز ورود به بغداد، غزائی بعضی اوقات خویشتن در به‌حماست خواجه نظام‌الملک دلبسته‌بود. مخصوصاً جوان در همان سال ورودی به بغداد خواجه‌طوسی نیز به‌همراه موفق سلطان به بغداد آمد و نزدیک شن ماه همچنان با سلطان در بغداد بود. این توافق‌عمتی حکم سلطانی به‌اوهم‌اندیشتر فرستندا مداد تاحمایی راک‌خواجه وی می‌کرد برخمدیان بکشید. اما ظاهرآ خیلی زود دریافت که برا ی‌این حمایت خواجه‌هم نمی‌تواند در بست.

درین زمان، خواجه پیر لجوجی بود که بسلطان دخیف غلبه
واقعی وسعت امکاناتی دیگر در دست خود او نبود. در دست پیر اش بود و این‌جا شیطان‌ش، درست است که اگر دست خود او هم بود تفاوت نمی‌کرد اما با خود او در کار شریعت دیققت بود و حتی سخت‌کرگ. ولیکن روال‌کارها چنان بود که فقط وسخت‌کرگ‌ی خواج‌ه‌ی هم نه می‌توانان عدالت می‌شد که موجب تقویت شریعت می‌گردد. ملک و نیروت بی‌حس خود او کامی بود که هر کس یک جغانت‌ی جوان را در عدالت جوی و شریعت پروریش بشک بین‌دادند. اما برخی زمانی که خود او نیز دیکرت نام‌های از آن‌ی می‌ویاها یا دیده‌گزاری یه‌نان‌ی می‌مانند. همین باطن‌هایا که خواج‌ه‌ی دیدن‌دن‌ها با آن‌ها فوق العاده خشن و بی‌گنست بوده‌ه‌ی آن‌ی بی‌شریعت‌نشین تا حاکی از نخود‌نشینی عاری از استکاء قدرت بود جدیده‌یا این‌هم‌نیا خواج‌ه‌ی زندگی بود درون فقیه جوان نظامی بی‌چنین یک فرزنده‌ی دیده شهروت و محبوبیت غزایی به‌حال تا انداره‌ی مرهون جان‌باداری و پشت‌بینی‌ی بی‌دریغی بوده‌ی خواج‌ه‌ی دار درخت او داشت. این را غزایی خود حس می‌کرد و شاید همین نکته‌‌های محبوب‌‌ها و شهروت‌ها ترا برای وی این‌گی ناگوار می‌داشت. گویی‌ی آن‌ی را به وجود غیر وابسته‌ی می‌ریزد به وجود کمی‌که در مکاری‌سلاجقه‌ی هر کس اهمیت وشکری داشت آن‌ی را به‌وی مدیون بود.

قدرت و شوکت این دهقان زاده‌ی بلوی در دولت‌که‌یان سلجوقی بجا‌های رسبیده بوده‌ی بیدوش آرکلام بن‌سیمای بن عبدالمالک خلیفه اموی می‌شد. این خابه‌ی قری‌ها یک تعبیه‌کرده بود که ایرانیان هزار سال ملک را دندن ویکی‌های جهان عرب‌شکننده و عرب‌سال حکومت نر انگر و تک‌ساعت هم از ایرانیان بین نیاز‌مانده‌اند. دلت سلجوقیان
هم بنظر مرسید که بدون تدبیر خواجه نمی توانند دوام بیاورند و یک روز نیز از او بی‌پناه نمی‌توانند بود. حتی خود سلطان در دست خواجه بازیگری بود، بازیگری که فقط با رسته‌نامه‌ای غرور و شهوت جنبش و جست و خیزی می‌کرد. به‌طوری‌که اما خواجه نیز تمام قدرت و تمام حیات خود را پخش وی‌طلب و درآمده او داده بود.

درست است که ملکشاه خواجه را هم‌جویید، یک احترام من، در ازالستاد تقریباً به‌نتیجه و شکار قانع بود، آما باز وقتی پای توخت یا شهوت درمانی آمده‌که دعاه شکارها لازم می‌سقیم دید عادت شریعت را. به‌طوری‌که بوده که هم‌بینی از تعدادی از همکاران با دستگاهی نیز روی هم بود. اما می‌کردند. حس‌های سلطان که ملکشاه تمام ماموریت خود را در ارضاء آنها می‌نواخته، گذشته‌ها بی‌رحمی و قواعد غیر آندیزی داشت.

یک حس عجیب در شکار بود که تنها از سرم وشاخ آهوهایی که بیک‌بار شکار می‌کرد، در ماوراء‌الشیر و در کوچه مناره‌ها می‌پرداخت. کاه‌ی گاه‌نیز آنچه شکاری می‌کرد، یک بار شکاری آنها را بر چادر را عده‌ای نام‌گازان می‌فرسته را داغ‌می‌کرد یک دانه‌کار سال‌ها بعد بادام‌مرگ او احترام در بین شوالیه‌کی دست‌ش به‌عنوان کوچه صیادی کرد، بودند آهوهایی که داغ ملکشاه استند.

چایی همکه با سال درمانی بود سلطان یک‌وازه‌هیجکس نداشت، حتی پروای خواجه را، یک‌بار نزدیک بود نظام‌الملک را به‌داماد و در بار این‌بی‌پناهی در دنیا شاک‌دار بوده‌زهار دنیار باشکن‌هی و به‌هدیت از دریا و‌بی‌پناه‌های نوعی ملکی واقعی نظام‌الملک توانست خود را از دین دام هلال خلاص کند سلطان را چنان بین رقیب و درگمان کرد که
دیدنیه بنداد

داد جمیعیه‌ها را با کارد میرون آورند و بیندازند، جلوی سگ‌ها. با این‌همه، یک‌هیمه نظام الملك، هم که دل‌که سلطان، دا کشت؛ بود، بامد او، ده‌دهان و سلطان خود خرگش دا پی‌بند داد و او دا تسربید کفنت. این خلق‌ها و خوی سلطان، را که معجوبه‌ای از هویه، قساوت، و احساسات سرکش، بود خواجنه، می‌باشد، تحت نظارت داشته‌باشد و آن‌ها با شریعت و آداب و رسوم انسانی آتشی دهد. کافایه‌ی که ناچاران و ستایش‌گر و در وجود خواجمن نیستند. همین قدرت وی‌بود در تفسیر سلطان.

به‌همین بی‌بار بودند زاده‌ان و فقیه‌ینی که بی‌هنان و آراخواج‌داه،

می‌نگوهیدند و کافایه‌ی، یا اجیزی، تنی شرودند. هن سلطان، یا ورندشتر

دا بر امول مردم می‌پن‌دند که لشکر کشی‌های یک‌که سلطان، باشمارت

اور دیمآره‌النهر و دی‌گر بلاد اسلام، می‌کرد. پادربی از مسلمانان، این استین

از خود می‌پسندن‌که این ترک‌تازی‌ها داکه در شریعت مسلمانی، می‌شود

چگونه، می‌توان توجهی کرد؟ این، ای، خواجه، صرف نوع از علاقه‌ی، که

به‌جمع آوری‌های داشت و همی‌چیز، نمی‌توانست وی‌را آزادان، با‌زادرد

بودین دادی‌هم علاقه‌ی می‌بود. هر، کارکر داشت‌ها، می‌کرد. اوقات‌نماز، را با دقت تمام، پیام‌ها، داشت و در

غین، حال مردم، آمیز، بود و داشت‌می‌خواست مردم اورا، یادسا، بمعاذند و

با کدامه‌ی.

فرشته و وهم‌بانی، یا، نیز‌گالا، دی را تبر عالم، محبوب می‌کرد.

می‌گویند، یک‌شک در جای‌های، طام، می‌خورد، ورید، و می‌خواند، نیز دی

آخر، بودند. عیبان، خراسان، با مرده که یک، دست ندشت‌هم، یک‌سه‌بود.
فرار از مدرسه

و خواهجه دریافت کند ازین بایت خرسند نیست. برادر را تنزیم عادی، فرستاد و مرد یک دست رو با خود همکسی کرد. با این مرتبی‌ها و درونی‌های را که با یک دردی بودند جلب هم کرد. بعلاوه در حمایت از پاسخگویان و دانشجوان و دریافت شهرت فوقالعادی داشت رعایت. در مذهب شافعی تبعیض می‌ورزید و حتی در بغداد از اینکه بر ضد حنابله تحریک قرار گرفت یا مخالفان آنها را حمایت کند دریغ داشت. با اینهمه یک و یک حسنی، نامی‌ای به‌عسوین بن ابن عمامه را که در بغداد بی‌آهنگ‌های تند داد، با محبت و نوازش تلافی کرد. در بغداد بسال ۳۷۹ پیک روز به نظامیه رفته، کتاب مطالعه کرد، حسین هم اسلام کرد. در شهر های دیگر خاصه مشهور، ری و عاصفان نبرد گهگاه به قفل حیدر واخت و می‌گفت که از این کار آن من خواهاده در ردیمان راوانان حیدر باشد.

با این مردم آمیزی و دین ورزی می‌کوشید دهان بدکوبان و مخالفان را با فوئتر زنین بندید. خواجئه دلش خوش بود که در نظامیه حیدری فکر کند. در مکتب باقیها و صوفیه نشست و خاست کند، دوشی‌ها و ونیجشته‌ها غالباً رویه بدارد، و هنگام ورود به بغداد در سیریون شهر از هزینه‌ها تفاوت می‌گذشتند. اما دیگر پردازی نادیدن که در دفاع از سلطان سلجوقی حیثی خلفیه مسلمانان را خرد کند، از حلب تا کاشگان را به‌پای خرقت خاموش که فقط کیهان در آن پایای ترکان دیواری داسته باشد تبدیل کند. در مورد خواجئه چندان سخت‌گیر و بی گذشته بود که یوشع وزیر خلفیه دا بخاطر افکاد تنی ای از‌آواز زمان کرده بود با توطن دارویی ساقط
بنا به فراخوان اطلاعات، فقط آن بوکوالیتی در سال‌های پیش از اعلام کننده، بازی از فرستاده‌شان به ناگفته، برای اولین‌بار فرستاده شده، پس از اینکه راکمه‌ها داده همگانی، بر آن‌ها تاخته‌اند. همین کلام ابوجماع که در آن روزها حنوزه‌نفل مجالس بوک مدعی جوان نظامی، را به‌عنوان تا اندام‌زمینه، به اندازه‌شانی فرو برده باشد.

این مهم‌ها به اقتضاء شهرت علمی، ورای حلقه‌های درصد خوشی در مجالس نظامی و در محافل خليفه و سلطان نیژوفت و آماد داشت در سال‌ها شاهد بوک‌دارهایی می‌شدکه از تا به تفکر، در احوال و اخلاق مردم خواده و بداروش واقعی قضاوت آن‌ها.

پی و اف‌مکه شاید وی دا نکان سختی داد قتل خواجته نظام‌الملك وزیر بوک در رمضان سال 864، و مرگ سلطان چهل روزی بعد از آن. نه فقط غزاقی به لحظه خود را در آین شهیر لنگو - که از مدیعان و مخالفان بوک - تنها یافته بکله شایعات عجیبی راکه نشان می‌داد دخا خواجه مکمل است بتحریک سلطان و طبیع ملول او روی داده باشد. نشانه‌های از آن دوی، دوی حصلی های جه و جلالی و... تصور از آن‌ها باتنه‌ها خواجه را بتحریک سلطان کشته باشند وی راکه آن‌ها به بالتالمه‌ها و سه شماره باشند، بوده توسط قصد دخان داده تاریکی باستان که تاریکی باشد بعلاء تحصیل، و تهیدگی کو سلطان در روزهای آخر عمر خوشی درحق خلیفه بوک تشکیل داده، برداشته ووستی را باست ناکورسند کردی به بی‌شک می‌باشد و خواند تا او را بفکر یک فرزنده.
خیرالدین خویش از این سند خلافت دور کنده، نمی‌توانست این مدرس نظامیه راکه با استکهای خلافت نیز مربوط با ناجی وان‌دان علاء‌الملک بود. به نظر وگذاشت گذاشته باشد. این تجربه‌ها ظاهرًا مدرس دامادی و جوان نظامیه را در همکاری با استکهای غربی که تمام نظامیه وجود داشتند بدان‌مدیون بودند دچار بید و تأمل کرد.

واقاته آموزشی سکه‌کی که زرآبی را از خلق ورد و قبوز آنها تا حد زیادی ملزم کرد ماجرا اردشیر عبادی به یک واقع مشهود از ورود زرآبی به بغداد دوسالی شیش نمی‌گذشت که این امر ای‌بی‌الحسین عبادی در بزگ‌کست انشاف مکه به بغداد آمد و دنیا به وقته درخت (ع. ۸۱۴ هجری). این واقعه تام‌آزیب‌درک که صورت‌های هم‌خوانه‌ی مه‌دینی گرم داشت و در مجالس او در نظامیه‌ای به هری غربی می‌شد. چنین که غیر از حیات مدرس‌های رواج و غرفه‌ها از انبه شنودگان بر می‌شد و حتی در روی پای هم جایی نمی‌ماند. ابوماجد که ظاهری در سال‌های اقامت در نشانه‌های مجالس وی را دیده بود و لطف بیان ازداه‌ی دانست در مجلس وعظ وی حاضر می‌شد. خاصیت‌های مجلس در نظامیه‌ی بود و امام‌زایی به عنوان مدرس نظامیه برآیندی در آنجایی گذشت نظارت داشت. گذشته‌ی عبادی‌شور و تأثیر غربی در خلق این‌ها و مردم را به‌نیزه و زوبه‌دهنی می‌شد. از خداح biçim‌های مجلس وعظ در آین‌سال بحثی در جنگ‌های‌زی برخورده، شنودگان ناجارش مجلس خود‌را در بین نظمیه‌ی در محله‌ی قرار ظفر، باکنن در مجلس او زئری می‌کردند و از هوری می‌رفتند. توجه دوی‌بل خلق درحق این وعظ خراسان‌چندان بود که اهل بغداد آبی برکته‌ی را که وی در آن وضو و می‌ساخت با‌دوزه و شیبه
جهت تبرک میرستی و از دیدگاری نشان داده می‌شود. غزایی که در نقّه این مجلس را تا حدی در حکم، رونقه نظامه می‌شد. از شهرت و قبول این واعظ و صوفی خراسانی شاید احساس غرور نیز می‌کرد. اما این توجه واقبال عامه، در حسن مورد نیز مثل همیشه‌ی یک می‌تواند، مجلس و عزت او را تطیل کرده و وقتی او را از شهر رانندند از آن انبه مسئولیت هیچ کسی پیامی از برخاست. آیا آبوجاد که در جوانی دائم جرجان و نشابار آنهمه بهد و قبول عامه‌ی دل بسته بود، و اکنون در سنندج تدریس نظامه‌ی بنگداد در همین رد و قبول خلق بجستیب بیش از مجازا آشنا خلق و رد و قبول آنها را بیحاس الیابد و مایه‌ی درست بخش از این، تکیه‌گاه حمّت و اعتبار خود او و رای علم و فضل که در آن زمینه مدعیان بسیار داشت، حمایت خواجه و سلطان بود و برای خلفه از این اکنون حتی بابن‌ها نیز نمی‌توانست تکیه کند. جوان از ورد و به بنگداد یکسالی یه نگشته که به خواجه‌ی ماند و نه سلطان، خلفه هم که در دست سلطان و وزیر بارزی‌چی بیش نبود، تکیه‌گاه اختلافی می‌توانست برای او ورشکست؟ پای اینهمه، احترام خلفه در حق این مدیر جوان اگر برای خود وی دیگر جاندان جاذب‌ البی نداست، تزدیمعبه بهرامیت نبود. همین نکته می‌توانست یا یا از سطح و آزار عوام که غالباً بارزی‌چی دست سهیمان می‌شدند در امان نگه دارند. آنچه خلفه را مخصوصاً درین روزها تزد غوام محروم می‌کرد تهیه‌نداخته بود که سلطان در آخرین روزها یکم
خوش شیرحق وی انجام داده بود و شایست مرگ بی هنگام سلطان‌زاده دل ان ب殿下 به‌تأذین دعا الخلیفه هم فضوص می‌کردند. درست است که این خلفای خود در تمام دوران خلافت بازیگ‌داشت سلجوقیان بوده، اما سلجوقیان نیز درین روزهایی بعد از ملکشاه بازی‌چیده بودند در دست مقرضان.

ترکان خاتون، بانوی ملکشاه که خود دختر خاقان آل افراصاب بود از وقت پای خواجه و ملکشاه دایان می‌دهد، یکه تازه میدان شده بود. این زن که سالی بخش نمایان از روش‌هایان بود که فردین خرد سال خونش، شاهزاده محمود، را وی‌پیش ملکشاه اعلام کرد و در نیم‌اقدام نظام الملك وزیر را مخالف خورش می‌پافش، ظاهراً در تحریک و توطئه بر ضد از دخالت داشت. اگر آن‌گونه که گفته می‌شد ملکشاه نیز در رفت خواهان دستی داشت بی‌شک می‌باشد تحریک لنویزه‌ای این زن در ایجاد کردن بین سلطان و وزیر مؤثر افتاده باشد. ترکان خاتون در واقع خالخای جاه طلبانهٔ عجیبی داشت. فقط می‌خواست سلطنت سلجوقیان را درخواست خورش گیرد برای خلافت عباسیان نیز نقشه‌ای پنهانی داشت. از ماه ملک خاتون، یک شاهزاده خانم جوان مرگ‌که چند سال‌یی در دنبال مسافرت ای اوضاع شیرازی به خراسان، بازدید مقداد خلیفه در آن‌زمان بود و جنگی به‌مدکاران بجادایی کشیده بود یاری بانی‌مندی بود، جعفر نام که از یک‌سو پر خلیفه عباسی بود و از سوی دیگر نواده سلطان سلجوقی. این جعفر نیز بکه مثل شاهزاده محمود طفل خرد سالی بیش تر به دست ترکان خاتون بود و شاهزاده خانم فتنه‌جویی خواست نام سلطنت را به به محمود تامین کند و نام خلافت
در نظامیه نداد

را برا ی جعفر. درآ صوت در دنیای شکر و یوهای زنده خویشتن
را هم سلطان واقعی می‌دیده که خیلی واقعی. یک وزیر جاه طلب نیز
این نقشه را در نظر اوتشتین می‌کرد - تاج الملك فقیه. شاید نظام الملك
که بر کیارکی ی ترکستان را برای جلعینی دی می‌خواست احتمال
قربانی این نقشهای جامئتی ترکان خاتون و تاج الملك و شاید
سلطان ملکشاه نیز که خود بطور مروزی بیمار و ظاهر مسموم شد
قربانی دیگر بود. ممکن است کسانی که نظام الملك را قربانی چنین
توطه‌ییهی می‌دیدند درمرگ سلطان نیز این احتمال به‌خاطر شان گذشت
باشد. اما سلطانی که خود به قتل وزیر رضا داده بود اگر نیز فدائی
یک توطه‌ی پنهانی میشد مرگ وی چه احساس در مردم بی‌میلگیخت
جر آنکه از روز عبیره بگویند - قهر یزدانی بهبین و عجز سلطانی
نکنم؟

البته قهر تاج الملك که چنین بعد بست غلامان نظام الملك
نکته شکفته‌ای این نابکاری پاییز را داد. اما نقشه‌های ترکان خاتون
نیز با دشواری روبرو بود. اقدام قسم بدنمکشای برای رکنی خلیفه
که سلطان می‌خواست جعفر خرسان را بجای اوبنخاند و ظاهر یا تحریک
ترکان خاتون بود خلیفه دا بی‌بند کردن و فگران. در وزارت‌که می‌دادند
که سلطان را در دوزه‌ای آخر درجارگان که زهر داد.
اما بعد از هر که ملکشاه دردزا کرده‌ای که بین خلیفه و ترکان
خاتون می‌رّفت یک‌پاره‌نگ‌دان بامشمال فقیهان سید و در آن باید مشترک
فرغانتی از ترکان خاتون یک‌پاره‌نگ‌دان کردن غزافی به جانبدار خلیفه
برخاست. ۳۷ آخر، ترکان خاتون با خلیفه کنار آمد. خلیفه چنین که

محمود خردرسلا ز بجانشینی سلطان باشنداد بسته‌ای که ترکان خاتون نیز از ادعایی که دربار خلافت جمهوری‌داست منصرف شود. بدن‌گونه، در بغداد غز lecturer معاون‌هی می‌دید که سر نوشت خلافت و سلطنت که آن‌ها در احوال عامه مسلمانان تأثیر داشت بازی‌چیه‌ی بود برای یک مسئله خلافت زنانه. آیا مشاهدهٔ چنین احوالی طبع حاس و جدی وی را از هماهنگی با این هوش‌ها ناگاه تنی کرد؟ بر کارد پر خواجه نظام الملك درس‌سایی و حمايت او جان خودرا از دست داده‌بود، از سبب توطه‌ها و تحريکات ترکان خاتون که حتی امراء خاندان سلجوقی را بر ضد وی شوراها بود با رقابت‌ها مواضع بود.اما مراکز محمود خردرسلا در حملان إیام از آبله در گذشت بر کاره‌ی دا از دنیا شرایطی که نداشته‌دانه‌ی لوای یافته (۱۳۸۸ ه) دریاسمای زنانه، در باب سلطنت و خلافت، دیز مثل رؤیاهای شب نیمه‌‌تابستان محوشید.

با این‌وصف، برای ابوجامبی نمای حوزه‌ی نجوا باید تمام دنیای خشونت‌زینی زمانی در خیال می‌رسدی وی این‌گریزی که به خیالها و خواجفای نظام الملك و مقتنع‌خواهی خلافت را بازی‌خیه‌ی بی‌قدری در دست ترکان خاتون دیده بود لحظه‌ای بیش از آمد که دیگر هم‌اکنون علیاً جزیک خوابی و خیالی نبود، و یک‌هیچ بنظر نمی‌رسید. خاطر روسیه‌ی که تا این زمان شالاً تحت تأثیر اندیشه‌های عرفانی و دینی، تحت تأثیر قرآن و حديث، زندگی‌ی دیگر چنین را یک متاع غرور یافته بود، اکنون در تمام قدیمی و حال آن دیگر را چیزی پیش‌بینی که به‌دست‌گیری و تعلق بیرزدا، وقتی مصوع‌ترین و بی‌نظیرترین هوای که همین‌‌و‌‌هوس، تدریس و تعلیم‌های نیز مطلوون خلافت و فرم‌های روایه، با حاضری‌های کشف‌کردن‌های
در نظامیه بنداد

مغرضانه آلوهه میشد براو وی این اندیشه بیش محبت‌ها آوردکه فقهیه و علماء نظامیه هم که درنیز تو ازدحام می‌کردند آیا ژن در سرت و بحث کشف حقیقت را طلب می‌کردند. راه مهارت در مناظر و مباحثه را؟ بسیاری از آنها، چنانگونه غزائی به‌یقین می‌دانستند آنقدر که به‌پیروی ندیدند و از آنها راه‌های خوش و سیرداری در مناظره می‌کنند و وجود داشته و شاید در یک لحظه استفراغ و تأمل اب حامد می‌توانست قتوایی را که خود وی دربیزید و فارداهنی آن او نوشت به‌همین حس‌ها معصومانه فقها برگردانند. این قتوای از همان دروزها غوغا بی‌بیار ارگیخت و موافق و مخالف بی‌بیار بافت.

در آن روزها شهرت و آوازه بوحامدومنوان مدرسه نظامیه که او داشت، سبب میشده مسایل قطعی را از هر جانب بیوی عرضه کند و قتوی بخواهند. آن‌چه در سن قتوی غزائی را کونفار مشکل می‌داشت دشمنی شیعه بود برپاد بر زید و دنسری ناخواسته‌گاه خود بی برض شیعه. مسأله هم دربیزید بود ولی کردن. درسن قتوای معروف، غزائی به‌این عنوان که دخالت و امر زید درکشتن حسن بن علی مسلم نیست و اگر هم باشد تلف نفس فضایی است نکفر، بعلاوه ممکن است که زید توهیم کرده باشد و از آن‌ها اکنته لسن انسان که سه‌سیط لسن حیوان هم در شریعت معن شده است قتوی داده که لسن زید جایز نیست. این نکته در بگذاده شیعه در محله کرخ غالباً آشکار صحابه ادا لسنی کردن دخیلی جاها با نفرت و وحشت تلقی شد.

البته غزائی در سن قتوی ظاهراً نظر به مخالفت باشیم و مخصوصاً
باتنیت دشته. بعلاوه، شاید تاحدودی نیز ناظر به برانداختن رسم لحن و تفتن بود که عمیق‌المان‌کننده در اواویل‌های ساخته‌های خرساوان بر پد اشعر می‌برند. آن‌ها در اندامه بود. آری. گردش‌های فارسی لحن را تا حدی به‌طور کلی نوری نگفتند و در دل، شاید تا حدی به‌گونه‌ای از آن‌ها استاده می‌بوده. به‌طور کلی نگفتند که در طبیعت، حسین، عیسی و عمرو حسین‌که بود که می‌بوده نهی یا دو تا از یادان خوش، حسیبیندی، و عمرو بوده که از هیچ‌یک دو ندای شغلی نمی‌گذارد، باشند و نامی‌کند که سیرت آن‌ها چنین است. و کارشناسان چنان، به‌صورت مقرن به‌صوای‌گاه عمیق‌المناخ، سامسون و سامسون که برای کارنامه‌های زیاد بوده‌اند. و از امکان توجه که در زندگی تا آخرین روزهای حیات خوش مباش از در حالنداده و مدیشه را بعد از واقع‌کردن بهبود‌گاری دانستن داده، از تعمیم نیم‌توانست خالی باشد و وقتی ایبوعماد در دام تعمیم نیم‌افغان، حال سیاسی از فقه‌های دیگر پیدا بودکه چه خواهد بود؟

با این‌همه، اگر کی نقض تکمیلی و غیبی را در دوین فتوای خوشی

نمی‌دید در آن‌ها و اقتباس بی‌بیای از فقه‌ای نظامی‌هی می‌نویست آن را مشاهده کنند. در واقع مناظرات علمی آف‌عمدی که داشت همین کننک

بودکه حتی در زندگی ممکن بود حقيقة راگاه‌گاه فکری تک‌کنند

و اگرچه. اما وقتی برماجراخوانی خیال‌های انسانی در زندگی سلطان

وزیر و ملکه و خلفیه‌ها (د) به‌خان هم‌مانند و در پیاده یک درهم‌کرده

همه را نابود می‌کند آیا خیال‌های معمومی‌نتیجه‌نقد و اقدام و غلب

در بحث و مناظره، ارزش آن را دارد که تمام اوقات انسان، مصرف
آن شود؟

این اندیشه در ابن سالار خزاعی، در راه‌نمایی کرد. وقتی خلیفه مستظهر بجای مقدّری نشست ابوحامد، بعثوان امام عراق، امام شافعی های عراق در مجمع حاضر بود. این امتیاز که در دوران نظام الملك وملکشاه برای دیگر غزائی‌ها، بود در ابن سالار خزاعی جنگ وشکست ویران در اندیشه پوجه و احلى فرو رفته. پیش از آن مکرر برگه خلفای وقت آمد به، و حتی بعداً در سالهای ازروایی اپانی عمر مکرر از مسافر تهاپیک به بنوان سفارت نزد خلیفه کرد به سوی من آورد. اما توجه به روابط بین خلیفه و سلطان، و ضعف و درمان‌های خلیفه شانزده ساله در بر شاهزادگان سلجوقی، درین روزهای جلوی خلیفه المستظهر اورا آر دستگاه خلافت تاحدی‌بیدی مایوسی کرد. با بایت‌های خلفیه از وی خواست تا رسولی در دید باتینی به‌نوسید اشارت وی را قرمان اولی‌الامر تلقی کرد، اطاعت کردی.
چهار سوال نزد او فروستادند و او جواب نوشت. در مسابی داعج به خلاص و جدی روزها نزد طالبان علم راه فتوالله داشت. غزائی چندین کتاب تألیف کرد و نگاری او دریانسالها تأمین صرف مناظره و دریا می‌شد. یافتر مطالعه و فکر.

با یادنهمه، آن‌جی مخصوصاً خاطری را از دریاب و به‌طوری فکر و مطالعه ملول می‌کرد، صحبت‌های قربان مدیس می‌شد و جاه طلبی های بی‌لگام‌ان. حتی کسانی از‌زین قربان می‌که تزود عامله مجبوب و مقبول بودند خوش‌شین را به‌تظهر و وی آلوه بودند. در همان ورود اباوحاد بمبنداد یک قربان شافی در بغداد وفات نافذ و تریا بدانش ابی‌کرامی اصفهانی که این علی خوارجه می‌شد و با آن‌که یک قربان و محدث مشهور بود، چنان بعمل و جاه دل بسته بود، که کویی از تمام دنیا هیچ گاه دنیا دوست‌تر از وی بود. یک بار نه بیک تن از امرین وقت بینجا حضار دینار وام داد. دریان سیمدد یا چهارصد تن قربان نظام‌هایی که غالباً در مجله غزائی حاضر می‌آمددن سیارمان را اندرکشی جز جاه و مال نبود. درست است که دریان قربان و محدثان بمبندان آبادی و اولتیمهمت هم تعدادشان کم بود و اما مشاهده‌های جاه طلبی‌ها و دنیا خویش‌های قربان نشر غزائی را از علم خویش و نجشته شامل‌که دریت‌آنانبرای یک حاصل‌که بود بزرگ‌می‌کرد.

دریانسالها مطالعه در کلام و یارآبی مطالعه در فلسفه کشاییده بود...
در نظام بنداد
کرده بود.
اذناواریل ورود به بغداد، غزه‌ای از دواج‌کرده بود. وقتی در شکرگاه
شغل تدریس در نظامه را می‌پذیرفت مجرد بود اما در بیان خلیفه
از اقامت وی در بغداد می‌گشت پای بند عیال شده بود - زن و فرزند.
محیط سرد و ملال انگیز خانه یک خانه مدرس راکه در آن ورای خشخاش
کاغذ و کتاب‌ها و چرخی سکوت را به‌هم می‌زنید صدای آن ندعا بود و یون
زن و کودک آلبته‌های گرم و روشنی می‌کرد. اما ابوحامد این محیط
گرم و روشن را در درون خویش می‌خواست که آیا نیز در طول شمار
آخری که از چهارمین سال اقامت بغداد می‌گشت آرامش روحانی یافتد
خود را به تیرگی و نگرانی جانگرزابی داده بود. نگرانی‌ها و
تیرگی‌ها چندان بود که رفت‌رفته کار تدریس را برای وی غیرممکن
می‌ساخت.
قلت نظامالملک که قدیایان باطنی عامل آن شمرده می‌شدند. یک
در غزه نیز مسلم بسیاری از مخالفان باطنی‌ها و هیچ‌یک ازیمی کرد.
در ماه رمضان از آنکه وی در یافتن یک بحران
طور می‌سرا نجام به بغداد و نظامیه را ترک کردند، سلطان بر کی‌ кар را
از پرده دارانتی رخ نده. چون بکرگفتند و از نسندری زکریا که با یک
هم‌شری بودند موحک خوش‌خوان و گفت که آنها صمدیانه دادهند
تا سلطان را هلاک‌کند. صاحب راکشندا اما آن دوست سکری را هرقدر
شکم‌چه کردد با قرار نایم‌اند. آخر یک تا از آنان را در یافت‌بیل
افکنندند. در وقایع امان خواسیت گذاشته‌هست اعتراف کند. چون
از پای بیله رهیای دادند وی بر فریق خویش کرد و گفت: براد، از
فراد از مدرسه

مرگ چهارم رضا نیست مبادا با افتخار اسیری، اهل سیستان را به نام کنی.
سو افتخار نیز، باطنی ها همگی بخش و حشت ازقوم حتی در سلطان سلجوقی نیز راه یافت.

آیا ترک تدریس نظامی هم که غزالي برای رهایی از مشکل
روبانی خوشبین یا خوشبین جهت فرار از تهدید قدیسان باطنی بود؟
بعضی محققان کوشیده‌اند با این سوال جواب مشت‌بدهن. اما یبت المقدس
وشامه غزالي بعد از ترک تدریس با نجات آنها داشت ازین جهت یک میثاق
یافته بود از عرض نمی‌کرد. آیا فقیه برگ نظامی ازاجناب بر کیارق
یافته‌گان سلجوقی، دلگرکرده داشت؟ با آنکه در تمام مدت فرمان‌داری
بر کیارق غزالي در شام و فلسطین و پیامگیر شهر ها رواده بود و به‌حال درین
مدت هرگونه به‌تدریس در نداده، بنظر نمی‌آید که این ترک تدریس اد
واقاً آن‌گونه که پادشاهی ازمحققان بندش‌هند بسبب ترس ازبر کیارق
باشد. درست است که بر کیارق عم خود تلخ داشته مورد حمایت خلیفه
دنا حذف تأیید غزالي نیز - بودکه اما یا یان اقدام می‌توانست
یک فقیه مشهور عصر دانکه دربغداد به‌تدریس وقتوی اشغال داشت از
تشویش یک سلطان سلجوقی عراق به‌ترک تدریس وادار؟ خاصه که
فرزندان و برادرش دربغداد مانده بودند واگر بر کیارق درصد آزار وی
بود ممکن بود غزالي را با آزار آنها تهدید کند. بعلاوه، خود خلیفه‌که
تشریح کرده بود به‌کیارق لطمه ممکن به‌اثبات راه بود که از بر کیارق لطمه ممکن
بود از این راه بیک فقیهی به آزار که دراختلاف خلیفه و ترکان خاتون نیز
می‌باشت به بر کیارق - شاهزادگی که خلیفه نظامالملک طالب سلطنت وی
بودند - اظهار نمایل کرده باشد، یک؟
در احتمالآ ناکه اشتغال طولانی به تدریس و تنیف و استقرار در تدریس و تنیف دستگاه‌های بروی تحمیل می‌کرد نیروهای جسمانی غزالی را دستخوش ضعف و خلاف کرد به این بیشتر معقولست و این چیزها شاید منتهی به نویسی بیماری جسمانی نشده باشد. در واقع همین اندریزه‌ها بوده که وی دا نسبت به فقه‌های عصر بین دین می‌کرد و تمام دستگاه نظامیه و تدریس و تصنیف را دار دو نظر وی ملالانگیز می‌خاطر. حتی تمام نامه‌های وی و آژادی‌های علمی را نیزکه غزالی در گذرشان آن نه علاقه‌ای به آن داشت و نزد وی منفرو می‌کرد و بی‌قد (شهرت و آوازه‌می) در بی‌بدغاد برای غزالی حاصل شد و تدریجاً وی را متوسط‌یو یی و از پیشگیری شهرت و آوازه‌کرد. جاء طلبی و برتری جویی که یک عمر هدن ای و بود یک بار در نظرش ناقص آمد. بعضاً خودش وقتی دکر گویی اندریزه خویش را بررسی می‌کرد، غالباً می‌گفت که او در آغاز کار از داش جویی خویش جاه دنیا را طلب کرده بود اما خدا اورا بدان حاکم نگذاشتیه بود. و از دنیا طلبی بازش داشته بود.

به‌چین سبب بود که بخلان گنشته، انداد ایندک دیگر دوست ندشت از بالا بسمردم نگاه کند و در اوج غرور علمی خویش خود را از تمам خلق بسرت شمرد. یک روز در گیر و داد این تبایه روشنی ای باست که یک بحران برگ کی چه مواجه شده باشد. غزالی در دوین رحلتی بیش خود فکر همی کرده که حالا دیگر تنها امام خراسان نیست امام تمام عراق است و نه فقط فقهاء بلکه امراء وقت نیز نسبت بوی خضوع دادرند و فروتنی. اما نه زندگی این فقهاء
برای دریافت ارزشنهای، بوده‌نشده‌ای، بوده نشست‌ده آمر از هم‌چیزهای بود، بطل ابّاطیل. لحظه‌هاهای، کمیاب‌العزت و خلاصه‌ای ابهام‌دارا در سرنشت‌خوش، در سرنشت‌انسان، بدان‌دسته‌ی می‌انداخت و بدان‌دهی‌رشیده‌ای دل‌هوا، انگیز.

(پایین‌ترین‌تریده و نگران‌اخوی‌خوش‌ختن) دا بر سردر راهی‌یافت: باید هم‌چیز را نگه‌داشته با همه‌چیز را دوران‌دناخت؟ مسئله‌ی بودن یا نبودن بودن و در دروغ و فریب‌هی روزه‌ی دل خوش‌یافتن و هرگن‌به‌یقین، حال بی‌رسیدن، یا نبودن و حستی‌جوی حقيقیت‌دا بر آرامش در لغی‌ین اهل مدرس‌ه‌گذی‌ین؟ یک طرفیه‌ی شهروی به‌ود، افتخار قبول‌عام، تحسین‌می‌رانی، و اعجاب‌بکارکارش‌ها و وقت‌طرفین‌بکار، وجدان بودن که او یا خواهد: ابهام‌دا معتقدی؟ فرضت‌دارد از دست‌می‌رود، از عمر مگر چه‌ماه‌ی باقی‌است؟ تمام‌این‌عاله‌که تو اندوشته‌ی چیزی در بی‌فریب، چیز دروغ، و چیزهای نیست. رد و قبول علم‌نامه‌ای ناوی‌دارود و وی‌کی‌دیده‌‌ی بود ای، چه معتقدی؟ ای‌بهام‌دا؛ آنچه ترا پای‌بند این‌زوروس و دروغ‌ین‌ین‌ی‌ی‌ی‌ی می‌دارد سیطیان است چرا باید تسلم سیطیان شد! در‌ای‌یا‌ین شریعت‌های بحران‌رهاهای این‌اندیشه‌ها غرایی‌های ای‌آرام نمی‌گذشت. آیا واقعاً باید در آغوش این‌یا جاه و جلال‌غرو‌انگیر‌مانند آی‌باید‌هم‌به‌هم‌چیز‌را دراکرد و از هم‌چیزگرفت؟ غرایی در صدید برآ‌مدکه بگیرید و از خوش‌بگیرید و همه‌چیز را درها کند. معنای‌ای‌نگریز و راه‌ای‌جا‌ی‌های یا‌زارد از مدرس‌ه‌ی بود، فرآز از تمام‌آینه‌ی روح‌انسانی‌دا در یک‌فرع خرد کننده‌ا زن‌که و تردیدی‌ها و این و‌چهره‌ای‌که عقل‌دا به‌بن‌بست‌می‌کشانید در وجود‌وی در هم‌فریده‌ی بود.
فرد آز مدرسه

آنه آب‌حاص در بغداد رهاکرد تنا جلالوشه کمپس بزرگ نظامیه نیروی خود. ژنرال آگنده ازقيل وقایع بودکه ازجزیران وطواستاریه نشته بود و در شهرت جویی و پرتری طلبی معصومانه - اما پر از خود خواهی - اهل علم خلاصه می‌شنده. می گویند در جوابی یک فقیه مناظره جوی - نامش ایوب‌یار ویلر قرشي - که وی را بیان باد درطی این سفر درهایی به مناظره دعوت کرده. گفت این کاریست که من آن را دید عراق رهاکرد - یرای کرده. با آنکه این جواب لحن پرتری جوابیه بیک مناظره دار دارد، بازحاکی ازنفر دلال به اولیست نسبت به فقیه وقایع مدرسه. این قیل و قال اهل مدرسه نه فقط یک عمر - که تزیکس سال می‌شنده - اور را بافته‌بان و عالی‌بان اهل سنست بستیز واداشته بود، بلکه در سال‌های اخیر مخصوصاً اورا با فلاسفه و با طبیبه وارد یک کدمکس جدی عقیلی کرده بود.

برای آنکه در پیکار با فلاسفه و با طبیبه پیروزی یابد غزالي
فرار از مدرسه

نگاه‌ریزی به دو خطی با مقاومت و تعالیم آنها آشنا شده درست حاصل کند. همین تکنیک سبب شده بود که حقیقی در فلسفه مشاهده و آراء باطنی را نه بصد حقیقت جویی خالصانه بگیره مقصد مجازالت و سیاست‌گذاری کنند. درین کار توافقی که برای وی حاصل شده بود ابتدای اوج افتخار بود. اما هرچه درین حقیقی بیشترین مفرط بیشتر احساس می‌کرد، که جستجو را باید با صمیمیت دنبال کند و باحقیقی حاصل. ابتدا مبارزه با آراء فلسفه هم دفاع از واقعیت اسلام بنظر می‌آمد. آنچه ظاهری یا بیش از هرچیز وی را بدرک این قیل و قالها و امید داشت حالت خود او بود در مقابل حقیقت — که محیط حکمرانی نمی‌گذاشت بکر خالص وصیمی بماند.

اگر در رویهایی که در بغداد را ترک می‌کرد، حتی سالها بعد، وی از نیم سفر رویهای خوشی به آرامش آنها بازمی‌گشت، برای عربی و قفقازی بزرگی مثل او مبارزه با فلسفه وبا طنین یک مسئولیت واقعی بود، باز ورا این مسئولیت یعنی منهیت عقل را می‌دیده، قبول می‌کرد و باطنی را برای وی دشوار می‌ساخت.

در بغداد و حتی در سالهاي آقامت در عربستان ونیقی راجع به باتباعی که نامداری کرد، دلش می‌خواست تمام تباهی وپرستاشی هاها که در کارها بود، آنها مسئول بود. درست است که وجود خود آن نیز در واقع از تاریخ سندیهایی که در دلاره به برد ونیقی آفت، از تجاوژهایی که مجال شکایت باقی نمی‌گذاشت، وجرحل از پرستانی ها ونیادانی های جاری، پیدا آمده بود، اما بسیاری از از دین‌های پرستانی ها نیز وجود آنها نشأت می‌بافند. غزالي شاهد درست مثل خلیفه و خواجگان نظام ملک وقی
درباره نامه‌های جاری، می‌اندیشید بخود حق می‌داد که هم‌خراپی‌ها تفاوتی نداشته‌ای جهان را از وجود آنها بجای نهایا خواهید. نه آیا خواهجه نظامالملکه
تقریباً هیچ نامه‌هایی نمی‌اندازه که درسیستنامه خوشبین فره منسوب
نمی‌کرده؟

باطنی‌ها در زمان فرزند فقهاء و متکلمان وجودشان یادآور
قتنه‌های دجال و سخن‌ران‌ها دربار می‌گفتند ماده‌های موجب و جویا و ایرادات در بخش مناسب می‌سوزند آنها در حقیقت نیز از همان گفته‌ها
مالیه داشته. بعلاوه کار آنها ایجاد ناراضیای در بین خلق بود و ترويج
سوء ذن نسبت به علماء. حجار و یک سوال به جواب را برای عوام ساده
دل مطرح می‌کردن و دقت به آن ساده لوحان حاصل می‌شودکه حتی علماء هم
برای آن خرید او‌باین‌آ می‌دانند این به علم و درس را در نظر آن جماعت
به‌حال جریان تمام‌نما و راه نیل به معرفت واقعی را فقط تعیین امام نشن
متانه. این دیگر چیزی بود که فکر غزایی نمی‌توانست آن دارگول
وکند. یپرداز کودکانه ازیک انسان که مثل هر انسان دیگر دمعرض
خطاست، برای چه؟ نه، فرآن، این راگفت به است نه عقل، وغير ازیغمدار
که ازوهی خبر می‌دادیست که بتوان از اوی تعبیت محض کودکانه
کرد؟ یک محترم عقلی که وی را به‌رد و افکار به‌تیپ‌ها و می‌داشته
اجتناب و بود از تقلید. اینکه انسان ازایشان دیگر غیر ازیغمدار
که بپرداز از وی ضرورت عقلی دارد، هرچه‌ها به‌خود بی‌خون و چرا
قبول کنند تزدی وی نه فقط خارا بود، بلکه انسان را تا حد ظاهریانه
تنزل می‌داد.

باطنی‌ها دعوی‌شان بمن‌بینی بودن بهکه عقل انسان از ادراک حقیقت
عاجزست، وقتی گرفتار نشک و شبه می‌شوهد گرماه می‌ماند رازیان رو باید
به‌پیروی از امام‌ام، امام معصوم که از خطا عاریست، به‌درازی قرار گرفته و علیها یاد می‌کند که فهم آن نیز جز به‌پیروی از امام، امام قطعی ممکن نمی‌شود. این نکته که عقل در حکم مسکن عجزه است و قرار دارد نیز بظاهر نباید حمل کرد. خود دعوی‌بودجه می‌باشد. اما این باعث تصمیم کرده که مطهر درستی توانسته‌باشد تقلید را تأیید کند و خویشن‌دان با بکلی آرگلو سازد. زیرا به خودی که خودی‌نیوگرده که نمی‌تواند آزاد در دید و درجه بین جزیر عقل نتیجه‌نماید. کرده که این دو عاطفه دوستی و خودگرایی از حکم قرار آن. آن‌ها نیز نیاز‌الام این دعوی‌ها پیشنهادی برای خلافت فاطمیه‌اند. درینصورت مبارزه‌ای‌ها آن‌الزمان Braun باعث شدند. سایر می‌دانند واکنش‌هایی باید داشته باشند. بابی خلافت عباسی که خرالی بنام فضایی پیش‌اضطراب نوشت در حقیقت با یکان رسایی‌های باتلیان، مبارزه‌ای‌ها از خلافت سلطنت باآن‌ها دریش گرفته بودند. توجیه‌ی می‌کرد و قبیل وی لیزان می‌داد که جوهر تعیین باتلی‌ها بازگشت به‌فلسفه و سیاست‌ها است و آن‌ها با قرار وشیب سرابی ندارند. طبیعت و آزادی که آزادی از خلافت سلطنت با آن‌ها سیاست خلافتی سیاست خلافتی، جایز و لازم شمرده می‌شد و بی‌شکونه‌با برمانی سیاست خلافتی، سیاست خلافت نظام الامک، و سیاست ملل‌شناسی تأیید می‌کرد. خاصه‌اش باتلی‌ها بعده‌باید از خلافتی، خلافت عباسی را می‌کردند و به‌عده‌ای از امام‌ها و پیش‌بینان‌ها را که در کارها بود به‌طور دوست‌الدامت امام خویش حواله می‌رودند. مبارزه‌ای‌ها وی باید پیش‌بینان تنها حقیقت در سیاست‌ها یک جنده دهند وی دارا دیده وی حقيقة برخوردار سر می‌زرد به‌دخو مشغول
فاقد امتداد

داشتی بود برای غزالی در دوران جهان طلبی‌های مدرسه نظامیه دیگر
پیشتر یک مسأله‌اجتماعی بود تألفسی. درست است که از لحاظ فلسفی
نیز مسأله تعليم سالها توجه دیگر را متشکل داشت اما در دوران خلافت
المستظهر، وی ظاهرا بیشتر به گنجه اجتماعی قضیه می‌گردید. در آن
روزها باتبیانی تهدیدی بودند برای نظم و آرامش عام و سعی غزالی در
مبارزه با آنها ناشی از نیک تعصب فکری نبود ناشی بود از اعلامیه‌ی که وی
به نظم اجتماعی نشان می‌داد.

با این‌همه سلاح‌جمه و عمال‌آها در مبارزه با این فرقه بعضی وقت‌ها
به‌هم رهی می‌باقتند برای تصفیه حساب‌های دیگر. آزمین‌دو بود که قضیه
دشواری‌های تازه می‌یافت و به نظمی‌های تازه. نظام الملك خود هر کس
را از فرقه‌های مخالف می‌آورد و بی‌ستیزه برکه خاست داغ بانی بر
می‌نوازد و برای آن‌که مخالفان خوش دا ساکت کندا نشیه دا با این اتهام
بامام فرقه‌های خریمي، و با تمام جرایی‌های مخالف اسلام مر بدوی‌مشمر.
در دوره بعد مبارزه با اهل تعليم مخصوصاً مودت توجه بر کیارک شد و
محمد بن ملکشاها.

درین هنگام مدت‌ها بود که غزالی نظامیه بغداد را بامام و سوسوده
و قیل و قالی‌ای که بانی می‌بود نزدیک به بود اما از اینکه گه
می‌شند مبارزه با یک خطاه خود منجر به خطاهای دیگر می‌شد. هم‌زمان
اژه‌سکه‌هایی که درین بود کرد دیده نمی‌توانست چندان خرسند باشد.
بر کیارک به بانی‌مان مبارزه با باتبیانی عدم زیادی را بانی‌مان ارتباط با آنها
گرفت و کشت واموالشان را ضبط کرد و درین ماجرا کاد با نجش که
هر کس با دیگران مخالف بود اورا متجسم به بانی‌گری می‌داست. و همچنین
کس هم جرئت نمی‌کرد از کسانی که مورد تعقیب می‌شدند حمایت یا شفاعت کند. چرا که ممکن بود خوددار نبوده انتقال واقع می‌شود. سلطان محمد چنان به‌این که گمان‌ها به‌تری می‌شود و آزاد که عوامل وی یلک پارکیاله‌امسی مدرسه برگزته نظامه بنداد و از همکاران گزایی را بانی‌های باتنیکری و ظاهری جای گرفته‌های گذشته‌ای که از عوامل کیا در سفر تامید داده‌بود بزرگ‌تری کرده و تأهیمی ازعلاء به‌شیوه‌ای دوی برناستند و تخلیه‌های درباب آزادی‌های فرمان بنداد اورا رها تکریدند.

برای غزایی کمبود بژانکی‌مختاط نظم و عدالت را هم‌بادب مبادب‌زور ضنظم

وعدالت ئی‌یافته این احوال به‌هی‌های مایسه میلی‌می‌شد و شاید یکش خود می‌اندیدی‌که پی‌بندی‌این فرآینده براوآ نکه این‌دی‌مایه نمی‌تواند و تجاوز اهل قدرت را محدود کند، چندان بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌ب
در همین‌ها، در کتاب المستظهری غزالی‌های زانه‌ای عیلامی بی‌پاره آثار قدیمی از جمله به کشف الاصول باقی‌مانده (م ۴۰۳) و کتاب الاصول بین الوفاق‌های ابوموسیه بغدادی (م ۴۳۹) نظر داشته و از آن نه مخصصاً و را به تصنیف کتاب تازه‌ی در داد باطنی‌ها واداشت، غیر از اشاره حتیه و ضرورت احوال، این نکته بود که آثار قدیمی را در دین باده دیگر بنابرای دید آنها کافی فی کلام.

تأثیر اقوال وی در داد باطنی‌ها البته عظیم بود اما اعتراضات وی بر عقاید باطنی آن‌ها که بمناسب شریعی داشت اساس عقلی مبتنی بنظر تیمی آمد. از جمله برای اساس تعیین باطنی‌ها غازالی سوال متعارف حسن صاحب زاده کوشاش بعد آن ضرورت وجود نمی‌شد. در دانشمندان با سؤال‌های شیعه و علمی شریعی دیده بود. در واقع حسن صاحب درفی فصول اولین خویش در مباحث با معافیت‌ها از آن‌ها می‌پرسید که در معرفت حق آن‌ها عقل بسنده هست یا نیست. اگر بسنده هست پس هر کس را به عقل خویش باید بازگذادن اگر بسنده نیست پس در معرفت حق تعیین مطلب لازم است که امام شیعه است. در مقابل سوال حسن صاحب غزالی این مسئول را مطرح کرده‌ای‌ها در دیدن دعوی بسنده هست یا نیست اگر بسنده هست پس قبول یک دعوی اولیه از قبول ضد آن نیست و اگر دعوی بسنده نیست پس حرآینه عقل باید. این سوال غزالی که با مبانی شیعه‌ای حسن صاحب وهم‌چنان پاسخی به سوال او به او پاسخی بدهدی و دعوی باطنی‌ها بود. با این‌حال در کل محیط منطقی آن‌ها زمان برمی‌آمد. چنان‌که بعدها امام فخر دلایی در رساله‌های متناسب خویش نشان می‌داد، فقط این بوده‌که در معرفت، وجود عقل ضرورت دارد. اما ضرورت عقل
فرار از مدرسه

که ابوجاماد آن را اثبات می‌کرد، دیگر می‌چوجه نشان داد که عقل دریان را به‌سنده می‌هم‌همت. حسن صبح چنان‌که فخر رازی هم به‌دها نشان داد، مدعی نیودکه به عقل حاجت نیست اما داشته‌که عقل کفايت نمی‌کند ورته بدون عقل حتي قول معلم، را نیز نمی‌توان فهم کرد. ابوب‌حقدم در جواب خويش می‌گوید نشان دهد معلم به‌سنده نیست عقل هم لازم است اما این چیزی نیودکه باتنی آن را انگارند. چون ابوب‌حقدم دراین بحث نشان نی‌داده‌که عقل به‌سنده هم هست دوی حسن صبح بکلی رده شده. در واقع آن‌چه حسن صبح می‌خواست رکن‌دن دوی اشعار بود که می‌گفتند عقل به‌سنده است و دیگر حاجت به معلم نیست. اما کلام غزالی این دوی را آثبات نمی‌کرد و ازهمین رو بود که به‌عدم‌امام فخر رازی دربخارا ضمن منافع می‌که با شرف مسعودی داشت کلام غزالی دارایی باب پی‌ایمی‌شد. با‌آن‌گونه قول او درین باره‌شاید نیز با‌صلاح فخر رازی حاجت دشت اما طریزان اوچتان شور و اخلاصی داشت که خیلی بست‌اچوت استدلال رازی می‌توانست در دفع‌دعای عامة‌باتنی‌ها تأثیر دهد.

علی‌بک‌ماجرای باتنی‌ها یک‌تهدید‌واقیم بود برای تمام دین‌این اسلام ـ دیوانی سنی. ازهمین رو بود که غزالی حتی در دوره‌ی‌که قیل وقال مدرسه‌را با بغداد پشت سرتهاد و روی به‌سفیر رهاه‌آورد به‌ازتنوه بدان غافل بود. بعلاوه وجود این باتنی‌ها خاصی در آن سالم‌ها که جنگ‌های صلیبی آغاز یافته بود، هم سلطنت‌های اسلامی را تهدید می‌کرد و جمع خلافت دا (درست است که امروز قلعه مهرب طلسم آسای آنها از مدت‌ها ییش حساب خود را از خلیفه قاطی میر چی‌که ییشد بود)
اما حساب‌های تازه‌ای با سلجوقیان و عباسیان با کرزده بود. تهدید آنها،
بجاگی رسیده بوده خواهی را از چشم فرمانروایان عصر بردیه بود.
امینت و اعتماد برای هیچکسی نماده بوده و هر مستخدم با قراره که در
خانواده بود مسکن بود ناگهان یک فداکار باتلی از کار دارید. بعد از
کشتی سنگ نمازه‌ای و می‌شود برخی از کردنشکه با اینtheme واقعی تداشند.
اگر یک سازمان مخفی آنها شکف می‌شد سازمان‌ها یا دیگر بوجود می‌آمد
یا همچنین مخفی می‌ماند و اگر فداکاره ها گاهی بازسیرتیر شکنجه
می‌افتادند باز یک کلمه از اسرار قوم فاش نمی‌گشت. در چنین احوالی
که تمام دنیای خلافت دنیای سلاطین و وزرا، از پی‌فداکاران نمی‌شاید
رادرسینه حسب کرد بودند غزایی حتی در خلوت و حرکت سالن‌ها بعد از
نظامی‌های آن جرئت را داشته که برشاد آنها کتابرنگفته و عقیقاً آنها را
رد کند. با این‌همه در دفاع از شریعت تنها اکتفا به مبارزه با آن‌ها نداشت
مبارزه با فلسفه، رایلز از می‌شمرد.
مبارزه با فلسفه برای یکی خود را همچون محبیب و مدافع
شریعت می‌داند و قولی به موروث بود. پیش از ری نز، هم فقها نسبت
به حکمت یونانی رودی ترش کردی بودند و هم متکلمنان. بعلاوه برای
یک اشاعر، فلسفه‌هم مثل معتزله بودند: گمراه، وایگمراه. درست
است که بعضی از حکم‌های خود از سیاست عقیده و عمل در واقع از هرگونه
ایراد و ملامت دور بودند اما تعیین آنها از ترک‌دانستی که یاد این شریعت
اچک آن بودند ماهی‌خطر و فشاد بود. آیا نگرانی این از آن‌ها به که بود که حکم‌های بیش از حد به‌عقول به‌هر سه عقاید و یا این مبنین بر
شواهد حسن است که می‌کردند که آن را انبک، و از مبارزه‌های گذشته مبنای وحی بود. برخی از هم‌مردان، این را دومود، خود غزایی چاپی، به می‌توان داد. آنچه غزایی را یافته‌ها در فلسفه خشکمگین می‌داشت، عشق مبادله‌ای آمیزه‌ای بوکه به‌عقیل داشته و به‌سپاسی که آن‌ها به‌سیر را بدرستی درک کنند، هیچ ملاکی درگیر را در جستجوی حقیقت معتبر بشمارند. این نکته موجب پیدایش شک در عقاید می‌شود و می‌تواند در افکار به‌علاوه، تعیین فلسفه‌ای که امثال این سیدان و فاسی‌ها، آن را در بین سکنان منشتر می‌کردند، بعضی حرکات داشت که با وحی و قرار نمی‌ساخت. در نتیجه تحقیق‌نگه‌بان‌ها پیوندهای دارند که دینی اسلام را تهدید می‌کرد، فلسفه‌ها را تیز در دیده‌های قرار دهد و باتبی‌ها. آیا در دین زمان، از دهه‌های هم‌ساخته‌ها بنام و نشان وجود داشته‌اند؟ در واقع، چنین بعد در کتاب‌های مختلف غزایی از دهه‌های بعنوان یکی از فلسفه‌های چنین خصیت می‌گوید به بنظر می‌آید، چیزکه در زمان ایفاده بهبود نشان وجود داشته‌اند. اما از قول اسقافیانی (م. ۴۷۳) - یک نر از استادان عصرودی - برمی‌آید به‌دیده‌ی در آن زمان در دیار کسانی بویانه که قبل از دلاری اسلامی زیسته‌اند. در حال حاضر محتیغ فکری عصر شاید بویان‌ها کسانی که زمان را می‌آواز می‌فرموده‌اند و بقول غزایی، حیوان از طرفه به وجود می‌آید و طرفه‌ای از حیوانات. حاصل این اندیشه‌های رهایی بود از قید هر نوع شریعت واخلاق. زندگی‌پی‌ها که در نیمه‌های مسلمانان گذشته شکائی‌ها و تزریل‌ها نشری کرد ترد بعض متفکران حتی با این‌های ملهمی، بود موجب شد.
درست است که سخنان محمد بن زکریای رازی و ابن ابراهیم
و امثال آنها درون زمان آشکارا چاپی تعیین نمی‌شد اما صداه آنکنده
طمین و شک فیلسوف معرفه از طریق شعر و ادب هنوز در کوش های اهل
مدرسه که گاه امکان داشت که از درون خلوت تاریک خویش همه جا
دا غرق دنیا بیافتد و در‌سرارت و فضاد بی‌اندیش. نه‌یا به‌هیچ‌شاعر
باب‌نگار بود که نویه و ندب به‌گام‌های اهل شریعت، می‌کرد هم یهود‌ها
کم‌آمیزی‌یافته‌های تفسیری، مسلمانان را، مسلمانان را زین درن و ورطه خطاسی کشته
خی دید و با خودی‌ها اندیشیده که کوپری مردم دو دست‌نده‌اند. آنها که عقل
دارند و دین ندارند و آنهاکه دین دارند و از عقل بی‌بهان می‌بود . اینکه
این جوتانی افکار در اذهان مشتی امیران و فرستادن به‌هم‌چیز خود را
فندای مال و شهرت‌های کردن، در احوال و اواطار کسانی که شریعت و خیمی
در راه شوتهای و خواه‌ها خویش تنی دیدند عبارت بود از قول و
صدیق. هر چند این تصویر قلی به آنها، در آن‌گاه کر و دار غلب قدرت و
هر گز مال‌حال آن که نمی‌یافته که به‌قاب عبارت دار آید. اما در شیر و
حکایات قوم، در مجالس و معاملات آنها تأثیر این بی‌اعتقادی محسوس
بود. قول شاعری که هانیه‌ها را از درون بی‌اعتقادی بالا می‌انداخت و
یی در این کنست حرف‌ی بی‌نیمن ای دایید راست شمرد، مردم خاطر
آسودی داشتند این‌ها مدید و با‌سخنان بی‌هوده خویش عیش آنها راثره
کردن. در این‌حال‌گرایان دهان بدهان نقل می‌شد در مجالس عصرت
فاسدان به‌نهایی زمزمه می‌شد و مایه افرودیسم اکبری به پیام‌وپیام‌بردایبها. حتی
از عمر خیام که ابوحامد خود باودی آشنا و داشت به‌حال خواجته
نظم‌الملك در حق وی با حرمت و تکریم سلوق می‌کرده گاه سخنانی
قلت می‌کردند که بی‌هوشی، بی‌روحی و بی‌امکانی‌های ده‌هایی که در قرن آن به‌نیز صبح‌الجمعر، آن‌ها اشاره داشتند که نحوه‌ای که در تکرار این‌گونه اشاره‌هایی در روایت در ادبیات ایرانی عامی تبعیض‌های تلقی شده‌است آن‌جا که فلسفه‌می‌گویند در باب قدم‌های عالمی، این رو به‌دست گرفته، وارد غزافی خود نویسیده است لعلی، از علم‌دانویت فلسفه‌بنظر می‌آمد. درست است که این اعتقاد هم‌پوشانی در منطقی که آن‌ها به‌کار رفته، از این نکته که از آن‌دانویت فلسفه‌بنظر در جهان، شبیه‌اکن ساکن، از این رو به‌دست گرفته‌ای وجود کنند که افرادی با پیوند و سطحی‌ای که استوانه‌ای فلسفه‌بنظر در حال سخنان می‌کرده‌اند خالی می‌کردند اما افرادی با اعظمان، چنان‌که غزافی چونی که برای کوئی‌ها بودن آنها برداشته بود بودن فلسفه‌ها هم فرود آورد.

آن‌ها وی در دید فلسفه‌ها اورد خود نویسید فلسفه‌های بود با نقدهای بود از فلسفه‌شناسی. وی اقوال مشاییان را با دقت و درخشنده نقد می‌کرد و در عین حال که گوشیده تا دستخاست آنها موادی را به وی پیشابت نیامد. که ناسازگاری دارد به‌ین‌کنده و حتی ابطال. سلاحی‌هم که وی برخود بخشان که همین زیربخش به خود داشته‌ران مسلم، که به‌دست فلسفه‌ها شاید وی در کشف جنبه‌هایی که آمیز اقوال فلسفه‌ها، نتیجه‌روت ابختان‌که امردز می‌گویند قدرت مانده بر خشخاشان ماهند. اما حرفهای فلسفه‌ها، بنظر متناقض می‌آمد و غرب. حرفهای فلسفه‌ها! تمام این حرف‌ها تا آن‌جا که غزافی در کتاب‌هاشان خواننده بود و باغ و تعمیم هم خواننده‌بود

عبارت می‌شد پرته، مشت مخالف گوئی: ادعاهایی که باهم سازگار یا نداشت وهر بك‌دیگری را نقض می‌کرد. تمام این مخالف گوئی‌های هنیه‌پشت.
فراد از مسده

از دو من روی نیوست و غزایی باز نیوست و تصور وجود نیکه یک این از دو مفهوم و حاکم و فلسفه می‌باشد.

با این حال تصور غزایی را در محیط فلسفی نشان می‌دهد.

در تحقیق رابطهٔ بین علل و عمل، غزایی با نتیجهٔ می‌سیکه

رابطه بین این دو مفهوم به‌جوجه‌مینی بر پرمرت نیست و تصور وجود

یا عدم قرار یک از دو مفهوم بطور مستلزم و وجود با عدم آن دیگر

نمی‌توانند‌باشد. اما تکه‌ی مفهوم علت فلسفه‌ای در نظر غزایی به‌اختیارات

بزرگ‌تری می‌انداخت که از آن جمله بود نه‌فیزیونیا و نه‌مخصوصاً

اعتقاد به‌قلم عالم. در مسئلهٔ معجزه وقتی غزایی می‌اندیشید که آن‌جمه

حکم‌های علل و معلول در خواندن چیزی جز توالی امور دیا عادت‌خداوند

برنوازید آن‌ها نیست، اشکالی در وقوع معجزه که خلاف آمده‌امتداد بود

نمی‌بیند؛ در تفاوت آن را‌نوعی جهیز و ابرام‌جلالی‌ها می‌یافته‌اما مسئله‌که

عالی‌که حاصل اعتقاد حکم‌های مفهوم علت‌بود برای‌دیگر با تعلیم قرآن

و این‌که عالم را خداوند از «نیستی» به‌عبارت آورد‌دست‌مغايران‌داشت.

فلسفه‌هم که حضور عالم را نتیجه‌آورید خداوند نیز‌آن را در هیک‌زمان معین

از «نیستی» به‌عبارت آورده است خود مقیاس باشد به‌عنوان به‌که خارج از

های و بوده‌باید پس جرایع‌علت نتیجه‌آوراج باشد خارج از وجود معلول باشد

و دو منشورت اشکال‌های هست که چارچوب جز قبول قدم عالم و لامحاله‌هم

زماین آن نمی‌ماند. این دو عیال فلسفه‌هم که‌خود مبین بر مفهوم
علیت بود درنظر غزالی که علت را از مقوله‌تهوار اثباتی اصول مشورت
بی‌پیجه مقولاتی نمود و می‌پندشت فلسفه بین اراده و متعلق اراده
خلط کرده‌اند. بعلاوه، نکته بربه‌زینعیت علیت و اعتقاد به قدم عالم سبب
می‌شده که فلسفه در دبیت بین دو برادر عالم با مبتدی اول که وجود واحدهنست
قابل بهوجود «متوسطات» عقول عشر... بهونه‌که غزائی تمام آن اوقال
را راهنمای مهربانی بهای تازه‌در نظر فلسفه آمره داده می‌باشد خواهی بریمان
باشد از خاطری بیمار. ۱۸

مسأله قدم عالمی که در اوین امانت غزائی تقریباً دیری از تمام کتاب
تهافت فلسفه خویش را وقف طرح و رازآن کرد درحقیقت پیچیدن
و ناهموارترين بحثی بودکه از قدمی فلسفه و متکلمان را مقابله یم قرار
داده بود و حتی ابوالحسن اشعری (م ۴۳۴) بیانگرداد مکتب اشاعرهایم
در کتاب الفصول خویش درنی باب به پیکار با فلسفه برخاسته بود. ۱۹ در
سایر احوال فلسفه‌ها غزائی هرچه می‌دید تنافی اوج و اندیشده‌ایه که
آنها را جز تهافت بنام دیگر نمی‌شد خواندن. با اینهمه چون آنچه وی
بنام حقیقت وی‌ویندن در دنبال آن بود، مخصوصاً مردو به قدر و عقیده
و استه‌بادین می‌شدند آن‌هی ازسخنان فلسفه تعلق بهمسئال مردو بهعقید
دینی داشت تنافی بیشریه خاکی. وقتی با قریه‌تلقیه درفلسفه‌هبرکی
می‌گریست اندهیم می‌کرد که تعالیم ارسطو را تا وقتی به‌کافی با آن
همراه نباید نباید به‌دیرنیتوقتی درکل امرا اشعری نظری کرد می‌اندیشید
که تعالیم دیدن را تا وقتی به‌کافی در رد آن نباید نباید رد کرد.
بدریگونه، نتیجه می‌گیرم که در فلسفه هیچ «مکان» نخواهد بود.
فراد از مدرسه

مگر آنجه بحکم منطق ضروری باشد و در دین نیز هیچ چیز غیر ممکن؟

نیست مگر آنجه بحکم منطق توان آنرا پذیرفت.

در اقوال فلاسفه غزالی ابنه دعاوی بسیار می‌باشد که به‌ظهور
شریعت توافق نداشته اما فلاسفه که بعدها به‌دید اقوال وی می‌کوشند
ثنان دادند که آنچه وی از بعضی حرف‌های فارابی و ابن سینا استنباط
می‌کرد اگر با حسن نیت بیشتری در آثار آنان حکم‌هایی نظر می‌شد از نظر
شریعی تا آن حد تامل‌طلب نبود چنان‌که قبل از ابوجامد نیز فقه‌ای بآن
شدت و خشونت از این دو حکم‌ی نامآور و دو کافر ملک ناساخته بودند اما
به حوال ابوجامد بود و طبع حساسی حفیظت جویی که هرچه را خلاف
حفیظت می‌دید خود را با آن بهدید طرف مبارزه می‌پرداخت. در استنشام
هور نوع دایر حرفه‌ای انحراف بقهری حساب بود که کنترین انحراف را درک
می‌کرد وبا آن مبارزه برمری خاست. در انتظار و چگونه ممکن بود در
مسئله هایی مثل قلم ماده، علم خدا، ابدیت روح، و المسلمات مغالرت
قول آنها را بپرداز وشیرعت در اینکن و با آنچه را دریان باب می‌اندیشید
با یان تند و صریح بزبان نیاورید؟

با اینهمه سه رای مبارزه با فلاسفه و باطنی‌ها که یک لحظه نیز
اندیشه آن وی را ترک نکرد، ابوجامد خود را به مبارزه دمکر نیز
نامی‌بندید. مبارزه با خوش‌خیشت، مبارزه با جامعه طلیع‌هایی که استغلال بفظه
وکلام و استهبافت عنوان قفیه و مدرس نظامه‌ی بغداد در وجداد وی کشتی
بود. همین اندیشه بوده که دا در یکان چندین ماه سرگشته بدرک
بغداد واداشت و با آگاهی برای سفر به‌ایران - فرار از مدرسه.

آیا ورا این در دیر فلسفه ورا این اضطراب روحا، چیز‌های
دیگرهم وجود داشته که شاید یکی باشد و یا به این‌گونه در راهایی می‌خواند؟ درست است که در این ایام اختلافات خلاقی سلف‌جویان امتحان روحانی وی را متزلزل می‌کرد، تهدید باتنی‌ها بی‌بی‌لایه می‌رفت و حتی فتوایی که وی بهیوسف بن تاشیف امیر مغرب داده بود را دوازده بدهی و فرومان‌رایان بغداد را از تابعیت ناراضی و نگران او داشت. اما هیچ یک از این‌ها توانست آن دداوای بیهم را که کویی بر روی غزائی گشوده شد و او را بکلی ازتدیس و کار بازداشت تصویر و توجهی کند. گمان آن‌که از ترس باتنی‌ها دست به این سفر راهی‌زدنه باشد، چندان معقول بنظر نمی‌آید. در حقیقت، خطر باتنی‌ها در بغداد ازشام و بیت المقدس وی‌شتر نبود تا بآن سرزمین‌ها که دوسرال بعدبست خلفای فیصل اقتدار کریخته باشد. در مجاری اختلافات سلاحجه نز و وضع و مقام یک قدیم مدرس عرضه خطر و تزلزل نبود، خاصه که درین زودها نه ترکان خاتوم زنده بوده مقتدى خليفه که ممکن‌بود ازدیس، آخرین‌سرپرستی‌اش به‌اشد. خليفه جدید، المستظهر، در وی بپیش آرادت و اعجاب می‌دهد و وی نیز از باتنی‌ها آن اندامه و وکالت داشت که در آنان نه كتاب تازه‌ی زاده المستظهری نام‌یافت تویسی دو نیز دریا آبیری را بهرک بغداد برآمگیخت می‌باشت بیشتر حالتی روحاانی باشد، انتقالی باتنی خود دی جزئیات این انقلاب باتنی را در کتاب «المنقذ» خویش بیان می‌کند و چگونه می‌توان تصویر نوکید ذلك و در یک همچون اقتراح صیمانی نه حقیقت را بیان نکرده باشد؟ مدت‌ها بوده که دیما با تامام جلال و می‌تواند یکی فقیه موفق، در دماغ وی یکی گندم‌داد، بوی‌مردار.
فراز از مدرسه

مطالعه آیات بیم انجیز قرآن، بررسی اندردهای خداجویانه صوفیان

کافی بوده که این نفرت را هر یوز پیش از یبش در وجود وی تقویت کنند. دنیاجویی‌های حضرات و نوطن‌های زبانی و در واقع انگیزشی که در روابط علمی و سیاسی ای‌بفص‌ها، را از هر دو، متنفر می‌کرد. از ورای تمام دانش‌های دینی و عقلی صوفیه و بوده که خاطر وی را به‌خود می‌کشید. حالاً تا مدل درگاه‌ها و فلسه‌ها و در تعلیم باطنی به‌دوی نشان داده بوده که تمام آن دویشان اگر‌هیچ‌ها حاصل دارد هیاهو در سیاست‌های هیچ‌یک. تنها راه صوفیه بوده به‌یک‌جانب می‌ازدید. البته آنچه را در انجام به‌سوی صوف کرد فقط مطالعه‌کتاب‌های قوم بود. درست است که آناد و سخنان امثال حاتم محاسبه ابولاپلکی و امام قهری‌ری وی را در ساخته طرقه‌ی صوفیان به‌پر بخشید اما این‌گونه به‌تصویر از خیلی یبش، حتی یبش از آنکه وی بدین پیش‌برتر صحیح می‌بود، درخاطر زمانی یافتته بود. واقع پدرنیمی صوفی بود. به‌علاوه در جرکه، در طول، در نیشابور، در اصفهان و این‌گونه بود. به‌رفت و آمده‌ها رفت و صوفیان بی‌بار بودند و حتی در عسکر، در مجمع نظام الملك وزیر که عزلی از آن‌ها تجارت و رفاهی که در علی‌الی احترام‌های

فقط دام‌باتی نیز صوفیان صرف‌تاریخ ونیز بودند و غالب‌اً نیز گستاخ و زبان آور. البتة برای روح آزادی‌های که مسر به‌تقدیم محض از بوخانیه و شاعری و اشاعری فرواد نمی‌آورد تسیم شدن به‌قید مربوط به‌تقلید که هم مجمع خلیفه و سلطان یک اساره واقع‌های مبود. تصویر آن انداده فریب و دروغ و ریاکه در ورای چهره‌های نقابدار خلیفه و سلطان و وزیر و قاضی و فقهی وجود داشت و گویی‌های آن‌ها دین را یک «اسم‌ش» جهت رامبافت
بهفلسفه جاودویی دقت دارد، تلقی می کردند خاطر این مردی را که از جنسیت دیگر از دنیا بود، نمی‌داد.

تاکی می‌توان این سکوت برطرف کرد اما آگاهی از دروغ و فریب در تجمل، بروخ و بخاطر چنین حشمت‌سدا یا ناسانی، را ناشی‌نده گرفت?

مدتها بود که این صدها درون دگدنده و انکشاف داشت. اگر ایوهمدل و یک ترانزاق رسوسها یا یک لوتوس‌ستوی بود، شکنجه‌های باطنی و آلام درونی خود را نتوانست در کتاب المنقذ ترسیم کنند اما این چنان توهس‌سدن بود و ان المنقذ، چنان کتابی. با اینحال ازندخندش، به‌کلیه درباب دردها و نگرانی‌های خوش آفرین می‌کنند می‌توان تصویری از احوال‌روحانی ای بیاب بود. این اینچه‌ها یا طلایی روح آفرین، درنحه، خوش‌آفرین، سر انجام به بحراً جسمانی منتقل شد. مردی ازبناش دردی‌رومانی آزپای درمی آمد.

حالتی شیبی به پیماری رویه که آن مدتها بیشتر در وجود وی کرد.

می‌کرد سر انجام در ماه رجب ۴۸۸ به‌واحی نطفه‌های بحران خوش‌آفرین. این اثر با تجربه حالتی پیداکردکه نمی‌توانست لب بسخن بگفتند. حفظ غربی، دافع و خیالی، که درجه زبانشناسی به‌نمایید. دلتنی خواست حرف زند و حتی یکبار که به‌جلس درد رفت در خود آمد گمی شن که نیافت. از بین فروهود و ملول بود میل خواب و خورا نیز از دست داد. هناب درآب در گولوش گوارا بود و تنه نان در دهانش می‌دید.

میلیاغ‌ها ندشت و غذاش هم هضم نمی‌شد. اندک اندک پیماری بی‌دایه‌هدا درفا در واژه‌ای دمی‌آورد. تیپبانان از علیا درمان، بودند و سلامت آسماد به خطر افتاده بود. همه‌چیز نماند می‌داد که پیماری
روحمی، دارد جسم ابوحامد را می‌خورد و تهیه می‌کند. چاره‌ی بنود جز آن‌که خودرا تسلیم جانبه‌ی «گریز و رهایی» کند. تمام آن‌چه را برایش مایه‌ی ریخت و نشست شد، بنود فرگذارد و از نگاه‌اش به‌بیان‌اش حفظ‌کن آورگنده بود بیرون رود.

بکجا میرفت، به‌جاپی که در آن وی به‌نام خراسان و عراق باشده‌ن است؟ از آن آور مدرسه‌ی نظامیه. جابجایی که بتواند در آن، همچنان و حشت قیمه‌ی بزرگی ببیاید با فراموش کند هم کرنش و دست بوس مبینان و ستایشگران ساده‌ی لوح یا مغرغ را. اگر در بیست‌قدمی آب‌زی به کنی خاتم‌ی جراخ‌ی تا یاد کرد، یا در دم‌نست‌ی کسی مجد داده‌ن راجای‌ی.

می‌کند، آسیش قلبی او از ازدیده‌ی قبیلی بیشتری می‌توانست وی را خامشند کند تا آن‌که به عنوان مفتی وقیه‌ی بزرگی نمایانه‌ی خودشان‌بار بسینند در دارالخلافه به‌ماه معاونی لبخند و عرضه‌ی کند. یا برگنایت خلیفه‌ی بی شفت آسیب خسته، یا رسماً کرمانی‌ی از دست‌ی آمیز خوشی، یا نگی جلال به‌خند. شاید درون لحظه‌ی یا حاضر نیز به‌دستان ابها‌هم ادهم حریم‌ی. این شاهزادگان برخ و قلی شاید باطنی وی با فقهر و جذب‌های قلی‌ی خوانده‌ی، چنی رهاکرد، یا قرورد، یا فرگذشت، نخبت و نجا را مثل می‌آمیت‌ی. ترین چیزها در اندک‌ی، لبی شبانان پوشید و سر بیمانان نهاد. پتک‌نایی بنوخدکه احوال ادرارا افسانه‌ی می‌دانستند مثل دستان یونس‌اف. اما ابوحامد درین انسان‌هایی هم که وجود‌ان ببیکند اپن شان بنوخدکانی را نیز می‌شنحان و چونه‌ی مقامات و منصب ونیفر، نیک ی‌که بنوخدکان از آرامش روحانی را بست‌آورند. یا آبی، همین اسد بن مسعود عنی‌ی (م ۹۴) اهل نیشابور که در همین سالها
هی زیست در جووانی کار و دیوانی 21 را نزدیک کرد و با میل خاطرتنویسه کرد ودر خاطه نشست؟ وقتی دریان دیوانی آشینگونه کسان یافت میشد عجب نبوده.
در میان دانش‌مندان نیز گونه کشته‌های روحانی نظر یافته. آما باین می‌شکنند. فقیهان و متفکران که ابوناماد را در بیجار در اوج حشمت و جامعه دیدند. چگونه میشد حالی کرد که این فرار در مدرسه به ای پیروتی روی است - بیک ضرورت دینی. دریان این فقیهان عمدی
را شناخت که مثل امیران درجا و مکتبتی مرستند و ظاهر آن ناهمچین چیز از حشمت وزرائ‌ان کم نداشتند. درسی فرق‌هایی چنان ظاهر آراده‌بی داشت که در وجود او همه چیز انسان را بیاد دین و خدا نمی‌انداختند. در همین بیگانه مقارن ورود وی فقیه و محدث مشهور، طاهر ابی علی شافعی، وقان یافته که
می‌توانست دوبار نوبت پنجاه هزار دینار و بیشتر بامد و وقت‌زهد.
چنان عقلیانی بهم‌المثل و مکتبتی داشت که زهاد شهری گفتنداز تمام اهل دیگر هیچ‌کس دیما دوستی از وی نیست. حتی غزالی وقتی در وضع و جال خود می‌اندیشد و لباس فاخر و مرکب قلمی وسر و وضع آراسه خوشی را که مخصوصا در روزهای ورود به نظامیات وی در بیجار و امراء
پژمرگ ماندگری که بود می‌دید هیچ‌تنای از پادشاه واقعی در وجود خوشی نمی‌بافد.
می‌گویند محاکه عمده‌ها در ترک چاک و حشمت بیگانه عتابای و
سر زنشهای بود که گاه از احمد برادر که خوش می‌شید که سال‌ها
فرآز آن مدرس

با دی اسم جمیل چیزهایی می‌شود که اول به مدتی صوفیه داشت. درایت‌های که یک روز وقتی ایبهاحمد با خود و تنها بقیه‌ها به وقیت از شادمان‌های داشت ایجاد داشت احتمال صوفیه‌ها وی نکلف با وی دشت و خاست.

دشت آریهه برای وی شری خواهند که در وی تأثیر فوق‌العاده بخشید. در طی این شعر، گوئه‌ای و مطلق‌ها ملایم می‌کرد که ایدگان در این‌ها کسانی برای کیه، ورده در انتظار و خوشت بازی می‌بایست. آخر این سنگه اینکه تاکی این را تیز ای و خروش نمی‌توانی بری؟ آنگونه که از درایات بریم آینده هر چه، در این صبح ساخته‌ها ایبهاحمد رو در ترک بغداد و فرار آرای مدرس، مصمم کرد. درین باب بانجی تأمین کرد. اینکه احتمال‌گا ز اینگونه‌ها اشعار و اقوال صوفیه‌ها، چنین برای ایبهاحمد خواهانه باشد ممکن هست اما اینکه چیزی از ایبهاحمد را از اشغال بدهرس دفته بر حذر داشته باشد درست بنظر نمی‌آید. چون هر چند بعد از برادر در خط زهد و وعظ افتراق، اما درین مالها اگرهم به‌صفحه می‌بود صوفی وی نه آنگونه بود که وی را از اشغال بفته و دینز دارد، آذر انکه حتی وقتی ایبهاحمد بشاد و نظام‌یه را رها کرد، احمد خوید یک چندکارئدرس دییا بر هم گرفته و بین‌گونه در حالی که ایبهاحمد از زند گرودری پی‌رون آماده‌های مرد آن رسانه.

در هر حال غزایی تجرب تأثیر افیشده و نگران‌هایی که از مدت‌ها پیش در دلش خارش می‌پیدا که ورودی بود بغداد رادراز کرد. هوا وی است. جویی دا این‌هم پرین راند. به‌نوجه و علاقه‌های که برگ من بغداد و حتی خلیفه نسبت به‌وی اظهار می‌کردن پشت یا زد. بخش عده‌های رود خویش را نیز به ارزانیان داد وایی کا یا همچون وسیله‌ی برای تصفیه...
نهایی خوشن لازم شمرد. درباره این اقدام که رهایی از آخرين رشته‌هایی پیوند با جاه طلبی‌ها و دنیا پرستی‌های گنشته بود، در روایات‌های قدیم‌ترین روایات، چندان تفصیلی نیست. اگر خود او نیز در منطقه دریان به بیک اشاره اکتفا می‌کند و فقط می‌گوید که از دارایی‌ای بانی به کفاف عیال بود بسند کرد و باقی را به محتاجان داد پرداخت. این نشان می‌دهد که علت ذکر این اقدام را در ده‌ها چنانه سکوت روایات هم دریان باشد و باید ناشی باشد از اصرار مجددانه که عیال در باست برای مخفی نگهداری این اقدام کرد باشد.

اما چه دین ماجرا! آزادی ندوخته سالیان دراز خوشن به محتاجان داده، نمی‌بایست چیزی مختصر باشد. وقیت آنچه وی برای کتف عیال نگه‌داشته می‌توانست تبرای آنها ضعیف‌کرده یا در طول تأمین کند و بعد thúcا بوخود ری امکان دهد در سال‌های آنها مسجد و خاتمه مختصر در جوار خانه و بستان خوشن سازد و طالب علمان و درویشان راک در تجا نشان می‌تواند می‌کردند. نگهداری کنند، می‌بایست قسمت اعظم این اقدام داشته‌که صرف محتاجان و فقیرانش تروت تا به ملاحظه‌ی بوخود باشد. از این‌که عیال چنین سال در لشکر گاه و یک چند نیز در نظامیان بغداد از پیش‌نشد و یک‌پکش‌های سلطان و وزرای به‌هوا برده‌است و حتی در هنگام و ورود به بغداد بنز لباس و مرکب او تصور جاه و جمال خیال‌جویا نهد بهتره‌گان و روزیران وقت اغلب می‌کردند و بانی که نکته‌های جزئی به نیزه می‌بایست با این‌جا هدایول ظاهری بی‌نشاب‌پنش.
هر صورت تقسیم این ماده‌هایی را ببینید و در این فقرات فاصله‌ای و ازدانتیان آخرين رشتی درون غزالي را نیز با دیپوئستی گمیخت و ابوحامد وقتی این مایه دلستگی را نیز که مثل یک سنگ گران پر راز جانش آوید خود و او را از پرداز دروعالی روحانی که در موزها تا آینه حذف آن اعتیاق داشته بازدهی داشته انس نخود بازکرد خویشتیا مجرد و آزادیافت. جامه‌ درشت پشمی یوشید و مثل ابراهیم ادده دورداسه افسانه‌ها، رازگریز و رده‌ای را در پیش گرفت. زاه فرار از مدرسه را.
درکشکش‌هایی و گریز

در ماه ذی القعدة سال ۴۸۸ ه، ابوحامد از بغداد، بیرون آمد. برادرش احمد را به‌نمایت‌خودش در نظامه‌گذاری شاده که شیروانی‌ها وارد اندیشهٔ نهایی خودرا بر ملاکنده و با خواده‌های می‌پرداختند. افزینی‌ها با اندیشه‌هایی و فرور افتاده بود شاید پاره‌گاه‌های بود همه‌چیز را رها کردند و باز جاذبه‌ی بغداد اور از آن اندیشه پیشانگان کرد بودند بنیان‌هی آیه‌که در همین روز‌هایی بی‌تصمیمی بودنکه وقتی یک تن از یارانش ایبا یافته موصلی‌ای با رزا درخواست موعظه‌ی کرد به‌جوباریا نوشته که من خود را شایسته نمی‌بینم و آنکه خودجامه‌ندارد چگونه می‌تواند دیگری را جامه‌دهد؟ همین اندیشه‌ها بودنکه وی‌را به‌ازسرم ترکیه‌ی نفس‌نمودنی کرد و ترک جامه جلال نظامه‌ی ای را بخش‌های آن را داد. ارداپان دو دلیل دارد که سراهم بغداد و ترکیه‌کرد شادی کریم را داشت که کوچی تمیمی دنبال را زیر پای خویش می‌یافت. شاید در اوج
جاه طالعه هایی که در گذشتگی و را بدن جهاندشت هيچ قلمی بوده و خوره دیگر کرده بود مکرر برخویشتن بالی که بوده در تمام قلمبرد علم هیچ قلمی نیست که وی آن را بر پنده نیاورد. پاشاد. اگر که همه چیز حتی علم مرده ثروت اهل مهدسه را در پس بیست می نهاد تمام دنیا و جاه طالعه هایش را درک اوج تازه برخویشته خوشی می دید. شاید همین تکه بود که سختی هایی یک سفرگریز و در حالی را برایش تحمل پذیرم کرد.

البته از همان ابتدای که از بیرون آمد هزار و یک شب را باتمین زرق کبوترهاش رها کرد. اما اگر نمی توانست باشند و سوءبندیز حیات بغداد مقاومت کند می باست طوری بازگردد که فقهیان نظامیه از عدم توقف از بیبورند. از همین سبب بوده هنگام خروج آوازه دراندخته که به ناحیه مربوط و فقهیان که گمان نمی کردند پس از فرار از مدرسه و از جاهد و حشمت نظامیه است می توانستند منتظه بازگشت او باشد. خود او در کتابالمنقذ خاطر فتنان می کند که در دل ندبیشت دمشق داشت اما برای آن‌که خلفه و بیان اعترافی انتقال میداشت آمیزه اندکی نیابته چنان فرا نمود که آن‌ها هنگام حج دارم. بدون‌گو و در حلیقه عزم داشت دیگر رهگزد بغداد باز نگرم خود را تاجار دید که برای ترک آن دست به‌چاره جویی بزنم. آن‌ها ا بو حامد را مخصوصاً بازیان جاده بغدادی وا و می‌دانست یا سر زنش علماء بغداد بوده علوان و مقام وی در اکمال آذروی خوشی مشمرده و نمی توانستند فشود کند که بجannah پایگاه بی‌لند دست بی‌باز به‌کیفیت خاطر از آن اعتراف کند. اما اگر دری نیا توانستد دل از بغداد برد، و تاجار دیگر بی درمان بی‌شماری بی‌شماری بی‌شماری که نه آیا این همه عالمان دین وی را بی‌نیورابتست می خوانند. نا دیوانه‌
سوازده:

درین روزهای ماه ذی القعده که غزالی بیغداد را به اهنگک شام گرفته ترک می‌کرد زمستان دریش بود و این نکته نیزشاید تا حدی سبب می‌شد که وی خوشیشها در شرایط باشند. دهه‌بند. لیکن آخر برف دویلی همکارانی خویشگلی یافته و اهنگک را از کرد. رفیق دیرینهای ای با لقب قاضی خاکی در این سفر در همراه بود و این نیز آسیبی بود که در راه ادامه این سفر دل می‌داد و تشویق می‌کرد. در کجا از یکدیگر جدا شدند؟ درست روشن نیست و ممکن هم هست که هر چند بیایر راه مکه راه شام را پیش گرته باشد. در هر حال به این نتیجه رسیدند که دویلی همکارانی که در کنار دیگر داشته بود گسترش سرگرمی برای کسی که شادخواهی و اسواد دلی‌های یک زندگی پزشکی نمی‌پذیرفت و نمی‌پذیرفت به ترک گردیدند توان فرسا بنظر می‌آمد، ابوبکر دا آدمش می‌داد. قلبش را تنفیه می‌کرد و جالی بخشید.

آن‌ها از بیغداد نفتی آهنگک مکه کردند. آن‌ها از بیغداد نفتی آهنگک مکه کردند. آن‌ها از بیغداد نفتی آهنگک مکه کردند. آن‌ها از بیغداد نفتی آهنگک مکه کردند.
آن‌هی عبدالعالقری فارسی از یاران و همکاران دیرینه وی در باره آورد، است که در هندی غزالي از بغداد نخست به‌نمای سفر به بغداد در ماه می‌آمد. در صبح هفتم دی گردید. اما می‌توان گفت عبدالعالقری، بسباب چندایی طولانی، در باره زندگی ابوحامد در شام و عراق آن اندیشه‌های او از ایام سالانه آگهی داشته‌است. چچش درستی نمی‌دانسته است و چنین چه‌نامه‌ای به این حج نمی‌کند‌نیست. وی بابت این موضوع بود مسافرت حج را برای اولین‌بار می‌پرداخت. بعلاوه یک سفر غزالي برای رهایی از غرق و شهر و قبول عامه بود. به‌دلیل اینکه که با دوره‌سازی زدنی‌گر زندگی نظامیه‌ها است و در حال عراق و خراسان بود، می‌توانست محیط‌های وی به‌سیاست‌ها و صدا انجام‌گیرد و در واقع بازگشت. در غیر اینبار با دیگر بودان که در بغداد ترک کرده بود.

از این رو ابوحامد از همان هندگاه خروج از بغداد «نیست» در درجهٔ نیک و بسیاری سفر کرده بودند. به‌دلیل اینکه راهشان در دل راه‌النگاه نبود، از بغداد راه‌ش دار به‌دلیل و غافلگیری برای آن‌که از برخورد با کاروان‌های همی‌که به حج می‌رفتند احترام کردند. پنده‌ای سفری کردند. ناهنگا (راه بدخا آمیزه‌ای‌ها) می‌خیشتند و در عین حال ناهنگاس به‌جانبه‌های دیگر راه‌نماز، با خم‌بند، اما با آرامش و صفاء که روح وی طی سالها در خیال و قلم مدرسه‌با یافتن و اینکه آن را جامع اموی‌ها می‌خواندند عزلت گزیدند.
در گزینه بهایی و گریز

درین ذاکر دمشق در نام شرق اسلام؛ کم نظر بود و زیبایی باغ‌ها و شکوه بناهای آن مایه‌تحنین و اعجاب هر مسافر میشد. همچنین ورود ابوهمد که سفر درازی و زاد و توشیا او می‌باشت چنین هفته‌طول کشیده بانک دمشق خود را در آستانه بهاء باریک‌یافت. شهر البته هواهیان مشقی یود اما چندان باغ و جویبار در آن وجود داشته که مسافر یادان آن را بهشت دینا می‌خواند یک خلاف. درین پای بهت دیرینه به‌ایم خانه نایاب در گران بود اما این نکته مانع از آن نیست که از تند شرق گزینه بازرگانان، طالب علمان، ناپارمان، وزیران دایم همراه مانده‌ها به‌این شهر عجایب در آینه.

البته برای ابوهسپاند نهج،‌نام‌شام‌درب‌ملا‌میربودن‌زبانی شهر بوده‌عجایب آن. ابرازی دمشق به‌های عید بودند و زیبایی‌ای خلوت راکشف کن و عجایب قلب اندازی‌ر، الی‌البته این نکته که دمشق در روایات واخبازی که در آن زمانها بر‌سر بیان‌ها بود با داستان‌های بی‌محوران، با قصه‌های راجع به آدم و نیاز و نوح و ابراهیم و هواد و موسی و عیسی ارتباط داشت و نواست خاطر غزات را یک چند مشغول کند خاص‌های شهر، گذشته از این خاطرات با تام صحابه‌واتابهی و با قصه‌های مربوط به‌زهاد قدم‌نیز مربوط می‌شد. بیرون شهر درجهی قاصدون مغاره‌هایی وجود داشت که گالی‌کسنه می‌شد با درآمدها زود به اجابت می‌رسید. جاهای دیگر که د عطر شصر بود به‌هنوز بعضی قب‌موسی را سراغ می‌گردند، مقام ابراهیم را نشان می‌دهند و جایی را که عیسی بنا نجای فرود می‌آید می‌چسبند.

با این‌همه از تمام شکفته‌ها و زیبایی‌های شهر، آنچه در چشم
فرار از مدرسه

ابوحاشم بیشتر جلوه داشت جامع دهشت بوده و در اطراف آن سومه‌هایی
برای غربایان و گوشه‌گیران بود و از اول‌واف‌ها مسجد با‌ته‌ها کمک می‌شد.
البته ابوحاشم چیزی ازین کمک‌ها دریافت نمی‌کرد و از هم‌انان وقیت که
بندادها نرگسی کرب من خرده درده بود جز از دست‌بردن خویش زیدان
هلیکس چینی نگیرد و آزمین رود در تمام این سال‌های طولانی که در
سیاهت و عزلت قناری‌هم‌نیا یا از مزدی که آریان‌های توده روان دریافت
هیک کرد گذرانی‌های ما از هزدری زحمت کارهای سخت‌بدنی. اما
جامع اموی برای وعزلت و اعتکاف در ساعت‌های فراغت دا ممکن
سیاهت و ازدهمین بود که ابوحاشم از هم‌انان آگاه و ورود به‌دمت آن‌جا
جوافق می‌باشد.

زیباپایه‌ای این مسجدکه وقتی یک کلیسا که می‌باشد برهای
ابوهاشم که تازه از یک‌پی سلطان آزادی نیا واقع بود شاید چندان اهمیت
نداشت اما جامع اموی بسیار زیبایی‌ها، مورد اعجاب و سراشی
ناظران و مسافران بود. ندیدم سی‌سال بیش از ورود غزروی در واقع
بالا ۱۳۴ هجری آتش سوزی مده‌های قسمت زیبایی‌ها این مسجد را ازین برده بود اما باز‌عام و مشکوی آن اندازه بوده
ان‌که تک‌سیر های جهان بسیارند. آن‌چه از زیبایی‌ای کلیسا یک‌پایه‌
و از معبد رومی در زیبایت در محال و تزیینات این مسجد باید مانده بود
پادگان‌های مسیحی و مسیحی را با خاطر زام بیرباصل به‌پرسیدم آمیخت
و جامع اموی را برای هرزای آشنا بمعمار و عوازم دنیای جالب و شوق
انگیزه‌ی کرب. باید این‌نتیجه‌خالص‌های ویل که در مدخل مسجد آن‌زیت
بود آن‌نهج را تعقیب به‌دنبال روم و بیزان دریا، به‌فرهنگ‌زمت‌خوش شکوه
درکشنی رهایی وگیری

وغلبه اسلام نشان می‌داد، مقصوره صاحب، ومصحح عثمان که هنوز درین مسجد وجود داشت، خاطرات دوران‌های فتح و غلبه اسلامی را تجدید می‌کرد و دومناره شرقی و غربی آن درچایی که یک روز معبدزدیتر و روز میگر کلیسای بحی مقدس می‌بود بانگک اذان و صدای قرآن را منعکس می‌نمود.

درمانه غربی همین مسجد بود که غزالی سر اجاق توانت آن آرامش روحانی را که سالما بهبود در رواقهای نظامی تلاساد و بدشاد طلب کرد. بود بیان. از همان آغاز و دور، از جامعه بیشتر از آن فراغت را دریک دژ خویش همین جامع می‌گذارید. نا چند سال بعد از امو، هنوز ناقیدی را که وی از آن اعتماد کشیدند به دفاع از زاپاژین و نیازان نشان می‌دادند و با آنکه بعد آن وی زادهان و باسایان بیار در آن گونه بس آورده بودند آن را همچنان غزالی می‌خوانند. غزالی تا چه مدت در اولین روزهای سفر رهایی در دمشق ماند؟ آنچه از کتاب المنقذ برای آن است که وی زردیک دوسال دزشت بس برک در درن مدت جز راضی و عزلت کاری نداشت و غالباً تمام روز در درمانه مسجد جامع می‌گذرانید و در داری گرفت مریخ می‌رود. باید به روایت هم هست که وی بعد از ورود شام به آنجا نماند و چند روز به دینیجاد رفت، تو این سفر رقدس بین مریم بیان. بنظر نمی‌آید که با آنچه خود غزالی در این موردی گوید بتوان در این باده روایت دیگری پذیرفته. احتمال دارد این روایت را برای آن برای خودن روایت باشد یا داستانی را که در پدر را به طبیعت صنیع‌نیانه، مقدس مقدسین و مسیر تباهی غزالی باره ترابشاناد در خور قبول گلئه دهد.
این شیخ نصرزاده بر آوائشی بود که مفاخر ورود غزالي به دمشق، در جنبه غربی جامع اموی زاویه به داشت. همان‌جا که عزلت‌گاه غزالي شد و بعدها غزالي نام گرفت. تزیین هشتاد سال بعده این جبهه یک سیاح اندلسی به دمشق آمد عزلت‌گاه غزالي هنوز بنا و بود چنان‌که بعدها هم یاقوت آن در بین نام باز یافت. هم گوید ابوحامد بیشر به قصد ملاقات این شیخ نصر بودن به دمشق آمد. اما وقتی وی به دمشق رسید ازمر که شیخ نصر که روز می‌گذشت. شاگردان شیخ، از مراسم تدفین او، بانوی آمدن و وقتی زنده پوش ناشناس را آنجا در زاویه شیخ نصر یافتن برای نقل کردن که شیخ در هنگام دفاتر گفت که چون از سر خالک و بازی‌های مردی عجمی را دیدند یاد دو را از مذود گوید و اورا بجای یک برید. آن‌ها شیخ شکر دربار آن‌مرد عجمی گفتند و باحال این زنده پوش ناشناس که کسی جز غزالي نبود منطبق می‌نمود. باید که گوید که ابوحامد یی آنکه رست پرورده شیخ بررسی شد. داستان، افسانه‌ی بیش نه و ظاهر آرای آن درست شده است با نوعی اعمال رویانی بین ابوحامد و شیخ نصر مقدسی بر قرار آمد. روایتی هم گوید ابوحامد بعد از ورود به دمشق، و رویی بس در آنجا نماند و بعیض الفقید رفت با حواس آن ساخته شده است تا همگان باز کوشند وی به دمشق شیخ‌ریز مهاجر و وافر یافت. یاد یک‌بار دیگر، تا آنچه خود غزالي آشکارا در کتاب‌هایش آورده است باین گونه حکایات افسانه‌ای به وحی‌های هست؟ از کتاب‌های منفی‌آور برخی آید که غزالي آن هم‌بودند به دمشق آمد اما دیوانی نیز در شام بود. درین صورت با احتمال قوی باشد با شیخ نصر ملاقات کرده باشد و شاید در
همین زاویه غزایه مصداقی باید هم بهبود بوده است. در همین
زاویه بوده که غزایی مخصوصاً بعد از رفته شیخ نصرالله ۱۳۴۰ م. م حدود سال ۱۳۶۰ م.
لذت‌های معنوی یک انواردی خیال انگیز صوفیانه را دریافت.
ازبالایی نهاده غربی مسجدکه همه شهر دمشق در اینم عظمت و
شکوه روزگاران غردا نگیز دربند آن در نبردای خوشی قبافت در
لحظه‌های پرشکوه خلوت و تفکر خوشی پویی و بهره‌گی جامعه‌ای های
استایی در درغالب وعده و عظمت دینی که انقلاب را به خدای، به‌دولت،
و به‌نام‌الله می‌خواهد آتشکاری دید و زانایانه‌ی تمام آن پریبها و غرورها
راکه جامع‌شننده دینی نام دارد، برای حیات روحانی خوشی فداکرد
بود احساس خرسندی و شفافی کرده.

در اوقاتی که اشتغال به عزلت و تفکر تداشت غزایی با همان لباس
زنده دعیت ناشنا در صحن مسجد، در خانه‌های صوفیه، و حتی در
مدرسها رفت و آمد می‌کرد. حتی در همان اوایل که وارد دمشق شد.
در خانه‌های به‌خدمت‌گرایی درویشان پرداخت. در آنجا بی‌آن‌نگه هیچ
گره بو ابرو اندوزد، طهارت‌گاه خانچه را پاک کرده، و مثل پرستاری
بده خانواده خدمت می‌کرد. این خدمت درویشان از آنجاکه غرور
فیهانه ری دیا می‌شکست براش و سیله‌ی تریت بود، با خاطر‌داره که
ابوسید ابوالخیر صوفی بزرگ خراسان هم در ریاضت‌های جوااب
مسجدی می‌روفت و خانچه‌ها پاک می‌کرد. ۱۶ بخاری غزایی از این‌که خود
را در بالاس عوام یادید و غرور سرکش فیهانه‌خود را مظهرکنند احساس
آرامش می‌کرد. یک روز وارد مدرسه‌های می‌شد مدرس در ضمن درس از
کتاب‌ها و خواننادی نگذش می‌کرد، و می‌گفت غزایی دینی باب چنین
می گوید، ابوحامدی که خویشتن دا با رنگ و مجازات بسیار از قید غور جامطله های اهل مدرسه بهرون آورده بود، از بین آنها پژرکتار وسوسته نوشته از مدرسه بهرون آمده و بر فات، یکی گویند رویهٔ دیگر، در صحنه جامع اموی نشسته بود. فیض‌الهان دیالباب عوامان در صحنه مسجد نفر می‌کردند. رستایی مردی امید واز آنها مسالمتی شریعی بررسی جوابی نتوانستند باو بدهند. غزائلی این دا می‌دید و وقتی رستایی از بیش فیض‌الهان دو شد وی بیش خود اندیشید که نمی‌باشد گذاشته این مسلمان در کار خویش فرح‌ماند. اورا حداً و دو وجوه مسالمتی دا داد رستایی در دو به تعقیر نگریسته که وقتی فیض‌الهان مدرسه جوابعامی‌اللهی دا نداشند یک فیض عمی از چگمی دا دان؟ فیض‌الهان که شاهد این گفت و گفته‌نامه دا رستایی را بیش خوانندند و از وی پرسیدندکه آن عادی چه گفت؟ رستایی جواب وی را نقل کرد. فیض‌الهان به حیرت ماندند، ترم غربه رفتند و در ضمن صحبت وی دا دانشنامه پایان دادند. از وی خواستن تا نژادی از آنها آموزد. غزائلی تاجدریفت و آن را به‌دیدن دیگر گذاشته اما همان شب از دمشق بهرون آمد تا دیگر بار بموسسه اهل مدرسه دیگر نشود. پژرکتار بدنیه آن را در عراق ترک کرده بود دیگر بایش غير ممکن بود. درین سفردهای ابوحامدی گردنی نواست به آن وسوستهای بیحاصل اهل مدرسه بیندیدند.

وقتی غزائلی از دمشق واز وسوسته‌ای که در آنجا صنایع خاطرگرای را بهره‌برده بود، مالک سردار بیابان قدر نهاد. بقصد دیاری دیوانیqh یوقر دهایی از وی خواست که به‌چه‌بار و دیوانی دل به‌شکل و هیچ جا درنکه نکند. کم‌که او را با آنان لباس‌های زنده در آن بیابان نف
زندگی پیر در بادی دید نمی‌توانست باور کند که ابوحامد در هنگام ترکیه بنداد عقل خود را نیز برچسب کندشان باشد. درهمین‌یادها بود که ابویکوره عربی یاک تنهای آنان‌هاشان -دیوی را بشناند، ابوحامد در یابان جامه‌ی زندگی را برداشته و سری‌آبی بردوش و با پایین دنیا و قیصران در یابان حیفت هم رفت. این عرصه که ارو دربنداد دیده‌بود و بنا به استبانی معرف دارالخلافه را در دیه‌ای در دست یک مشاهده‌کرده بود. چون واپسین بود، ابوحامد در دو به‌نهنی تکریست شد، دو در به‌کتاییدی که بی‌پی‌هایی زندگی داشت، دور کر فهمی اهل روزگار گامی که گزاری را در جوهر جوهر نظامیه دیده بود و در به‌نی نتوانست تصور کندی که هیچ دانشمند عاقلی از این جام جهشیت بگیرد، برای خود او تسلیم آورده‌گاهی کنند و سرگشتگی‌های خود را در زمان نمی‌نماید، هنوز مثل لیم گرفت که ناصر برکه‌ای در آن نیز بود. آنان بر این بود از زایریان گونه‌گون جوش مشت. غیر آنان و المسلمانان زیارتگاه ترساوان و وجودان بی‌سیار نیز بود. فقط قند سالیان بعد ازین بود که سالیه‌ی مسیبیت المقدس افتاده و دوبار بددالان برخورد و بشا آمد و درگیری‌ها جنگ‌های صلیبی. بیت المقدس بر بود از بادگارهای قدیم، بادگارهای مقدس. در یک کتابگاه، شهر صحرا، ابویکوره بوده گفته می‌شده، جنگ ناچیز و بگویید بادگر، هولنک بوده عوام گمایست. دریافت وجود جنگن روز، رستاخیز در آنجا خواهد بود، درست است که ود است که جنگن پای وادی را واقع بود. از پرستش‌های قدیم اورشلیم، اما در آن روزها و در زیان المسلمانان، ایمن نام قدیم رستاک که نه شرط فقط دی تصور‌های...
دریت المقدس، ابوحامد بابکی دوستان خراسان و رازان مدرسه
که حتی دمکر ازبنداد نیز باوی بودند دیدارکرد ویک چند
همراه شد. این باران دیرینه‌که بر خورش دی‌آرها رامش وصفای روشنای
غزایی دا زین ساییده‌که در این خاطرات ایام جرگان
و طوس و شنای بارز می‌آورد، عبادت دیده اذاب اهل شکاک و اپل‌القاسم
حاکمی. کی ویکه‌گنی غزایی دراین دفرده‌بی ارائه مدد بر خورشود؟
از ماه‌ها اطلاع درستی در این باب به نمی‌آید اما سابقه‌ی دوستی آنها
ظاهره‌ی بیش از آن بود که ممکن باشد در گیر ودار کارهای گونگون
زندگی مدت زیادی ازیکدیگر بیخبر‌مانده باشد. با شکاک ظاهره‌ی از
جرگان دوستی داشت و حاکمی کی بودکه هسته‌گان تروک دی‌آرها
درده‌ی روشنای او بوده، حتی هم کجاهت او (صحّبت این باران درنشپ ای)
و اکثریت یک‌مقد وشام برای غزایی مایه‌ای آرامش خاتم بوده.)
در مصداق با آنها عباتت من کرد، درمهد عیسی در دی‌آرها نبی به تفکرو
اعتقان می‌پرداخت. این بار عیسی مجددان بهبود سردار مانند که
جنگ‌های یله می‌خورد و درون سراپ‌گره‌ودی را در زمین استوار کرد
بودند که متفکر عیسی در آن پرورش یافته بود. آن‌ها قدیم‌لیه‌ای

مر بطور به‌ردر دست‌نخور دنیای داشت. شهروی‌پایان، در خاطر مسلمانان
آن روزگار خاطر‌هایی مربوط به آنها را چندمی‌کرد. خاطره موسی و
یوسف، خاطره داوود و سلیمان، و خاطره‌ی عیسی و عزیزه‌ی دا در مسجد
آن، توقع هیئت و عظمت روحانی بود که زاپر ان را جلب می‌کرد. و
در اطراف آن نیز مثل کمه مسلمانان بسیار از هر وراکی مجاورت
می‌گردد.
برگه‌ای از نظر و یا برون آویخته بودن که شب‌ها می‌سومت و حالاتی آمیخته به زیری به معبد می‌داد. محراب مریم و محراب زکریا نیزدر آنجا بود و آیه‌های قرآنی که نام مربوط کریا در آنها هست، بر دیوارها نوشته بودند. درهمین سردا به‌آگاهه انسکون و حالات بودن‌که قرآنی و یارانش شاهد مرا به‌کار ماه‌تهی کاره‌داری شب‌نام یا آهنگ قوا晾ی وی را از خویشتن دروده بودند. ر.

دریت‌المقدس نیز، باوجود یادان دیرینه‌بی گزالت همچنان اوقات بسیاری را صرفنعملت و ازدواج می‌کرد. خودش در کتاب‌المنتفی نویست که هر روز به‌مکه صخره‌وارد می‌شد و تری خروش می‌بست. یعنی در فراغت‌ها با خلق رثا با اینهمه، در استراخ شرح، نیز خلوت‌گذاها یازیار بی‌کاره بود که ابوبکر و یارانش را به گاه جلب می‌کرد. ازجمله درشت فرنشیت‌المقدس شهر حبرون بود تراب تخلیه. رازرسار پر از آبادی‌ها و کشت و باغ بود، سه گور می‌بوست به خانواده ابراهیم، اسحاق، و عقوق دریخ تروتی وشوق یازیار راجعب می‌کرد. خاصه که برای فسنت از مشهد، حجره هایی ساخته بودند برای یازیار و مسافران. بعلاوه از خیلی قدیم بی‌سیران که تمدیدشان گیاه روزانه‌به یافتشک نیز می‌مسید دمای دادند. 40 قیافر و مسافران نیز بساک به‌همین امید به تریت خلیل جلب می‌شناسند و آنان مهربانی خلیل بهره می‌برندند. درهمین تریت بودنکه یازیار خویشتن، به‌نگاره درگاه فرم ما یازیار نروده بعداً تا آنجا که توانست این عهد خویش نگهداشت، این درباب خلیل بودن‌که در دری شوق که به یکدید آمده، آسپاس‌علی فاطمی های مصر بزیدالمقدس، با آوازه‌نر عهد جنگ‌های صلیبی نیز از
ابسابت عمدی فلسطینی بوده که در این دیوان پاساپان و پیغمبران بر کنده و بوسی جنگه صلیبی غزائی چندی بوده که به دلی پیرزی او که همکاران سیاسی بوده و دلیستگی ها را ترک کرده بود به خاطر نیست. پس فقط بر آنکه در شروع اولین جنگه صلیبی غزائی چندی بوده که به دلیات بزرگی به دلی نمی‌توان بازگشت. بگذاره مخصوصاً یکسان سیاسی که در دویش و رسوایی همچون او که همکاران سیاسی بوده ها را ترک کرده بود به دلیات نیست. این فلسطینی یکسان داشته‌های یک جنگه صلیبی چندی که در آن زمان هنوز هیچ کس گمان نمی‌کرد طولانی شود و سالهایی در زندان‌ها یابد. این جنگه صلیبی به‌طور قدرت قاره و خراسان آمیزه و همچنین داشته در رشته و مصر داشته برادران‌شته بوده که آموخته و دوست‌های داخلی، فرمانروایان عراق و خراسان را مجدم تفکر در دربای اتحاد بر ضد صلیبی می‌داد. حتی کشمکش‌های داخلی چندان بوده که گاه مسلمانان یکدکتر به‌طور احواصل مسلمانان مرازیم‌های ابزاری خیبر درستی نداشتند. در اینصد قریه‌باید غزائی را سرتی‌کرده شد و در وقوع جنگه صلیبی گوش‌های عزت را ترک نکردند. زندگی او در آن سال‌ها مرز مشترک مشترک بود و نمی‌توانست با هم بکار. اما، عید در دلیستگی هایی که از آنها «هوایی» می‌خواست، یافته باشید، جوش و انتهایی که در مومس حج پیاده‌زاران خانه خدای حکم‌فرما بوده، در غزائی نیز بر تاثیر نماید: دلیستگی ورود‌های خوبی وی را فروکشت و ارا و این آنکه پای به نکه ورود دلیستگی های سابق بدارد. با مردم که درگذشته ودنیا به جهان و داعه‌مونیه او حاجت داشتند آتشی
داد. صحت یاران مدرس‌ه در نام و بیت المقدس آن حالت و حشث و
ریزگرها را که در طی عزت‌ها و بیانان کردن در وجود وی رخته کرده
بوی بااختال آورده بود. حتی از چندی پیش در شام و بیت المقدس ابوبکر
لحظه‌های خالی عزلت و انزوا را با اشتغال به تحریر کتابی عظیم پر کرده
بوی کتاب احیاء علوم الدین. در کتاب که ظاهره فراموش گردید در
هیمن سالیا، گریزرهای تألیف یافته‌بود غزایی بی‌شور و عرفان
نکهی کرده بود تا اعلم و بهرهان. در آن سالیا، آدارگی و پیام‌های
معارق صوفیه که وی در طی مسافرتها و در خانگی‌ها دایم با آن‌ها برخوردد
داشت بی‌شتر. در دسترس بود ناکتنا بی‌های فقہ و حدیث که ابوبکر آنهمه دا
رهاکرده بود. ازین روش‌که بعد‌هاشیمان و محدثان بین کتاب نکنده‌
کردارند، در صوفیه در آن بچشم بر زیگی نگاه کردن. اقدام
به تصنیف کتاب، آن هم کتابی جوان احیاء نتان آن بوده استیاق به
گریزه رهایی در وجود ابوبکر نفع و کرده بود و سالیا، آدارگی و
تنها جهان جامع‌اللهی های اورا مهار کرده بودکه دیگر باز کرده بعیمان
مردم و ای ادیک و از احکام باز کرده به‌جام‌اللهی ها و آوازه جویه‌های سابق
محسوب شد.

چندسال از عمر ابوبکر شمار نفرات دو و درازش گذشت. به کتاب المقدس
گشته؟ روایات درن دارند و اما اینکه ابطه‌مسافره‌ها را
بعضی روایات دم‌عالی نوشته‌اند ظاهره ای باشد از چندی نشانه شده. باشد که خود
غزایی بعدا در خراسان مکرر به عزلت و انزوا ده دوازده ساله‌خوش
اشارت دارد. این‌ها تمام عزلت و انزوا ابوبکر در دشام و بیت المقدس
نکشته در بزگبوده به بغداد و خراسان هم وی سال‌ها همچنان اوقات
خوشی دا درک شت دنوا دراغندیر. در واقع وی دریایان در سال بعد از ترک نظامیه توانست خود را برای بازگشت به بغداد آماده کند اما این بازگشت به پیچوجه بازگشت به میان مردم نبود. بازگشت به وطن بود برای انتوا. دنوا در جماهیر اخیره سال ۱۲۹۰ بود که ایبوکیرن کرتی را در بغداد بازیافت. ۲۵ چندمیت در بغداد ابیاصد؟ درست معلوم نیست. از قرا ان پیداست که دو سال بعد دیگر وی تندرب بغداد بود و تندرب شام و بیت المقدس و هیچجا دریان بلاد دریانه چهار دریایی دا در سناره‌ای نمی‌توان یافت. اگر در سناره‌ای در سهام و بیت المقدس می‌بایست سال ۱۲۹۲ راکه طی آن جنگچویان سیلیبی بیشماری خستگی و در حفظ مسلمانان آن‌ها ببرمی و بیدادی رفت و در آن‌جا دیده باشد. حتی یکسال پیش از آن نیز هم‌بایست شاهد غلبته سخت آمدا نابایدار اسلامی های فاطمی دسرزمین فلسطین شده باشد. اما هر مسکن است که در این وقت را دیدن باشد در آئار خوشی یک کلمه هم با این‌ها اشاده نکند. در ۱۲۹۳ غزالي برکت در بغداد هم نبود چرا که وقتی در سناره‌ای خبر سقوط بیت المقدس بغداد رسد و شکایت از بیداد صلیبی ها در پیشگاه خلافت عرض شدیفتهی عید اعلمان بغداد را برای چارچوبی تر سلطان سلجوقی فرشتاد که نام آنها درما خد هست و اینکه نام غزالي - امام خراسان - در آن میان نیست. بیش از آن نکه تشان اجتناب ۱۱ ذیل غزائی باز کیراد تلقی شود هم باست مخصوصاً نشانات آن باشد کهدر آن هنگام غزائی در بغداد بوده باشد و بهداشت‌گر است کریاری از همکاری با اعلمان دیگر در امری که خوشش نوعی جهاد
پس از آماده‌بودن وارداتی، در هر حال غزیلو دریافت‌های دوباره عزلت و
انزوای بیت المقدس و شام حضوری آورده به بغداد بازگشت.
این باب در حالی که در بیشترها وی سردسرا بود که هنوز بسیاری
از آشناهای وی را آنان خبر نشاندند. از آنکه با مراجعه به بغداد وحیت
بعدا به خراسان وی فقط یارا عزلت و انزو و را تغییر داده بود
خود عزلت و انزو انجامان باقی بود. شاید در دین عزتگاه‌ها هم تا بند
خیر چنگ‌های سریع بالای نرسید. دست است که اگر همی رسدی باشد
وی که خود از هدفها پیش به جهاد با نیافش شروع کرده بود ضرورتی
نیست که باین چنگ‌های یک چهار نگاه کند. اما نظاهرآ در آن روزهای
سرد و تیره انزو دیتا چنان از نظرش افتاده بود که حتی اندیشه‌اند
آن نیروی را تا نماینند. در اثر صورت اشتهای بیت المقدس غزیلو به هرج
رفت و این مرکز به بغداد بازگشت ۷۷ و اینکه بعضی گفته‌های پیش از بازگشت
به بغداد به اسکندریه رفت، ۷۸ در مرکز آن اقامت گردید، ۷۹ وی خواست
برای دیدار یوسف بن تاشیف به مغرب برود و چون از وفات وی آگهی
یافت، فسخ عزیمت کرد و به بغداد همچنان بازگشت تا بدرفس باشد. ومحققان
از قدیم در سه‌ست آن تردد کردند. ۷۰ دیبا غزیلو که دراسال ۴۹۰ به
بغداد و خراسان بازگشت، مسکن نیست بدن بازگشت موجود بعنوان
در حدود سال ۵۰۰ به اسکندریه آمد باشند. کسی که این روایت را
بررسخته‌اند در حقیقت خواسته‌اند کسی دکه خدود در بغداد از صحت
سلطان و خلیفه می‌گریخت حتی در روزهای عزلت و ریاست خوش
منتقل صحت بادشاهان نشان دهد. در صورتی که خود غزیلو هیچ‌اشارت
فراد از مدرسه

با باین مسافرت مصر واسکندربهجاد مخچومه می‌توان باین روایت کرده، این اشتباه و غریب نیز داران‌دشت اعتماد کرد. دریاز گشت به بغداد غزائی دیگر خود را از وسوسه‌های گشته‌ها و تمام جامعه‌های هنری که در نظامیه وجود  آوراد تا خیبره کرد که به آزاد یافته، اینک روزگار درازی بود که بی‌بی بغداد و نظامیه‌ها را ترک کرد به نظامیه و بغداد ابتدا هم‌جنگان با گنج و مرغور گشته برس جای خوش بودند اما ابوحامد دیگر گسته بود، این دو، دیگر به نظامیه نرفت، هیچ یکی از این مدرس‌ها و یکی از این غریره غربه ته‌می‌کم که در خیابان خوش‌بودن می‌خواست باز گردد، بلایا دلش، نیم‌خواست دیگر به خارج‌السوسیه اهل مدرس‌ها درون یان خوش‌بودن احساس کردند. و دریزگاه نظامیه شاخته یکی از بود نامش رباط‌بوعسید. در آنجا صوفیان و صائفران رهگذری یک‌چند اقامت‌های گزیدند و کسانی که به‌نهاد و عزالت‌ها گرایی‌ندند نیز پناهی و قطعه‌گوره می‌گردند و ۱۲۱۱ ابوسعید صوفی که این خانه‌آباد بود مسبب بود یک سالی قبل از اولین سفر ابوحامد به بغداد وفات یافته بود، دریزالآخر ۴۷۹. ۲۲ وی نشانوری بود و در بغداد جامع‌منزلی‌الاعلی داشت و شیخ‌الشیوخ وقت شمار می‌آمد. ۳۳ رباط وی گشاد گی و سادکی صفاقی داشت. دروازه‌آن نیز بقدری بلند بود که مسافر شترسوار می‌توانست به آسانی واردآ فجاعود سازنده رباط به ابوعبدالله خوانده میشد. احمد نام داشت. وی معرفی‌بود به دوست دادا زنی می‌دانست. به سیکان شیخ ابوسعید ابوالخیر شمرده می‌شد. مادرش چنین نزد او از زنده‌ی بود، نامش دادا و
درکمک شهیاد و کریز

فرزند را که در آن ایام کودک نوخسته‌ی بود از روی مبحث دست داده‌ای خوانید. بعثطورات شیعه دوست داده‌ای به نگاه رفت و آنجا ماندنی شد. چون دیوانی (قیام)رسالان بسیار (۶۴) که خلافت استخوان تبدیل، توئیتی در سخت شد و به خليج خدمت شاپه‌ی کسرد، خليجی بیادان آن نگویی، پاره‌زنی و سیمان در نهر معلی بود داد تا آنجا روی نظمیه به‌داد وی بی‌خوشی را نا کرد. بعدها یک‌بار نیز سیال خانقاه ابوسعیدا وی باران کرد اما ابوسعید آن‌ها دیگر بساخت نبود. اواقل بی‌سیار آذوال. وی نه فقط اوقف بسیار برآن خانقاه تعمین کرد بلکه آن‌ها را پناه‌گاه امیر و‌سیدکان نیز کرد و هر کس آن‌ها به‌دیوانه می‌برد به حمایت او بری‌خاست. بعلاوه باگشادمیستی و کشادندی‌ی برای مسافران و سفرخانه که آن‌ها می‌آمده و وسایل بذرایی فراهم می‌کرد.

ابراهیم هنگام ورود به بغداد بیربطاب ابوسعیدادار شد. این نکته نشان می‌دهد که درین‌هنجام خانواده‌اش که‌ی آن‌ها را داد بغداد نرکرده بود دیگر در آن‌جا نبودند و تاچار بدوطن بازگشت‌های بودند به‌طور او ازبران مدرسه‌که درسفر حج باوی وابنام ایراهم شیبک بعد عیان‌بخ به‌وطن نجش حریان بازگشت و آنجاکار وعظه تدریس پیش گرفت. ابوالقاسم حاکمی دری بیان بازگشت با ابوحامد همره باود و همسایه دری به‌همین دیسیبات ابوسعیدداد شد. غزایی دری بیان بازگشت همچنان باهیت و ظاهر دریمان بودند ساده‌زنده‌باش. کسی که شریال بیان ورود از رابه‌نظامیه بغداد دیده‌ود نمی‌توانست بیان کند که این‌بار نیز باهمان آدم سر و کارداد.
در روز ورود به نظامیه لباس و مرکب ابوحامد به‌پایان‌دیوان تخمین شده بود، حالا اوکه وارد رباط ابوسعید به‌شکم‌آمیزی به‌رنگ داشته بیش‌تر از پانزده قیراط نمی‌آمید. ۲۵ غزائل این بار به خلاف دفعه بیش‌تر تمام خودکو‌ها و جاه طلبی‌هایی بدری را پرتره دروازه بغداد کننده‌ای که در رباط ابوسعید آن به‌سیما غرده قرار داشته‌اند و استادانش سود با صوفیان ساده، لذخوش بنا رتی که، نشان این این، نشان این سادکی و خوش‌باوری که بعد از بحران درون‌های آخرين دال‌هاى نظامیه درخود وى راه بیافته بود، در آثار وی که راجع به اخلاق و عبادات و نوشت ائمكاى یافت حتمی در احیاء علوم‌الدین.

درهمین رباط ابوسعیدان صوفیان ساده دل نيزکه در حدیت غالباً درخود آمیزدی بودند دروازات می‌شید و چنان مرکبکه در ناحیه مسکنی. ازجمله موهان رباط مرمری بود نام این الزهرا، ازترشی خراسان، که درین هنگام بیش‌اهمت‌سال داشت و ازمریدان سابق شیخ ابوسعید ابوالخیر بود. این الزهرا صدایی جنان رساداشت که شکرچرجون برای رباط ابوسعید دنهرملی انسان‌ها گفت صدایی در درقه دگان بغداد شنیده می‌شد. ۲۲ در وجود اد و درصدای وچیزی بوده که ابوحامد را پیشتر به‌پایان‌روی می‌انداخت وید آنچه آنها درب اجاق سماخ صوفیه شاهی‌بود. با این‌ها این الزهرا در حدیت استوار بود، رأی نقل می‌کرد درخود ایراد بود و اعتراض صحت ایشگونه صوفیه و زهاد خانقاها ابوسعید البته غزایی را از گذشگاه انداشته و ندیق قلیان و مکملان مدرس‌هاردو روز درتر می‌کرد.
خود این نیز در خانقاها که بود هیچ اهمیتی بهقیل وقایل اهل مدرسدنی داد. بانجان فروشنی نسبت به این قاسم حاکمی رفتار می‌کرد که در تمام رباط صوفیه حاکمی رابسب آنکه بسالم ازدی مهربود فقهی اکبری خواندن و غزالي رافقیه‌اصغر. افزایی در رباط ابوسعود اوقات خود راه‌پیمان در حالند تفکیک گذرا ندید و در صحت باصوفیه در این سفر حسیقنا درکی عاده خویش آشکار اخاطر نشان می‌کند سلام خلیفه نیز نرفت با سابقه یک بود. این شغلی ناداشت خویشتی داگر فتاد دیدار خلیفه نمی‌خواست کرد.

از آشناان قدیمی که در این بارشیست بهبیاندان دیواندادر دندان
انوشوران وزیر بود-انوشوران بن خالد. می‌گویند در ملاقات غزائی
وی را باعث نمایه اندرزی داد که ما به زنده بردن این بارداری‌هایش شد
غرزایی درن دیدار بودی خاطر نشان ساخت که این با استبدضا خاطر دیداردی
عمور عزیز را تلف کرد بهاد. در این ملاقات بوده انوشوران گفتی
بودای آدم درجوایی بامادراد بزدی عنوان دلالت همچشمی داشت و
اکنون تاکید که وکیلی است. 40 با اینهمه (اصحاب) فقهی و منکمی که
به طریقة صوفیه‌گرایی بهدایت بود قبایل، مطلب بود و عدمی از
آنها باشوقی واردات تمام بهحلقه صحت دی‌گر می‌گردد.

آیا ابوحاصد در رباط ابوسعود بهتدریس پردخت و آنچه را در
نظامیه تراکم در بود آنجا انسگرفت؟ این کاری بوده‌اند هنوز برای
غزایی غیرمکن بود. درست است که در آنجاکتاب ادبیات یا آنجا را از
این کتاب عظم در آن هنگام بدأم راسته بود، عهدی از اهل دباطاز
وی شنیدند. 40 اما خواندن این کتاب تدریس بود خاصه که ادبیات کتاب
خلاص و تهذیب بودن کتاب تحقیق و تعلیم. این کتاب در هلت دوستان رباط ابوسعید، حاضر می‌شود و وسوسه اهل مدرسه
بود اخلاص و تفکری بود که صوفیان آن را مخفی معرفت خویش
می‌شمردند. در این دوستان رباط ابوسعید، ابوکبر بزرگی بود که
سالها پیش درس آورا در مدرسه نظامیه دیده بود و یک دریادار آوایی
یادان دی و را سرزنش کرد. بود.

وقتی این عرب در رباط ابوسعید باغری ملاقات کرد، جدایی آخره
سال ۴۹۰ بود، و ظاهر آمیزه از دویان سرنج به بغداد آمده بود. قرآن
کتاب احیاء در رباط ابوسعید در این روزها ظاهره نوی و عظم وارشادلی
میشد وا بوهامد که هنوز نسبت به ندریس و تعلیم علاقه بود، نمی‌توانست
این لذت و فایده را از دوستان رباط دریغ کند. آما شهرت کتاب و مجلس
غری و تدریجاً ازحوزه محدود رباط ابوسعید پرود رفت. این‌که بهد
ازندی عده‌زادی برای زنده‌ای کتاب در رباط ابوسعید بیان می‌شدند.
اکر روایتی که می‌گوید غزای دسال ۴۹۰ از بغداد عزیمت حجم کرد.
و بعد باطن باز کشته درست باشد، احتمال دارد این سفر نیز تا حدی
برای رها یابشاده آنچه صفاری وقت و آرامش خاطر دی را دردی و آمد
خلق و جوی و ازدحام آنها تهیه می‌کرده راه‌الاحمد از دبیرVoice عبر
اکر بازمی‌بردی ابوجامی من است داشت این بوده با جدا و فراق دارد.
فارغ از اندیشه زندگی: اوقات خویش را صرف ریاضت و تفسیر کنده.
وقت‌ی ازدحام دبیر دکسانی که به پانزده سنین کتاب احیاء ربط بابتی امدند
و اصرار و علاقه‌ای که دوستان رباط برای شنیدن این کتاب نشان‌گذاردند
این فرصت را از دوی دریغ می‌کرد و بزرگ زندگی در رباط ابوسعید نیز
برای غزافی نمی‌توانست‌ماهی‌آسودگی باشد. بعلامه اهل و عیال در خراسان، بودندیابوحاامدربناجابةقول‌خویش‌ضیعاتی‌۳۳‌هم‌داشت‌که‌توانست‌فراغت‌وعزلت‌وی‌دا‌تأمین‌کند‌واینهم‌او‌را‌به‌ترک‌بغداد‌می‌خواندوبه‌عزمت‌خراسان‌
فیلسوفی، ضر فلسفه

این سفر به‌همه‌که طی سال‌های دراز ابوجامد را هم آن خویشتن گریزان می‌کرد و هم از تمام آن‌چه فیسبان بر دو که عصر آن را کمال مطلوب خویش می‌شناختند دور می‌داشت در این حال یک نوع "هجرت" هم بود که انديشان از را از دنیای تیره و محدود کلام و فلسفه به فتاهای روشن و نامحدود عرفان و تصوف کشانیده: هجرت انديشه از شک و وسوسه اهل مدرسه به آرامش و يقين اهل خانگا. درصورت ابوجامد كه همه وجودش عبارت از همين انديشه‌اش بود اين هجرت انديشه را نمي توان از طرح روزگاري نامه‌ اور ناديده گرفت. دركگوني اين انديشه را خود او در كتاب المنطق تصوير مي كند و درگوني حيات او نيز تصوير يکري است از دركگوني انديشه‌اش. اين انديشه دمحميت تفکرات و احساسات ديني ديني رد شده، بود و البته ييش از هرچيز رنگ ديني داشت. رابطه انسان با آنچه موارد دنيا و ماسوای خود اوست نقاطه مرکزی اين انديشه بود و تمام آنچه فقهاء و حكماء واهل مذاهب.
وادیان کونگو در ذرق باب می‌گفتند در این انواعه کنیجاو و تشه جنب می‌شد و رسول می‌کرد.

ایده بوده‌های بست سال نداشت که با اختلافات دینی آشنا به‌دست‌وپیکر وی‌سکب و مقدار بردخت. این شوق تحقیق قبایل بین در درام داشت و هنام بوده واگر سالم‌ها در جست و جوی آن‌هی حقیقت می‌خواهید سرگردان داشت. در تمام دیران جوانی و دانش اندوزی با حوصله و وقت عالماهان کوشید تاز اسیر عقاید و آرای هر قومی مدیر دیوان. عطش روحانی دربار آن نیز مبتنی عقاید و ادیان مر بوطس او را به جست و جوی گفتگی. ترس‌بیگان را می‌دیده‌که چنین پیدا شده نیست جهود زادگان را همینکه جز در راه یهود نزیب نیم‌باند و همین‌که مسلمانان نیز بقلای پدران خوش بریدن خود باقی می‌ماند. از خود می‌پرسید آن فطرت‌های تلقیت در همه جا آن را دکرگون می‌کند چه افتض‌فای داده و زکجا می‌توان درین میان. حقیقی از این باطل باشناخت؟ این اندیشه‌ها، عقاید مورو و در ذهن و متقل می‌کرد. در جست و جوی پارسی این گونه‌رسته‌ها بوده به از آمیزه‌کار دربرپیش‌عقاید به‌کلام روزی آورده و بهم‌سازیت. اقامت درعسکری که رؤسای‌اهل کتاب و بعضی از دیران نمی‌ناید در آن‌جا رفت و آمی‌دادند، و برخورد متقن‌ها با آنها اجتناب ناپذیر بنظیر‌های دید و همچنین مسافرت به عراق داشت‌تر برایا دما‌محض‌با آن‌بین مسیح آتش‌کرد. هرچند این آشنا بی‌آن‌که وجود نیست که وی را تحت تأثیر آن مسیح و الهیان آن قرار دهد باز به‌فکر و بین اورنه خاص...
دان. نه فقط در سنگبدها و سخنان خوش‌گاه‌ها از اقوال د احوال عیسی چیزهای جالب یادمی کرد بلکه یک بار نیز با اهل انجیل درصد احتجاج بر آمد.

آن‌هایی که تا این حد به‌دین و مسائل مربوط به آن گرایش داشت طباعاً به‌حکمته الهی، به‌افعال حکم‌های یونانی، به‌عرفان و یافتک، نیز کشیده می‌شدند. آیا فلسفه‌که عالی‌های ارتش در نشانه‌های جنون کنی‌دی، فارابی و ابن سینا سه‌هی بودند؟ آیا فی‌نواست و یگونه‌بکاردار؟ درست است که بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی‌بی بازداشت، و مخالقت با هر آن‌نی به‌فرهنگ‌های اسلامی تعلق داشت تا حدی لازمه تریت متکلمانه او بود لیکن بدون آشنا‌بایی با حکمت‌نگاره، همان‌طور که نواست از‌حقیقت فول حکم‌های آگهی یاددار و از یهودگی آراء آن‌ها خاطر جمع بندارید؟ از مشکلات‌الانوار او برای آی‌باید تا حکم‌های با‌فلک‌های حکمت و‌افلاطونی نیز آشنا بوده است چنان‌که به حکم بعضی‌الاستوارت با آثار الهیان توجیه‌ای و اشارات اخوان لصفاً ندید اشنا‌بایی‌ای‌مانده است.

کتاب تهافت و کتاب مقاومت آری نیز نبهر از این‌فلسفهً یونانی‌نشان می‌دهند یا این‌همه از فلسفه‌آن، آن رامش روحانی راکه خاطره‌ای آهان‌انگیز تهیه کرده با یک‌آورد.

فلسفه‌هم برای وی سرایی وهم انگرزی‌بیش نبود با این‌همه درجست و جوی آن‌ها و جدی‌من رآرام می‌کند غزافی یک چند نژ جنجال فروغ جلوه فلسفه رفت. مقاومت‌الفلسفه‌ها او حاصل این جست وجو بود. آثار ابن سینا اورا درنشان‌ها مقاومت حکم‌های وهم سخنان اورا امالکندی و فارابی که کرده بود و آشنا‌بایی کافی با این سخنان از آثار وی پیداست. با
اینهمه از این سوابق و هماهنگی هم که فلسخه نام داشت غزالي خیلی زود نوهمیدی یافت. حتی وقتی مقادید الفلاسفه را هم نوشت آن سخنان را نابیا قتی می‌دید و نادرست. خاطری که او داشت با این سخنان نه آرام می‌یافت ناظمریان. تا آن نجاسه او درمی یافت آن‌نیز از کلام حکماء عادی می‌شد شک بر روی شک بود و ظلمت بر روی ظلمت گذشته. تا حسین حاتی طبیعی بود که او در ربای افلاطون و ارسطو، دربار آن عده‌مردد از هم‌ساختان که بگمان او چون هی خوئستند خود را از عوام بالا بر باشند عقاید آن‌ها را تحقیق می‌کردند و باقی‌الویان قدم درمی یافتند با سوء‌ظن و تردید بی‌نیتی.

کتابی که نام تهافت الفلاسفه نوشته در واقعیت می‌خواست بدنی بالا جست وجویی که حاصل آن را در مقادید الفلاسفه عرضه کرده بود، بی‌سامانی‌های فلسخه را آشکار کرد. همین نکته که ارسطو خود آرائه افلاطون و رضا حکماء قبیل انسویش را نقده و رذکره‌هه بود در نظر ری حاکی از آن بود که فلسخه مثل حساب و منطق نیست، تا بکلی از ایراد و اعتراف برکنار باشد. انته‌ی ارسران حکماء آنچه یا بر اصطلاحات خاص یا با استدلال‌های ربا ورای مبتنی باشد درخور انگار نمی‌دید و غزالي در هر بهره هیچ اعترافی برآب‌نداشت. ازجمله وقتی حکماء، خدا را جذوره خواندن در انتی‌ستیه‌های غزالي بر آن‌ها چای بحث نبود. مراد آنها از جزهر خزی بود که وجود به‌خود باشد نه باخیر. چنان‌که در باب بیداری خرسف هم استدلال‌مان راکه مبتنی بر ربا ورای بود درخور ابیراد نمی‌یافت و حتی پیش خود می‌اندیشیده که از پاره‌ای روایات دینی آن‌چه را با استدلال آن‌ها در دین باب منافات دارد می‌توان تأویل کرد.
با این‌هیمه غزالي که خود مفهوم فلسفه‌ی ثوناتی بود فکر می‌کرد که باید سلیمان فیلسوفان را بر ملاکرد تاسادفصلان سلمان، ییادداشتم آراء و تعلیم‌های آنها نشونده و درخت خطای نیفتند. اینجا بوکه اندیشه غزالي متوجه حرفه‌ای که شک به استادان امام الازهر بهار برده بود کلام. اما چون آنا به‌هده وقف در رد فلسفه به خود فلسفه رجوی کرد. اما فلسفه غالباً آنها را جزو با سابقه‌ی تعمیق در ریاضی و منطق نمی‌تواند یک‌درکد و کسانی که از آن علم‌ها بر هر اُن تصمیم دارد سخن آل یا باشد. این اعا در خریدرای اُن نمی‌تواند نیز حتی باشد. وی فکر می‌کرد ریاضی را به مرکز به عالم اعاده‌با آن‌چه به‌علوم عداد و محدود ارتباط دارد هیچ یوندی نیست. درست است که باریسی از سخنان فلسفه‌ی در حکمت همیشه بر ملاحظاتی است که در کتاب اجرام‌های اسمنی این‌ها ایان‌های سخنان را به فلسفه در حال لاداره‌ای آمیه روش‌های این‌ها به دیوانه به‌دیوانه را که نیاز به دقت ریاضی دریافت ایان‌ها نیاز به دقت ریاضی دریافت آید. نه‌آ با هرکس می‌تواند تصمیم کنند که خانه را می‌تواند نازکی، زندگی و صاحب‌زاده، امید طرح کرده است دفعه و تصمیم این‌ها محتاج آن نیست که لازمی یاد انسان اشکال هندسی با نا تعداد نیز و سنگ‌های آن را به‌دیوانه، منطق‌های هرچند در فیک بست‌هست اما اختصاص به فلسفه ندارد. چنان‌که متشکل‌اند هم با آن آشنا‌بانی دارند. و آن را علم نظر و علم جدید می‌خوانند. وی‌یوندی، برای غزالي چای شک باقی‌ماندند که هرگر اقوال و دعاوی اهل فلسفه را، رانبدی به چون وی‌این‌ها. چرا ویران
فرار از مدرسه

غزالي بست، نکته بر سخنان فلسفه می‌کرفت که از آن جمله
چهار نکته مربوط به حکمت طبیعی آنها بود و باقی مربوط می‌شد.
به حکمت موارده طبیعت. درک نیا که بنام تحقیف الافلاطونی در دید
آنها نوشت، نشان داده که رای حکمت در تاریکی عالم خاتمت مسأله
اول. ابیءیه عالم هم که از آن سخن می‌کردند، همه مسأله مسأله
بعلاءو نکه می‌گویند که خدا فاعل و راهی است دوام صنف و فعل اوست.
از روی مجاز می‌گویند. نه از روز حفظت جراکه از دوی مبانی آنها
به چه که بر عهی آید که عالم صنف و فعل خدایان مسأله سوم. حتی
وجود صناع دار آهم نمی‌توانند با آن توجه مقبول خوشنام است ثابت کند.
مسأله‌ها مسأله. باین چهارد دانسته، یک‌تایی اورا ثابت کند و تصویر نتوانست
را باطل سازند. مسأله بنجم. مسأله‌ها نیز مثل متکل درن باب
اتفاق دارندکه صفات مثل علم، تقدیر و ا zar ی داروی دی.
ان باید مسأله ششم. اینکه به گویند بند بند جنس و فصل ندارد.
در این شاخص دلیل تاریکی مسأله حفظ‌ها. این دعیه هم که می‌گویند
مبدع، وجود بیت است بدن ماهیتی، دعوی بنجی است. مسأله
هشتم. حتی این قول‌دان که می‌گویند مبدع اول جسم نیست خود قولی
است. که آنرا نمی‌توانند بر هر کننده مسأله ننهم. حتی باید نکه
در واقع با آن مبادئ یک فلسفه دارند، نمی‌توانند درست بپرسند. مسأله
دهم. در واقع با آن مبادئ یک فلسفه دارند، نمی‌توانند برستی ثابت
کنندگان مبدع اول بر خوشن علم دارد دانواع واجبان را به علم
کلی دنیای باید، مسأله پاژدهم. حتی به نمی‌توانند اثبات کنندگان به دان
خوشن علم دارد مسأله دوازدهم. اما آن که گویند خداوندم نگریان

علم نادر باطل است و به‌مثابه شرایط لطمه‌ها زندگی مسئولیت سوزند. به‌علاوه آن نیز که می‌گویند افلاک مساوی جدایی آنان و بازی‌هایی در این خویشته ناشی از ایجاد است مطبوعی فرمان خدا به‌انسان است که هر چند آن‌ها نمی‌توانند دانست این اثبات هم‌با مبادی خود آنها ممکن نیست. مسئولیت جهاد هم. چنان‌که این نیز هم که می‌گویند افلاک عرض و محرک دارد نادر است و بر آن جای‌اعتراض هست. مسئولیت‌های آن‌ها. این فیلسوفان ادعای اندکه نفوذ است. مساوات بر تمام جزئیات که در عالم حادثه می‌شود مطلع هستند و آن‌چه لوح محفوظ خواندنی می‌شود در واقع همین نفوذ سماوات است و نفران جزئیات احوال عالم در آن لوح نیز شاید به‌دست فاقد محفوظات درق و حافظه انسان دارد چنان‌که آن لوح واقعاً یک جسم سخت عرض باشد که در آن جزئیات و نوشته‌ها باید. چون دریچه‌زی کتربا کتاب و سمت لوح را اقتضا می‌کند و جون مکتوب نهایی ندارد آن‌چه مکتوب بر آن است نیز نهایی نمی‌توانند باشد. اما اگر جسم نمی‌تواند بر این نهایی باشد پس لوح محفوظ جسم نمی‌تواند بود و توانست با پایداری و با نفوذ سماوات بر جزئیات مطلع‌بودند. این دعوی را فلسفه‌ای نمی‌تواند به‌زیان اثبات کند و حاصل آن نیز نادرست است. مسئولیت شاکردهم. چنان‌که دعوی آنها نیز در عارض و اقتران بین آن‌چه درعادت سبب می‌خوانند و آن‌چه مضحک است درست نیست و به‌نیوی توان پذیرفت که برخلاف آن‌چه آنها می‌سپند مسئولیت می‌خوانند. عبارات فلسفه‌ای این دعوی که نفس انسان جوهری است روحا نیست در آن‌چه جسم وجود دارد عاجزند مسئولیت هدف‌نمی‌شدن. درین دعوی هم که این‌گونه
تفصیل سرمدیست و فناء و عدم را بر آنها راه نست بخطا می‌رود و باید
پرسبید چرا گردیده‌اند نتوانند تفسیر را دستخوش عدم مانند؟ تعلیه
توستهم، آن هم که درست‌های احساسی گرفته‌اند یکی نمی‌کند و تعیین بهشت
وعذاب دوزخ را درآمده‌اند از احوال روحانی می‌شمارند، خطاست و مغالطه
شیرین - تعلیه‌ی نسبت. در طی این انیشیم‌ها غزائی مکرر به مسایل
پری‌خود که در آن فلسفه را گمراه می‌یافته. برایی، تند غزائی
حکم‌ها در آنها که عالم را قطعی می‌شمردند یا خدا را عالم برجهزیات
نیستند زیرا احساسی احساسی گرفته‌اند یکی نمی‌کند و تعیین بهشت
هم بده است که بعضی آن را به‌عنوان می‌شمارند۷. اینهمه نتائجی که به دهدکه
در دوادی حقيقة، فلسفه جلوه‌ی سرایی بین نیست و آنکه که می‌خواهد
به یقین واقعی - به حقيقة ایمانی - دست بیابد باید راه نازهربی جستجو
کند و در این راه عقل.
در نهایت الفلاسفه با آن‌ها لحن بیان غزائی تا حدی شیوه‌ی متكاملا
را عرضه می‌کرد، تلقی غزائی از فلسفه بقیدی انتقادی بوده که نویسندگی
خود را به همچون یک مکمل بدل به مثل یک فیلسوف تتان مواد -
فیلسوف ضد فلسفه. در واقع غزائی از آغاز تضعیف فلسفه و حتی از
وقتی در شاپور، و ارزش از‌حوذه‌های امام‌الحریم با فلسفه‌گفت و شنواد
دشت فلسفه را همچون دسیله‌ی برای ادراک حقيقة تلقی می‌کرد، و
این تلقی در مورد منطق به علیه بان بعده‌کسانی امثال اینیت بالا و
این تیمیه را با دی‌بی‌سیر کاری وا داشته، حتی بعد از دوران گرزو
رها و دوسرالهای عزلت خراسان همچنان در خاطره وی باقی ماند، پس چنینکه
در مقدمات کتاب المستنصر مان را همچون میزان و سر آغاز هر گونه
فیلسوف، ضد فلسفه

دانش تلقی کرد در فلسفه مستقیم کوشید از انواع قیاس‌های معمول اهل منطق قیاسات سگانه افتراقی واقع ان تحت عنوان میزان تصادف وقیاسات شرطی مشترک و منفصل دارا بود. در ترتیب تحت عنوان میزان تلامز و تعادل میزان تمیز حسن و باطل بهترین وضعیت آن ادله را یافته و احتجاجات آن استعاره کنند. این که در مقیاسه تهافت الفلاسفة خاطر نشان می‌کند. منطق اختصاصی به فلسفه تندارد و این همانست که متفکران در فلسفه کلم‌ان را کتاب علیحده و آن را کتاب مسائل و مدارک القول هم می‌گویند و نباید غرایبه الفاظ و عبارات فلسفه‌ای که دستوارزی کرد برای تخصص انساب منطق به فلسفه. بعلاوه وقیظ غازی در دنیه مقاسد الفلسفه، داجی به منطقی که، گوییدکه اکثر آن‌ها به‌نمی‌سازند، او نیست که تمام آن‌ها به‌نمی‌سازند. بنابراین‌یا بنا به دیدگاه‌کردها، منطق‌به‌نام‌الخلال از آن منطق سخن به‌گوید.

به‌این‌نحو، دریان به‌آن‌که مطالعه‌دیگر انتقادی که در رداقت کم‌گرافت سالن‌های نظامی به‌دستان دست یافت به آن‌که انتقاد او در استوایی واقع بن هر بانوی منطقی ترزل بی‌بی‌درا نیاز به مسایل ابتدای مربوط بود و حقیقتی که گزاری جویای آن بوده، محدود می‌شد. فلسفه‌اه در ادراک حقيقة‌پذیرپنداشته و فلسفه‌ها را دردید، حقيقة جویای گزاره‌بافت و از آن‌که این‌های هولناک‌پرطنطه‌ی متعلق‌سئرا و بقراط و اقلاطون وارسطاطالیس، واقع واقع دانش‌های چون هندسه و منطق ما، یافته‌باید ساده دلان نشود و این‌ان‌مربوع نامه‌های مهیب و غربی یونانی نگردید و تمام اقوال فلسفه‌ها به‌جای قیاسات‌ی ریاضی آن‌ها استواره به‌نیاز به‌بیان‌بزه‌پاسه دیگر کتاب‌های فلسفه بی‌بخشی.
مععدا خود او اکر نه تا آنان حکم به نگوهشگران… مثل
ابعادالله مازیری درحقشکی گفتند همچنان درعقدة فلسفه فیرومانداین
اندازه بود که ذهنش حتي آنجاکه درتایید متكلمان برفلسفه می‌ناتخت,
ذهن یک فیلسوف باقی ماند و اکر هم خود وی کردن خوش را همچون
اقدامی برای تخرب فلسفه تلقی می‌کرد اما او هرچند فلسفه‌شناسی
را یک جنده درتزد مسلمین بر انتقاد کرده وکلمات فلسفه انتقادی و مباحث
مربط به علم شناخت نیا شده در اروپا دکترت و لاک و هیومن وکت
مطرح کردن یپا منکند و دینگ فلسفه غزالي خویشن نیست فلسفه یک,
یک مخالف فلسفه مشاء و درعنوان یک فیلسوف استوایی خویشن داد اکر
در ادراک غزالي وسطی در دنیال ترجمه کتاب مقاصف الفلاسفة برداش
بهعنوان یک فیلسوف مشاءی معروف شد و مهاجری تهافت الفلاسفة او
تیزینآتکان درستی نیافت گویی یک باتی تقدير بود نا آینه قربنها قبل از
ئی، احمد بنحب داراب‌حرش محسوسی کفته بود و آرا ازقبر عقاب
مختالف سنحت بی‌منشور ردا نهایا بر حذف مدخلت بود و مَلْویاَلیاَلَهْ از
هنگام تنظیف مقاصف الفلاسفة، خویشن نیا از زبان‌هایی که احمد بن
در نظر این موارد روابدانتی می‌شمرد درمان می‌یافت در ومورد وی تحقیق
بیابد و آنچه در بهخاری هنی آن بفرار از مدرس‌ه برداخت به‌وی
منسوب شود.
اما مبارزه غزالي با تعليم فلسفه و
ابن سینا نایب ازجعبه وی بسته‌ای اعلام و هرکتکی عقل تلقی شود.
چراکه غزالي حتي در‌آخرین کتاب خوشابان جام العلوم نیز بصیرت
داشت که ادراک حقیقت از طریق برمان عقایلی غیر ممکن نیست نهایت
آثار جزئی از محدود بدان نمی‌رسند و باکس هرچه بگذارد و در مدت آن کمی که به آن درجه‌بازقی است، دانش باشد سربر نیازد.

و این کلام غزالي نشان می‌دهد که فقط آن‌که بتوان ایمان عامدها آگونه‌ها آگونه‌ها متفکران در کلام رسمی ادعا دارند برایان عقلی مبتنی کرده اباد دارد و این ما‌های عقل را که در برخی فلسفه‌های الهی و اهل کلام هست برای اداره حقیقت در مورد آن‌نی شده و نیروی این‌ها که می‌شود که آن‌ها که عقل دارد از اراده حقیقت بکلی عاجز می‌باشد و آن‌ها که به خاطر نجات نوعی اصل عمل عقل دارد این چنین مراتب دارد و البته درمایند انسا که خداوند و نور و درمایند که شدید کنار را گذارده و با نور قلب که از مشکات نبود باشد از جرخت وجوی حقیقت آن‌نی از بویت به تعليم و تلقین شدن و نیروی باشد برای آید.

پیک نکته که این مجموعه اعتراضات غزالي را برفلسفه پونامی- به‌نتیجه‌ایسفه، فام دارد دارد به‌حال‌یاد نشان می‌دهد توجه اکبر بایدین نکته‌ها استدلال فلسفه در به‌دست‌می‌رود بعدها به‌علی‌هرگر آن‌ها واقعاً راک استدال‌ها آن‌ها درمایند رایی دارد و این مسأله که یک اساس علم شناخت تلقی تواند شد نشان را دارد که چرا غزالي برغم اعتراض به اطمان منطق فلسفه را رد می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که فلسفه‌ایان‌ندازه دقت که در رعایت شروط برمان درمنطق توصیه می‌کند خود در علم الهی که تنها در دند و پر مقدمات به‌مان‌های خوش در کن مسایل غالباً کار را با سیکساردی تلقی می‌کند و شتاب‌کاری

* Epistemology
درین اعتراض‌هایی که غزائی بر اقوال فلسفه‌دار هیچ مسأله بقدر مسأله قدم عالم در نظر او اهمیت ندارد و ظاهر است هیمن رسوتکه تزدیک ربعی از ازنها فلسفه‌ها را به‌عوور در آن اختصاص می‌دهد. درین باره وی، اقوال فلسفه‌ها را هم در آنچه راجع به ضورت قدم عالم قلم کرده‌اند بررسی می‌کند و هم در آنچه در باره‌عمد جوواز حدود گفته‌اند معروض تحقیق می‌سازد. باعثه در تمام جهات قضیه ادله مختلف ازقول فلسفه نقلی کند و بعضی جوابی‌ها هم که در رد اقوال آنها می‌آورد یادآور و کتابی است از‌که حکیم مسیحی قرون وسطی، نامی به‌حیثی نیروی*، که راجع به‌اصطلاح حدود عالم است و همین شاهد یانوافقت، منشاء قول شاپنی باید با‌شکه می‌گویند ادله‌های ازنها فلسفه‌رآ غزائی از یک شارح فلسفه ارسطوٌ به‌حیثی نیروی گرفته است*.

در واقع اولین پرهای که فلسفه در نفی حدود عالم برداشته کنند وا نگوینکه غزائی آن را نقل کنند مأهوت این این‌سوری بنظر می‌رسد تقیت‌ا براین راه‌خلاصه می‌شود که اگر عالم حادث می‌بوسد می‌باشد برای حدود آن مرجع در دیگر ناظر چون مرجع در دیگر ناظر عالم هم‌چنان در دیگر عالم قره‌که قبل از حدود داشت باقی‌مانند ایکن درین صورت حدود آن مرجع هم حاجت به مرجع دیگر داشت و همین‌الینی غير ازنها را به‌عده باعثی‌باید قائل به خدایی شک‌کرده‌اند. لو مرجع به‌طور لنی‌های دایم حادث می‌شود. اما خدایی که خود قدیم است ذات وی نی می‌تواند معروض مرجویات حادث شود پس عالم حادث تتواند بود.

* John Philoponus
این برهان در افراد این می‌باشد و در آن اعتراض‌های متعدد
دارده که برای معناش فکر شد و درست مثال‌کات که این قضیه را اولین
تنازع در مسایل جهان شناسی می‌باشد ۱۰ و نقض آن را نیز مثال آقاب
ابتنانه می‌شمرد و از آن نکته با این استدلال فلسفه‌خاطر نشان می‌کند
که طرف دیگر قضیه، به عنوان این نگرش که در حال حاضر باشد وارد می‌دانند
وجود آن را در وقت می‌شود اقتضاورده باشد. نیز درست است وقابله هیچ
اشکالی ندارد و اگر اشکالی هست آن را نیز جوان دفع کرد ۱۵ و این
دو عکس غزایی برخلاف آنچه اگر در تنازع اگر سبب معناش فکری
یسته مبنی است بر اعتراض‌هایی که اعتقاد بازالی‌ی بودن بلامالم بر حکم‌های وارد
می‌کند غزایی که خود بخلاف قول فلسفه تمایل‌دار تا حدی مثال‌کات
نظاره‌اند. نگاه دادرس که در مسئله «تنازعی» هسته که طرف نقض دا هم
مثل طرف دیگر قابل دفاع و حتی اثبات بذیری می‌کند.

بدون شک غرور در جریانات این مسئله برای غزایی که هنین قضیه
رآبسته تمام کنر و بوده فلسفه‌های باید اهمیت به‌پرس دارد و با برهک‌های
اهل شرایط هم از بحث فیلولوگ این امکان می‌شورد با افتضاح‌آ نیچه لازمه
اعتقاد به شرایع اینکه است قول به‌قلم عالم را در دیدن قول با به‌کشی
کرده‌اند. بعلاوه در قلم عالم که اینکه اینک از این را در پی دارد ناچار
غزایی را به‌نفی ابیدی آن می‌کراید و جوان از این بودن عالم با فکر «سمب»
دینی و ابیدی بودن با تصدید معمای که لازم‌ه‌ عروس عده عالم است
تناقض دارد نفی قلم عالم نفی ابیدی آن را نیز بر غزایی الزام می‌کند و

Antinomy
چون اثبات ابدیت برور به همان اثبات اذلیت است نه آن نیز خود بانفی از لیت ارتباط دارد و آن پوسته است.

در بین ادله‌ای که فلاسفه برای ابدیت عالم اضافه می کشتند وری آن را از جمله نقل می‌شود و اینکه بدان سبب چنان در نقل آن تصرفی نسبت به آنچه در قرآن راجع به فرگام کاز خورشید در یاپان جهان هست، احساس می کند با بیانی که از تبیر وی در منطق حکایت دارد تحلیل و تقد می کند. بر موجب این قول که اکنون در آثار موجود یا مبنی به جمله نو ظاهر که از آنان باقی نیست، این حکایه‌ای پونات می گوید: اگر جرم خورشید پذیرای عدم می‌بود درثی این مدت دراز که از عمر آن کننده است می‌بایست آثار «ذبول» در آن یزیدی آید اما رصدروبی که در طی هزاران سال انجام شده است تا نشان دهندهٔ دین می‌داند همان‌گونه که بود و چون در ثور، و تر دیار ذبولی در آن روی نداده است به‌دست که چرم آن پذیرای فساد نیست.

غزالی باتباهی که در میان قیاس منطقی دادن نتیجه این مدت بدهکه در این استدلال بک قیاس شرطی متمام و بایش برین وجه است که اگر جرم خورشید پذیرای فساد می‌بود ناجار ذبول نیز درطول این مدت بدان راه می‌بافت و چون تلفیکی است مفتی معاله محال خواهد بود. اما غزالي می‌گوید این نتیجه لازم نیست چرا که درین قیاس مقدم تمام نیست چون این مقدم می‌باشد باست گونه بان می‌شد که اگر جرم خورشید (از راه ذبول) فساد پذیر می‌بود ناجار درین طول مدت ذبول بدان راه می‌یافته، در واقع غزالي می‌گوید مسلم نیست که فساد جراز راه ذبول از تبیر دیگر حاصل شدنی باشد و ذبول فقط یک گونه از
فسادت چنانکه فساد دفیق هم امکان دارد پیش بیاید. با علاوه اگر فساد
هم جز از راه دال حاصل‌شده‌ی تبادل ازکجا می‌توان دانست که در جو
خورشید دویلی پیدا نماید اما؛ چون آنچه از روز رصد‌های اهل
نجم معلوم می‌شود تقریباً است و وقتی مقدار خورشید چندین برابر
مقدار زمین است اگر باندیه تمام جبال زمین هم در آن دویل راه یافته
باشد آن را از طریق رصد که فقط بر تقریب هبتوی است نی نواد حس
کرد یا این استفاده غزالی مسأله قول به‌دبیت عالم را ناموژدتر از آن
می‌باشد که اگر ناحی بادله دیگر داشته باشد.

در بین اعترافات گزالي برفسفه دارد چیزی که بیش از این به در
او اولین بر خودد ضعیف‌تر بنظر می‌رسد انتقاد، این، برآی‌نی اصل، علیت
خوانده می‌شود دارد. معنی این اعتراف وی که می‌گوید بین آنچه درعادت
سبب خواننده می‌شود و آنچه آن را همی‌سی می‌خوانند افترا، بر به
همچونه ضروری نیست بر خلاف آنچه دربادی امر شاید بنظر آید تا ب
بر در ارثی عقل نیست مبنی بر ناپدیده درست دار بردن عقل است درهم
ارتباط بین موجودات و بر توجه با یا‌نکه عقل از یک احساس مجرد
گرفتار، نشود و مشابکاراً نه تمی می‌نامیم تاریخ حاصل یا انسان‌خوارد
اين قول غزالي که دریان آن یو در را واقع آرا اشعاره را برسر فلاسفه
می‌کوبید، در نصافت می‌دازی متکنّداران را همچون بی‌شوهیم نبان
می‌دهند. در را واقع جنین قولی درتاریخ فلسفة نه به سابقه است نه متروک
اما این غزالی دریان آن طویرست که معارضاً یاکقیفسوف را بر استفسه
نبان‌میدهند.

* Hume, D
درخواست قول به ضرورت افتراق بین سبب و محصول که در روافع بخاطر
بیان امکان وقوع معجزه‌ای غزالی یک جامع‌الشاکا کانی‌وانتان مساله
آتش و بنده را مطرح می‌کند و این اشکال معروف را یک‌دست کشیده‌
اگر آتش سبب سوختن بنده می‌تواند یافته باشد خوش سوختن نشته
باشد و هجیج به نظری که یکی از ایزناکی سوختن باشد. در‌صورت تخته‌ی
آتش می‌یابد به‌نوبه و درهمه حال موجب سوختن باشد چنان
نیست و از جمله آب را یا آنپیچه رابطه با تولید آغشته‌است نمی‌بینند، در‌صورت
دوم هم آتش بطبع خوش نمی‌باشد و سبب سوختن نیست و وژالی وقی
درین جا خاتم نماند می‌کند که بین آتش و سوختن رابطه‌ی که هست جز
توالی زمانی نیست تقید آن همان سخن درا می‌گوید که بعد‌هی‌م و سایر
اصحاب مجد به درن دمود یاکی کره‌اند اما وقیت‌یاده و می‌بود که
معجزات انسواع که خرق عادات‌ی نه خرق قانون علیکه اصلا وجود
نداشد. هست هم در واقع بدان سبب وقوع می‌یابدکه یک مصلحت عادی
و جابی که عادت و مشیت به مقتضی آن جاردست به‌خاطر مصلحت دولکری
که عبات ازقیول نبوت نبی و تحقق باقن خیر و مصلحتی بهتر باشد، گمان
کداشه می‌شود کلام وی قول لایب نیست یک‌آب به‌خاطر آوردکه نزدیک که گوی
قانونان جاده‌ی خداوند بسیاب و هم‌سپار مسیر اشاعه نیز فیل
دریان نفی رابطه‌ی ضروری سبب و محصول که سایر اشاعه نیز فیل
ازغزالی متعارض آن بوده‌اند کلام غزالی قوت استدلالی قابل ملاحظه‌ی
دارد و البته دراین سخن قصد نفی علم یا عقل مطرح نیست بررسی حذف
دارد علم مطرح می‌یابد و ریشه‌ی مشاء‌می‌باشد به‌علم شناخت. برغزالی

* Leibniz, G. W.
البته این ایراد هست که بافی ارتباط بین سبب و موجب و هر چیز ممکن
هست از چیزی دیگر حاصل آیدکتابی که در خانه است ممکن است جنودی
شود و سنگی که در یک جاهست امکان دارد به دید ب模板 گردد. غزه‌ی
جواب می‌دهد که همه چیز ممکن هست. اما اهمیت ارعادت در پایلی چیزها
این آن دیش را در خاطر می‌نشاند که چیزها همواره برنمایه گشتته‌چرخ‌بان
دارند و از آن تخلف نمی‌کنند. نهایت آنکه توالی آنها ضرورت نیست
و خروق نقض آنها مانعی ندارد.
اما این نفع ضرورت در پایلی بین آنچه سبب خواهانمی‌شود و
آنچه بسمبب تام دارد، امروز به‌طور کامل از اصل اعمال تجربه اعمال می‌شود.
حتی بروز این امر یک داشته‌اند و با آنکه در جنگ‌ها تفاوت هست
جذب کننده. یک یا دیگران یک این مسئله را دستاویز انتخاب
عقل یا اصول عقلی ساخته‌اند. غزه‌ی نیز اکثر چند در نهایت الفلسفه
می‌خواهد نشان دهد که فیلسوفان در اثر مقررات حقیقت مطلقی از طریق برهان
داه بجا یا همان و جزئی جزئی جزئی دو اینکه نکردمانه بازار بیش
عقل و هر دو عقلی دارا هم بکلی نفی نمی‌کند. حتی آنچه را «طور نبور»،
می‌خواهد و آنها در تماس آنچه تعلیق می‌کنند، مفرح و قدیر و دمای
قرار گرفته است. می‌باید خودش از راه نوی سبیل عقلی اثبات
می‌کند و از طریق توجه به‌توالی عوازم محسوس و معقول و مقابله‌ی امراب
علم از حس ناکثری که جمن می‌رود آن را رویت بین ادراریکن یا ادراریک
طول و از درک اثر یکی با درک اثر یکیی با تغییرش هست باشند یا دست
که ممکن است ورای مرتب عقل حکم‌ها، مرادی از امر آن‌ها دوک‌ریک بیش‌که
در آن رواج، معرفت و از راه دریچه‌ی که قلبی با عالم حق مربوط
می‌کنند، بلکه از طریق دیدگاهی که بین قلب باعث می‌گردد، حاصل شود. مکافحت و الهام. بعلاوه حتی ادراک این عوامل دا که خاص از طریق است نه فقط از طریق دقیق برای اولین بار ممکن می‌شود از طریق به‌بیان ممکن می‌شود. و اگر بعضی از اینها از این دیدگاه از طریق دقیق برخاست و حتی نیز، ما از این دیدگاه در نیز بیان دقیق برخاست و حتی نیز، ما از این دیدگاه در نیز بیان دقیق است که است. بیش از این که دو می‌تواند. دو در حال تفکر فلسفی غزایی ضد تعقیب است. اما یکین قطعی در امور ایمانی برای بسیاری‌نی هردم فقط از راه بیرود از طریق ممکن می‌شود. و همانند آن یکینی را نیز از طریق مکافحت منحصر می‌بیند. گرچه ویران‌های طوری، این است که آن، 'نیکتار خاص طلب می‌کند و دارا نیل به‌خس مراحل آن در صوفیه است که از طریق تغییر باطن در مادری دنیای عقل تویت می‌کند و آن‌چه را عقل از ادراک آن عاجز می‌پذیرد و تویت می‌بینند. بی‌گونه‌تان، تویت در دنیای وحش و الهام دارغزای بعده و سردر ممکن می‌شود: مکافحت، و معاملده که باکتری که همراه باشد. این‌جاست که غزایی در پایان سیر دوکری تولیدی خروش به‌سوی تصرف می‌رسد و هم‌اندازه‌دهان دارای سی‌مینا، دولتشه تام آورده و در کتاب به‌تکفیر آن‌ها پرداخت و نیز سرانجام آخرين حس‌الله تفکر دا توقف در منزل قصوص عنایت.  

برخورد غزایی با علم کلام هم تاحدی با برخورداری که در باقی‌مانده داشت شهایت یافته. در کتاب "المنقذ" خود وی از توجه به تحقیق کلام بیش از بیانی فلسفه صحبت می‌کند. ممکنه کتاب اقتصادی فی
الاعتقاد و اگر در تقریر مباحث عمده‌الملم‌کلام حکم کتاب‌بمقاصدیالفلسفه‌اش
را در تقریر مسائل فلسفه‌دارد، از آن‌که وی در فیلسفی‌التحرر و مخصوصاً
درالجام الاعلام درآماده بیحاقای‌کلام‌بیتینی ضعیف‌بنی اهل کلام‌دارد،
نیم توان توقع داشت که لحن تنید، و قاطع‌تهمت الفلاسفة‌را منعکس
کند. چرا که، غزل‌ای کلام را اگر در تلقین ایمان دینی بی‌تأثیر می‌پایند,
در دفع شهیء و شکوک‌بکلی بی‌فایده بینی شرود و غلط‌بخاری شناسانه کند
که علم کلام همچون داروست وقتی سود می‌دهد که طبیب تجویز کند و
بهمان اندیشه‌کلام‌هست. اگر خود وی در کتاب‌الاقتصاد در تقدیرالدله
اهل کلام بی‌بحث در ذات وسایته‌الله میبوست و معاد و آن‌چه بین مسائل
مربط است اکتفا می‌کند فاقدآ نسیب همین توجهی است که به رعایت
حدود دارد و به رعایت ضرورت. بعلاوه در کتاب استادش امام‌الحرمن
کتاب‌الارض و کتاب‌الشامل، نیز در تقریر جزئیات ادله و مباحث‌علم‌نظر
چنان ابعاد وسیعی را تسخیر می‌کرد که خوش‌مجدید در آن مسائل برای
غزل‌ای که حتی جنبه‌ای مربط به‌مسایل ایمانی اصل کلام را، در حداقل علمی
که فرض کفایت است تلقی می‌کرد، ممکن نود. مخصوصاً که مسائل
کلام برخلاف مباحث فلسفه‌ی در حوزه‌الطلاب علم‌نظامی آن اندیشه
شناخته‌بود که ابوجامد در بیان بحاصلى آن خود را محتاج نبیند که
نخست جزئی مثل مبادله‌الفلسفه‌های در بیان مقاصد ملتکمون تصنیف
کند و بعدان بنقد آن بنقد ای مقاصد با طرق ادله‌ی آنها پیرامون. ابته در
نقد علم کلام برخلاف نقد فلسفه‌ی غزل‌ای نمی‌خواست نوعی تصادفی
اهل ایمان واهل علم نتان دهد چرا که کلام خود لاحماله عبارت بود از
سی ملتکمون دربوده‌انی کردن عقاید اهل ایمان. معهذا تا آن اندیشه‌ز


علم کلام داکه بدون خوش در استدلالات مأخوذ از اهل فلسفه شامل برآهین مرتبط به دیدگاه‌های ميشد غزالي در کتاب الاقتصاد خویش بهیجان اورد و این تئوری‌ها مثل مقادیر و تهجیر مربط بود به‌واخو عهد نظامی بغداد. درین کتاب غزالي باسادکی بیان و قدرت استدلالی که خاص اوسط چنانکه از یک مثمکم اشعاری اشتغال می‌رود عقاید ستارآ نگرفته پیش از دو باقیانی وامام عربی‌ها در دو به بحور تازه‌بی مطرحی کند، باطری خرس است و آب که تی بلا شبیه‌نبه‌تها مناسب‌سم کوشش هر گونه تریدید دی درداب این عقاید دفع کند و درگیری داخلان نهاده که فاقد این استدلال‌های موضع است و آب که شبیه‌نبه‌تها مناسب‌سم کوشش هر گونه ضرورت ندارد و برین فلسفه درین رساله نشان می‌دهد که آن را در دیدگاه اشتغال برمجلات وظاهر اندک م‌سدنی قبل از سال ۴۸۸ هجری نوشتند، بردن. ممکن د پنجمی بعد در سال‌ها گرفت و بزرگ‌هری که در نگاه مشاجرات اهل کلام و طرز برخن آنها را برای عواج چیزی بدیهی می‌داند، رساله‌بي شامل آن قسمت از ادلای اهل کلام که آشنا با آنها درجاپیه که پیم روان عقاید اهل بیدعت باشند لازم بینظیر می‌آید نوشت و این رساله که چون ظاهر ا درمقدس اقتیق و بالتماس پادشاهی از اهل قدس نوشته شد رساله قدسیه بام یافته ۳۲ درجف کتاب قواعد القماه از اکبر احیاء نیز درجه ودر همه نقیب کونه بود از اول‌اللہ کلام که غزالي افتخار آهارا در کتاب الاقتصاد اوردبود. همین اندیشه از برخان های اهل کلام راکه برای رفع شیطان مودی توادن داشت در واقع غزالي فرض کفایه می‌بافته با اینهمه چون این استدلالها واجب‌جها در امری می‌باتف که سلف صلاح بسداء
نبرد اخته بود، نه فقط دراشتغال بدان از غور درچن و صراهای فلسفی که مورت شک و تردیدست اجتناب داشت بلکه کار متمکن را نیز مثل کار محافظان زاده می‌یافت که چون در نهان عرب ممکن بود کار جهی را بر کسانی که آنها خانه خدا دارند دشواردارند کار محافظان ضرورت دارد اهل بیعت هم اکنون باندش هم ایستادگی اهل کلام لازم نیست و آنها نیز به باند ایستادگی دارند کاری جز همین «راهداری» نمی‌کند. البته تأثیر «رشاد» جوینی در کتاب «اقتصاد» معسوس است اما مبک بیان آن برخلاف ارشاد جوینی یا امتیازه با‌الفاظی خشک و سرد و آن‌که از برهنه‌ای پیچیده و درنوتی تغییر نیست و کوپی با‌خوان‌نده نوعی همکار و هم‌مرزی دی که هم‌آیه دارد. غزایی نه فقط کلام را از نوع علم‌هایی که آموخته‌اها از فرض کشیده‌ای است تلقی می‌کند بلکه دی تقریب این تقلی می‌کند که نشان‌دهنده آن نه بعثت از نظر نیست و کوپی با‌خوان‌نده ارائه می‌کند که نشان‌دهنده آن نه بعثت است. آن‌که بیان و تا اهمیت دارد در آن نیست و اما مبک بیان‌کننده که غزایی مقالات اهل کلام را از دفع شیبات مریوت بیان فقط همچون واجب کفایت تلقی می‌کرد در نزد از چیزی بود ورای قیل و قاچل املسه ساده‌تر، بی‌اعزار و ذرف‌تر. برای دفاع از آن‌که لغز فیکتیس، نوشت زیرا آن‌که سرچشمه واقع ورث را از آن‌که گاهی شک و شبهه دور نکمسیداید، نعقل اهل بیان بلکه ایمان عوام بود به وجود امری مادرای عقیق اهل حس حتی عوام بی آن‌که امرش و حدق عقل رادرداشت با
فساد از مدرس

نسلم به آنچه ازمینه وحی ناشی می‌شد در واقع خود را در جوازه‌ی اثباتی این دنباله‌ای مادرای عقل می‌تراستند یافته و این همان افق تازه‌یی بود که غزالي را از راه کلام نیز مثل راه فلسفه و تعالیمی به‌درسه و تقویت می‌کناید.

این امر مادرای عقل که غزالي با ترکیب و تلفیق بین معامله و مکافحه، می‌کوشید تاکیدی سعادت دوستان را از آن بسازد. در حقیقت سیله‌نهایی بود که باعث سختی‌هایی داد تاییدی دینی‌ها که خود فلسفه و کلام‌هایی توافت از آن در مقابل عقل شک کانفکس کند از افسوس و انپذیدن نبیا دهد. این است خلاصه‌ی فكرت صحیفه غزالي. فکری با نهایت گرایه‌ای، شاید خردگری به‌جوجه‌. محقق اروزوی البتة کیمیایی راکه از برای سعادت می‌سازد مثل کیمیایی بابد: جوهر یی نفاذی که چرایا کسایی که آزاد می‌زنند چیزی از یکسان نیست. درایانت آن، نقطه‌ای خواهد که خودحاصل الامام و تجربه‌ش نوام‌ت.trim.تولعم مکافحه و معامله: شک نیست که معامله یعنی آنچه به عمل و ذکر دریاست مر بوفاست باید مقدمه‌ای تلقی شود برای مکافحه، مشاهده حق. چنانکه اگر علم معامله به علم مکافحه منتنه یافته واقعی حاصل نمی‌شود و فقط مکافحه است که قلب را به نوید می‌آید که در آن حقیقت همه‌ی چیز، حقیقت تمام چیز‌هایی که به‌طلسم در من مر بوفاست. بطوبرای نظام و تری العیدی برای و برابر تجایی می‌باید. فاهمت معامله تشیعی قلب است و آن خود حاصل لطف الیه و جهاد انسانی هر دواست. اما مکافحه نمی‌باید بلطف الیه و استهابت وجود انسانی در آن تأثیری ندارد.

(پرسیالان به یقین قطعی راکه غزالي در تمام عمر جویایش بود و
از نظامیه نشانه‌ها، نظامیه بغداد آن را در مقالات متفکران، اقوال فلاسفه و بدون همه جا بانی‌ها شور و شوق طلب کرده بود فقط در طريقی صوفیه‌ای یافت و آنجا که آیندهٔ کم‌کم‌ها تمام عمر و بودن‌الی بخش حق می‌داد، نظامیه بغداد و تمام جام و حشمت قبیله مدرسه‌ی‌ها در راه آن قربانی کنند گرفته صریح که فقط در عزلت و انزوا‌ی‌ها زاهدانه بست نواده‌ها از طريق محعله، بلندی، مکافله راه‌پای و این بود اندازه‌پی‌های پایان دوران تدریس در بغداد را برای دی یی به دیدن به که دومنگوسکه، روشنی تبدیل کرد و سرانجام برای وقیت یک‌باره‌هاین‌ها بقای یافت. یار از مدرسه‌ی‌ها.

این راه‌های آنانه که ازمنیات اسطوره‌ای قرقره‌زیر و آوارگی و شهابی، که گسترش اما دل‌هوسی‌ها به‌ناووج‌شکافی نبود، یونسی‌داد، می‌بایست سرانجام دری را به‌تصویف قلب رهگیری‌های ودود تعلقات به‌هده و مخصوصاً از غرور علم فقه‌ها که مثل قشری، تفکر نیز پذیرف روح را در نیز پوست قرارداده‌ی ناگی از غرور و تعریض می‌پوشاند و نازور واقعی محجوب می‌دارد.

اگرگرلالی این خروج از دنیای قیل وقال را یگانه طریق نیل، بصرفی دیده‌ی تلقی می‌کند در توجیه طریقی تصفیه‌که علم انبیاء منتی می‌شود و ازعلم حکم‌های تفکری و قطعیً ترست تمیثی ماه‌ها سردد که بعد از آن نیز صوفیه‌ی گالا آن را تکرارکردند، از مهوه حکم‌های علماء‌ی مشهور که کودکی تحت کار، علم‌دانان را راکب کنند و در انتخابات حقوق دیوان آورند، درصدیری که صوفیه و اولیاء می‌کوشند و فقط قلب را جالا دهدن و آن را از هرگونه زنگ‌گاری پرداختند. وقایعت اهل‌چنین و اهل‌روم پیش‌داده‌ای
از برتری خویش در صورتگری بر قاب دیدن پادشاه صفحه تعبیر کرد گدازه کن، اهل چین بر دیوار صورتگری کنند و درجان دیگر اهل روم صنعت خویش بکار آند. بردنیهم در وسط صفحه آورنگنها هیچ یک از کار آن دیگر اطلاع نیابد. درمی‌آید رنگ‌های بسیار فراهم آورند و بکار پرداختند اما اهل چین بی‌هیچ نگی به کار گاه آمدند و بر برداشتن و جذب‌دان دیوار. چون اهل روم از خزادن خویش فارغ شدند چینی‌ها هم ادعاهای دندن‌کار خویش را تمام کرده‌اند. پادشاه درعجیب‌مانندکه آنها یک آنکه هیچ رنگی بگذارند چگونه صورتگری فارغ کرده‌اند. جلوه درجات‌گذاری‌ها نیز با برک و تلاولو بیشتر جلوه داشت. کار صوفیه و خویش نیز به قابلیتی می‌کنند و از له کونه زنگ‌ه و کندور تپاکش می‌کنند هم‌چون کار اهل چین است، که آنچه در علم به‌شیوه اهل روم درقابل نقشِ می‌کنند آن‌ها به‌روشی و جلاایی افروشتر بسیاری آورند. آنچه از این راه حاصل می‌شود تجربه‌های دوقیسمتی است که با اهل «قیاس» نفاوت بسیاری دارد و در مقایسه با علم آن‌ها حکم مشاهده را دارد در مقابل خبر، و صوفیه که نیز غربی به‌حقيقت ایمانی علم می‌آید مثل آست که معلوم را بباید آنکه از روی خبر تصمیم کردند باست خویش پسوده باشد و باقی قطعی دریافت‌ه باشد.

ویژه‌ترین درخواست‌های علمی از شیفسن با نیاز به محاسبه دربار سخت.

طیفه‌ای از صوفی، شواهدی نزول می‌کند البته اینکه هرچه سختی از خواندن کتاب خویش دارد اما نگاه کننده را بازگردانمی‌گوید: عالمان نیست که چیزی را از دید کتاب حفظی کند و جوون آنچه را حفظ
داشت فلسفی چنین جهانی گردید که عالمی کسی است که بی‌واسطه درس و حفظ، علم خود را از خود را تلقی کند. ظاهراً می‌خواهید تاکیدی هرگونه تردید و ترزل را از خود دفع کند و شاید هم نظر به حادثه داره جریان دارد و برخوردی که در اولین جوامع داشت با دزد بیابانی (معمولاً) توجه درباب مسئله معرفت و حدود و ارزش آن، بعدها در کتاب المنقذ بیان می‌کند بخوبی نشان می‌دهد که گرایش دیگر به طریق اهل تصوف واقعاً مبنی برجست و جویه‌ها، تولیدی است و می‌شود فلسفی دارد. درین جست و جو غرایی هم مثال رنده‌کارت. ازراهام شک رفت اما مثال پاسکال از کوچه‌ی یقین سر برآورد راه قلب.

در واقع گرایش غرایی به صورت از آن رود بود که از دهه‌ها و دهه‌ها دیگر که رفت خود را با بینمراجعه‌ای فراوانی جای خود را به فکر ازدواج اندیشنا. بلی یکاکال است که اورا از بودی جهات خیلی نیمه‌اندیافت‌هستند. اما شک غرایی نیز مثل شک دکارت نوی می‌باشد عقلی بود برای وصول به‌ین و راه‌های که دی و برای خروج از آن یافته به‌آن‌چه فلسفه و متقیمنان استواردان‌کارند بلکه تفاوت داشت. ازهمین ردبودکه بعدها یک تن از شاگردان که توانست این خروج عجیب‌دید استاد را دست داد کند از این راه اصیل‌که استاد می‌دانست فلسفه‌ها فرو رود دچار خوست آن را برگرداند توانست. درست است که غرایی توانست از طریق عقل راه به‌ینی، یافتش اما یقینا هم چیزی بیرون از دسترس انسانی نیافت و انسان خود از راه صوفیه یافته ان رستی راه مکاتشف قلبی، رد

- René Descartes
- Blaise Pascal
فراد از مدرسه

پای او در در این رادر کتاب المنفذ من الخلاف بروشنی می توانان دنبال کرد.

با این اعتراف کرد که ابراهیم دین جنگجوی کلی خوود را از قید تقالید نیاورد. بود. قنون ایمه وی بعنوان حقیقت وی می جست در واقع موضوع همین تقالید بود و دان خروجی هم که برای رهایی از شک خویش یافته بوده‌اند با هم‌اندیشی بود. قدیم آنه با وجود یکدی و دو دارد که در زبان اهل شرعیت و تعالیم انسان عالم غیب و شهادت با عالم مکتو بود. و الک تام دارد از همین تقالید در خاطر وی باقی‌مانده بود و آن غزائی می‌خواست در روشی نه تنها صحت واقع آن را درک کند همین عوالم بود. در حقیقت آگر غزائی فلسفه و کلام از هم برای ادراک همین نوع حقیقت؟ گسترش بود خروج از شک باریک امکان نداشت. لیکن آنها که عقل اهل برخا در ادراک این عوالم در می‌ماند نبته برای غزائی امکان نداشت فضاورت خود را تعلیق کند و به تمام تعالیم انسان بیست باید. وی که خود در همه عمر درپشت دروازه غیب انتظار طول دارد حقیقت وی داشت جکنونه می‌توانست ادراک این احوال را درگیر استدلال عقل مشروط کند؟ آگر انسان کاتوی هستند که حقیقت نزد آنها مکشوف است و آیت‌الله‌اموری بارشاد وحدای خلق باید دانست که کسان دیگری را نیز دنبال اوردکه برای آنها هم حقیقت اشیاء‌مکتوب باشد یا آنه دیگر ماموریتی داشته باشد در ارسال و هدایت خلق. معرفت اینان بود که تز ابومحمد از عالم مکتوب حاصل می‌شد و توأم با یقین بود و حقائقی.

غزائی می‌بندشان که اگر عالم مکت بی باهوش جسمانی می‌توان
درک کردن عالم ملکوت را نیاز است. می‌توان به‌دست قوای بزرگ دل‌دار کرد و راه حس جسمانی. آن‌چه نفس انسان را از اتصال به آین عالم ملکوت باز می‌دارد، در واقع تعلق اشتهای به‌هم‌دست و جسمانیت اگر نفس توایند خود دا ازین تعقیب آزادکند می‌تواند باین عالم ملکوت را بیدار کند. نکته این است که نزد غزالي معرفت همه ازیک گونه نیست. دو کوه باست: حس و شهوت. سی یک احس و قدرت، می‌گیرد و آن دیگر مایه‌ان الیه است و ایمان فلگ. شاید توایند گفت که قلب انسانی در دریچه دارد ویک برای ملک بازمه‌هستودکه عبارت است از دریچه‌های حسی، و آن دیگر بر عالم ملکوت کشیده می‌بیند و عبارت است از دریچه‌های شهودی. این جستجو که معرفت‌هایی حاصل به‌مرأیابی باطن دارد و به عزلت واند. اما این معرفت که راه‌نیست به‌آن کشف و شهوت مستقیم است امروز است ورای توصیف. بالا به‌نهم‌های اگر آن را نمی‌توان توصیف کرد، این نکته است، آن نیست که شاید امری باشد بکلی و همه و خیالی. در تجارب زندگی عادی هم بسیارچی‌ها هست که انسان می‌اندیشند باحش می‌کند و در عین حال نمی‌توانند به‌مانند درآورند. کسی که باسانی نیک و بعد شری ار دزل کی کند بسیاره توان نیز جزی راکه خود و در آن حس می‌کند بسیار خود که آن را حس نمی‌کند بیان دارد.

از جهان بینی غزایی هم درحقیقت بقدری با تجارب عرفانی اور ریا آنچه خود او یافته و مکافته‌ها خوآن و باوره، دارکه تصویر آن برای هر کس دیگر، برای تمامی کسانی که جزین و عقل دریچه‌های دیگر برای معرفت نمی‌شناسند، غیرمکن است با غیر معقول. اما ورا عقل و حس که البته وسیله‌ای درک عالم ملک و شهادت است نور مکافته‌هیست که آن
نیز مثل نور «مشکات نبوت» به‌سر چشم‌های افرازیون‌دارند خدا. وقتی غزافی، از تأثیر تعلیم صوفیه و تعییر حکم‌های خدا را نورد دعوتی که باید که تمام انوار از آن بهره دارد خرده کیرا انس کمک کند که پیوندی‌های خواده به‌سوی موسی درردد بر وسیله‌اند انوار وظفه به خود، او بین اعیانی که مخصوصاً برهکی کتاب او بسأم مشکات انوار کردن جواب می‌دهد جواب می‌دهد.» نه این‌که آن نیز خداوند نور آسمان و زمین خوانه‌های شده است و در‌ورات واقع حکم‌های نیز این طریق یان هست و اندیشهبندی دویست ظلیک را بزیج و حیرت نابیب حتی خوشن دا هم درمان نبین ترد غزوی توحیق صدیقان است و در حرف تاباده‌بر با احوال نفسی عارفان برگ که هامشگی دارد که نظر آن را ترد قدردان معروف قرون وسطی از جمله نوماس دا کویناس و بیونارانتور نیز نشان دادن‌داند. معیناً عارف اکرر موجود خودرا نمی‌تواند بکلی نادیده گیرد از آن روش که اوخود تصور برست از وجود خدا، وlogan عالم اصغر، و خلفیه‌خواست درچینی و است که بنشانید خدا راه می‌نماید، دنیای اون نیز هر چند موجود خودرا به‌فارسیان مدیونست از آنومه خلاع و نیست، اما این ظلمت اصالاً ووجود داخلی جزآزان نور نیست. دریان عالم تر شرست، ستم هست، فقر دارد هست اما بدون اینکه نه خیر ممکن بود یبدی آید، نه عدل، نه ثورت ممکن بود جلوه کند نخلت. آنچه هست چنان‌کاست که

Thomas D' Aquinas

Bonaventure
بهترین آزاد ممکن نیست. اوکریزی درجات ابتدایی بودته‌دیدنی مثلاً، امینیت بی‌نیست. اما لازم بخشکه مقدسی، به‌عدم برداشتن گوگی راهمی اندیشند که جهان دنیا از آبی‌نگه هست بهترین ممکن نیست. برای خدا، برای قدرت بی‌پایان الیه غیرممکن وجود ندارد. اما درچنین دینی‌بی‌که بهتر آزاد ممکن نیست، آیا فطرت انسان برای است یا بدنی؟ اینجا غزالی، که بعنوان صوفی، با انسان در فطرتش سروکار دارد. به‌مانی مسأله کهنه‌های روی روش یک مبنایی تریت است. غزالی نیز مثل‌رانش‌المرسوم فطرت انسانی را پاک می‌باید و عواردی از آن‌الیش. می‌گوید باوجود اختلاف‌افیایی که در درده‌های روح ازروی فطرت برای شناخت حقیقت اشیاء آمادگی دارد. نه آیا رو به آمیزه‌ی رابنی طریق پی‌درپی‌که دروجود انسان‌ست از فطرت نیست ازکسب است و از تأثیر تریت. ازین روست که تریت در احوال مورد تأثیر قوی دارد وانکار نامی‌ون. همانطور که بدن وقیتی بنیادی بی‌دوام به کام نیست بااختیاری، تقویت می‌شود و به کمال می‌رسد روح نیازه‌گان ولادت کامل نیست، نریت و اخلاق است که آن را به کمال می‌رساند. بندیگونه در فطرت، کودک فلی در داده‌نیاد باهز، نش و خالی از هر هزینه و هر تصمیم. پدر و مادرنکه به‌تبع از خویش ممکن است یا را به‌عمر کننده مسیحی کننده یا مهجوی، از نیز چون تریت درساده‌ت و شفاهت انسان منسلک عمل‌داده‌دارای ممکن است آلوس کننده یا درخشن، به‌فلسفه‌را

۶ Leibniz
۷ Theodicee
فرشگانش بشکد، با بقدم و شیطان.
البته زندگی پر از دوسوهدست ویر از فرباو و غرورهایی که
می‌مکن است فطرت سالمی در متحرک کندند و به خطا وأندازند آن
اگونگرها در درون آنان هستن ولحظه می‌مکن است آنان را از راه
درست که راه انسانی است متحرک سازد، میل به خالیت، میل به خالیت،
میل به تجاوز و تقدی آن نداشد فطرت را که از اعماق درون، آنان را
به‌سوی هدایت می‌خواند خاموش می‌کند. این است آن بدترين دشمن
که بموجب حکمیت رهبری، بی‌همه‌ی انسان‌های و اجتناب آنان حاجی
دارد به ریاست اختلاقي، بدركت و مراقبت نفس.
اینجاست که صوفیه اساس ترتیب خود را برا مکاهمه بنا نفس
نهادند، با چنین دشمنی که در درون هست و آنان را از راه خدا
متحرک می‌کند چه بایدکرد؟ جهاد اکبر که عیادت است از مکاهمه
بنا نفس، البته کسانی هم هستند که چنین مکاهمه برا بی‌کلامی‌ی شما ند
وی گویند خوی د خصالت را از توان کرگون کرد. این خوی د
خصالت در واقع بمنزلة قدم و بالای باطن است و هم‌طور که آنان
نی تواند قد بالای ظاهر خود را بلند کونوا کند خوی و خصالت خود
را نیز نیم تواند تغییر دهد. اما در برقراری ساخت خود
از اصلاح است درست است که هیچ ترتیب نیست توافت درخت خورا
دیه به درخت انگیزه‌ی بدل کند اما سعی با یگانی می‌تواند خرما بن
الاصلاح
کند و موشادی را از آنچه هست بهتر سازد و هدف مکاهمه با نفس همک
طرحیت صوفیه است از این بردن شهوان نفیس‌با پرنتیص بعنوان
تأمین عدالت و حق همک با هدف دین است بدان ترتیب دنیی ممکن
نخواهد بود.

غزالي نویج به‌خلاص درعمل راکه مبنای تعالیم عرفانی اوست و البته توکل لازمه نست تا آنجا که درعمل ماسوی را هم بکلی نفت کند.

نکاتی نیز از ترتیب وملوک را در رعایت اعتدل شمرد. در واقع هنما رعایت اعتدل که بحکم شریعت نیازسازش داشت وی را باهمت اخلاق وتریت توجه داد و بهسین سبب بود که وی اساس احیاء العلوم خوش داد و از ترتیب واحیه نهاد. وی می‌ندیشید که فناد و تمدی در هیچ چیز بقدر اخلاق عامه تأثیر سوء ندارد. چون ناپایینی مردم را دیپاکار فاسد و فروست طلب می‌کند. در چنین احوالی اصلاح درست باشد از اخلاق شروع شود وعبث ویست که غزالي بهاخلاق وتریت آنهمه اهمیت داد. اگر مبارزه با فلسفه و باطنی تقویت بک اساس فاسد بودند که جز تجاوز وتمدی حاصلی نداشت آنچه ان را اجابت می‌کرد عبارت بود از اجتناب ازبک شری، وی شاکی. اما این تجاوز وتمدی را بکه خودفساد اخلاق عامه بود آينا نیتد اصلاح کرد؟ جواب غزالي این بود که اصلاح ممکن است، و در اصلاح دراخلاق اندازی حاصل آیدچه کارها که نمی‌توان کرد.

هدف آنچه غزالي به‌نام اخلاق تعیم می‌کند در واقع تریت صوفیانه است، شاید بسب‌نافذی که بین صوف و بعضی تعالیم مسیحیست بعض محققان باشیم اخلاق غزالی را نوعی اخلاق مسیحی خوانندند و بهر حال دریان جنبه مسیحی این اخلاق به‌مبانه کریستیان، اینجا بجیرند، می‌توان کفته که در تریت هیچ متفکر اسلامی دیگر این اندازه فکر مستقل و بی‌پایه است نمی‌توان پیدا کرد. اماعلم.
اخلاق در تردد و در حقيقته نه، بدافعت ارسطو و يونانيان مديونت له بتعليم مسيحي.

درست است که ممکن همت مطالعه کتاب‌های اخوان الصف و قارایی و بعنوان مسئولیت در نظریه اخلاقی و تأثیری که باشد آن گویا نمی‌تواند از نظر پاپولی او وصف اخلاقی که ری بعنوان آرامان ترتیب فلسفه‌ای بر کنار آنان اهدا کند و این مسئولیت محض داریدی در مبانی اسلامی نمی‌تواند از دیدن همه افراد. چنان که دیده شده عشق الیه محفوظ هم که تیزتردید با علماء اخلاقی تا بر آموزش تعلیم اخلاقی دری بیشتر در نگک تصور می‌بخشد تا نگک فلسفه.

در تصویر اینکه گرای خواهد بود که علم اخلاق دوبار به تأثیر تعلیم ارسطو و حکمانی یونان نیز مساعد بدل این. بنای این اخلاق مبنا است بر مراقبت نفس در مهین نکته است که اخلاق را در تردد و مقدمه صورت و سلسلة جلوه می‌دهد. می‌توان کفت چون مکادم اخلاق غالب خلاص تمام‌الاتی فلسفی است در نظر غزالی وقتی انسان با اخلاق تیکی که گرای تمام‌الاتی فلسفی و تصویب می‌تواند و قلب از کدود تنهایی کم‌است نیل به معرفت است با همی گردد. درست است که اخلاق غزالی جون بیشتر متوسط شناخت نفس و معاوض و فضا آی آست با آن به امور تحلیل فلسفی می‌خوانندگر ایش دارد اما آن را نمی‌توان فقط یک نوع تحلیل فلسفی برای شناخت اخلاق تلقی کرد. غزالی دربحث راجع به اخلاق نهایا به بررسی در منشأ غیوب فلسفی بسته نه که به چاره جویی هم از برای رفع
این بیمارهای اخلاقی می‌پردازد. از اینجاست که در وجود و عالم اخلاق نیز در کنار حقیقی روانشناسی کارمی کند و هدف هردو را بی‌ترجیخت است.

ترتیب صوفیانه.

(الله در مجازده با نفس هدف غرایلی کشتن غرایز نیست تصفیه آنهاست. نزد غرایلی این غراز به‌منزله ریشه‌های نبایی هستند و دخالت فضیلت آن بوجود می‌آید و آنها اتیام خاصی نباید یکسره قطع کرد. تعلیم در راهیت نیست اجتناب از حرام است با ازدحام نیز موجب ناجوز بهدافت و حقيقة است. که انسانی به‌ره بی‌بسمه است اما این نه به‌آن معنی است که حفظ آن به‌اندیشی باشد، برای این‌گونه دارد. برای آنکه در واژه دنبال که زنده نیست دنیای حی به جز دنگری شوق می‌ورزد، زندگی الیه به دنیا شنیده‌شدن پیش نیست. دنیا سجنٔ موسوم.

اما که چهست؟ ظاهر انواع زنای است. دعایی نزدیک چیزی است که در آن مؤمن دیم غرق نشویش و نگرانی است. دایم مشغول مبارزه با شهوتی افسانی است. دین صورت عجیب نیست که پایان آن رهایی از همداری و تلاشی در نگاه شورده آید. نه آین در این حالی دایم دایه آرزیوی مرگ را داشت و دایه دایه آن انضیفه درست است که این رهایی، خود از این، از دغدغه، وانده به سیار خالی نیست درست است که حتی پارسایان، نیگان ویگنیان نیز در برای این اندازه لزیذه‌اند. اما نکته اینجاست که فرجام آن نیز رها از این دغدغه دایه است و بازگشت به خدا.

در واقع مرگ جز نوعی خواب نیست ودرست مثل خواب‌انسان
سازمان دیدار حقیقت است با آن می توانند رهای حساب دارکه آگر زندگی آن نکته که جهان بین عارف افتضا دارد خود سراسر حساب است که نمی‌گذارد انسان از احیای واقعی، حیات دنیای ملل که جز بطور دمی خبر بهباد مرکی هم خود لحظه‌ای است که در آن هر حساب، هر حسابی که هست بزرگ به می‌شود. به‌سنی سبب بود که پیغمبر گفت مردم خنثاء ند چون

بی‌بندی‌کن‌نده، مرک‌که که در واقع بیداری از خواب‌زندگی است در

عين حال خودش نوعی رستاخیز‌سی. این رستاخیز‌سی‌هایی که در مدت زمان‌های بیشتری از زمان‌های بین‌الکه راه‌های بزرگ‌تر در جهان بی‌بندی‌کن‌نده، مرک‌که که در واقع بیداری از خواب‌زندگی است در

عنوان چندان و روشنی چشم حس‌ی‌ها تیره‌هی که؟

یکن مرک‌که تنها مخصوص عالم صغری نیست عالم بزرگ‌هم با تمام

پهناوری که دارد محروم بمره گناست. ابله مرک‌که عالم بزرگ‌هم چنان

یکتی که یک باده به هر چیز پایان دهد. خداوندکه هر روز در شاینی

دیگر ست در حالی دیگر است و آفرینش دیگر دیگر. خود مرک‌که چنان

هم در واقع نوعی ولادت است. ولادت تازه‌ی که انسان را در مسیر
کمالات تازگی‌های اندادگان، که نیل آنها در عالم ملک برای دی یست ممکن نبود. درست است که این ولادت تازه‌ها با زندگی سابق، با طرز زندگی در عالم ملک ارتباط دارد، اما ایمان واقعی درین ولادت تازه‌ها بر این کمالات تازه‌ها و سعادت‌هاي تازه‌ها با این ولادت تازه است که در آن سوی کور، در آن سوی دستاخرج صغرین انسان با دنیایی تازه روبروست. با شادی‌ها و رنج‌هایی تازه‌ها.

هر گونه این اتفاق سرویش تأمین عالم است، سرویش تمام عوامل. نه فقط عالم ملک که نیای فرزندان آدم است بعضی محکوم است عالم ملکوت هم که جهان فرتنکان است از مرگ در ارازیست. چنان‌که عالم جبروت نیز که مقر کرده‌اند عالم باالا سر نوشت دهايی ندارد. آرامشی که ازینن بمحرم‌ها حاصل میشود اگر زندگی را در نظر انسان‌ی بی‌اجز وکه‌ها جلوه دهد روست اما مرگ‌ها را نمی‌نویان، حتی باچینن بی‌پن نفاذ، چهار ساده و عادی نافذ کرده است گاه هست که برون رفتین جان ازبند ازیک خشک که بخوابند از درون پیش خیس بریش آورند. دوسرترم وشايد از سیصد ضر به شمشیر سخت. تازه بعداز جان کندن آنگونه که دراخبار یپغامبران هست، راه‌ها که که پیش یست که انديشه آنها انسان‌ها با بلژه درری آورد و گاهی می‌تواند مرگ و فنار که سرویش همة عوالم هست در نظر مجسمی گم و خاکی که ورای آن هست انديشه به راه تنهاد؟

البته هرگز کس از آن نه ورای گورهیت خبر ندارد اما ابوحامد خبرهایی داره درین باب ازین‌یگان نقل کرده‌اند و آنچه را از روی‌های پارسیان کشت‌های ورده‌اند خواندن بود و از مجموع آنها چیزی مثل یک
تصویر هر انگیز دریش جشن داشت. در کتابی بنام "الدراة الفاخر" که در طی سال‌های عزلت و انزوا توسط این تصویردار آن‌گونه که ویران شده بود تیرگی‌های عزلت و انزوا خیونی می‌داده‌بود که در این تصویر بپنه شناشیری‌های از بون‌دارهای عامیانه و فریادات و امیدهای بسوی انجام عوام هست‌، اما برای غزالی که شاید مدل دیگری روزهای عمر استاد خویش - امام‌الحرمين - آرزو داشت بر اعتقاد پیرزنان خراسان بسیار دیگر دنیا‌ها او قناعت ایمانی بود، خالی از شک و تردید. عالم ملک که در دست به‌کران ستمگران، وخدای ناشی‌مان از ریشه‌انداز و ناسامانی اکنون است مرگ نوعی حرکت به‌های او ده‌ئی خواراً بود که تاماً از این داده‌ها، اینجلا پیدا و تهیه‌های نهضت پیامدهای زندگی‌ها نمی‌رسد اما اعیوب‌رود در این باره و عید‌ها و رده‌اند که ناجی در بحبوی آنها نیهه کرد.

شیطان بوسه‌های درون انسان آوانی می‌دهد که لذت‌ها و شهوت‌های این‌جذاب نقدست آن‌ها نه به‌واسطه است کسی خبر ندارد. آن دربای مبی و راهی که ازدوم شنایی دهد هنوز برکسی نگشوده‌اند، در صورت چرا! این این نقد راز دست داد ر دل بانان سودای نسیب بست؟ در مقابل این اندازه‌جوایی که غزالي به وسوسه شیطانی می‌دهد همان است که پیش از دوی نیز بی‌هد عرضه شده‌ام و شرطی با استقلال هم تعبیری از آن ست؛ اگر آن‌جا خبری هست هر اهواز پره‌مان کاوی داده است وگر نیست وی از پره‌مانی کاری خیونی چه زبانی دیده‌است؟ حتی ابولا و سه‌مایی‌مغرو شاعری‌نیای عرب که همین‌اون‌هار و بدری پیش از ولادت ایبوحمد مرده بود با آن‌همه تردید و حیرت بار در تدل از همین‌اندیش کنینه می‌یافته.
منجم وطبیعی می‌گویندکه مردگان دگر بارزندگی نمی‌شوند. من می‌گویم اگر حق باشد که از جزیی دا از دست نمی‌دهم، اما اگر حق باشد شماپردازه زیان کرده‌اید، این بدان که تز مسلمین وصایت یک جواب آن‌ها در تقلی می‌شود شاید این ممکن است. یک لحظه‌انداز نیز کنن اما آن‌ها سیب‌سیکی عارفی در سفر یافته‌اند. این‌ها توانت قانع کند یا نداده که از آن‌ها رستگاری وقی ورای یاهره و پارسایی اعتقاد و یافتن باشد آیا سیب‌سیکی توانت شد؟ دریش‌وز زینان‌ها برای همین چه که آن‌ها برای دل بارور ندارد تکلیف خوش را انگام می‌دهد هرچه نفاوت نخواهد بود.
سبک و آثار

(در آورده که غزالي از سفر رهايت وگريز خويش آورده و تمام دگرگوني‌های افراشيتی ای در آن انفعال داشت کتاب شگرف احياء العلوم او بود احياء علوم الديन كه حتی در آن روشهای جزی از درس وكتاب نيز ارنارد دروستان روحاني وبرکساني كه در آن قيل وقال مدرس مجرد القي ايماني راجست و جو جو كرده مي خواند. پيش از آن كتب، آثار او رنگ کلام فقهيان ومتكلمان داشت وبا اين كتاب بودكه در وجود غزالي شخصيت نازهي طلوه كرد.)

در حوالى دو روزی چه در جزو يادداشتى جرجال را با لحاح و زادى از ديدگان مطالبه مي كرد، كي بدنه كه خودش بيودى كتيباها خواهد نوت و توجه به ورادكشت تي و يادداشتهايي كه ایسخانان وينقل خواهد شد همه جا از خرایان تا شام و بيت المقدس دست بيدست خواهد كشت.

در واقع بهشت عمر او حتی رساله‌هاي عزلت وانزوا در تحرير و تأمل گمشت. فراد از مدرس درابطاوا با كتيب په جزارت نكرده بود. حتی دلتنگى‌ها
فراد از مدرس

وهیا را که از درس و کتاب داشت، باز در احاظهای فراغت با
کتاب درمیان می‌نهاد. بعلامدآ نه‌چه وی را به فراد از مدرسه واداشت،
غورد طبقه‌ها و جاها طبیب‌های اهل مدرسه بود، ادب صوفیه و افکار اهل
عفران حتی در دوران قมาตรه در برن‌گردی‌ها نیزی توانته‌ای انس وایمنی به‌وی
عرش کنند. این رو بود که سال‌های عزلت وازدا هم برای وی بی حامل
نماند و حتی از رقت‌های حاصل عمرش در همه سال‌ها بوجود آمد.
احیاء العلوم. اگر در احاظهای فراغت توانته کتابان مثال احیاء العلوم
بنویسد، یا حتی قسمت عدم آن‌را طرح کنده اذكر از آن جهت بوده که درهمه
عمریک لحظه از وقت خوشی را ببطال نیم‌کند.

در همه عمر تمام اوقاتی حرف مطالعه، تفکر، حفظیع‌یا عبادت
می‌شد. در حفظ‌ی اوقات او اکر درتدوسی و تفکر یا طاعت وعباداتهم
نیز کننست مصروف‌نوشن بود. دایم کتاب می‌نوشت، دایم یادداشت
می‌کرد. درعرجه می‌خواند، درعرجه می‌اندیشید، و در هرچه از وی
سؤال می‌شد چیز می‌نوشت: درباب قرآن، درباب فقه، درباب کلام، در
باب منطق، درباب فلسفه، درباب صوفیه، و درباب همه چیز. اگر فقیه‌
ا نبوده‌ی حضرمی حق نداشت که بعدها وقتی از وی درباب جواز قرایت
آثار عزالی فتوی خواستند نوشته‌اکه وی مهلک نویسنده‌گان بود؟ اکثر
اوقات این مهلک نویسنده‌گان اسلام صرف تألیف وتحریر می‌شد. درباره
تعدادی اثر اد سخن‌های گراف گفته‌اند. چنانکه به‌غرض موارد هم تألفات
دیگران دا به‌وی نسبت داده‌اند وهم نام پارسی کتاب‌هایش دا چندین گونه
ضیکتر داده‌اند. خود وی درنامه‌ای که ظاهرآ مبوض به‌وی‌آخر عمر وی بود
می‌گوید که نیش از هوافت اکتاب درعلوم مر بوط به‌دن نوشته است وشاید
در الیون غیر دینی هم تعداد کتاب‌ها، ایش قابل لاحظه باشد. معنیداً در تعداد آنانی به‌پرداز می‌ماند و شماره‌آ نهایاً به‌دویست وسیع‌تر سان‌دیاند.

که البتة بعضی از آنها نام‌های مکرون یک کتاب است و پاره‌ای دیگر جز مقالات کوتاه نیست. تمام آنان آثار به‌ندر عربی است، این که هم فارسی.

البتة غزالي قریحة شعرهم داشت. هنقطه از جند قطعه شعر فارسی

در عربی که به وی منسووب شده است بلهکه از اشعار گردیده‌ی نیز که وی به‌نام‌سیت، اجای جای رکب‌های خوش از شعر‌ای گذشته‌ست می‌گند، پیداست که این قریحة به‌هجوجه کم مایه هم نبوده است. این که غزالی به‌شوری شهرت نیافت بر شک بدان سبب بود که دهن وی بکرده در خروج قریحة شاعره‌انه نبود و شورها و هیجان‌هایی که بر روح وی غلبه می‌باشد، نه از آنکه بوده که روح یک میزی، یک ازروقی، یا یک لامی را بپکاند درمی آورند. با لایه وی، در آن بلند به‌زوته‌ی فقیهانه که جوانی وی، دار امواج زردی‌ها طلایی‌گر قریحة بود، نمی‌خواست به‌رشته‌ی یک محرقر شاعری صرفرود آورد. چیزی به‌سیمی جهت بود که در این سر یک نش عرن زیادی‌گفته و اجازه داد بهعنوان شاعری نام و آزادی‌ی بی‌پایه. این نه از شعر وی باقتی است نشان می‌دهد که کوینده می‌باشد در سرین شیوه تمرين طولانی کرده‌باشد. اما شعر چیزی نبود که طبع بلند پرواود وی را قانع کند، یا تمام هیجان‌ها و دلبره‌هایی بر نام روح النهار او را به‌دران آورد. اگر وی شاعری را بیشتر می‌کرد شاید شاعری مثل ناصر خسرو می‌شد، مثال عطاء، ایبتها در آن‌چه اکنون

ارزش او در دست است هم از شور و درد محبت سخن در میان هست.
هم ازحیرت و درمان‌گری عقل انسان در دربار سروشیت. هم از خرددی دی آزادگی سوفیان سیاوش سیاوش هم از دیکاری و دو دوی فقیهان دیبا یوست ثکوهوش می‌رود. ممکن هست بعضی از این اشاعه‌ها از اوی نباشد اما اگر فقط یادی‌ی از این اشعار روده او باشد باز در نقد و قریه‌ای اوجای شک نیست.

شاید یک نشان فریب‌های شاعری به اورا باید در آنجا و که در جواز حالات مخصوصی صحبت می‌کند و آن را در صورتی که برای تجربه شوهات نباشد مایه‌ای صفحه قلب می‌شمارد. البته طنین آهنگ افلاطون هم درین موسیقی که درکلام غزافی هست انسانی دارد و عجب آنست که این همان‌هنگی غزافی و افلاطون، را هم نیوانند از رؤی آثار ایوب‌زامدن بنوان تأثیر افلاطون نوجیه کرد و ناپذیر جز توارد نباشد. اما جالب آنجاست که غزافی نیز مثل افلاطون و افلاطون نیز دوک‌ان که انسان در حال مشاهده دارد همچون تذکر لذت‌هایی می‌شمارد که روح قبل از ارتباط با بنده دریافت ایست. بعلاوه این نکته این نیز که فلسفه‌ای از آهنگ موسیقی آرامش و سكون می‌گردد غزافی مربروط به یادآوری نفمهایی می‌کند که روح قیاز ارتباط با انجام بدان شنایی پافته‌است. لیکن آیاکی که قادر تری به شاعری این یکی می‌تواند در چانم‌دانی که درق مساع غالباً نجاویزی به شریعت محصول می‌شود باید گفته‌ای از موسیقی دفاع و ستایش کند؟ غزافی شاعری بوده شاعری را دومن شن شوخی می‌شمارد. البته اگر می‌خواست شعر را وسیله‌ی بیان ایفا کرد و عقاید سازه مثل ناصر خسرو شعری می‌ساخت یاز شاعری از ایندیه‌های زاهدانه و آنکنه انشکای و اتلاف اهل زمانه. اما دوقدرد و شوق عزلت که خصوصاً
در سال هایی گذشته در کنار وجود وی را نمی‌توانست در قالب شعر در این زمان‌ها جزئی از نوع کلام عطاران می‌شود. این شاعر نشان داده که فقط همکارهایی مثل این شاعر و شاعری که در دستان شاعر دخیل شده‌اند غزالي الهام یافته بود. اما غزالي اگرچه‌های هم از هم‌جوارتی شاعر این در روح خویش داشت آن را به‌سوی که در روزهای قبیه نظامی مبارک‌تر بود. با آنکه نسبت به‌وجود و سمع صوفیه چندان بینن بود، بیشتر شاعری را در خویش نمی‌دهد) استغلال به‌سازدند و آن‌ها نبودند زمان محسوب می‌شد و مثل کتب و لو و وحش در انتقال مهیل گات ناهم‌آمد. با آنکه به‌غمر، تا آنجا که نیست ولی یاد داشت، شاعری را منبع تکرده بود و در چندمورد حتی شاعران اما این نرسیده روی حجیت غزالي شاید در خرمان از دفاع حالی که عبدالله جرجانی استاد به‌گزینه بلاغه غصر، از شعر و شاعری کرد بود. آگهی یافته بود اما وی به‌سخنرانی بارزان داشت مخصوصاً فریت و باختن‌هایی که آن‌هاست به‌سازرد و شاعری نشان می‌دادند اودا از اشتغال به‌این صنعت قافیه سنگان باز می‌داشت. لیکن قطعی‌تر شاعری که داشت هم تقریر و بیان به‌این ادعا لطف و جاذبه‌ خاص می‌داد و هم دردشه نش از اثر می‌گذشت. تقریر از در مجالس قدرت و تفویض کم نظر داشت و شایسته بیان یک و اعطای بود این موهبت و عظیم و سخنوری را برادرش احمد در حدکمال داشت و به‌سپری این اندام نوست در نظامیه بغداد چنان به‌حالمان باند، نیابت وی را دارا که می‌نوشت در نظامیه بغداد چنان به‌حالمان باند، نیابت وی را دارا
فراد از مدرسه

کرد و پسیاحت پرداخت و نظر مجلس و عظمت از نیز حتی در بغداد
در مقیاس داشت و دریغ سلطان و وزیر هم و عظمت و نزد عمامه قبول
تام پایت. اما ابوبکر عظیم نورماهم دوست ندشت و با آنکه پادربی
وقتی در مجلسه به داشت و وزرائی سخنداه که مؤثر هم می‌گفت استغلال
بعلوه داشت. اما شایسته خوشی نی خود. اگر در دوران تدبری بغداد هم
گهگاه به موضع می‌پرداخت بعد از ترک بغداد آن را نیز ترک کرد. در
ایده آخر عمر که در خراسان می‌زیست یکبار در مجلس سلطان و عظم مؤثری
کرد اما در این‌آمدهان و عظم هم مثل حضور در آن مجلس تقریباً خود را
مجبوریافت به‌ود. ۷

در هر صورت فریاد شاعری مجلسه غزلی‌ها و نیز به‌خاطر تأثیر خاص
می‌بخشد. حتی مجلس درس اولیز از نون بنا خارجی نود. دریغ سالهای
رهایی و کریز اگر حتی چیزی از کتاب احیاء را تدریس می‌کرد غالباً
mجلاس خودرا با انتشاد اشعار آغاز می‌کرد ویک بار دوپیش در آغاز درس
خواندنی کههم خودش کرده بود گویندگی نیز تأثیر گذاشت و
مهاجرت خاصی به‌خاطر بخشید. سپس بیانش لطف و جاذبه‌ی
مخصوص داشت. باختن شیرین و خالی از ایران‌ها و به‌خاطر متضمن و
اندیشه منظم، وهم جا در حرف فهم و فکر عادی. با نکه مطالعه غالباً
اژغیر عادی بالانزِ بود. بدان دلکش وی آن‌ها را با فهم عادی ما نویس
می‌کرد و این نتیجه به‌شکل از اسباب عده‌اش در شیرت و درواج آنار
اگر حتی در بسیار مرزبوط به‌الهای و حکمت اند، دفته و ایجادی که کلام
فاقدی واین سیما را تاحیدی خداوند و سرده‌ی که کنن در سبک بیان غزلی
جای خود را به نوعی اطلاعیه در دهه که هیچوجه هم مال انگیزه نیست.

در واقع شیوه ای چیزیست، واقع اطلاعیه و ایجادیه، واقع شیوه بی‌چیده، فلاسفه و سبک آگاهی از درک از تکرار این حدیث، درباره ایجاد و اطلاعیه، خود از جنین های اندیشه‌که هر یک از این دو عشوه محاسبه دارد و معاونی، یا بقول های ایجادیه این دارد و آقایی. قابل‌های اطلاعیه، البتة داده و بیان است چنانکه خوانند ها از رنگ جست و جو و نامی‌هل بی‌نازی در کنند اما اقتش مال انگیزه که ازین طول و تفصیل حاصلی هم شود. قابل‌های ایجادیه آنست که مطلب دما بفکر شده، این تکرار در کنند و آقتن این است که خوانند، برای استنباط مقاصد نوئیانده حاجت به‌دست و حس و جوی بی‌پایان وی‌پا می‌کند. ازین روسیه که دی و همیشه و روز گیر دارد تا به یکین در خلیل پذیری ایجادیه می‌شود به چندار مال انگیزه اطلاعیه. درست است که یک اندیشه در کلمات از کاه چندین بار تکرار می‌شود، اما هر یک از این‌ها است تا بهتر و دلنشین تر. اگر کلام این مثال کلمات و اعطان از نکات مشخصون است این تکرار چنان نیست که بخواهد چیزهای واضح را توضیح دهد، چنان است که معنای در هر مثال هر کوهن سکه و ایجادیه از خاطر خوانند به‌زاده. شایدکنتر نوئیانده این نوع وی بتوان یافت که سبک او تا این اندازه دقیق و درعیان حال غنی باشد.

اوج جلوه این سبک مخصوصاً در مکتوبات این منکوبات رشته‌های آنتونیو، وی را در آن سال‌ها گرایش و راهبی به‌نیای انسان‌های عادی، به‌دنیای فیفیان، طالب علمان، وزیران و رجال عصر می‌پیوست. مکتوبات البته بر حسب حال محلات عربی بود یا فارسی اما به اقتضای
حال نویسنده غالبًا مشتمل بود بر تشویق در ایثار و کارسازی و ترغیب
به‌هد و پادراپی. مجموعه‌ی از این مکتوبات وی بعدها تحت عنوان
فصل‌های امام‌نهوری شده‌که شاید از دستکاری‌ها و فرود و رکشاخالی ناشده.
درین مکتوبات که بستری برآورد شده‌اند بازماندگان وی جمع آورده، غزایی غالباً
عقاً خود را در مسائل جاری بیان می‌دارند، از اندیشه و رفتار خوشی
دفاع می‌کنند، دوست‌ساده و یاده‌ای که نوازد و حمایت می‌کنند، به‌خصوص
شاعران و آشناهای جوابی می‌دهند، وزیران و ماموران را بهباد نکوهش
وسازندی مؤدبانه می‌گیرند، حتی اوضاع و احوال عمر را پایداری مواقع
دربین و یا بی‌پره، انتقاد می‌کنند. در تمام اینها نیز خوش و با سادگی
و روش‌های همراه است، قرآن و حديث دستاورد استندال است، ودر عین
حال لحن کلام چنان از صداق و سوزآکنده است که خواهدی
سی‌توانده خودرا اوژده تأثیر آن، دورنگه‌دارد.

اين قوت تأثیر درنام آثار او حتی اینه درفته، كلام، و
فلسفه نوشته است به‌يد و كم معرف همين سبک ساده، قوی، و دلنشین
است. اين سبک سخن از لحاظ سادگي و قدرت تأثیر، تازگي دارد و
محصوصاً درآنگونه آثار كه مخاطب‌انها بهترین خلق بودن غالبًا
همره با تمييز و تشبيه است. اگریان وی‌گاه باجمال و ابهام‌ی مگرای
بيشت در رسالات فنی و كتابیابی است که برای عالم نست. بكار بردن
تشبيه و تمييز كتابه‌هاي عمده‌ا و همچون احياء العلوم و كيميای سعادت
ردا در محصول از ارتباط بیان شاعری‌انه می‌شويد. ازین حيث كيميای سعادت
كه نماهنگ دلپذير از نرل اطلاع ساده‌فارسی را عرضه می‌کند پیشرو
شبکه‌ی باید است که در آثار عظیم و مولوی به‌ویج جلال می‌رسد.
تشهیلات و استعارات ارکه غالباً احوال انسانی را با احوال گل و گیاه و سرک و کوه و جنگل مقایسه می‌کند دنیای آثار غزالي را هم مثل جهان مشوی دنیای جلوه می‌دهد که در آن گویی همه چیز روح دارد و همچنین با انسان حرف می‌زند. تمثیل‌ها نیز چنانست که هرگونه شک و تردید را در مورد دعا و عقاید و برترف می‌کند و در برای بیان آگنده آن از لطف و دقت دی جز نسیم و قبول هیچ داده دیکر برای انسان باقی نمی‌گذارد.

اگر در این باره شاهدی لازم باشد یک مورد آن‌جاست که غزالي می‌خواهد نشان دهد در آنچه با حس و ادراک ارتباط دارد دریافت‌ها نسبی است و در انبات این مدت تأمل معروف ییل و کوران را ذکر می‌کند. این کوران که حکایت‌نیا در حیدریه سنایی و مشوی مولا به‌نتیجه هست.

و طی می‌خواهد در این‌چنین قالی چه نوع موجود است به‌نشانی فیل می‌رود اما چون هر کدام بیک عضو فیل دست می‌ساید تاجار هر یک فیل را شیبه جالبی دیکر می‌یابد: سنون، بازین، ناونان، و جز آنها. تمثیل فیل و کوران پیش از غزالي در مقایسه ابوهیان توحیدی هم آمده است و روش‌گاهانی که غزالي را می‌پذیرد کتب ابوبیانش را روادان باوند مورد نظر داشته‌اند ابوبیان می‌حکایت دا با نام افلاطون می‌رود شوامه‌ی آن از این هم کهته‌توست.

مورد دیگری‌ی است که غزالي می‌خواهد بیان کند که انسان در تبیین امور عالم فقط سبب‌های مرگی و زندگی را می‌بیند و به‌هیچ جهت از خدا ندکه سبب‌است محبوب می‌ماند و در افتادن مدتی تمثیل مورچه و خط و کاغذ را هی‌آن‌که در کلام مولوی نیز‌هست مورچه و حقیقت‌هایی
رو اک اک دو کاغذ نوشته شده است می‌بیند بحیرت می‌افتد و آن‌ها را به یک‌دست ممنوع می‌کند که نگردن‌ها نقص‌های مورد دیگر که ازو
یک‌دست است نگشت را نیز که قلم فرمایندار است می‌شناسد می‌کند و آن
همه نگش راکه برکاذب‌هست به‌انگشت نسبت‌می‌دهد اما انکه درمی‌باشد
که انتش را دست بحرکت می‌آورد و آن نیز مقام‌هاراده و دوست
کم‌است و قول غزوالی آن‌هاکه چشمیان وراث‌علام محسوس چیزی نمی‌یابد
کسانی هستند که در واقع پست‌سیتون‌خیم‌گزاران را بجای پادشاه
هم‌کیند.

یک نمونه هم آنجاست که می‌خواهد نشان دهد، انسان یهودی
می‌کونند آقای را در واقع فعل حق است بدخواه ممنوع کند و درین
باره طلیق را مثال می‌زنند به لحبت‌های خیمه شب‌بازی را نگاه می‌کند
و می‌پیمانند که آن نشان‌ها از نیروی خود حکم‌کت می‌کند. کودک از کجا
می‌دانند که سرنخ در دست دیگری است و این لیست‌ها فقط بازار باشند
ار حکم‌کت دارد؟ آن‌هاکه در جریان کاراها نه نخ را می‌بینند ونه انتش
را، کودکانی بیش نیستند فقط عارف است که درای این نمایش‌ها هم نخ
باره‌ک اسباب دا به‌مکاشیه قلبقه می‌بینند وهم انتش‌نوازانی راکه حکم
نخ‌همه از آن‌آست . کوته بینی است که انتش‌های فقط به‌نخ خیره شود و
در ورای آن انتش‌نوازندی راکه حکم‌کت نخ ازآن‌آست نه بیاید
چشم فیلسوف فقط سببها دا درامور عالم می‌بیند و ورای این نخ‌هایکه
وابسته به لیست‌هاست چیزی نمی‌باید اما عارف در ورای نخ انتش‌را
می‌بیند و اراده‌ی راکه انتش‌های حکم‌آن حکم‌کت می‌کند.

آیه‌ب غزائی را در اوردن این‌گونه استعارات و تمیلات کمک
می‌کرد قریحه شاعره‌ای او بوده‌ای او اشتغال بی‌علامت و زهدان را در خسوف 
می‌افکند. لیکن در تمام آثار وی این دوی شاعره‌ای یک درجه محصول 
نبست و احوال زندگی هم در آثار خود گوناگون ادوار عمر وی همه چاپ 
گونه اعمکاس ندارد. اگر درست است که سبک عرف خداوند سبک و 
در واقع خود اوست دگروز همواره غزالت هم نایوجی پایست درسپک 
بیان یا دگرگونی هایی پیدا آورده باشد اما توالی این آثار هم خود 
نقطه نوعی دگرگونی نام‌یافته را درسپک اونشن می‌دهد بلکه نیز حاکی 
از دگرگونی های فکری اوست. حتی تمامیات گونه‌گون هم که بعضی 
موارد درین آثار پیش‌می‌خورد ناشی از همین دگرگونی های فکری 
است.

اگر در بعضی آثار او تمامیات مختلف هست این نکته می‌باشد 
تا اندماهی سرای باشد ازکرده مطالعات و ازتنوع رسته‌ای که در طی 
سالها، اندازه‌ها و ریا بخود جلب کرد. خودش محور نقل می‌کند که 
کتاب‌هاي هر طایفه از فلاسفه، ملک‌محمد، باطنیان، وصوفیه را با دقت و 
بصد جست و وجیب خواندید. است. آیا ممکن نیست بعضی اوقات 
نه درن کتاب‌ها واقعاً حرف‌هايی مقبول باقی‌ماندند؟ اینکه در بعضی آثار 
زنان از قبول حرف‌هایی هسته‌ای خود بعدها با آن حرف‌ها مبارزه کردی 
است به‌یکی که نمی‌تواند به‌هگاه تردید در اسلام آن‌آن باشد. ازکجای 
غزالت قبل از آنکه عقاید حکما در دو کد خود یک چند آن عقاید را 
قبول نداشتی است؟ قبل از روی نیز امام اشعری خود مدت‌ها یک متعنی 
بود وسیس اعضا را معلول بگشت وبا آن‌ها بنای مبارزه‌گذشت. وقتي 
خود او خاطر نشان می‌کنند یک بحران‌های شک و تردید در تمام آن‌هی
آموخته بود، درنما آننیه انگیزش‌ده بود شک کرده و همه راکن گذاشت.
چه مانعی دارید که آن‌چه بعدها مورد شک یا انکاره واقع شد پیش ازین حالها یک چند مورد قبول اود واقع بوده باشد اما حتی بعدها نیز مورد اعتقاد.

عبی جویان در بیانه جویی برگزاری از همان روزگار حیات وی افرات گردند و بعضی مسامحت‌ها که شاید درباره‌ی از آن‌ها بی‌افقت می‌شد و وجود آن‌ها از ابتدا بی‌تروق ذهنی متحرک و بی آرام اما حقیقت جوی حکایت می‌کرد از آن‌چه بود، بی‌بزرگ‌تر جلوه دادند. مدت‌ها بعد از روزگار وی نیزکسانی از مشترکان سنی‌که با تمام یا بعضی عقاید وی همداستان بودند برای آنکه حاصل کار اوراکم ما شاهد بودند یا بآن جهت که رو آن‌هیم چیه با خود هم‌هاهنگ و هم فکر جلوه‌داده بانشد درصحت اقتباس‌هایی از آن‌ها به همکاری کرده‌اند. چنان که این الصلاح شهرزوری که به‌طور خودگردی از وی نقل نموده‌اند که به‌عنوان نهایی به‌عنوان غیره‌ای منسوب به‌وسیله‌ی از اثری به‌عنوان نمی‌دانست و مجوع می‌شود. البته در کتاب این‌اتساب جای بحث‌یافته‌ام شک این الصلاح مبنایی محقق

در حقیقت در کتاب هست که عنوان مصنون دارند و به‌غنایی منسوبند: المصنون الصغر و المصون به‌عنی غیره‌ای. اینها کتاب‌هایی هستند که موجب عنوانی که دارند از تأثیر میرایست پنهان بمانند. مگر درآن نهایت سخن‌هایی هست که میرایست از تسارت تأثیر این کار باشد؟ مصنون صغر جواب‌هایی است در باره‌ی چند سؤال راجع به روح، نفاج، شناخت نفس، لوح، فلام و امثال آنها که روی هم رفته‌اند چه‌کسانی
شان می‌دهد اسرار نگفتگی در برندارد. اما المان هن به عیار ماده که اینم اصل و حتی سبکی در حبس انسانی به‌گزایی شک کردند. وارد در منطق شناخت برویت و شناخت ملایم بخش و نشانه حقيقة معجزه و احوال بعد از مرگ این انسان در کتاب تصریح به‌قدم عالم می‌یابد و نتیجه علم حق به جزئیات و همسنجن نتیجه‌هایی به غزالي خوش فلسفه را بسیار آنها تکنیک کرد. این اصل و با آنکه انتساب کتاب را به‌گزایی مورد ترکیب می‌یافته در عین حال خودش این انداده در حق غزایی ارفاع اشت کَمنه عظیم (1) ای راکه بی‌چاره‌گفته بود منطق مقدمه تمام علم است برود بی‌خدا و این اعتراف را برود وارد نکند. که کدام یک از انتساب‌های اهل سنت منطق استفاده کرده‌اند؟ پیداست که سپه این اصل و با آنکه انتساب کتاب به‌گزایی وا می‌دارد اقوال فلسفه و اهل منطق است که درآن هست آما اگر این کتاب مصنوع واقعاً از‌غمالی باشد بعید دیست که آن‌ها در دوره‌ای نوشته باشند که اشتغال به فلسفه نظام است و این‌در نمایش که کودست انتساب آن را به‌گزایی تأیید کند در رفع مهم‌سرد شتبان اقوال الفسفه نکه می‌کند درین صورت ذکر احیاء در آن مکان است‌الحاجی بیش ناشود و داده‌های مصنوع صغری‌هم جای بحث و حضی این‌بری آن را به‌نویسندی دیگر نامش ابوالحسن مسیبی سری به‌منصور می‌دارد و بعضی قراین نیز هست که این انتساب را تأیید قوانین کرد. بدین‌گونه اگر درصحت انتساب کتاب مصنوع می‌خواهند، جای ترتیب و باش کتاب مصنوعی بر عیار، دانه‌ی هم‌جه نمی‌توان ته‌تابان سبب کند که در آن حرف‌باری از نوع حرف‌های فلسفه‌هاست از‌غمالی نداشته؟
درست است که غزالي سروالی از همه اقوال فلسفه، باطنیها و مظلم‌ها و بعقول صحیح‌گری ایجو اما علاوه به برهم و اجناب از مسلم به معامله که لازمه حقيقة جویی بود تا معلوم یا دیده کند. دلیل استعدادی فقری بوده که اشغال‌طولا بی‌آثار فلسفه آن در وجود غزالي تقویت کرده بود. آیا غزالي با وجود نحاشی و انتقادی که نسبت به فلسفه و فلسفه‌دان داشت و قویاً با شیوه فلسفه هم رابطه داشت، را قطع کرد؟ این چه یک شاکر در مسیری که در آن بارگزاری بوده که شیخ ما در بطن فلسفه داخل شد و بعد از آن به آید نتوانست. فقط تا این حد درست است که ابراهیم اگر فلسفه را در تعدادی از عقایدی که منسوب به گری داشت نپذیرفت نمی‌توانست نه تنها به‌طور راستا از تأثیر شیوه استدلال و از کنون منطق آنها بر هر چه دیگر شب (اهم دو چشمی خواست. خود او نیز در رد فلسفه به برهم و استدلال آنها به‌طور کامل به‌طور کامل و با شیوه فلسفه و با سلاح‌های آنها به‌وجود گوشیم‌می‌رود. همین‌طور به برهم و استدلال هم یک عصر مبهمی‌بینا بود که مختصات‌الصلی آن سادگی بود و دروشی.

کثرت آثار غزالي پیش‌های هست یا از خاطری که دایم در روز و تفکر بود خلاف انتظار محسوس نمی‌شده. چون تمام عمر درفراز و فشیب روزهای عسکری نگمی‌دهم، در سکوت و خلوت سال‌های گذشته و رهایی هر انگیده‌های مسکن بود غزاآی را به‌تأیید رساله‌ای یا تألیف کرده و از نصیحت و نیز اشاعه این‌طوری که دیمبتاده و با شیوه از اشاعه اهل تصفی. تعداد زیادی از آثار انعکار سعی بارزی است در تحقق بخشیدن با ایشان کم‌کم و ایشان جهت
من بوط به مسائل و اوضاع عصر اواست. حتی درین آن‌ها آثاری هست که برای جواب مسائل طالب علمان تئه شده است یا به‌ره‌حال برای پایش کویی به‌نیا‌پایی مربوط به‌اهل مدرسه.

بعضی از این آثار بسبب قوت بیان و قدرت استدلالی که بالفن تأیف همراه است، ترد علماء ادیان دیگر هم مورد توجه شد، و تقلید انجامه می‌زبان عمل و یو راکی در بیان تفاوت بین عمل صالح بوده که در آخر برای انسان سود توانده داشته، و آنچه کار نیکی هست اما در آخر تسوید نخواهد داشت، صدق و حسی مالی بی‌پایان وفات غزائی یک تن ازعلالونه‌هود از اهل برلیونه اسپانیا، نامش ابراهام بن حدای بن سموئل بن‌عمیر یک نقل کرد و تمام آیات قرآن و احادیث رسول راکی در سر بود به مطالب توزیت تبیل کرد تا از مجموع کتاب، اثری ساخته باشد که مربوط به تعلیم یپهود توانی‌شد. خود غزائی کتاب را در مساب مسائل عصری خوش تأیف کرد و برای جواب پیشکش دکترای این مسائل در مسلمین در جریان بود مسئله‌رستگاری.

غزائی که کیمیای سعادت را در تربیت و اخلاق می‌جست‌الله مثل تمام مسلمین عصر خویش می‌اندیشید که سعادت در دنیا و اخیر بستگی دارد به علم و عمل، اما کدام علم و کدام عمل؟ در رسالهی بینام‌فیلیاز الالم‌که‌شیطید ندانده‌که آن علم کدام است و بعد میزان الالم‌دانوست تاثیر دهانه‌که در آخر برید اینسان می‌خورد کدام عمل خواهد بود. معیار الالم در واقع چیزی جز منطق نبود اما غزائی بانعم مخلص شک به فلسفه‌ی بونان داشت غیر از منطق، برای علم هیچ معیاری

Barcelona
تیم شناخت. معرفت صوفیه گزایی دربیان میرروحانی خویش با نجا
در این جهته چیزی دیگری بود و بروی هم با مسایل حریریه نداشت.
اما در آن جهت تعلق به محسوب وظایف داشت هم بریان و عقل میزان علم بود،
وهم علم محدود به حدود خویش میشد. در قطعات المستقیم گزایی نشان
می داد که علم حد دانش‌آمیزی مخصوص به خود دارد و کسی که بدان حدد
افدنه آتشانست ناجد تداد که یک پیشوا مصون از خطا آن را بیان
یاموجود و بیدنگونه غزایی درن رسائل درمورد "تعلیم" قول باتنه‌ها را
پی اسید شرد. این نکته یک از مرحله مهم مسائلی فلسفی بود اما یک
مسئله‌روز. در تعداد بسیاری از مسائل غزایی بانی می‌کودند آنچه
را درجویی علمی عصر مسائلی روز تلقی میشد موضوع پرویز و با رمی
سازد.

تنوع مسایل موردد بهت او نه فقط ناپای یا وسعت قلم‌بر تحقق
و مطالعه بود، بلکه تا حدی نه ناپای یا اهمیت و وحیدت مسایلی بود که
در محافل علمی عمر رواج یافته در جای داشته‌اند. این دوست‌که رسالات و
کتاب‌های او آگاه بدون توجه بمسایل عصری و فقط به عنوان یک سلسله
نایپوسته مورد مطالعه واقع گردید، یک‌سانه تحول و توانائی مستقیم یک فکر
منظم شدی یا عرضه نیا کند. ازجمله، دریک مسأله مربوط به فقه
طرز ورود و تأثیر حوادث عصر را نشان می‌دهد: مسأله‌ عبارتی از
مسأله سریجیه منسوب به‌ایبولا احمد بن سریج شافعی (م ۳۰۶ه)
که فقهی آن دارد "در طلاق" و "المسأله الدایره" هم می‌گویند و دارقطی
محذق معروف ابن سریج را بسیار شهیبی که بطرح این مسأله در
انهنای پیدا آورده بود درخور حمایت می‌یافت. غزایی در اولین سال
ورود به نظامیة بغداد دریان پاره رسولی نوشت بنام غایة الفور فی درایة الدور و در آن راجع باین مشاكله را دری اظهارکرد که چند سال بعد رأی ار دریان باب عوض شد و رسولی دریک راجع با بمساله تألفکرد بنام "غور الدور" و در آن رای خلاف دار سابق اظهار داشت. مساله دکه فقط یک فرض فقیه است شاید انجهت عمل اهمیت چندانی نداشت اما در زمان غزائی مخصوصا مقارن ورود ار به بغداد تبییغات مخنی بطنی ها و رسم سوگندنها مخنی که پنگام اخذ نیش در نزد آنها متعادل بود بآن رنگ مشاكله روز می داد و قیمه را وامی داشت که در قنوتی، به بعضی مصالح روژ نیز توجه کند.

اصل مساله این بود که اکر مردی بزن بشکوه مخنیه که یک بارتا طلاق گریم باان مفعول است که پنگم ار از این سنار ترا طلاق داد. درنصورت اکر بر این یک طلاق را ایقاع کند آیا سه طلاق واقع شده است یا نه؟ مساله متضمن دوراست چرا که طلاق لاحق در سورتی نافذ میشد که طلاق سابق معتبر باشد در عین حال اگر طلاق سابق بتواند معتبر شناخته شود دیگر عقد تنومنی بین زن و شوهر نیست تا طلاق لاحق آن را الغاء تواند. اشکالی که ازین دور پیش می آید سبب شده است که حقوق مختلف برای مساله فرض کنند چنان که بعضی قابل تشخص باینکه اصلا طلاقی واقع نشد است و بعضی بهدوم قیم طلاق حکم گردید. در عین حال غزائی در هنگام تألف "غایة الفور" ظاهری ای بملحظة مصلحت کسایی که در آن ایام مخصوصا بوسیله بطنی هاگه گاه ناجار سوگندن و مخنی به طلاق، یادکننده قنوتی داد به عدم وقوع طلاق. در هنگام تصنیف کتاب المستظهری نیز همین رأی داد و درین کتاب نیز مساله
واردینی گونه جواب می‌دهد و برداشت که نظر به دفع حیله‌های دارده‌که
پانته‌ها بته‌نشرت می‌یافت‌های پنهانی، با سوگند‌هایی که براساسه دل‌ان تحمیل
می‌کردند. آن‌ها را بخودی در روز گونه‌شوارهایی می‌انداخته اند.
اما بعداً در این رواج خوش تجربه نظر کرد و راه حل می‌قابلی گرفت
و قوی‌تر طاق. بسیاری‌گونه‌سالات کتیبه غزالی‌نیز اگر بتوجه‌بزمان
تألف‌هایی و توجه‌رگیرند، حاکی است از تحول‌پای‌فکری پاردرت‌های
مرتبط به‌زمان. در بعضی جوازات، فقط با توجه به تحول فکری غزالی
است که می‌توان احتمال آن را به وی تأیید کرد. از جمله‌الدیره‌یافته‌ا
یاک رساله‌نیز است راجع به مرگ و آن‌جهت‌ماناری آن هست‌قبر
بهشت، و در زمین‌های زاهدان، و بسیار محدود، امام‌شکا کوناری‌بجی
علاقای و فلسفی است که تأثیر حکمت یوتانونی خاصه فلسیفی نو افلاطونی
در آن پیداست. هرکدام از این در رساله‌مکرفر طرح‌فکر ذور‌بی‌ای
جایی است یامصرف حالی‌ان‌حاوای ارواحی اکثر اگر‌زمینی در الاضداد
فی الاعتکفااکرده به بین در کلمات را توجه و تبریه کنند، و سایر آن
را همچون بین در ذات وصفات، اثبات نبوت و جزئ‌انها با اهمیت جلوه
دهد، بعدها درالجلم العلوم یک‌دشنه دهد که مذهب‌سلف در باز ذات
وصفات، و در دباب افعال خدای است و چون و چرایه‌ی که اکل کلام
هی‌کنند برای عالم‌زیان دارد و پاد از آن اجتناب‌کرده. در الابسطره‌ی
کلام شیوع خاکیه حس تأثیر مذهب اشعر، نوید در دین‌ها، و در باب‌الشعر
در زمین‌های‌از آزاد فکری که نظیری نشان‌داده که در دین‌ها، و در باب‌الشعر
بود. درین رساله وی نشان‌داده‌مخالفت با بام اشعری آن گونه‌که
یی خبران می‌پنداردند نه گرفست و نه زندقه چنان که مخالفت با هنری‌ک
از مذاهب دیگر هم کافی و زندگه نیست کافی فقط عبارت است از تکذیب
بی‌غم‌ب چنان که امانت هم چیزی نیست جز تصمیق تمام آنچه پیغمر
آورده است.
همه این آتار بیش و کم مربوط به‌مسایل علمی دوز بود، یافته‌ی آن
آن مسابله را بر می‌انگیختند: حوادث دوز. آنچه مربوط باین گونه
مسابله‌ها و گرفتماری‌های مربوط به درس و بحث کنتر بسغزی‌الی می‌بالد
توجه بدانی می‌داد کاری بود از‌مقوله رسلاله الطیر. این رساله مختصر
تمام آثار غزالی نظر ندارند و دریغ است که استغلالات دیگر قربتی
آفرینندگی ذی زا از ابداع نظایر این گونه اثر باز داشته است. شاید
به مهین سبب بود است که بعضی در اشتباب آن شکوره‌دانه اما فکر ولی
کلام غزالی در أ.ن. ذی‌چنان پارلست که اشتباب آن‌را ببدگانی از جمله
به‌شاخ شرقی غير‌ممنک من سازد. رساله با طرف فکر غزالی شاهد
دارد و در خلائخ ادعای مسیتی که آن را مربوط به ادایل عمر غزالی
می‌بندارند، با بید مربوط باشند به‌دوره رهایی و گریز. ترجیح به قدر
نزد آن از دست است که باانام برادرش احمد همراه هست. عطار در
سیادی از آثار خویش مندیون فکر غزالی است منطق الطیر خود را بر
اساس این رساله بوجود آورده است واین تکه تقدم غزالی دا در ادباع
قسمتهای عرفانی بیانی کرده‌اند، ایباد این‌سئنای اسم آن‌دازد و قسمه‌های
فلسفی آن.
رساله الطیر غزالی قسم رمزی شاعری‌هایی است دربار سفرمران
که در جستجوی عقیداً بی‌آنکه از‌خواری‌ها و سخن‌های سه چه دراهست
اندیشه‌کنند قدم در طریق طلب به‌نادیدن، سختی‌ها همی‌که در دره‌هنت


فراد اندسده

که یشت آهد بیاریا از آنها تهیه شدند، و آنها به دریاپان را به عنوان‌گاه عنقا رسیدند، از درگاه او جوایز جز اظهار بین نیدند. درین داوید، مرغی‌مرغی چنین سر و سلول عارفان را بزرگان زمینی برکد که شوق و نیاز آنها بردرگاه حق جوایی جزبی ناذازی ندارد. با این‌همه وقتی مرغی‌مرغی بی‌غرقاب از می‌خورد یا از ناذازی ندارد، این سیر روحانی که حتی از رنگ‌منو و دریده‌ی نوعی وحشت وجودی آن‌گونه‌که در مرطوب‌طریع عطر هست‌خالی است، وصیفی از سلول عارفان است که مرغی‌مرغی، با توجه به‌طور این‌سنین و شاید نژاد‌یادی از اهالی از راه فکری‌الملی، آن‌ها به‌قابلیت

صدایی رمزی در آوردید است.

درست است که این نوع یافتنی‌هایی، شخصی و تحکیقی از دریافت

د بی‌خود آسمان‌ها از تاریک خود سلول شخصی را، در یاده و عادی از رمز و نقشه در جای دیگر نیز بیان کرده است در منطق‌الشال. این کتاب دا مباحثی از پیام سال بعد از پیام منفی‌دریگر و راه‌نورد که دو واقع دروس‌البیان عمر خوشی در خراسان نواست بی‌بیان آن‌گونه‌که آن‌ها نادر آرزوی آشتی است که در توصیف آنها نه توجه به‌میلاب دوز داشته است نه اعتنای بودوسه‌های اهل مدرسی. نکته‌جالبی که در سر گذشت جلو مدار سیر روحانی این‌گونه ازبین و تعریفکری از صرف آگاهی و بی‌همانی‌جای

رست. فقه، کلام، فلسفه و زندگی در عصر و نظامی فقط او ایجاد و مشغول داشت نه مان‌جایی برندی که از اهل آگاهی کرد به بود. نهایت آن‌که علاقه‌ی یک به‌تصوف در آگاهی تلفیقی بود و در پیانه بی‌بیان بود بر

Odysséée
تحقیق - بر ارزیابی فلسفه‌های عصری. گذشته از ازمدرسه به خانواده بود و با آن که در خانه‌ها سال‌گذشته در هر روز بازیکن‌های محلی پرداخته بود، سپس سر انجام سرآغازنامه پیروان آرد - خانواده طوسی اگر درست است که در این دوره تغییرات جدی با بهره‌برداری تاریخی آثار وی نمی‌توان تحقیق کرد. این نیز کاری است که تنها در مورد آثار عمده او ممکن است و در این وقایع از هر یک از ادوار می‌تواند باقی است که در صحبت انساب آنها چاپ نیست و طرز فکر غزایی را در آن دوره از عمر نیز نشان می‌دهد.

در آن هنگام که برای تحقیق و تأملات آغاز کرد، دانش طلبان از علمه واقعی به دنبال علاقه می‌ورزیدند و بحث در آن‌ها، نهایتاً در سمت هر یک از این دو مقوله در می‌آیند. در مورد اختلاف بود وسیله‌بود برای خود نمایی فقها علم خلاف. ازجمله ابوا‌سقز شیرازی چنان در علم خلاص نهارت داشت که مخالفان‌اش می‌گفتند اگر شافی می‌باشد و نه که تاریخی کردن دیگر علمی برای او تحقیق نمی‌ماند. در دوره‌ای که ابوحامد در جرحان و نشان وارد می‌کرد علم خلاف مایه امتیاز فقها بود و صنیف کتاب درین بانه تزد طالب علمان با اهمیت نلیش می‌شد. بسیاری از فقیهان عصر دین سالها کارشان باسیجگویی به‌این ناحیه اهل مدرسه بود. بعضی شاید تمام علمدان به‌همین خلاف‌ها منحصربیش. ابوحامد تا قبل از این چیز بهعنوان فقه دِرخواه‌های بود، احترام آن‌ها در منطقه‌ای سایه‌گونی در این دوره اولتاپ می‌شد بعداز اعماله جراحان در اولین وارد و خلاقانه بود. تا تأیید زد طبیعی بودکه نخست به‌فقه روى آرد و خلاقانه.
در عهده اولین کتاب جامعی که تألیف کرد، البیض بود که آن را ظاهر گردید که در عصر نوشته آماده اقامت درسالانه ای در دانشگاه تهران نماید. اما آن کتاب خود از دو دو بخش تشکیل می‌شد که یکی، کتاب استادش بود، امام الاحرامین، به‌ینه‌ته، البیض از بسیار مشتمل بر جزئیات مسایل بود، چندان باب طبع دانش‌طلبان و نشست و گزارش‌های ناچار شد آن را مختصر کند، اقوال ضعیف، احتیالات نابجا، و تعرفه‌های ناورده، بود. وقتی کتاب یک تألیف نازه را البیض نام نهاد که کتابی می‌خواهند بود، نه بسیار مختصر و نه چندان مسول. اما چنینی بعد، لازم دید آن راهم مختصر کند، جهت‌های تازه‌تر بر آن بیشتری و در کلی تجدید نظر آنجه را تجدیب و اصلاح در آن ضرورت دارد انجام دهد. کتاب تازه‌تر که بدنی‌گونه، بدانا و لحظه نامیافته و ووقع‌العاده مطبوع دانش‌طلبان گشته، الوجیز شاهکار به دوری دراضفه شافعی، تلقی شد و در حق آن سیاست‌های گراف کردن حتی کفتن که اگرگزی دعوی، بی‌غبرلی می‌کرد، الوجیز می‌توانست مجزه‌ان باشد.

البته در فقه که مهمترین اشتغال خاطر غزایی بود، دیگر کتاب‌های کوچکی نیز تشیفی کرده‌بود، به‌همان سببی‌که در واقع جزیی جز اختصاری تلخ‌تر دیگر نبود که آن‌ها ابومحمد جوادی- پدر امام الاحرامین- از کتاب‌هایی که بدون بیان مختصر می‌توانست فقه و با صورت مدنی غزایی را همچنان وادار بهحقق و تأثیر در بین مسایل کرد. در خلاف که در آن روزه‌ها عرض‌سافرت آزمایی فقه او بود و مأخذ الگونه را تألیف کرد، در بیان موارد اختلاف بین پیام‌ها و شافی‌ها. بعدها کتاب‌های دیگری در تنابید آن تألیف کرد.
تحقیق المان. باری اشغال بیافرده تاثیر از وسایل خلاف حلال و حرام.
بودن به نظامیان بخود غزالي را رهایدار نمی‌کردند و حتی در حالی گریز ورهایی.
تعدادی از تأثیر فقهی وی مخصوصاً در دوران نظامیه تحریر برد و تاحذی.
برای طالبان فته در بغداد. درقه غزالي سرا آمد بود و به‌ویژه نیست که
امروز نیز بعضی در دی بچشم یک مجرد می‌گیرند؟
اگر غزالی مخصوصاً به عنوان متفرگ و صوفی و فیلسوف شهرت
نیافت، بود بخک تنها به عنوان فقهی پرگاه می‌شنود زیرا فقه
علمی بود که وی در آغاز حیات علمی خویش استادی از هر چیز ثابتیان
اشغال دائم. حتی وقتی هم قصد در واردات صوت تنها از فقه ازاز
نایستاد. با اینهمه از وقعت در حوادث امام الحرمین وارد شدگانشته از فقهه.
هم اصول مورد توجه وي شد وهم کلام.
در اصول اولین تأثیر وي در همین حوادث آمام الحرمین بوجود
آمد، بنام المنخلو.) این رساله که بر تحریر استاد مبحث بود هم با استاد
اهدا شد. اما فقط نام اخسنی ودل نگرایی را در وی برانگیخت. به‌دست
در مسایل راجع با اصول یک چندر از مهم‌ترین اشغالات ذاتی ابهاحمد
شد. لفظ درک منخلو بعدها یک کتاب دیگر به دریای پاب نوشته.
موسم به‌شکای کفل. در کتاب مسائل مرتب به‌تعلیم، مباحث راجع
بعلت و قیاس، و آنچه را درباره حکم قرع ملحق به اصل بود. برویه.
کرد از دریای که نام آمام الحرمین را، مثل یک در گذشته و در عین حال
با حصرت و تکریم فوق العاده درکتاب ذکر می‌کند به‌ایستاد. که آن را بعد
از وقات آمام الحرمین اما در دورهمی که عنوان خاطره ایستاد در وی زنده
بوده است تأثیر کرده است. (شفاه الفیل در تحقق مسائل راجع به حکم.
فرار از مدرسه

و قیاس و علت، در نزد اهل علم مورد توجه بسیار واقع شد. چنان که بعداً، شرف مسعودی درطی مذاکره کرما بیاپرخراز آزاین کتاب ستایش بسیار کرد و پشتیبانی کرد. یکی از آنها بود که خاطر برخواشگر امام رازی را واداشت.

تا در بعضی مطالعات ایراد کنده و اعتراف کرده اصولاً، بعدها نیز مثل خود قبلاً همچنان ذهن، به حمایت بخشی مشغول داشت. چه در نظریه، و چه در سوال‌های بی‌طرف به‌صورت

در واقع انتقال از کتاب‌های بعثکر، و اعتراف به‌نظریه در بغداد در زندگی غزائی تحولی بوجود آورد. اما قلمرو علیه او را عوض نکرد، فقط حتم و ضوح بیشتر بدایی علیه بخشیده و آن‌ها را به‌سایل روز بیشتر مربوط می‌کرد. فتوی‌های مربوط به، رسا و وکیه‌ای دسی که مربوط به اصول و کلام بود، در دوین دوره‌های متمایز قسمت عمده‌ی از فعالیت فکری غزائی را به خود مصرف کرد، اما کار عمده او در این دوره مخصوصاً عبارت بود از امر و فلسفه و فلسفه. می‌بایست از اهل فلسفه هم یا حذای دنباله می‌باشد، با باتشی بود که فکرستان با تعلیم فلسفه قربت یابد.

دارد. در نهایت تعمیم فلسفه غزائی کتاب‌های تهافت الفلسفه را تألیف کرد و در دو باتشی هاکتاب‌های مستوری، را به نام فضای ابتدائی. کتاب تهافت که تقد رفاه فلسفه و فلسفه بود باهته می‌باشد. سبب به‌کتابی باشد در اصل تعلیم فلسفه و این چیزی بود که غزائی بنام محقق الفلسفه نوشت. یا المقصد في بیان اعتقاد الآول. آن آن جاکه در آگاهی و پایان این رساه غزائی خواسته‌ها را حواله به‌تأملی می‌کند، دو این اقوال فلسفه خواهند نوشت یا تالیفی که آن را اندکی قبل از تهافت الفلسفه تألیف
کرده است و شک نیست که در حدود سال ۴۸۷ در عیان اشتغال تدریس تعلیم نادری و وقتی مثل روز مراسمی امام الحرمین لختی از وقایع را به‌efully
در مقصد فلاسفه مصرف‌ی می‌داشته است. سال بعد در محرم سال ۴۸۸ به‌طور بود که کتاب تهافت فلاسفه را نوشت و هنوز این سال بیایان ترجمه بود که بغداد و نظامیه را ترک کرد. در این سال ۴۸۸

تهافت الفلاسفة با وجود اعترافات‌یا که بعدها اهل حکمت، خاصه
این رشد انقلابی، در آن واردرکردند در افکار مسلمان تأثیر قوی باید نگذشت و آن را می‌توان یک نقطه اعظم در تاریخ فکر فلسفی اسلام
به نیاورد. در کتاب غزی تعلیم فلاسفه‌ها به‌طور انتقادی و تفتان
داده که برغم الفاظ های زیبا و معمولاً که در آثار آنها هست سخنانی را
نیز توان با شریعت و توحید منطبق کافی. حتی در مساله آقازار
کافی شمرده بود و بخستی نکوهیده بود. با آن‌که تهافت الفلاسفة از
رنگ‌های کلاهی و لحی مشابه خالی نیست صدق و صمیمیت در آن هست که
در باب حقیقت جویی نویسنده چیزی گذارده باقی نیست و حتی بی‌اعتقاد
بعضی محققان خوانندگان امر ورودی تواند چیزی از انضباطی هیون، شایر
ماخی و دیج را در کتاب بشرح از رایه. تهافت الفلاسفة مشوق
به الفاظ و عبارات فلاسفه بود و بعد از تصدیف آن، نویسنده تاجار شد در
آن‌یه مخصوصاً به منطق ارباب دارد بارداری نکات را بر خوانده روشن
سازد و تهافت را با تأثیر می‌ماند کل کند. این نزدیکی بود که

در همان روزهای بحران و در فاملیه مدیتی که بین امام کتاب تهافت

Hume  Schleiermacher
Ritschl
وخروج از بنادگذشت بی‌پایان آورد. گویی در حفظه‌های بحران روی‌سایید مخصوصاً برای اصرار از خونگیاری که وی در آن لحظه‌ها درب افتاد داشت ناجا بود به‌قیل رهبر اهل مدرسه پنده جویید.

غیر از تهافت الفلسفه، اثر زندگی در گریه غزایی پیش از ترک بغداد وبیانی تهافت ومقاومت تأثیر کرد عبایتوی از کتاب مستظهر در درد باتشگانه. آیا آن گونه که بعضی بنداشته‌اند، یعنی این کتاب‌های بوده‌اند می‌باشد؟ بیانی‌ها واداشت‌که نظامیه‌ی را رها کند و ناشناش به شام و فقیه بردند؟ یک شک نه. چراکه نه شام و قدس در آن زمان از بغداد برآید ذی ایمان تر بود و هغزایی هرگز بعداً از مبارزه با باتشگانه باز ایستاد. درین کتاب‌که نظراً درزوشه‌ی طرف تبلیغ این فره غزایی تا حذف بر کتابان «الفرقین الفرق» ابومصور بن‌دادی، تکیه کرد از بحث درآن، نه مریض به تاریخ این فره است بعدم خودداری کرد و اشغال بدان را در حکم اشغال به افسانه شمرد، ماهی‌اش از همین عدم توجه به تاریخ. برای وی در این سألاه‌ها به‌خود می‌داد، که شاید این اندیشندگان دی انتظار بود. انجمله درهمین جا بوده و قبیل پیش‌تر از این‌گونه‌ها مجموع سیاست بن عبدالملك را پدر عبدالعزیز شمرد دهمین بن عبدالعزیز را نواده سیلیمان. نبر ازه‌یمین مربالانی در آن‌چه به تاریخ تعلق دارد، دیار این انتصاب که مثل اسفراینی اسملیه و باتشگانه را با خرمیه و بابکیه و مزدکیه و محمره یکی بی‌پایان شد و این انتصاب اگر درسیست نامه‌ی خواه‌نظام الملك هم‌هست مبینی بر عهده بدنام کردن قوم و آن نوع آن که امرز تبلیغات سیاسی می‌خواند و البته در اهر غزایی و اسفراینی، که قصد‌نامه‌ی باست تقد اویل مبینی آن‌های بوده باشد سراست.
آین هم که غزالي می‌گوید اصل مقالات باطنی هارا منسوب به عقایدی کند که خدا پیغمبر و حضرت مقدس امشیر را با کلماتی ناشی از آن‌ها اشاره به تاریخ است واژه‌ی می‌شود که این نقل شدیدی که در هم و در هم قلم‌می‌شد و در قلب باطنی‌ها یعنی بر کی این باطنی‌ها که در دین داده‌اند که در دین داده‌اند.

کوشید تا عرف م Sabha و مستند دعای باطنی‌ها را بیانی‌ها علمی نشان دهد. در پاسخ این سوال هم که اگر مبا مبا هم به شرایط و با این پیامدن مبادی این جراح باید و در این سخنان که از این پیامدن مبادی هر چیزی که در این عقاید یا کم خرد انگیزه سخن به باشد، این سخن به باشد، را با استحیاء خروج می‌کند یا کسانی هستند که آن‌ها مسلمانی که بر دیده‌ها دادند و پدربزرگان از مسلمان و غلبه‌ای نیز صده پیداده و پیشاپیشان آن‌ها یکی بریده یا این‌ها یکی بی‌شتر قصد ریاست جویی دارند. بعضی از آن‌ها هم خواهد بیان و سیله از سایر خلق خلاف باشد. عدمی درک نیز آذان را دوم از این سخنان که روزانه در دیدن عرف و رضایت های آمده‌اند و به بخشی از این پیامدن این سخن‌ها داده‌اند. چنان‌که بعضی هم عقاید فلسفی و نوشته‌ها را دادند و اصلاً منکر این دان و بی‌پایان و بی‌خیال نیز نیز بار آنکه تن به وظایف عبادات ندهند و به‌سوی خواهید تکلیف بر هر دانه بی‌هیمن و به‌سیله واقع بعقیده غزالي هیچ یک از روی تقلید و اختلاف از عقاید باطنی پیروی نکردن داند. همچنین دوی این باطلی‌ها هم در باب تعلیم‌ها می‌شود و وجود اختلافات در عقاید و آراء هزار می‌کند که تعلیم‌پذیر از آن‌ها مخصوص حجت باشد نیز نیز غزالی تمام نسود است و بی‌نیازه در رساله‌هایی که دیوانی فاطمی همه چه در بغداد و شام و عراق و خراسان مردم را بر ضد خلاف عبایی‌ان تحیر ان می‌کردند و به یک‌روی از امام فاطمی
فرار از مدعو

می‌خوانند، همراه با این نظامه، بغداد به‌دست آمده و تأثیرگذار یافته در آورد. درست است که قبل از ویژگی‌های اسلامی بیان شده، بغداد و خودش به‌طور عمده ناپایدار است. اما توجه به محدودیت‌هایی که دارد، نیازمند یک مطالعه است. بغداد به‌طور عمده ناپایدار است.

در مقابل این سوال همکنون، این است که وقتی امام باطنی، و تعیین منسوب به‌طور خاطر باشد، این که توان امام خلیفه بغداد را جنبه‌هایی کرد؟ اگر یک بحث جدایگانه‌ای در کتاب‌های به‌دست امام خلیفه بغداد ویژه عباسی است، از اینکه این کتاب‌ها را انتقادات داده است، ردیاب این کتاب‌ها و جاب است که این است که این کتاب‌ها هم با استفاده از دو جواب، «مستظه» تأیید کرده، و درمورد که خلیفه تو ریشه به‌طور عمده می‌تواند ایده‌های تازه‌ای در بین اطرافیان خروش بوجود بیاد. در این کتاب‌ها هم خروش اکثریتختی بوده است و به‌دست آمده و این کتاب‌ها هم در آخر به‌طور عمده که ویژگی‌های متشکل بزرگی مهیج و اجتماعی شدید است، اهمیت کند و کتاب‌های انسان‌نویسان غرایی به‌عنوان جواب‌های با این درخواست تأیید کرده است.

با تام المستظهر.

اگر آخرين سالهای بغداد و نظامه صرف صنیف کتاب‌های انتقادات
برض فلسفه وباطنیه شد سالهای گریز و رهایی هم که در آنها نهایت رشته ارتباط خوشی را با دنیای جه طلبی‌ها بتولی بی‌گیتی از توجه بهتصویر وتأیید خالی نماند و بعد از پیامی یک دوره خمودی و انتوا که در سفرهای شام و قدس گشته ابوجامد خویشتین را دیگر بارد به داعیه تصنیف وتأیید مواجه یافته -اما این بار نه به صد مشاهده و خودشماری ابتدآ از تمام آثاری که غزالی در جهانی راجع به همه کلام، فلسه و مذاهب نوشته که یک بقای کتاب‌هایی که در دو هر سالهای اخیر عمر به نگارش درآورده اهمیت نیافت. آن‌چه را درقه نوشته دیگران شرح و تکمیل کرده، کتابی راکه در دند باطنیه نوشته یک قرن بعد از وی یک داعی اسمیلی برای جواب سخت داد. کتاب تهافت فلسفه‌ها را برده این رده اندلسی بهمنی کوبیده. مأموری دردناکی که وی آن‌را با تحمل زاده‌اش، هر کراک مخصوصاً بوسته اخبار آثاری باقی مانده‌اکه در هر سالهای گریز و رهایی تألف کرد: احیاء علوم الادین، کیمیای سعادت، و المنفذ من الضلال.

(تمداد آثاری که غزالی درین دوران ازدا و عزلت تصنیفکرد هر چه باشدکتاب عظیم احیاء علوم الادین حاصل تعلیم‌الدهشهای این سالهای گریز و رهایی ازسیمأت، وی اهمیت اعظمی ناخواسته یکی دیگر که بی‌پناهی نشده که اکثر تمام کتاب‌های اسلام از میان می‌رفت و همان دعای‌ها ماند مسلمانان را از آنچه نامانه بود پی‌پا‌زدیمی افتاد. احیاء بین صورت که هست در قبیل مجموعه‌ای زعفرگ از علوم و معارف دینی است که بینک قبیل از بازگشت به خراسان، و قبیل دریخ مدید تازه‌ای به‌نوه کنیا کوتاه شام دیبالت المقدس، تأليف تمام اجزاء آن ناجاه غیرممکن بوده است. اینکه
به‌پناه‌گاه بازگشت غزالی به‌بغداد در دوره‌ای اقامت در رباط ابوسعید کسی از دوستان کتاب‌خوانی را آورایی می‌نماید که با شنددرج آن من، به‌حتم عادات ایستاده‌اند در میان راه‌های برخی از پیامبران بوده‌اند. همین‌طور از سوی اهداف و اهداف دیگری با مرز ایستاده‌اند. به‌حتم اینکه در راه‌های، از تأثیر و اثرات قدرت در سمت اول و سودجویانه، به‌معنای این کتاب‌خوانی را بسیاری از راه‌های، استفاده کرده‌اند. فضاهایی که در این کتاب‌خوانی را از این موضوعات از بیشتر آن‌ها دیده شده‌اند.

درست است که بر آن انتقاد‌هایی هم وارد اما وازجمله در بغداد ایبیج وزاری کتاب‌خوانی در اغلب این نوشته و در اندلس ابی‌کرک طوطش آن را که از وزاری‌ها و خواند و دیده‌اند نیز پادیمی از ممکن‌سازان آن نیز تاشی از اعتماد بود که وزاری در تأثیر آن بر دواسته‌ها سویه کرده بود. لیکن همین مبادرت‌های هم که با آن شد ثانی آن بود از اهمیت بی‌ماتریک کتاب و از تأثیر و نفوذ بسیاره‌آن. هنوز به‌شیوه‌آهنگ در دواسته سالی از وفات وزاری نگاشته‌شده بود که در بیان علمان ایجادگر وی از الفتح اصولی در خواستند تا آن‌ها با کمال میل پنجم قصد و نیاز نداشتن وقت را به‌هیه‌آورد آن‌ها با کمال میل پنجم قصد که نیمه شبها کتاب را بردی بخوانند. حتی ابی‌الفرج بن وزاری وی‌شکا و علاوه‌اند برند این کتاب دریافت لازم دیده‌اند را از آن‌چه وی اغلب احسیا می‌خواند.
بردارد وخلاصهی از آن سازند نامش منهج‌القاسمین. ترجمه‌فارسی
بالنسبة کهنی به همک در هنده و در دبیر سلطان شمس‌الدين التمک
(۳۲۶) از آن صورت پذیرفت ۴ هاکی از شهرت و قبولی بین نظری آنت.
چرا که کیمیاى سعادت خود تاحده در حکم ترجمه‌آن بشمار می‌آمد و
یک ترجمه‌نهاده و کامل می‌باشد نشان دوپوش و علاقه‌فارسی زبانان باشد.
به تمام متن.
کتاب احیاء العلوم مثال کیمیاى سعادت بدان گونه که درک نیهای
فقط جسم است، به ارباع چهارگانه تقسیم شده است اما نه با همان ارباع
فقط. معنی اکثر دربع اول احیاء هم مثل کتاب‌های قبط شمل بحث در...
عیادات است، آن‌اره‌ای در آن مطرح می‌شود به خلاف قبطه مربوط به عیاد.
عیادات نیست بمعنای آنها نظر دارند و درسایر ارباع کتاب هم که شامل...
عیادات، مهیلکان و منجیات است هر چند همه جا از کتاب و میل غیروی
میشود آن‌بینه مورد توجه است فقهیست این موضوع بحث
فیقیهان عادیست و نوع علم دنیوی بشریست.
اگر این ارباع چهار گانه احیاء که این کتاب عظیم دامجموعه‌ی
ازجل کتاب مستقل اما به‌همتسل نشان می‌دهد برعی
عیادات که در واقع جزء اول ودوم احیاء را دربرگیرد معرف تعیین‌گذاری
در باب حیات ظاهری است برعی عیادات نشان می‌دهد که غزایی مثل آن
دسته انسائوفکه اهل سویو دعای می‌شوند دعایی
آداب شریعت را شرط اصلی براي تقرب به خدا می‌بد.
بربع عیادات حاکی از آن نست که آن‌چه در آداب خوشود خفته و کسب و
معاش به‌حلال در حرام بود است دیگر نتجه درکاد الفتوسی لتوسی و معیشت باشد.
بجا آوردن یک دروازه بیشتر و تکمیل‌های محقق در نقشه حرفه‌ی درخیالِ این ربع، تصویر خلاقی جالب و دوست‌پرداز از استحکام‌های دوختی وی ترسیم می‌کند.

رفع مهلک‌ها و دو ربع منجی‌ها که در واقع جزء سوم وچهارم احیاء‌ها تشکیل می‌دهد، ممکن است به تعلیم غزالي دریایی اشاره‌بافته باشد. در بین مهلک‌های که با شرح دقیق و جالبی از دیجای اقلیم اسلامی‌های آغاز می‌شود ضرورت نظرات در اعمال راکه عدم توجه به مسئله‌های مارک‌سکاریست خاطره نشانمی‌کند. راهنمایی‌هایی که هر قسم‌های از این دو ربع دادند از آن‌ها ذکر نمی‌شود که به خشمم و یاد و زر دوستی وجاده طلبی وگردد، نفس انسان را بدیان می‌آید برخوردار بود. بر روی دو ربع منجی‌ها که چهارمین جزء کتاب احیاء در دواست مریبی بباموریست که با اعتقاد غزایا نیست واقعی که جهت معلم اولیاءصلاحان هم همانست، بدان بسته‌است و اولین منزل آن الفهیست که در دنبال آن، چنان که غزایی خاطر نشان می‌کند مواظب زمان و نهی و وجوه و وجا وفقر و زهد و توحید و تو کل و میجت و شوق که منزل و مقامات رعوان طریقه‌ها تجسم می‌دهندی به آنها واقعی که برای انسان ممکن می‌کند و بعداً می‌توان که تصویر آن در خاتم غزایی نیز مثال خاطر خیالی لحظه‌مو جمع‌آوری اما بر خلاف خیال غزایی را به‌های و تسلیم ترسکارانه‌ها می‌کشد، نتایج از آن‌ها تغییر دچاری جهانی را برای یک ممکن می‌داند.

سیر آن‌ها را بانوجی آنچه در دو ربع مهلک‌ها، عادات و عبادات بین می‌شود مثالیه که مایه‌ریزی دارد و واشی‌افارافانشته‌نی برای دو بانگ‌گذاشته‌دهی خود بلکه جمع و تلفیقی است بین شریعت و طریقت و از نوع آن که نه تصور است که
احتمال حاصل محاسبه جنیدی و ابوطالب مکی و امام قهیری هم تعلیم کرده‌اند و نفوذ تعلیم آنها در جای جای احیاء‌العلوم یافت است. با آن‌ها هدف تشییع این کتاب تا حدی توجه دادن جویندگان حقیقته است به‌این‌که ورای علم معامله نیز به آن‌جهت علم مکاشفه نام دارد. با این توجه کردن اماکتاب فقط به آن‌جهت مربوط به علم معامله است اختصاص دارد ویداستکه غزالي آن‌جهت را به علم مکاشفه مربوط می‌شود و را دو طور بحث می‌باید، و اداره آن را آمدنی می‌داند نه آموختنی. باری نه فقط اتمام کتاب عظیم احیاء‌العلوم بلکه تأثیر آثار دیگر نیز در دوره بزرگنمایی خراسان و درازداز عزلت طوس اوحامد را همچنان مشغول داشت. عزلت و آزادی خراسان به دوی فرصت داد که احیاء‌العلوم را همراه باک خلاصه‌فارسی ازمندیرجات آن بیبان آورد. به‌تلیف کتاب‌های تازه‌گذاری در دارو دو زمان حار بی‌صرف اقتت بانی و مکاشفه فلسفی نیز‌گاه اشتغال ورزد.
بازگشت

وقتی ابوحامد به سراسر بنا آمد، ولمع توسط سنجاقی‌های ملکشاه بود. درینجا چیزی در دست کوچکی یافت بود، حتی غزالی نیز می‌بود. مقام مغوی آوازه جویی دوران دوکر نبود. اما از خیاطان گذرانده دوران جوانی در کمک به انویس‌باند که به‌دلیل کوتاه‌تامان آوازه جویی‌ها و جواطبیه‌های فقیهانه در دوست ابوبکر دختر خود را به‌سکینی و صفای دوی‌های داده باشند؟ در طوس و ناهاری زندگی همان رنگ شده‌بود. خویشرا داشت‌ام، اکثر این دیگر مثل سال‌های گمشته حکم خراسان در عراق و بغداد روان نبود. در عراق برکیارچ با برادر دیگری به‌شمار می‌رفت. ملکشاه نیز حکمرانی آذربایجان و مواصل را داشت. منازعه‌هایی کرد. جنگی خانگی نیروی سلجوقیان را به‌سختی بیان می‌برد و شاهزاده‌گان و امیران برای قصد مرده‌بین ملکشاه چنان بیان هم افتاده بودند که هیچ بردای حال مسلمانان را نداشته‌ندا. از دست رفتن بیت المقدس که بناهایی مصر آن را جمع‌آوری قلمرو خویش کردند و جنگ سال‌ها بود.
مراجعات معمولی‌ها افتاده به‌جایه این شاهزادگان سلجوقی‌های از جنگک‌خانگی بازنشسته شده‌اند. پایتخت‌ها در ترکیه پایتخت عراق، تغییر داشته‌اند. قدرت و غلبی خود را بسط می‌دهند. تهر کوثر‌های بر کیارق آنها یا می‌لرزاند نته‌بندیده‌ای محدود. در خراسان سنجر که هنوز تا بالغ بود و ملک مشرق خوانده می‌شد در دست وزیران و امیران خویش باری‌داری بود. در دیدار اوگوشته‌ای از شرایطی که غزی به‌ترین پنجره‌ای و یا ارضاهی کردن علماء، نزدیک و آزاد داشته‌اند. اما هنگام فتحن تقرب به‌همان مشرق بود و جستجوی شهرت. نفرتی که غزی‌ای از این احوال داشت وی‌ها هم از دغدغه ملک مشرق دوست می‌کرد و در کشوری فقه‌بندی بر کنار هم داشت.

این ادامه علت و انزواء در دوره‌ی که قلمرو سلجوقی‌های شاید تمامی قلمرو خلافت به‌نوعی تحرك و روحانی احتیاج داشت ممکن است غزی‌ای دیگر با تقلید معصران ما به «مطلب کریزی» متمایز کرده‌اند اما نتوان نا بجا یابی است یک بار به اختیار فکری که غزی‌ای داشت از وی با خواهند ایک مادرین لوق‌ی برپناه‌ها ای یک عصر بمب‌باره برنخسته باشد. دروجود غزی‌ای که تصویر استگواری فردی را یافتن اندیشه نجات جمعی قابل تحقیق متین و به‌ویژه نسب در فرآیند از می‌آورد همکاران غزی‌ای خانقاه بیرون آورد، یک نیم‌می‌توان یک مصلح دینی در جستجو کرده. بعلاوه از آن زمان، دنیای اسلام بهبود مجدده‌ی که ستنه‌ای در اثر قراموش شده‌را احیا و در قلمروی شوق و حصر تازه‌گیری نمود به شرط احتیاج داشت تا بی‌که بنا «مثير» که وجود امکان بود، رجنه‌بی را کاک‌اختلافات

M. Luther
مذهبی در بین همه‌ی بی‌آورد بود و سیاست‌سازی و وحدتی را گنگه
اسلام در طی آن سال‌ها به‌ازای هر وقت دیگر بی‌آن مختلف بود به خطر

درست است که او در کتاب‌های خوشنیه مربوط به‌وهی بر نظر
نگره‌های متن‌بینه که روح واقعی دیوان را در زیر آوار آدام و وسوم
خفه می‌کند و نیز بر دیدن جون و نیز‌های متکلمنه که صفات ایمان را
در مقافی تردید اهل برهان می‌آورد اتیرانی اغلب می‌کرد. درست است که
حتی بار در برادر خرده کردن خوشن جریان کرده آشکارا اعلام کنن
که در اصول مذهبی برهان دارد و در فروج مذهبی قرآن اما اعلام‌بازه‌
عملی با تندرویهای نادارا اگر هم با طرف زکری غزائی سازگاری داشت
در نظر وی در نشان اوضاعی بیشک، دور از مصلحت می‌نمود. در عین حال
رفع خود وی نویسی بر نامه‌اتیایی بود، بر نامه‌های اصلاح. پشت‌پایی
که وی به سیروس و نظامیه زد اعتراضی بود بر هر آن‌ها که در مدسه
می‌کوشیدند با الافاظ و مهلو می‌خوشن خوشن علوم و بفروبند و
آن‌ها را در برای بحیطات به‌بنده در برادر قدرت و عظمت خوشن خاضع

سازند.

کتاب "احیاء" ادکه غزائی در آن، روشن مفهوم و شرط خاص آنها

در طرح‌ساز و داجع به‌سرینکت کنار به‌نها و طرح تازه‌ی درخت دیسی
بودکه ادکه در طی آن این "معترس خاموش"، در خوافت راه عمل تازه‌ی
برای احیاء فکر دیی در اسلام آرائه کنند. اما لوتر و کالوین هم اگر در
عصر خوشن کلیسایا با آمگاهن خطر که اسلام در عهد غزائی با آن مواج‌
بود در کریم می دیدند آیا ممکن بود جشن‌داری و تهور خوشی را دراپدیاد انتخابی بزرگ که همه چیز دین را ممکن بود بخت تنارده، پیامبرانه؟ این خطر در دوره‌ی غزیه وجود اساس‌الیه بوده که شاید اگر نیز خلافت و حکومت وقت را نهادیم می‌کرد غزیه آن را مهم و دیده اما این خطر اصل شریعت را نهادیم و این درنظر غزیه اهمیت بسیار داشت. از همین جهت بوده که حتی دردین روزهای عزلت و انزوا از مبارزه با آنها دوگردان نبود و ازگونه‌ی ارزدهای خوشی بر ضد آنها صدای اعتراس برمی آورد. در عزلت و انزوا خراسان، آرامش و سکون غزیه چنان زاده‌ندو آمیخته‌ای اخلاص بوده که رابای آشتیانی‌دن باران و همدرسان طوس و نشابوده عنزة در خراسان بودند باورکردی بنظر نمی‌آمد. از همدرسان و آشتیان‌سابق، امثال عبدالغفار فارسی، کسی‌که که دی را با یا این همه فروتنی و سادگی می‌دیدند یک لحظه پیش‌خود می‌اندیدند که ریا می‌کند. کسی که در گنشته، همگنان‌دا جزپچه‌ی حکارت نمی‌گیند و همواره داشت و زنان آوری خوشی را برخ آنها می‌کشید سکون و صفایی که این روزهای اطوار و حركات خوشی نشان می‌داد به‌قهری غربی می‌نموده این آشتیان نمی‌توانستند بآسانی آن را باور کنند. اما طولی نمی‌کشیده به حقیقت و تجریبه می‌دیندند که ابوجامد ازارالکنش خوشی بازا آمده است و دیگر آن غربه و سودا را که فقیهان در سر می‌پروردند ندارند. چنان‌که حتی به کیسته جویان و بدبودین هم که عیدا ی و را آزاده‌ی کند پاسخ نمی‌دهد در حقیقت نیز مورد بکلی دگرگون شده بود و از فقیه‌ی دنیا جوی، سوئی واردیه‌ی ولادت یافته بوده که به‌تصفیه نفس اشغال می‌جست و از خوشی‌تن به‌هیچ کس دیگر
نیمی برداخت. عیر از احیاء‌های گه ظاهراً در همین عهد ازدواج خراسانی آن را باتمام اورد کار دیگری که اوقات او مصرو می‌داشت. عبارت بود از کمیاب سعادت – محریر فارسی از احیاء برای فارسی زبانان.

درین گوشه‌ی عزلت که ابوحاسیم را اذهنا خلق ی بریده بود، وی هم نفس سنگر و پر کیاش هر رأی در خویرش محور کرد، بهره‌ای اندیشه‌ی فتوحات حذف فقاهان و عالمان دین دا. عزلت او در عدین حال اعتراض خموناپی بود نسبت به اینه در میر که مشترکه‌ی قانونی اهل مدرس بود با مسولان واقع نادوبیها و یهادیها. درین عزلت و انتوا اوقات غزایی به‌مخاطبه‌ی و تصنیف می‌گذشت با بعیدی و تفکر. با این همه حتی درون این خلوت از این عزم غزاوت نمی‌توانست خود را در پنجه‌ی پرچ عاج بکشاند و از احوال سلمان فان غافل بماند.

نهایی که در آن می‌زیست مثل سایر شهرهای اطراف، در آن سال‌ها پر از عزت بود و نامهن. در برخی دو شهر رهاظن کرسه‌های مردم با نهادی، می‌گردیدند و در برخی دو شهر رهاظن کرسه چشم. هر بانان، آشوب راه می‌انداخت و در رنجی آن تانهد. در ۲۹۸ ه. می‌سخت که باغ و کشت را همه جا یاد کرده، منجم به کرای شد ن، بارداری، و اگر یک بدنی آن دانش خلقی را هلاک کرده. در تشایور پسر امام الحرمین طی فتنه کشت شد و وقتی کسی راکه مخته‌های بیقت او بود کشتند عامله به‌هیچان آمدند و حتی گوشت اوراز تر خوردند. این‌اشتگاه‌ها از آن رو بود که هیچ‌یک‌ها نمی‌بودند دکار نبود. و در نیشابور یا به‌هیچ‌یک‌یا طوری
هر جا آشوری راه می‌افتد باندک می‌دنباله‌ان بجاهای دیگر می‌کنید.

سنجرکه ملک مشرق خوانده می‌شود خود کودکی نابالغ بود. خراسان را در دست خلامان، وزیران، و ترکان خویش واگذارشته بود و خود در mời شرق شرایط ویژه، بیشتر در آن، و کم‌چیزی های کودکانه بود. شاعران خراسان - امیر مزی ویک اردی ازاقی سنجان مچخور ویکاره اووه روبرو ملک مشرق بودند - ازدیای سنجر به‌شتی خیالی می‌ساختند. وزارت حتی وقتی در دست فرظتنان نظام الملک بود نیز نمی‌توانست جهت دفع این بیدادها نظیر درست کند. «مسلماً ندانی اکرد باستخوان سری است و مستمی گشتند» و این تصویری بود که غزایی می‌توانست دریک تام‌خوشوس، از وام‌ز جو روز خیلی ناشور جویا تعیین‌الدوله و ترسیم کند. در تام‌خوشوس، دیگر به فهرالملک پسر نظام الملک منوست از بی‌کنایت این وزیر مهم‌نشسته و بسیار روش‌بند پدر بردی، نمازی دارکه، این شهر از فتح وقت ویران شد و تا خبر تو از اسفیرین و دامغان بود همه می‌پرسیدند و دهقانان محصولات می‌خواستند و خالانی از مظالمان عذر می‌خواستند. اگونکه اینجا رسیده همه حریا و خوش برخاست و دهقانان و خیابان بند بر رقه و دکان نهادند و خالانی دلر گستند و دست فرا دزدی و مکابره (بردن) و شب قصد چند سرا و دکان کردن‌های برسبی ها دیجی دست زمان در تمام کلی و سنجرحدای ضعفیان، مظالمان و درمان‌دانهای را درس‌دهم‌ها خشه‌های کرد. فقط قوری دستان بودن، که هر وقت دلخانه می‌خواست وایت را آمنی می‌کردند و هر وقت مصلحت دیگر دریش بود آن را بیاد خرایی می‌دادند.
در حالی که شهرها دعوایی جنگی که بین نوکرهای دور محض روز می‌داد، مسئله می‌شد و حاصل کنار گذاشته و خود را به‌طوری‌که بینانی بایدند. یک سید اجلا، که در خزان آن روز وجود کم تأیید روز نبود، اگر در راه از جوانان یک قبیه تعظیم و کرنش کافی نمی‌داد، ممکن بود رجا لی راجع کنند. این قبیه را بی‌باز در هویا و کاراته مسئله شود به شهر جنگه. در دهده و باکه از دو طرف خلق به سپاه کشته میشد. حکومت که از خلق خراج می‌گرفت و هزینه این ناامنی تهدید و خشونت و را همیشه نمی‌کرد. در رفع آن علاقوی، نشان نمی‌داد. در عواقب، آسیب واقعی فقط به صیفان می‌رسیده که غارت می‌شدند و امله نمی‌توانستند دست بی‌فتد بکشاپند.

حکام ولایت هم که خود در رفع این کونه تعدادی جنگدان سعی نمی‌کردند اگر لازم می‌شد، به یک بایازولایت، مطالبه خراج می‌گردند. ولی ظنین ضیفان بی‌بی‌بی. حتی مک‌ک ملک مشرق سنجار که در راجع از جانب برادرش محمد بن ملکشاه در خزان حکومت داشت. در ولایات هرچا دو می‌رسیدی گالیا جز غاری و تمبید نداشت. یک بار در سال ۱۲۳۴ میلادی، می‌خواستند بازدازی ناجا بیداکرد، کسی که در حد پرستاد و آن و مطالبه مال و حتی مزار کرد. سنجار هم آنچه او محمد از این مطالبه داشت، بین دعاوی سرفرش می‌کرد و در نتیجه خلق، از یک از و کوچک، در زحمت افتادند. حتی از جامگا و شناخت نیز مطالبه عوارض شد. چیزی که در آن رویها بی سابقه تنظر می‌رسید.
وقتی سنجرک دریان هنگام تازه یاده مالی پیش نداشت به محمد بیوست و برادر دیگر خان برکار را دنبال کردند. در تمام بالاد خراسان و عراق، مرجا موءب شاهزادگان می‌گفتند. حاصل ویرانی بود وقتی که. چنان‌که در دامغان خرائی بسیار می‌آمد و در آن‌طرف جنگی‌گرایان شدید که شخصی در سه‌بلند می‌کشید و یا بار می‌رود نا توافق‌کنده دست کودکی ناکبدرن بی‌آرامی بودند. رادان کودکئی خود را به‌نامهای‌ها و بیدادهایی که در فرمانروایی سلطانی تابع مراغه مایه‌های بود نوی هرج و مرگ را هم به نارودی‌ها یافته‌های دوست تر کسانان افزوده بود. همین نکته بود که خراسان آغاخان عهد سنجری را به خراسان‌های در این دوست متقاوت جلیل به جهاد. ورننی. حتی وقتی در سال‌های جوانی و نام‌جویی خوش‌گزینی و لاک طور دارد ترکیب می‌کرد. آن‌را آگنده از انواع بیدادی و درکرش می‌یافت. اما اکنون نجات‌گر از مردم خوش‌پیشیان را غارت می‌کردند هم به‌نام و خرمان ملک و ملک مشرق. خود سنجر در هر ۴۹۶ تنها در ناحیه سیزار زرده بیست هزار دینار باز و فشار و بز نیز غلامان و گیشاگان سخت‌گیر و بی‌گذشت از مردم خردی و زبون بیرون آوردند. احوال طویل و نشانه‌های تازه‌ها این تفاوت نشست و آن‌چه هیچ‌جا به حساب نمی‌آمد پس شریعت بود و عدل. آیا وضع روستاییان شهری بین‌رود؟ ابتدا نه. در نامه‌های که ابوجامد دریان اوقات به برخی آتش‌خانه و درستان می‌نوشت، از زندگی سخت و نافرجام این روستاییان نیز پرده برده داشت: روستاها خراب، درخشیده‌ها
کنده، قنات‌ها ویران ... چنین وضعی هر مسلمان با غیرتی را - وگر چند درعزلت و ازدوا
بسی می‌برد ممکن بود باعتراس دادارد، و در ترکی قیزی که اهل‌عزلت نیز
بوادن اعتراض هم در نامه‌هایی که گاه به‌وزیران در ممالک جهانی توسط جلوه
داشت و هم در دوراسلی تحقیق مملکت و شخصیت مملکت که برای پادشاهان و قب
نوشت. با آن‌گونه گوشه‌گیر بودن آن نیازکه می‌توانست در رفع تعدادی از مملکت‌
می‌کشید و غالباً بهمین سبب بود که با برگز و دادن ولایت کتابی می‌کرد.
نامه‌های که به‌آستانه ذکر می‌کرد و دو روز در زندگی و وزیران تأثیر و احترام
بسیار داشت. در همین سالها بود که دوستی رضائی از سفر داشت. در روزی
به‌هیأت خداحافظی نزد او آمد. غزی‌الی از او در خواست داده را
که در سالیت از ملکیت ملکیتی واحق طوس بوده‌عموی عزیز، ابا الفاسم
به‌پیش، که نایب فخر الملک وزیری بود و می‌پنز خواست لقب داشت
برساند. این سفر که شاید از چنین ماموریتی نزد رضائی نداشت، گفت
من جنِدی است تهرانی نزد این می‌مین نیز بود. دی این برادرزاده
را از وی خوانندگان خود بود. در میان عمار‌السلطان آماده و دوران‌الله
آمود حاکی از ستایش عزیز. خط تو نزد آن نواحی بوده و بعدن سبب معین
ازوی خشونت شد. آن رضائی چه بود و این شکایت کدام؟ غزائی‌الی نزد
در خواسته که وقت‌نامه‌ای از این معین ثواب می‌رساند شعری را هم اذیان
او بروی فرخوندا که شاعر عرب در طی آن بخشیده که گویید که هیچ
ستم چون این مشکه برد می‌روید ندیده‌ام، برد می‌ستم می‌کنند و آزمای
می‌خواهندکه بدانان شکر کنیم. بنده‌که، در این زاویه عزات، هم
شکایت‌گران نزد غزائی می‌آمندند و در رفع تعدادی تجاوز کرده‌اند و دیوی
باری
فراز از مقدس‌های می‌جستند، هم تجاوز کاران بسراخ وی می‌آمده و تقریباً به‌وزن و اصرار آن‌ها و رضایت امام‌زاده طلب می‌کردند. درگوشه عزل هم‌گر فتای بدر خانه‌ای می‌آمد و اورا آسوده نمی‌گذشت.
دریبن این دلگان، هنگام‌هابه، حتی داخل در آن‌های طویلی نیز در خانه‌ای را می‌کوشت هیچ‌چیز موثرتر از خبر جنگ‌های چندگاهی فرگان درشام ویت المقدس بود. خبر در هم‌اندازه نخست بازگشت به خراسان رسیده به دنیال سقوط انطاکیه و ویت المقدس. در هنگام سال‌هاهای ابوحاسیب وکیلی‌بکد و ربیت ابوسعی را پیشتر نهاده بود و بعد از بجا آوردن حفیظ بر بزگ‌شته بود به میانه‌زن و فرزند خویش عراق و آذربایجان در این‌یک بحریه وزیران جامه طلب صحنه متاسف در خویش به‌نی راه ملکشاه بود و شام بعد از استوط ناگما تی بست فاطمی‌ها دچار فاجعه قلی‌یابی‌ها شده بود.
غزالی که با وجود استغراق در محاصره باید به نیازه نمونه‌ی دنیای اسلام را پایمال تجاوز تسیابان به‌ویژه یشک ازین خبر نگرانی سخت یافته و جریان آن بود. دریبن انجایی دین‌در زون‌ها فرگانیا به تخت و دنا فلما و مسلمانان وی در داشت یک نکته‌هم عبارتی و دادن گل‌سانه و اخلاق‌های خانگی سلجوخیان. سقوط ویت المقدس نیز آن گونه‌که اذیت‌بار برآوردی‌ها به دنیال اها فیجیع هر ایوب. با این‌قیده دردناکی و مؤثری‌که همین روزه‌ها دنبال سقوط این شهر مقدس از بغداد تا خراسان همه جا دست به‌دست گشت ۱۱ ازبک هم‌سراب ایوب‌زاده در حوزه‌ای امام‌حرمی بود بنام ابوالعظیم ایوب‌زاده که مقدر بود بسیار در مرکز ابوحاسیب نپژوهند سراپایی کند.
این قصیده عربی که یادآور چگامه افروی در دفاعه غزه فقیده سعدی درسوت ببادایت سقوط از مقدسی دای دندانخوری را با خویفی ولا ویرسی های می‌داد. اما اهدافی هم که درین باره ازبداد ویم ازشام وحجارم درسید هولناک بود وکدام مسلمان می‌توانست آن خبره را باشنود و قلب از هیجان و تأثیر ابرهیم افزوده کرده میشدکه تنها درمسیح اقصی نزدیک هفتاد حصار تن از مسلمانان بیست فرنگیان بقتل آمده و تعداد زیادی از آنها علماء و زهاد بودند که برای مجاورت با آنها آمده بودند. یک روایت کخود فرظیها درین بار تقل کرده، داشیب بالغین موحت رپروری در مسیر سید حکاکی داشت که درآمده پیام بهسیم ساکنی از دم شهره کژنی‌سید و در آن روزهای گرم تابستان چنانکه یک وفا عبایت لاتینی می‌گوید "توده‌های گل‌ها و دستها در در سرا خیابانها و هیدانها مشاهده می‌شد کرده. فرنگیان این سقوطها همچون رهایی "شهر خدا" بست خویش تلقتی می‌کردند و رهایی از بندگی مسلمین ۲۳. با این‌همه، این گارد تنگان مقدسی را با آن شوق و هیجان بهفرک رهایی شهر خدا انداخته بود، بیش از هر چیز امید غنیمت بود و حاضری شرق. درین روزها وقتی سلطان سلجوقیپک سر ملکه‌که ملك مشرق فرمانروای خراسان دای دندانخوری از غزایی رساله‌بی درخواست دابه مسلمانی، دینی اعتقد و اختلاف علماء حقيقات عبادات... و طرفی از هر چه یکارآید چون عدل و خلقت نیکوی غزایی فرصت بافتش تا درین رساله که آن را تحقیق ملک خواندن مسأله جهاد راهم پیش کرد، درین روذه‌ای که کافران دیار اسلام بکر فتنه‌اند.
و من‌بره‌های مسلمانان برداشته‌اند و روضه خلیل‌الله السلام خوا‌ک خانه
کردا‌ن و محراب‌زکریا و مهدی‌ایان‌السلام خمسه‌اف‌ان کردا‌ن‌دی‌ند.
ضرورت مجاهده با تجاوز‌گران را بسلطان خاطر نشان‌سن‌د. در باب
این کتاب تردد‌هايی کردا‌ن‌د، و ظاهر آیا تردد نست. اما اینکه
نام کتاب دسایر آثار ابوحامد نیامده است و اشارات آن‌ثار دیگر غزالي
هم در متن آن نیست. جندا مشکل درانتساب آن به‌ع‌زالي‌یاد‌نی‌کند
چرا که هیچ مؤلف الفتوم‌نادار که در تمام آثار خود بجا یا نا‌جاجا‌از
سایر آثار خود نیز زادند. این نکته‌ه که نویسنده‌ان‌غلابت‌به‌مذهب
ابوحنیفه با لح‌ن توفر نکته‌دار ممکن است بعضی‌دا درانتساب
آن به‌ع‌زالي‌مرد‌سن‌د. بلع‌وه شايد بعضی دیگر چن‌محکم و بالتبه
شاورده‌ان‌ری با کمی‌ای‌ساعت متناود یابند. بايد توجه داشت که
دریک اعتقاد‌نامه‌شاها ته مخصوصا جنبه‌جهاد‌نادارد غزالي‌تیه قطع
به‌خود حق می‌داده است که برای تحريض سلطان به‌جهاد، مسأله‌اختلاف
شفایی و حقیقی را یک لحظه‌نادیده بگیرد و مخصوصا به سلطان خاطر
نشان‌سان‌رکد و وقت نام‌سلمان درخت باد. این اختلاف‌نی‌داکه در فرود
بس‌ا ی‌نادیده‌گرفت. یک‌هما که شاپی‌مات‌ی برای ناوه دیم‌ی سلطان نهفی
لازم‌دبیست باتبؤاری که در علم خلاف‌داشت‌سات اقوال‌فیه‌ان‌حنیق
را هم در کنار اقوال‌شفایی‌ها نفل کند و مخصوصاً لحنه بکار بنده که
احوال مجلس سلطان هم در آن مراحل‌ن شود و در تشويق وی به جهاد
تأخر قاطع کند. البته از هم‌کنی‌نظری‌نتی‌توان‌دائی‌این‌سلطان‌که
تحفاناً‌الملک یک اجب‌دان؛ در خواست وجواب‌یاب‌رهی‌سی‌سات‌های‌دی‌تای‌اف‌
یافت‌ه‌است‌کیست اما چون از‌دوا بعنوان‌سلطان‌اسم‌ن‌نملك‌مشتری‌ق
یاد می‌شود، پیداکست که مراد سنجر نیست و چون بل افاضله بعد از انتشار اخبار مریحتی بسیاری در سراسر مقدس سال ۹۲۷ نوشته شده است، بتاریخی بسته‌است. مزبور سنجر محمد باشد چراکه از همین ایام محمد داعیه سلطنتی داشته و ارتباط از ملت مشرق‌که در خراسان بود و در یکی از برکاری‌ها قرار داشت از وافرهای ناپذیره به امام خراسان. لحنی هم که نویسنده‌دری در سامانه‌دار بی‌ آیسه از وافرهای عالی‌ترین آمیز خالی از تمثیل و مداخله نواحی معمول‌یافت نداشت و پیداست که از نوآوری در خیال و جهان‌نگر دردسری که از وافرهای تقویت‌کننده تازه‌یافت یافته و به‌طور کلی قرارگیری و تبیین وراق است. در این جهت، برخی سلجوقیان که با وجود پیوستن و تقدیم یا ازاسبی‌گیری در مالاتراکان وASONی قرار گرفتن صلیبی‌ها و پی افتد آگهی یافته، زیبایی که نکنده در آن و بدون مداخله مرسوم نسبت به آن ساخته و بیشتر در ساختار بورزخون شکلی نیست و دهه‌ای از آن به‌طور طولانی‌تر به‌طور حاصلی داده‌اند. انتقاد و بازگشت به‌طور نوآوری‌کننده که احوال روشنی اورا در این سال‌های عزلت و انتزاع بازگشت به خراسان تنها می‌دهد. دریابان همین دوران عزلت و انتزاع طوسی بوده که سال ۹۲۹، فخرالملک، وزیر سنجر ازغزه و برای درخواست، در به‌طور که از‌توپس به‌شناسی بر. برای تمرین در نظامی نشانه نگذارند. غزافی با ویران وزیرکه مقارن بازگشت از به‌طور خراسان تأثیر به وزارت سنجر رسدید بود. و مثل پدره نظام السلطک باسکارد علاوه خاصی و وژی‌گستاخ، سخن مکافته، پسی‌چه‌های تدوین اجتنابی تابع‌آمیز بی‌هست می‌که و دی‌بازفرجام‌زیر که و تنردی‌پی‌شیش‌ ی‌ان حذر می‌دانست گاه‌بمطالعه‌کتاب‌کی‌مانی‌سماحت که وی‌تازگی‌های‌از
تألیف آن فراغت باقیه بود نیز وی را اشارات می‌کرد. اما با نگستن
بندرس که فخرالملک اخوی درمی‌خواست تکلیفی بوده که فلسفه برای
غازی آسان بنظر نمی‌رسید.
درین هنگام دوازده سال می‌گذشت که ابوحامد بندرس را کنار
گذاشت بود و از کیل و قال اهل مدرسه کریخته بود. آگونی چطور
می‌توانست بعد از دندانیان مدت عزل و از بونه دوباره برساره بده و مناظره
برود که آن را در همان سالها نیز درخورد خویش نیافته بود.
بعد از سالها برهنه ابوحامد نک کرد بندرس کر دوبود اکنون فخرالملک
وسنجر از وی باصرادی خواستند که ده‌ماهی در شاپوره‌ی دشیر مسترشد
اصارت و الزام نیز بحدود بوده ممقاومت در مقابل آن برایی غیر ممکن
بود. از آنجا، دعوت داشت این عبارت توجیه می‌کردند که فرزند و
وهن باارزشی‌تری یافته‌است. شاید بتوان استنباط کرد که اول فخرالملک
تأذیدی باصراد بعضی علمان نشان بوده باشد. با این حال ابوحامد
در آن‌ها، دعوت داشت این عبارت را مجدداً و عنصر ورود که سپس دارد عمر خویش را
در عزل و طاعت بسی‌سرآر. اما فخرالملک تکذیرات و نظام داد که به‌پایه
عبایت نمی‌توان فاقد به وجود خویش را از مسلمانان دریغ داشت. این
اظهار فخرالملک که به اشارات ملک اخرازه بوده‌اند درآی دانه اصرار
دراده‌ای عزل با مقاله‌ی بی‌خود افکنه‌ی که نکنند این عزلشروع
وی اعلانه به سلامت طلب طلبی ناشی باشد نه از فکر حق جویی و باطل
گریزید؟ با این‌حال از دوستان هم که در بین باببکورت کرد وی این قبول
این دعوت تشویق کرده‌اند.
همه‌چیزِ این که این‌ها در وی تقویت کرده که تدریس این‌فرست
بازگشت

در بزرگی خواهد داد تادرنگ آغاز قرن، در ناحیه به تجدید و احیا نیز، از سلسله فراموش شدید بی‌دراد و چنین فرصتی را نمی‌پیداید. آمده‌است نباید از دست بدهد. آن‌که‌ها جامعهٔ فضایی از آن‌ها اخراج نمی‌شود و یکی نیز به‌عده‌برای بزوگشت گفته‌نامه‌ای این دوست دو استاد جای‌نمی‌دهد. از فرست‌دشت بجز بازماندن و طالبان را از معرفت محروم دارم. برای او که در آن‌جا تعطیل بوده‌اند و حقیقت‌های داشت بی‌پنده‌سی رضیه‌ی بود ضرورت داشت که دیگران را در دنیا به‌کار افتادند و وقتی به‌ستنش در وضعیت یک مجدد آغاز قرن می‌پیداند آن‌ها ام‌توانت این‌همه‌‌ها در خراسان دست به تحریک‌های بودند و یک سیال بخش در دام‌دی جاجیان خراسان دا قتل عام کرده بودند. این‌استاد در عزلت دا گزایی‌ها از آزادی اسیراد دست‌لامت‌های و دری‌آل‌گرایی.

سرا نجام بعد استرداد و تأمل سیاسی آن‌که، به‌خدمت و ریزروبداشت رود و تقریباً فارغ از سطح جام جهانی‌های کشته‌دن در زیست‌های. ۴۹۹ به‌نظامه‌‌های این‌ها به نظارتی، با زنگ‌های تجدید عهدی بود با خاطره استادین امام‌القرآن. اما از آن روزگاران گفته‌نشده که دو روز یی‌کرده در دیدار عهده‌ی زندان‌های امام‌القرآن. نظارت‌های دیگر موضوع‌های اهل تشیع اسیراد. در چند سال اخیر که ابوعلی򄛏سیم افندی به‌میزان حضور داشته و طی مالیانه‌ها
هر روز از وقت ظهر تا هنگام عصر اماله حیدری مکرر شویی به مناظرات متمکنی‌اند. یالان اعضا جمعیتی در درصد بازگشت به مناظرات عهده مکررین و جوان‌داری‌های اهل مدرسه چنین می‌گویند.

بحث آنی را بازگشت خود را به مدرسه هم نمی‌توانست باور کند. بازگشت به مدرسه؟ کسی که قهرمانی تئین حاضر عصر فراغت از مدرس هم بود بعد از دیدار د او و سر از مدرس‌های مکرم ۱، درست است که آنچه وی یافته به مدرسی آورده، بازهمان چیزی بود که بفرار از مدرس‌های او اداشته و هم این بود ده مدرس خود در غرب و جنوب ما کرد، و نمی‌توانست نفرتی را که نمی‌سیبید نداشتن داشت پنهان دارد و آنها را بر پر خوش بخشم نیاورند.

فیق‌هان نشان نیاز به بعضی از آنها ابومحمّد را از دوره طالب علمی عهد امام‌الحرمين یاد می‌آوردند. نمی‌توانستند دکتر کوچی او را بادر کنند. باشکوهی که درین تعلیم تازه‌ری بود بکلی با آنچه در عهد امام‌الحرمين می‌سیبید داشت تفاوت می‌کرد و علاقه‌های که طالب علمان جوان به دوره ابومحمّد نشان می‌دادند بقیدر بود که نمی‌توانست خشم و حسادت بعضی شیوه نشان را به نگذشته بود که هنوز بسیار به روز عاشورای مال ۵۰۰ در همین شهر بردست یافت باطلی که را با آن پس فیق‌هان نشان نبود به اوراه حامی و نکه‌گاوهای واقعی ابومحمّد می‌پرداخت اسرار رابطه و نزدیک بودند.

جرا ی آنهاک مکرر امام‌الحرمين به کلام و مناظرات علاقه ورزیدن بودند.
پایگاه

وهمدند تدریجاً گرایش به حديث نشان داده بودند درس ابوحامد ترکیب
تازه‌ی بود که درجواً مدرسی بهکلمه غرابت داشت. در حقیقت این تعلیم، علم
قیطیان را غزی چون وسیلهٔ نشان می‌داد که هدف آن نیل به مالوجه
دینی است و ایمان واقعی را امری درای این سایل می‌شمرد. از تعلیم
معمد امام الحرمین تا این تعلیم تازه غزی را تولیدی و سختی طی کرده
بود که مقام هر ایام آن در اعتراف‌نامه‌های مخصوصاً در کتب
سراً و ابتکار مشکاته‌الانوار امکان خاص باید، که در میان مطلبی نشاند:
هجیتن تازه‌ی بوجود آورد و بی‌خالقان فرضیتی داد برای آنکه برخ
ابوحامد غوری را راپیدنرزد و بازه به آرام‌سیر که شاهد داد
این رساله که نوعی اشراق روحانی را در تفکر ابوحامد عرضه
می‌کرد، به کلام یاد در تعلیم جایی می‌رسانیده که آن را از حرف‌ها وارد اک
اهل عصر می‌برد. درنگ اشراقی که درن تعلیم هست تحویل دهد
غزی‌ی را از کلام به‌تصوف و از قلمود به‌رهان به قلمود مکافته نشان
می‌دهد. با اینبهای، قول او دریاب نوکره مرادب عالی آن را بحکم عقل
وقاً، عالم ملکوت و نور اول خط و خواند، هرچند درنگ اشراقی دارد.
کاملاً معرفی اشراق فلسفی نبست بلهکه بی‌مثابة که از مصوب حیال
است، درجم دین نزاره وظیفه می‌کند با تصویرُه به‌مکافاته‌اش از‌الویه
نظمین سخن وی درا به کلام آن‌ها نمایه می‌کرده به‌امهویه‌ی ندارد،
چرا که نوگه‌نور وظیفتاً در دوام مساوی متغیری در او اند درصورتی
که غزی‌ی نور را عبارت از وجود می‌باید وظیفته دا امری علومی وعدم

محض. درهر صورت اگر در نسله نسائی از فلسفه نوافقانه‌های هم‌همه سوابق آیتالله اسلامی آن را حق شناختن به‌نهایت نباید فکر نزنیم تا بیانگر نه انکار فلسفی نمی‌توان یک نهایت از اساس کتاب به‌فکری شک کرده‌اند. همچنین آن‌ها درباره حجاب‌های ظلمت و نور در دین رسانه‌های و بوجود آن کسانی که از حقیقی در حجاب می‌مانند ممکن است بسباب آلاله مبادم و حیات مادی باشد یا بجهت استفراغ در تعقیل، طرز فلسفی غالبی دارند حقیقت جویانه عصر خوشن که بعضی شان جون فقهان درنده جاه و مال مانندند و بعضی مانند حکم‌کننده بجهت انتها به تعقیل و استادالضیع خوشن از ادراك حقیقت درب به‌دره افتاده‌اند ثانی می‌دهد. در این حال این اندیش، هم در احياء العلوم و هست وهم با بیان ساده‌تر درادرامی نامه‌های او تیز افکار دارد. درین صورت درک نه می‌توان در حیث انتساب این تعالیم جوشنی و آگاهی از ذوق اشراقی به‌بوه‌عالم تردد کرد می‌توان تفاوت پاردازی که بین این تعالیم با سخنان سایس استادان این عصر بود غزائی دا تاجاد در وضعی قرار می‌دادند به‌بنهر نمی‌توانست حیجه‌مناسبی دربین دست‌ورود کسان این استادان برای تعالیم خوشن بیابد. جنبه اشراقی این رساله درحقیقت همانین ماية امتیازیست که تعالیم این دو‌رسم غزائی را از تعالیم دوره طبیعی به‌بنداد جدایی کند و تغییردیپ. این ارجاع فیشان نشابور ودیده پروردنگان آنها طبیعی بوده‌آ نه درین باب در مجموعه فضل‌الانام آن‌ها است اگر درجاتی از ازبمانده و اشتباه خالی باشد دره‌حال قسمت‌یک‌صدی آن می‌باشد داعی‌روی‌داده
باشند. این دوایت این مجموعه بر می‌آید که بعضی سخنان غزالی در مشکلات انوار نیز در طی همین سالهای بازگشت به نظامیه دستاوردین ناهنجانه ۲۳. و این نیز صحبت احتمال رساله را به غزالی بیشتر تأیید می‌کند.

جارو جنجالی که از تدریس غزالی در نیشابور برای وی پیش آمد ظاهر آنال از هرچیز ناگفته و گوینی در باب همین مشکلاتانوار آغاز شد. در این مدت منصبی بعنوان که بی‌جهت مدرجات فضیل الارادم را، پر خود بردن جزوی از نگاره‌های غزالی خوشنوشت جزئیات داستان این جارو جنجال به‌ویژه آمده است که این چنینی فردی که از این کتاب غزالی باشد بخوبی از تحولات خود ماجرا پرآمدی دارد. بر حسب این واداشت پیوندی غزالی در نشان‌بندی مورد توجه دوقه شد بدخواهان به‌رامی و توتو را. دکفتی نسخه‌ای از مشکلات انوار و نسخه‌ای از کتاب منتقدراک غزالی در آن ایام بت‌گی انضمام‌آ نیا فراغت یافته بود پیش وی و آفردینتا چنان شده در آنان زمانها رسم را اجازه ناقل و روایت بزرگ آنها بتوانست. در آن روزگاران این نوع اجازه‌ها مخصوصاً در دوران کتاب‌هایی که حاکی حادثه بود رواج داشته و هدف آن می‌توان متون احادیثی از نیازهای و اسقاط و از استاد اقوال نادرست به‌یمین، راهی، یا منصف بود.

اما حسن یاً مصنف با اسباب دیگر باره اوقات موجب می‌شد که در هر کار زیاده‌رویها نیزی به آید و ویرسیها. جنانکه‌گاه یا دکترکان نوزاد، پدش اخلاق‌های مسیر و شاید با اشخاص غیرملی، در مثل به تمام مسلمان‌ها نیز اجرا نقل و روایت داده می‌شد و به فقط در باب کتاب‌ی خاص
بلکه حتی درباب تمام مسموعات، درست است که پرهیز کاران درین باب احتیاط بسیار مزیت بودند. اما در این مورد، مربوط به حیدر و درایت نبود غالباً. کمتر فرصت احتیاط و وقت پیش می‌آمد. درین مورد نیز، اگر آورنده نسخه با طریقی آوردند در ایجاد ممانی به‌سوی نشده بود شاید وی بی‌دردنش یا با اندک تأمل این اجزای را در پشت نشخ‌ها می‌توانست. نظری این اجازه را در باره‌کتاب‌های دیگرش به‌آسانی داده بود وکنهر درباره درخواست کننده‌ی اجازه مجال شک‌پذیرته بود. اما پس درفه برایش تامل بیش آمد و درهم‌خاطره‌ی که آن‌نشخ‌ها کارکرد دریافت که در آنها دست برداشته و چه‌هایی افزوده‌اند که دستاوردی‌ها غوامش داشت مقوله‌ی "کلمات کفر" خشتم و نگرانی غزافی از‌ین نیز نگه‌داردهان می‌باشت. خیلی سخنت بوده باشدی که "رئیس خراسان" با حساب آن "مزور" و حتی تبعید دری از وابست. اما کار به‌یک یا تمام شد چرا که بدخدوان غزافی دست اندیکار توطن‌ه بودند. کار دندیزد به‌سه شکایت کشید و بدرگه مملک اسلام - مملک مشرق. اینجا بود که داستان کتاب "منشور" درمان آمد و بدخدوان با عنوان کردند. این‌چه دری دین کتاب در‌طن برابر وی‌چه به آنان را نیز بنا‌وا افزوده بودند. سنجر داکه مثل تمام سلجوقیان مذهب ابوحنیفه داشت سختی بر‌هد غزالی تحريك کردن. ظاهراً مفاریح‌ها همین تحريكان بوده که فقر مملک کشته‌شد وجوی قاتل در ضمن بازجویی کوشید نداده‌این تزاقین و خاصین در گاه را به‌همدستی و همدستی خوش متم‌کند و درین نیرگه نیز توافق‌پذیره بود. بارگاه و حشت زده سنجر جو مساعد شد برای توطن‌ه و تحريك از جمله بر ضد بیگناهان.
در بنده هایی که به‌وژالی زندگی اتحاد بود و گرایش بطرز فکر فلسفه، مسائله نور و ظلمت، وحجاب تورانی و وطن‌نوازی داکد وی دسترسی آیات نور و احادیث مربوط به حجاب بر اساس انسان و خدا بیان کرده بود دست‌اویزی کردن برای اتحاد وی به مذهب مسیحی بنا به توهین تئودوریک داماد نهادند که در حق امام مالک و فقیه و باقلایی طعن‌ها کردند و انتقادهایی که می‌خواستند درس و راه به بهانه‌های ویست تعطیل کردند، بقای‌دانی در بگونه‌ی مبادله کردند که سنجش نسبت به آن بی‌گمان شد و چون را به بگونهٔ خواسته، اما غزالی که حتی در هنگام قبول تدریس نیز، از رفتگان برکانپر جهان مقویت خواسته بود، این دفعه که احتیاط آزاد و اهانت‌های دیگر در حق خویشتی را در بر داشتند راضی کنند، از این روش مؤثرانه از رفتگان بی‌تجربه و مستقل و یک محقق امتحان نبود ترکیب و وی بطوسب آورد، به‌معنای رضا. نامی‌بی‌هم از خلوت پیوند مملکت‌های فرسنگ در مکروآن نه فقط سنجش‌ها در تمام‌البته با مردمان طوسی که ظلم بسیار کردیده‌اند و با سیاست‌های وی به‌معنای رضا و از آن تباه شده و با سیاست‌های غزایه و برخوردها و نهادن به‌سیرا به‌بیان مبنا کرد بلکه در دادگاه‌ها در جویش به‌اشکاره‌هایی از جمله آن بی‌حنین و قبیله‌البته زایدنی آن وی در طرفهٔ بستری‌شده‌اند با خدا وهم‌کننده که از این پس بیش هیچ سلطان نزدیک و مال سلطان نگیرم و تعصب نکنیم و از سنجش در خواسته‌که اور از ای‌آمده بن‌اشکاره به‌پا درنیه یاده دارد، مجبور می‌باشد.
در حقیقت که فقه‌های نشیب در لشکرگاه‌ها برای معارضه‌با یا اجتماع کرده بودند و در واقع با اطمنان باین‌که از آن‌ها حق از مناظره با آنها قطعاً خودداری خواهند کرد. می‌خواستند با آلم‌آمادگی جهت مناظره با غزالی برای خویش کسب شهرت کنند. ای‌محامد از دقتان به‌لشکرگاه احتمال کرد. درین میان معمولی از فقه‌های طویله‌که مریدان و دست پروردگان و بسان می‌آمده به‌لشکرگاه رفتند و گفتند دفاع از تعیین استاد بر عهده شاگردان است و با دستور آمادگی‌ها به‌آمدن و احیای نیست. اگر مدیعینان از عهده مقدامت ما بر آن‌ها حق دارند مناظره با استاد دم زندند. درین زمان لشکرگاه نزدیک طولی در ناری (طول) بوده و بعد از دوقت فخرالملک کاه‌ها برند نایب اولحمین، الملك بی‌پی‌می‌گشته. می‌گفتند. جار و جنجال مختلفان هم در لشکرگاه بالا‌گرفته بودواز سنجر باصرار تمام در خواسته می‌شد که آنان را باید از امکان کرد به‌آمدن تا در محضر سلطان از عهده سخن‌های خویش، آنچه این محتلفان باومنی‌بوده‌اند، به‌آید. سنجر بی‌بی‌به‌باختن و یقین مائده مستندان غزالی با آن‌ها تمام به‌لشکرگاه رفت. می‌گفتند، دلشکرگاه‌ها با وی با حرمت و تکریم بسیار برخود کردند، و وقتی او را نذر سنجر برخ سلطان نب محبب دیده و بر باخته و در حق ذی تعیین تمام بجای آورده، از آن‌جا وی درن ملاقات خطاب بسلطان گفت نسخه‌ای در فضایل الامام هست ۱۳۸۷ که با حکم قوی می‌باشت در ان قدری دست برده باشند. با این‌همه از آن‌جا هست لحن بیان‌پر شکوه عارفانه و خالی‌از آرا و نیاز غزلی را در خطاب به‌پیادانه وقت‌های توان دریافت. در حیات همین شخمان
بازگشت

نودکه غزالی به توانایی ملک نایب‌الدیر جهان را پیش چشم شکننده جوان تجسم داد و با پیانی آگوش‌های از عبور و کنایت بود خاطرات یافتع و تکذیب کرد که هم اکنون عصر ماهی سلطان ملکشاه دالبار است و مرآه از یک خالق برکان حال می‌گویند که... ای فرزنده عزیز زهرا! زهرا... از دینان کشتگان ضرورت دادگری و نیکوکاری دا بوی کوشیده داشت.

تأثیر این سخنان در سنجر جنگان بود که از وی درخواست نا خلاصه‌ای از این اندوزها را برای وی بتواند کرده است که در مورد درخواست غزالی که وی را از آمده‌تردیس معاف دادند سلطان باستانی تبدیل فما خوانی مخالفان و آمده ایبواحد به‌تشکر گاه سراجانهم سنجر را ازصرار درراده‌تردیس و عنصر کرده و هم دیگر باز به‌خلوته وانر واژه‌ای فاضل کشاند.

مشکل این بود که درطوس هم دیگر آن عزلت و انزدای آدام و خالی از دغدغه‌ی بیشین برای وی ممکن نشد. هم شاگردان و فقیهه‌ها و خاکی از وقوع توافق و تدریس داشتند و هم ملک اسلاما و وزیرانش گه‌گاه از وی درخواست تصنیف کتاب با استغفار به‌کار تدریس می‌گردند. حتی بدخواهان با آن‌که دیگر فرصت تحرک و توطئه‌ها را نمی‌پذیرفتند، باز پادروی وقت‌ها خودرا به خلوت انرژی ایستاد ما ساییدند و اعترافهای کودکانه‌ای کردند یا سوالاتی ایتکار آمیز... یک دو بار غزالی، به‌همین سبب تاج‌اپرید فلام بردارد و از خود و عقیده خود دفاع کند. در یک تامه‌های فارسی که در فضا ایلام آمدید است نمونه‌ای ازین طرز دفاع وی در باره و عقیده خویش هست. رساله
نوشته.
در بین سخنانی که وی در آن رساله ناجار شد در جواب این فقیهان مطرح کند مسأله رای او بود در برابر اتفاق صنع و کمال آن. ابتنگ دبا بهترین دنیای ممکن است و از اینکه هست بتمر ممکن نیست. این همان مبنای خوش بینی معروف لایب نیتس است و غزتی که قرن‌ها قبل از وی آن را تقریب کرد مثل وی هدف اتفادهای بسیار نیز واقع گشت. در توجه این دعوی غزتی در اینلاماد۸ نکته سنجی‌های لطیف دارد، و با هوشمندی خاطر نشان می‌کند که دنبالی بهتر از اینکه هست تصویرشدنی نیست. چرا که خداوند اگر می‌توانست و چنان دنبالی را از عدم وجود نمی‌آورد این بغل بود که با کرم از سازگار نیست و اگر نمی‌توانست این عجز بود که با قدرت‌الله راست نمی‌آید. اما چون نازم‌مدور فهم که عبارت از به‌وجود آوردن از انعدام است اینست که خداوند در حقیقت معنی به خلق عالم پرداخته باشد ناجار این سؤال بیش می‌آید چون قبل از این دو حقیقت معنی هم خلق امکان داشت اینکه خداوند آن را تا این وقت معین بتوصیه انداخت باید به عجز منسوب شود یا بغل؟ اینجا غزتی احساس می‌کند که مسأله با اعتقاد به قدم عالم که قول فلاسفه است سرموئی بیش فاضل ندارد و بزرگ کی جواب می‌دهد که این مورد از مقوله اختیارست به عجز و بغل وقعاً تا وقتی کاری را انجام نداده است عجز و بغلی نشان نداده است لیکن وقتی آن کار را کرد باید انتظار داشت آنرا بمقتضی حکمت انجام دهد تاجیبی برای تصویر بغل و عجز نگذارد۸.
(1) باری کتاب اعماله دفاع نظامی بود از عقاید غزایی در مقابل اعتراضات نکته گردان. این کوه اعتراضات مخصوصا در دوره‌های بازگشت به‌طور بیشتر غزایی دار می‌پیچید آن چه غورای فقه‌های مثل یک طوفان سرکش خیلی زود پیاپان آمداما در روح واداره‌گر غزایی نور می‌تلخ و درد انگریز باقی گذاشته که رفت‌رفته روح اوا در خلولو می‌خورد. 

در بازگشت ازنبی بور استغفالت عمدتا غزایی یک چند رد مخالفان 

بود و تصمیم‌گیری بروای فارسی نیز لازم. اگر دسالگی فارسی که در رد ابجی‌های بار منسوبست اثر مستقلی از این باشد می‌باشد در همین روزها تصنيف شده باشد. رساله‌های فارسی دیگری هم باو منسوبست که نیز مریم شیوه مanganese - تصمیمه الولک. بیش حالت در همین سال‌ها بازگشت به‌طور بود که یک لازم می‌دهد کتاب‌هایی فارسی تصمیم گیرد برای شاگردان و یاران طوس که نتیجه‌ای از آنها ازعوم بودند و بازبان عربی آشنا بر اندیشند. ازتهم‌هایی عتاب آمیز فارسی که دوهمین ایام‌دنیابات بهرگان خراسانی می‌توسد مریدانست که نویسندگان می‌خواهند مثلیک واعظ شنیده شناسی بخاطر لبه حمایت اقوای و وظیفه‌ی راک در حمایت از می‌فستان دارد گرامی‌کند. این نامه‌ها آگاهی ازسرزنش رها و عیان‌های سخت و پروسته که حتی دوران آزادی حسره‌ای بعد مه اجابة تحمل آن را بمی‌رزگان وقت نمی‌دهد. ازجمله‌ی دو درنامه‌خویش سعادت خاتم داکه خزان‌های معرفی سلجوقیان از رجال متمنف بشار بود از روی می‌مده که در آن تا ملك مشرف برق کایش می‌رسند یا وزیر مشوق که این‌دان را خود به‌قرار دستگیر حاجت به بود ۷۰. در تمامی‌گو
فرآن از مدرسه

بموجبملك وزیر درمی‌یابدکه، می‌خواهد گوی توبه، نمی‌کند و خاطر نظری می‌سازدیکه در نزد خداوند این عضد ملک سلطان نمی‌گذارد چی مسلمان ۳۷ یک وزیر می‌گردد نام مجدالدین (کیامی مجدالدین)

یادآوری می‌کند که انقلاب واقعی ضالیانرا با فروخت می‌کند، حتی کسانی دا هم که فراموش برایده باشند با دوات ایشان راست کرده معاف نمی‌دارند.

نصیحة الملک مجمع‌هایی از اندوز و قسه بوده که چون بفارسی نوشته‌های سنجر در باربانی می‌توانستند آن اثر به بیانند هم‌عاهد یا خرسانی‌ها، نشانور و همه چیز. از قراین چنین بر می‌آید که سنجر نوشتن کتاب‌ها از وی خوشت و بهر حال را بودکه زیبایی را به‌ارای کارداده‌اند. در دنیالی انتظار نمی‌دهند سیاهو راوی ساده کیمیایی معاونت خوشی‌ها بکار گرفت. بلکه باربری انتظار بکاری کتاب‌ها نیز آورده، درست است که این رساله را وی باشرت سلطان می‌نوشت اما تأثیر آن فراست نبود، با دادن‌آرزو به سلطان، رساله را برداشته و حد بیان اشکالی نمی‌بود به‌عمه بارگرفته‌اند. ادنی‌ن‌ی می‌کرد، این فسیخی با پارسی و داده‌کننده که سال‌ها اول این امر ابجاه‌های او به‌دارد و اندوه آن‌ها بوده‌بود. به‌دین قصه‌ها و اندوزه‌های عارفانه و سازه‌های مین‌یابد. تصویر خورانگیز. درست‌ای قراینی که این روزها در اندیشگاه خود انگلیسی، مایه‌پیاده می‌پوشند بود درین مجموعه و اندوزه و فسیخی برای سلطان و برای عمه نز با فدرت و تأثیر تمام ترپیم شد.

سلطان برای قدیمی که داشت، برای نهاد و حشمت خوشی و برای تمام فرست‌هایی که با داده‌شد و دوستی در آن روز، حساب
پیش به‌نظر از وظیفهی دراک‌راین روزه‌ها: درخواست کردار و ورقتارخوشی
بمسبیلیت خودت جهت داشته باشید. این مسئولیت که یک پاسخه اسلام
بن با شریعت ما کپالی نرکد، برعهده داشته چه بود؟ قرآن و
جنبش حداکلی در تمام کرده بود. به‌علاوه طریق سعی در تأمین عدالت
و امنیت در سلطان مسلمان حتى می‌توانست از اخبار امتهای گسترش، از
پیغمبران، از ذوالفقار نین و حتی ازملک جهانیان نزیباد بکرد. همچنین
دراک‌رایل، در کمال صحابه و در اخبار زاهدان نیز نکته‌ها بوده که
سلطان نمی‌توانست از آنها بپذیرد. از مجموع این تجزیه‌ها و
موعظها بوده‌که گزارش می‌کرد یک نسخه سومدن. سناب خیات برای
سلطان بیمار سلبیقی به‌جهت کنال و آخرین کوشنی های خودرا کنار برد تا
غارگر کن لنگ جهانی را که خاطرات ن جه جه گه نای خنثی خرمتاد
نمی‌شود به‌ناورند و راه را دا اآ نجات ممکن هست برای تحقیق
عدالت اسلامی با کنند. اگر مصلحت عامه‌ای اطاعت سلطان را اقتضا دارد یه آب
سلطان نیز مسئول اجرای عدالت و امنیت است؟ اما در مدینه‌ی فاضلة در
صدای قلی قرآن و اسلام. وقایع سلطان میزان درست شریعت را بیست
نداشته باشد البته نمی‌توانند عدالت و امنیت واقعی را اجرا کنند. ازین
روست که غزالی توسیه می‌کند سلطان همه جا از قرآن داده برخورد و
از ست. افسوس می‌خورد که فقهیان عمر با خاطر جاه طلبی ها و خوشن
گذراهای خوش سلطان را از صیحت و ارشاره محروم در داردند و از
تیر آن‌که غور و یا تجریک کنند اور همچنان در دست شیطان
فرت می‌گذارند. نکته این است که نزد غزالی سلطان می‌باشد خور
باهمیت و خطبری که لازمه قدرت او هست توجه داشته باشد به‌مسئولیتی
که از آن بابت برای وحست قاعده اول کتاب، تا این مسئولیت و خطر را احساس نکنند، انگیزش بنیومنی و تشویق را به بدیئدار و کفتن علماء داشته باشد. در وجود خود خود محضر قاعده‌ی دوم. حالا باید ملت‌نامه به کرایه مرتکب باشد که کافی نیست خودش از تعود و نیدادی خودداری کند باشد. باشد اطرافیان و اشراف‌های هم ظلم و تجاوز روا تدارند. قاعده سوم. چرا یک لحظه خود با بجای مرنگ نگذارد؟ آن به بینه قدرن و نفون او و وقتی نابا بکارآورد تاجه حج خطر تا کست و وحشت به قاعده‌ی نجم. وقتی از انسان جزم نیاز گزاردن نیمد و او باید کوشید تا آنچه آن چه دارد. بیستاد که این موعظه‌های طالله تا چه حج در امثال سنجر و اطرافیان از می‌توانست تأثیر گذارد؟

بعداً بر نصیه الملوك مجموعه‌ی از امثال و حکایات الهاق شد که مرنگ لطیف و عبرت انگیز نیز بنظیری آید با انديوش و پیان سازگاری ندارد و در رداان ظاهر حبیدره به تریدرکرد. در حقیقت هن فقط ویستی رن نسخه‌ای در طارم دار که از متن فارسی نصیهملول باقی است این‌که زاده‌ی را ندارند بلکه در پیان آنی نیز سیا سخن چنانست که بخوی این انسان احساسی که ملول دارد سخن را تمام می‌کند و آنچه را کننده یافته است، بیانان می‌برد. بعلاوه این ابواه هفته‌نامه که در باب سیاست و جناد و آگاهان از تحکیات مربوط به خدور را و آداب و رسوم مسئول به بویینه، خود کتاب‌های مستقل بنظر می‌آید در باب علم و سیاست و از مقولة سیر الملول مسئول به نظام الملك، ارتباط آن نیز از احاظ شیوه فکر ویان بامن نصیه الملول ونچدان قوی نیست. بیداست که با شروع این ابواه خواننده مرد در با انديشده دیگردارد.
ویا نیان دیگر.
اینکه در بین نسخه‌های معترض و بالنده قدمی صیحة الملوک تنها در دو نسخه این دیوان‌ها در می‌توان یافت و از آن در نزیقه نسخه‌ها مرتب به جمعیتی یوگسلاوی است نسخهٔ نظرنما و در قدمت آن از روی جند نمی‌توان مبلغ‌گردد و نسخهٔ ایا صوفیه‌ها هم که تاریخ‌دار به سال ۶۴۲ هجری مرطوب میشود نشان می‌دهد که فقط اتکاء نسخه‌های تازه‌ای قرن آخر نمی‌توان این دیوان‌ها را در صیحة الملوک افزود. در واقع این امروزه نسخه موجوده تاریخ ۷۰۹ دارد و متعلق به کتابخانه فتح‌الله است و همچنان نسخه مرطوب به کتابخانه نورظمانیه هم که مورخ بین ۶۳۷–۶۴۷ هجری است آن‌جا تمام می‌شودنه این دیوان‌ها در نسخه‌های تازه‌تری غازی می‌شود و این نکته در اینکه تمام این ابزار به‌دست بر صیحة الملوک الحاق شده است یک شک باقی نمی‌گذارد. اگر یک ترجمه بری که التبرالمسبک نام دارد و آن را این منصوبی ارتباطی جهت یک اثبات موصل در حدود ۵۵۵ عربی نقل کرده است این دیوان‌ها در برآورده می‌توان بنداده که از این زمانها یعنی نود سالی بعد از زلزله است که این زایده‌ها را در آخر صیحة الملوک و الحاق کردند اینکه دریک ترجمه عربی دیگر متعلق به‌ایا صوفیه که ظاهر از حدود ۹۷۵ کتابت شده است و برخی به التبرالمسبک نادرد باز از زمان دنیست چیزیست که مطابق می‌دانند جزئی زایده‌های حداکثر بسیار خذ التبرالمسبب که رسید و در نسخه‌های قدمی نظر صیحة الملوک به‌شکل ترجمه عربی متعلق به‌ایا صوفیه نیز باید پر آن‌ها مبتنی باشد اثری از آن وجود ندادد و درین صورت اگر اصل فارسی این دایده بست نیازه ممکن هست از
دری و البته مسیبی با فارسی درآمده است. شاید این نکته که دری نیز به کتاب گوده رامی آورد، نشانی از اینکه می‌توانست خصوصاً در کتابهای حاضرین مانند کتاب التویزی، خاطر نشان می‌کند که در وضع وصف کتاب تغییری نداده است. ممکن است حاکی از این باشد که طبق حکایت خوشنویسی در بورخر ورده، بیشتر از هر چیزی، باید مطالعه کنیم.

می‌توان پنداریم که از روی آن کتابت شده است. این نمونه می‌تواند بیان داشته باشد. وجود داشته است ببینیم چگونه و ننگین نسبت به الموسیخی این نسخه‌ها. با خلاف نسخه‌های تازه‌تر و نسخه‌های اولیه آن، این نسخه را به عنوان نسخه‌ای می‌تواند نوشتند. به نظر می‌رسد که نسخه‌های قدیم‌تری، از جمله نسخه‌های تازه‌تر و نسخه‌های اولیه موسیقی که در آن‌ها شناخته شده است، سلطان محمد بن ملکشاه، می‌باشد. این کتاب به زبان ترجمه شده است. به عنوان نسخه‌ای از همکاری می‌باشد. این نسخه که در آن‌ها نوشته‌اند. به سلطان محمد بن ملکشاه، می‌باشد. این کتاب به زبان ترجمه شده است. به عنوان نسخه‌ای از همکاری می‌باشد. این نسخه که در آن‌ها نوشته‌اند. به سلطان محمد بن ملکشاه، می‌باشد. این کتاب به زبان ترجمه شده است. به عنوان نسخه‌ای از همکاری می‌باشد. این نسخه که در آن‌ها نوشته‌اند. به سلطان محم
میزبانی واردات نیز می‌شود. از جمله در مواقع مربوط به ابری همکاری که در بسیاری از نظام‌های بسیار پدیده‌ای بود، تحت تأثیر گرفت از
اینگونه حکایات وجود داشت و نقل انگیزه قسمت‌ها از باب عروت برای گذراننده و سپس نامه‌ها و افراد اصلی و باید
نامه‌ای مربوط به هر شش از اندرز نامه‌ها تا هیچ‌گاه جبرال عادم‌الملیتان
نگه‌شوتی و قویی ندارند. با این‌همه تقلید و تکرار انگیزه حکایات
باعترک تفکر غزنوی که احیاء مراتب پیش از اعهاد مسلمان را دارا می‌داند
و حتی تجدید ماموریت و سهمی به‌شکل احیاء رسوم گیر کنند و در میدان
هج سازند ندارد، و کسی که در کیفیت سعادت و درنامه‌های خوش
زمین بدرودگاه سلطان اندیزه ابادارد و درگفت و شنود با اولاد
نظام‌الملک و عمال سلجوقیان همه جا از خوشون و عاطفان به اندیزه
آمیز صحبت می‌کند، و همه جا نیا دارند از عفریج، بیدبیدی‌ها، خوشون و از
قره و باد افراد از شیریت می‌دهد و در لویه به‌کار برده و شریعت همیشگی
دی بی‌آنا نمی‌خشد و گریه ممکن است در دیوان تصنیف‌الملک‌ها که همه
چیز اگرتان یادآور لحاظ کیفیت سعادت و نامه‌های اولت، از ایبان با
لحنی تملق آمیز که هیچ شایسته‌ی بک داشته‌ند و بی‌نفتی نیست. یاد
کند و خلافانه و نکته گیران از اینکانی مثل کیفیت‌های سعادت بر روی
نکته‌گیر می‌کردند، و حتی یک دست دیده در اینه مثل عبدالغفار فارسی
و تا ازین ابرادها یاد می‌کرد آرزومی داشت که ایکان غزنوی کیفیت‌های
سعادت را نوشته بود، اگر چون زبان نکته‌گیران بر روی دراز شده بود.
و اداری حتی بدری گاه سمنجر نیز کشیده بودند اقوال کمایی چون ارسطا... طالس حکیم را که خود وی از مختل‌های داستای، به عنوان بوده یکی از نوآوران سوداد، بعنوان سخنان حکمت آمیز تقلید کنن اشتغال سلطان را به بیهو و لعی و شراب بشرت آنکه دائم نباشد، و اردا از کارهای دیگر مصرف نمی‌ازند تجویز نماید و این مخالفان بردض از وجوای تازگی راه نیازند و در آنچه اینان بر ضربی نوشته‌های این مر و صداها امکان سخت‌تری نیافته باشد؟

با این ملاحظات قبول اصل در آیدیه نسیه‌الملوک، بنیزه رود تمام
سلاک روحانی غزایی و ترید درتویه و عزل اولت و چون هیچ اساس دسته‌ه که مبتی برقی نسخه موثر باشد تاریخ در ران ایواب هفتگانه نایب تریدیکرد. آنچه در کتاب قطعاً از غزایی است هماهنست که در دقیمی، ترین نسخه‌ای کتاب هست دتمان آن نیز لحن زاهداهنگی نمایید سعادت و امانت‌های بحاصمی، اباعظمی آوردیه نیستند در طی آن خواسته بود راه و برسب عدالت واقدی و مرامت نایب‌دیه را بیک دمک اسلام ملک شرق خاطر نمانند کد.

با دیواری‌هایی که در آن کر وراد بی‌گمانی دارا نیست زنی‌ها. در بیان حقوق دیده داشت وقتی رساله کوتاه نسیه‌الملوک تحریر شد ابوعحامد خلوت نشین، مثل هر آزادمرد دیگری که بخواهد رسم و راه عدالت را نمانند هم‌حرف خودرا کشیده بو و حاله در اجزاء آن... در نظرت بر اجراء آن دیگر قدرتی نداشت. سنجر برغم تکریم و علاقه‌ای که نسبت به‌دنیا نشان دادبود مستغرق عشرت جویه‌های خوش بود که می‌توانست آنچه
دا شریعت از دیگر طلب می‌کرد بیاندیش یاده‌وره؟ گزالی نیز، در اینگی های یک انزوا خاموش - که بعد از تجارب نشابوری یک در خاموشی فرد مریم - عمرش رفت و در قسمت‌هایی به دیگر کودکان رسید، و عزلت و تنهایی حزناً انگیزی که پایان عمری می‌پایست در آن بسی آید، جهت و یکچک‌ها نگذشته‌ها مربوط به ملک و دولت برای وی پاچی نمی‌گذاشت.

طولان این بارون‌الدین که آرامش روزهای عزلت و انزوا گزالی برای وی در آن سال‌های تنهایی بیش از حد انتظار است. سنگین بود. با آینه‌ها بهتر گذشت و حتی سنگر وی نسبت به ترکیم و تعظیم فردان نشان داد، گزالی تمام روح و نشاط خود را در مقابل بله، طولان از دست داد و آن باری این باره نمی‌بایستند عبارت شد از هم یک‌پیکر. هر چند دنیای ویرانه‌ای مشاهدات اوره ار این داشتن که حتی در آخرين روزهای ارزی، در آن از ارتقال بی‌کلام و تعطیلی‌های ادامه‌دار بود. خوانده‌نامه این مشاهدات و دعا با ترکیب اقدام و به تنظیم چند ساله، که مربوط به آخرین سال‌های عمر اوست، نیز برای اجارت شوق و خواست طالب علمان بود و باری نیز برای ارضای تمام راه‌های سراسته یک‌پیکر، که تحریکات قهبان‌ها بر او را دوگانگی پار در وی بی‌بی خرد بود.

با این‌نهایت در دیگر آخرين سال‌های عزلت، گزالی اوقات خود را در طویل تفسیرکرده بود بین مدرسه و خانه، بین تدریس و دریافت. ودیا از نشابور به‌طوری بازگشت هنوز چیزی از علاقه به‌دریس در وجد خروش می‌یافت. ازین رو بود که در جماعت خانه، خواصی برای صوفی و درست کرد و مدرسی برای طلابان علم. اوقات خود را یک‌پیکر تدریس و در نیزین تدریس.

طلابان و مجالس با اهل دل تفسیر کرد و قصمتی را هم در عزلت باس.
می‌برد و در اشتغال بی‌فکر یا تأیید ختم قرآن و بجا آوردن نمای و روژه زنگ نامه عادی زندگی از واد و از عوام قاتل نه در مدرس نمی‌گفت به حفظ قرآن صرف می‌شد و به‌سماع کتاب صاحب حذف یی‌گویی. در همین سال‌ها بود که وقتی یک حافظ حذف نامه از خیابان‌ها یا از بی‌حجاب بازی‌ها و سرگرمی‌ها ی را زند خود نگه‌داشت و سقای مسلمان‌ها بر روی خواندن چنانکه بر ابتدایی لعی طوسی نیز، یک‌چند صحیح‌رمان در همین سال‌ها آخر عمر سماع کرد.

آن تصویر هم که از آغاز انقلاب گذشته و هرگونه در تمام سال‌های سیاحت و عزلت غزی دریا بخود مشغول داشته‌بود تصویر اهل شریعت بود. دو یا یک روز با آن‌ها در آن جهت به‌معروف مرتب است از بعضی اوقات چیزی از احوال حکم‌های اشرافی و از دعاور اهل و حالت دلیلم او و وجود داشت در آن‌جا مربوط به معاملات بود از حدود شریعت خارج نمی‌شد و طریقت اهل سکو از نمی‌ورزید. همین نکته بودکه اگر در عین حال از علم شریعت جداگانه کرد و با آن‌که دوست نداشت به‌قیام و حال اهل مدرس‌پزشک گردید آن‌جا به‌سفر مربوط بود نیز جدا نمی‌شد. چنان‌که پیش از وی نیز امام شیعه و شیخ الإسلام اطراف اشغال بی‌البهاء و حدیث را مانند برای تصوف ندیده بودند. آن‌چه او بنا بر این‌ها از این‌ها عمر گذار همان‌چنان به‌علوم شریعت قصبه، اصول و حتی کلام‌پایی بی‌پای می‌کرد جهات دیگر نیز داشت و آن‌جا نمی‌بود جار و جنجال‌زاری‌ها که در قوی‌ان حرف اورا در این باب نامه‌پی‌آمات‌ها که در این‌ها که در شریعت سر و شریعت کرد بود هنوز احساس می‌کرد که آن‌چه را می‌خواست بیان کند در دهان شاک‌هوا ناگفته
گذشته‌اند. در وجود خود، علی‌رغم تمام توانایی‌های طبی که داشت، علاقه‌شایدی می‌باشت» یا آن حرف ناگفته را. در حالی که این جار و جنجالی بیان کند. اگر این روز، حتی درین لحظه‌ای ازروایی طوی که دیگر شوک و غواض سایر! نیز از دست داده بود، می‌کوشید دارا نیز بشریت مربوط است آخرین کتاب‌های خود را بیان کنید. بعلاوه طالب علمان طویل و نشان‌بندی که بعد از سال‌ها سکوت دری اد داده بودند، و بین دری و آنچه قبیل دیگر در مجالس دری می‌گفتند، بسیاری از آنها در مسیر دست از وی بردندند. از این در عین عنوان و نتیجه ایبوحامد تاج‌دار بود در سن سال‌های آخر عمر هم به رضایت صوفیه دلیل بسیاره و هم از تدریس و تصدیق آنها به علوم شیره مربوط است خودداری نکند.

تعدادی از بی‌پروین آثار و در علوم شیره مربوط در سال‌های تأثیرگذار.

از آنجا که بنا بر فقه بنام المخصوص که آن را دوسالی پیش از پایان عمر در محرم ۵۰۳ بیانات آورد.

آخرین تأليف او نیز کتابی بود بنام الجام العلوم عن علم الكلام. اگر آنچه در به نسخه کهن‌های خطی این کتاب هست ۳۶، درست باشد غزالي آنرا فقط دوازده روز قبل ازمر که تام کرده ات در دین آخرین ویام او که در طی آن عاما مسیمین را ناشتغال به مظهر اهل کلام معمول کرد، بود شهایت تمام داشت به آخرین پیام استادان امام الحرمین که ادین در آخرین لحظه‌ای زندگی گفته بود، اگر می‌دانست کلام؛ مرا بکجا می‌کوشید هرگز یان مشغول نمی‌شد. اگر کتابی بنام منهاج العابدين که به‌طور منسوبست از وی باشد ۳۷، می‌بایست آنرا در همین سال‌های
پایان عمر تألیف کرده باید. هیچ جز ویسی از این کتاب با اندیشه‌های از دیگران می‌آت وزنه‌ای زندگی شهابه تدار با اینهمه از خالی قلم، لائق از عهد محبیل‌الدن بن عربی، تألیف این کتاب‌ها در بعضی نشان‌ها بیک دانش‌میدیگر مسعود داشته‌اند و درس را اشتغال کتاب جای بحث هست. همچنین در هر آنجا که به‌عنوان علیه، از تیم‌فرزندان باب حامد، از تیم‌فرزندان تا برای من بوشمنی پیمان کند از هم‌آمیز فریم آن آتیه بدردآ خرچ می‌خورد تا عنوان به‌عنوان تألیف فارسی - فریم‌الدوله - که ویرایش و اثره‌ای بوسیله خودشان به عنوان هم تقلیل گشت و ایشان عرض یافته طرفی درجواه این در خوست خاطر تن اند کرد که در هر بار به پیچیده‌ها هست که جواب‌تری از شریک و راست نمای این بعد پیچیده‌ها دست می‌آید و بعد پیچیده‌ها دست می‌آید شریک آنها در کتاب‌های ادیبگی کتاب‌ها هست. اما این‌دست که در خود باید بود چه داده‌ها در واقع حاکی است از آن‌های آرای وی در باب ترتیب - در باب کریزی که تمام عمر مسعودی در بیان آن کشته‌ها بود.

در بین روسریه‌ها و پر ملام بعد از شنا بود کریزی که افق‌ات او ملام‌ترین می‌کرده ایراد و اعتراف داشته‌بیشان بود به قلم اجب‌اوه فقهای شنا بود وی تحول انگیزه لحظه‌ای عزل و انضمام برای با این اعترافات بر خلاف جواب‌های مکدر می‌شد و مخالفان نیاز توضیحات خرسندپن شدند. از جمله مخالفان برعی سخنان که وی در کمیای مساعدت آورد و از خرده می‌گرفتند آنها را با درستی موافق نمی‌پاتند، و حتی بعضی درستین هم کسانی می‌کردند شاید بهتر بود که غزافی آن کتاب‌ها نوشته بود. در طول که خانگی دیگری، شما فقط پناه‌گاه
لحظه‌های اندوه و ملایر خور او بود بلکه پیران و می‌یزدیان مستعد را نیز برگرد و یک جلب می‌کرد، یک بار آخر بی‌سای دووایت مؤلف فضائل الی‌انام اعتمادکرد - ناجار شد درقابل جار و جانجال مدعیان و حسودان خویش صریحاً بگوید به‌که می‌درستند مذهب بران دام و درگیر عیان مذهب قی‌ان، نه شامی برخی ختی می‌دارد و نه ابوجیفق بر مین برایت با ایننه به روزی نبوده گیر دیگران برآوی اعتراض نکنند و برخیان اتغیث نگذارند. ازجمله، برود ایراد می‌کردند گزینیده‌که گفتند لاله‌الله‌امامت‌وامامت ولی‌اعلی‌الله‌توحید خوارص، از رئی‌باذخواست می‌کردند به‌تدبیش است نورخی، خان خدا است، با واختاح می‌کردنده توشته است و در ادی درن العالم غربی است، دوشقو وی بعلی‌والی ویان سخن فلسه‌بسته است. از جواامی که این سوال‌ها می‌داد، بیدست که اطمینان داشته سوال کندگان درن پرستها قدسمقی عفیف‌نیت‌تارنم: از‌از‌رها‌سادارند و می‌خواهد بی‌پاین برای اظهار آرا‌خوش‌ خک علاجم نمی‌پردازد. در باره‌کتاب احیاء علم‌ام او بدن‌ان جار و جنجال برآها افتاده‌که مجبور شد در رفع سوء فهم‌های که راجع به‌بیماران از‌مال‌آن یک‌آمده بود رساله‌ی بنی‌سید: رساله‌ا‌تارنم: ایراد و اعتراض این خرد از‌گیران که را از وصا عزل و خلوت غزالی دا تبریم می‌کرد غالباً از تحريك فقهاء بدخواه ناشی می‌شد. لیکن وجود ابوحامد در سال‌ه‌ا چنان از اعتراض‌فکری خالی شده‌بودن که این تحريكات می‌ری دی‌بست می‌آورد. بر بعضی اباده‌يک‌پیشان ایراده‌ای‌نحوی‌بال‌گویی‌می‌گرفتن‌او با آرا‌می‌چواب می‌داد که درلغت‌چندان وارد‌بوده است و از نحو
هم فقط بدان اندادن، که مطالب خوش می‌دانند، کننده آموخته است. وی حسب‌آن‌چه‌ی عبیدالجویانی خواست تأکید‌های دل‌اصلاح کند. پرآزمایدی‌دان در دی‌نیز که درطرف کتاب‌خوان برای خدمه‌ی می‌گفتند، آن‌چه‌ی ضعیف و نادرست است. در سروده، یک‌یاد و معتمد. جواب‌داده‌که درین‌باید، ادعای ندارد، بلکه بر خلاف ادعای مخالفنان در حديث کم‌ماهی‌نبو و حتی، استاد حديث نیز داشت. بلعولا، حديث بی‌جهت‌دار، اکنون از خداوند و در اوایل عمر ماهی اشتغال همه‌که قرار بود و حديث.

با این‌که درآمده، به‌تاریخ و حديث می‌بود، می‌شود، بی‌طرفی که بی‌طرفانی داشت‌نرستید. اعتماد بی‌توجهی که در یک حکایت، راجع به‌عمیر عبدالعزیز، و انساب او به‌مخالفان بناً، ملک‌الملک‌دار، نه فقط در فضایی، داخلی جلوه‌ی یافته‌که در نسیج‌الملک‌هم‌تکرار شد و این‌همه حاکی از بی‌توجهی اوست، به‌انساب و توایریغ خود او، نیز باین‌تقصی، کارخوشت واقع، بود. چنان‌که یک جا و پندرگاه‌عکایی‌بدین‌باره‌ی‌به‌بحث‌می‌برد، این‌نشی‌بوده‌که درین‌باره‌نیاز‌مربوط به‌تاریخ‌قوم است. باید حواله‌ی‌با‌اهل، تاریخ کرده و اهل‌اسلام. تاریخ راگویی‌در‌دردی‌(اصساب)‌می‌شمرد و باین‌چنین‌توجه‌نداشت. ببدون شک‌همین‌نکته‌بوده‌که وی‌را‌واداشت، درب‌ابخار‌درا، به‌زیاد‌تأمین‌اندازه‌نمی‌بی‌تاریخ‌پری‌اعتماد، باشدکه در جوایز هن‌او‌ترازیدن‌کند‌و توجهی‌دک‌داک‌نادروای‌نی‌یاده‌باین‌به‌بارم‌اومکه‌و‌مدینه‌دمع‌معرض‌نه‌بدیه‌بود‌محتمل‌شمارد‌. همدست‌سابق‌وی‌که‌ای‌هراسی‌که‌نی‌حذف‌هی‌وعلایه‌با‌خبر‌داشت‌‌ود‌باین‌جی‌بهره‌بالدید‌با‌تاریخ‌خلفا آشنا بود.
در جواز لعن این خلیفه شر ایشان برای آن نیز تردد نکرد و تردید غزائی برای رئیس موجب طعن و ابراد شد و چراغ آن نیز بود.
این عدم توجه به اخبار اگر به تاریخ محدود میشد در مورد غزائی
شاید تا حدی قابل اعتماد بود اما مخالفانش در احادیث و اختبار هم که
وی در کتاب‌های خودش آورده بود ضعف و علت نشان می‌دادند و این برای
وی خاصه درن دریه‌های عزلت و ازدای طول موجب ناراحتی می‌شد.
به‌ویژه سپس بود که درین سال‌های عزلت مخصوصاً به‌مطالعات حديث
دشته و به‌سماع صحاح از مشایخ معروف. در این کار نیز، بنا بر مشهور
چنان شوق و علاقه‌ی نیازان می‌دارده اگرک چند بیشتر زیسته بود شاید
درین فن نیز نه‌اهمه اقرار برخی می‌باشت. ۴۸

(آیین مخالفان غزائی نیز راجع بروی‌های گسسته‌ی از او نویسنده‌ی
یک بسیاری از اساتیدش حسن‌الشیخ به‌وسایس داشتند و راواجاً در
کلام غزائی چیزی می‌بافتند که ممکن بود برای بعضی از اسلام‌نگران
گمراهی و سوء تفاهم شود. حتی سخنانی را که غزائی در درد باطنی‌ها
در رن فلسفه و شناخته می‌گفت آنها خالی از خطر، نمی‌بودند ولی محالا
سوء‌نظیر تلقی‌های کردند. حال از دریایان عمری تمایل تحقیق و مطالعه در
مداخل مربوط به عقاید، چنان که بعضاً می‌سکاند، دریافت یک‌گفت، شواهد
به‌حال پیمانی دلال وبسته داشته که پیش روى عدیبی مردم پارسا و
ساده دل خود را صرف دشنام تزک دلی بقلم و اسلام جمله کرد به‌ودن.
آن‌ها را تار و مارد و سر و دست بسیاری از آنها را شکست و نسب
خاطره‌ی بازگشت، سرو و برو خودهاست خون‌هایی راک در دچاره دست
وصورت دی را آگه‌شته بود. بالاکرده و درجم این ساده‌دان به‌نمای استاد.
اما اینها بگمان آنکه دست و جامدات نمایش نیست خویشتن را اکنون چکیدند و دقیق وی حال اتکایی نتان دانند. پله‌های توروس، تمام عمر برای اسلام، امکان‌های دین و مذهب بی‌پیکار دیده‌بود، با فلاسفه، باشیمی، پاتنی یونان و امکان‌کسی که درب بر عقاید اهل‌شیعه و ترید روا میدارند مبارزه کرده بود و اینک در روزهای آرامش و آرام و دیدار می‌می‌کردند؛ می‌می‌نهم به‌تهمای‌لاته‌های فلسفه.

مدتها بود که این اتهامات بروی وارد می‌شد و او با خوش‌داری از خویش دفاع می‌کرد یا حتی نمی‌کرد. خود او در وقت نظمی‌گردید دو بار که بود کوشیده بود از بحث و مناظره خودداری کنن که بقیه و قال اهل مدرسه پشت‌کند و آرامش فکری را در خانه خود بست. اگر جانبی این اندیشه‌ها شاید در آغاز هر چه شکم خوداند از وی یک تجدید کندی‌دین (مجدد) می‌خواهد، باز یک چند دی را بسی فیلم‌قاس کشاگر، و دل همچنان از جار و جنجال اهل مدرسه نفرت داشت و همین تکته بود که در بارگیشت از نشابورد و یا یا را باز به عزلت و انزوا کشاگر دی.

درست است که آن‌چه کننده‌گران در باره‌های افکار و آثاری می‌گفتند هنوز یادمی وقت‌ها وی دیا به‌جوی‌بگویی دامی‌دارت لیکن در جوینگوکرها دیگر مناظره نبود: در آن‌ها، اندیشه‌های جویی وجود نداشت و ابی‌حامد اگر باید اعتراض‌ها جواب میدادن چه بی‌خاطر آن بودکه برتری خود را نتان دهد بخاطر آن بودکه ابزارهای مخالفان ما بسی‌گرامه عوام و مسلمانان واقع شدند. این بازگشت به آرامش خلافه در آن ایام کربن با ومی‌از علماء بی‌کرر هم‌کردن. ابولافت ارغوان‌نی از شاگردان قدیم
امام العلی نعمه‌الله که در محرم ۴۹۹ وفات یافت، جنجالی بیش از آن در بازگشت از حضور علافه به‌صرفه‌ی بابت باشادت‌شان ابراهیم سنندی مناظره‌ی را ترک کرد، و حتی یک خاناقه‌هم برای تهیه ساخت و خود جز درهمگام، بی‌دری و از او گزار و ۵۰ در دین روزه‌ای آخر گزه که دیگر شیخ مأموریت یک مجدده گزآلیا دمی‌کرد که پناهگاه روحانی اسکوئت‌بود و آن‌ها در خاناقه‌ی خودش بودند. آخرین‌وز قلم را نمی‌شکست برای آن یک که دوستانت خودرا کلی نویمید و بی‌پناه نیابت دارد. در مقصدی یک یادی به‌تفریق‌های دوستان خویش دا تسیل می‌داده از آن لگه دشتستان درحق و دریگوئن نازارت نشونده‌ام دی‌بانان جار و جنجال نیشابور ایرادا و اولهم‌هایی که بر دار هرمشی دنیا یک توطئه ناروا که توطئه‌ها بودن توطئه‌ها که همین نکته بود که اندک وی را بی آرام می‌کرد و از که یا بدر. کوئی به او بودن گوشه عزلت‌دوزی طوس و بی‌پناه نیمی توانته به آرامی و دسکون دست یابد.

در بانی‌خواهی و چهارملکی طوافان یک زندگی بی آرام که دریخت‌سر داشت ابوبکر دربخشی مولوی‌ایوس کر دوبود. خراسان خود دستخوش پرستیها بود که جار و دنیا فقهان و آزار و کشتی‌گرفتگا کران نیز جلوه‌ی از آن شماری‌ام‌می‌کم. اما خبر باید او که از ایراق و شمش‌می‌سرد برای ابوبکر کر نگرانی نداشت. در شام صلیب‌ها بر بروت و سیاد غله یافته بودند و حتی در دموسرم بسته تحرک‌البدش بودند. در بغداد خلیفه مظاهر باخته‌ملکشاه جهان‌عرسی داشت اما شهرومندی یا تهیه باطینیه‌ی بود. کسانی که از خراسان بقد حکم‌خواهی عراق بودند در کوه‌های خبر‌دی‌آبی و نام‌نعمی داده پیداکرد بودند و از حیث حج ناکره بازکشته
آنچه از اینگونه اخبار به خلوت انزواء غزائی می‌رسیده، البته
دو را ناراحت می‌کرد. اما یک خبر تاکیده‌ای ظاهرًا در روح او تأثیری
نگوار بجای نهاد. وفات اسلم‌اللهی. مدت‌ها بودکه این هم‌دنسروقی
سابق غزائی در نظامیه بغداد تدریس می‌کرد و در سیاری امورا غزائی
هیچ تفاهم نداشت. در حوزه امام الحرمین هم که با غزائی هم‌دنسروقی
با ابوحامد بیشتر بعنوان یک رقیق برخورد کرده بود تا یک رفیق. اما
هرچه بود یک هم‌دنسروقی حسال وی بود، از او، این ایبوحامد و درباریان
چیزی بهتر از یک می‌شمردند. در آن روزهای نیره و ملال اتکیزرا
که ایبوحامد از تاجیک، و درهم فقهی، نشان یافته برخورد کرده، باشد. چهارسال پیش، یک هم‌دنسروقی
و رقیق دیگری، ابوبال المسلم خوافی، که قاضی طوس بود، درگذشت بود.
و غزائی اکنون کاروان خویش دا رفت می‌دهد. به‌همین سبب بودکه وقتی
پسر فرخی الملک از جنوب خلیفه وزیر عراق وی را به نظامیه بغداد دعوت
کرد و دو واقع وی را جهت جانشینی کیا برای سنندج خواندکه خودش
سال‌ها پیش از دوی میلاد اختری آنرا ترک کرده بود، بالاخره که از نمودنی
و ملال به باقین حکایت داشت (در جواب این دعوت توشت که برای وی
دبگر دو واقع واقع است نمود. سفر عراق، و دیدنگونه برای خویشن
نیز مثل رقیق و هم‌دنسروقی اندیخت. د שכای بک یک پیشکش دا بی‌گروهی کرد.
این مرگ بی‌خوش خیلی زود بسراج ایآمر. ظاهرآ سختی های
انزواء تومیده‌ای که در دنیال جار و جنجال نشابور برای وی پیش آمد
ابوحامد را نألان کرد. ابگیشته مگهود دین سالبهای آخر از خاطر وی
بازگشت

دور نش، اکنون برایش تا حدی ماية یلی بودم. درین سالها عزلت و انزوا در طول با قناعت و آزادی می‌زیست اعمال واسیب بهمان اندیشه که وی را محتاج دیگران ندارد آنکنان می‌کرد. مکررآن نیله رامردان و دوستداران برای عرشهک دند در کرده بود. درخانه و بستنی که مجاور مدرس‌ه و خانقا خوش ساخته بود بازرا و عزلت بسی برده از اوکه علم و دقت وی را مثل بسایدی از فقهای عصر به دید سرسخت و جلال نیفکننده بود خرسندی نشان میداد. وقتی دوران گذشته عمر را بخاطر می‌آورد برای دوستان نقل می‌کرد که در جرایی چون چیزی از آن‌ها خته پیدا برایش نماند با برادرش احمد دیوی بمدسیآ ورود در آن هنگام المبته علم روایت خدا نمی‌خواست آن‌ها برای تن می‌خواست و برای آنکه به مال و جاه پرداز، اما خدا نخواست که علم جز برای او باشد و سرانجام یو را به عزلت و انزوا کشانیده جز خدا در آن نمی‌گنجید. درین خلوات انزوا با وجود طعن و آزار مخالفان ابوجامعی تمایست، دل را از اندیشه‌های دیگر فارغ یاد. حسید و مکننک را کتان‌کار گذاشته بود تا اندیشه آنها صفات خاطر را به‌هم ترند. از ولاد جنگ دختر نداشت اما وجود همان‌هایی ابرای ما یادگر وی بود. در نامه‌ای که من آن از قول دعوت بی‌بیزاد بیوجست خواست و از وقت و دعوای دوبار خوشبینی که دلگیری ای بدرانی راکه برایاین کرده دوبار داشت بیان می‌کرد. درین نامه این سایر عهده‌ها که دوبار دعوت داشت باعث عذرهم مسمک می‌شد که آن وقت که صدرهند نظم الملك... مرا بی‌بیزاد خوانند تنها بودم بی علايق و بی‌اهل و فرزند امروز علايق و فرزندان بی‌با آمدماند در فرذ گذاشتن ایشان و دل‌های جمله مجرور کردن بی‌بیزاد و جد رخصت نیست». ۵۶
بدینگونه روزهای آخر عمر ابوعامد در صحبت داهل و فرزنده
می‌گذشت وهم در صحبت آنها بود که بیمارگشت و به بستر افتاد.
بعلالو آگر آنجه‌ای از قول برادرش احمد در بارده وقان وی نقل
کردندند درست وی آید. یک شاهد عیینی باشید می‌توان پندشت
که برادرش نز دری در روزها در بادین وی بوده است. احمد که رقیق
ابوعامد، بعحداد را (۳۸۸ علمه) رها کرد در نظامیه جانشین
دی شد در کار تدریس باقی نماندند. چند ماه بعد (۴۸۸ مصرف) ابوعبدالله
طبیری‌جای او کرفت و احمد نیز مثل برادراناده از بیغداد بیرون آمد.
درین حال، پناهکه ابوعامد در خراسان سرسری برد احتمالاً اعظم‌مشهوری
بود و جناتانکه رسم و اعظمان بود ۳۸۸ نکه همواره نازه روی و محترم
باشد، دیاً از شهروی بیهری سفر می‌کرد. در دیجندردیاً دریست در
ایام بطول آمد باشد ویخود سفرخهی درور ودراز خوشی راگه‌مخصوصاً
بعد از ابوعامد وی در بین ترویج و همیان و بعهد دایی در دیاگیمی داشت
هنوز آنانکه نکره باند. در محل خال ازقول این احمد روابط کرده‌اندکه
کشت برادرد صحبگاهی وسو ساخت نماز بجا آورد و بعک خوشی
به‌وستچون آوردند گرفت و ویوسید و یکم نمادنایه ساخت
آنگاه یای خوشی دراز کرد. رذی بقلی‌آورد و یک‌یک از طول آفتاد
جان تلیم کرد. گویی در بستر مرکب، یک ناز حاضران از ری
ضیحت خوست. غرایی گفت از اخلال غافل مشو. آوره‌امنه که این
سخن را چندان گفت تا جان داد؟
(رداوتی نیزه‌ستکه می‌گوید ابوعامددریماریت چون گنگخوش
دا رزیدیها یافته پنگروز دوستان و زندیکان را ازند خود دوکرد، و هیچ
کس دا بی‌بارالین خوش نکذاشت. چون روز دیگر یاران به‌زود وی باز آمدند و را در حالی یافتند که روی بیلبلا آورده، کفن پوشیده، و جان سپرده است. بی‌بارالی سر هم پاره کاذب یافتند با قطعه‌ی شعر که در آن نویسه‌کرده بود یاران می‌گرفت ام جزین روان نیز درست باشد. جامانده‌ی که
بمنزلة جامه‌ی خانمی تلی کنند که او یک چند در آن سر برده است
و بعد تر کش کرده است ام اگر این روان نیز درست باشد. کفنت خواستن و جان دادن‌ش را دیدن‌بست برادرش‌امدودن‌ش با ییمهمه
درین روان نیز نریست این و مشکل بی‌نوره دیگر دشگی اموام‌دکه در
می‌اند. عمر با وجود حیره‌ی شاعری به‌شعر دررشاعی، چنین تألیفی نتان
نداد در آخرين لحظه‌های زندگی به‌نشر ان‌دیشیده‌باشد. چیزی به‌بارسایان
هرگر در آن بجش دیگرت و علاقه‌ی‌نی نکره‌بند.

دهرجال بیدان‌ش که مرگ در دنبال یک بیماری ونه‌که بوته است
آن هم در شروع زمستان طوسی به‌هنگام شیوه‌ی سرما‌خوردگی‌ها و انواع
بیماری‌هایش (و افراص دیده‌کرده دوشت‌ما‌افتفاق‌اف‌داده‌هم جهادی‌انه
سال 505 هجری. درین هنگام زمستان طوس آغاز‌شده بوته و 180 روز از
دسامبر 111 مسیحی می‌گذشت. غزالی ابر طوطی در بوته است
همان‌جا که پنجاب در صاحب وی‌آ وانمود و شادی. غروب‌دخان‌ن‌محمدر
یک‌عاز طوس هدیه کرده بود). اگر در زمان حمایت‌م‌ستوفی و سبکی
مقبره‌ی اوره‌ی طوطی در نسیم شرق طوس و وجود‌داست و فضل‌الله
روزه‌یان نیز در طوطی صفویه، آثار مزار اورا، درن حاد و بی‌رام و عرضه
فراموش‌ی‌یافته‌امروز دیگر ناتوان از حسرتی‌باقی‌نیست. در واقع در
قلمروی بیرایان و توکایان که لنزی زبد و مواجه، و حتی لمن خلف‌سی‌های‌گاه‌ان
بالا‌الزهور چه‌خورد، از آن به‌عبارت مذهب‌ناتوان، تعبیری کردن به‌حساب
می‌آورد. یک‌بین‌های فتوای مصرف‌ونه متمایز در امتیازان، از در نوست‌دیگر، عادی باشد. جز وراموشی ۳۳، هم‌اکنون درد که چیست و این گویی، بعد از افزایش نیز، در قرن‌های دراز، دیگران و کوچک‌هایی به‌سیار دارد، و در ایجاد افکار
تازه و حتی در تکوین فلسفه‌ای به‌کامل و تزیک خود از همیجی تجای‌نیاز ندارد.
تأثیری کندونی و تاکید مکتب شکاکی، مگر نه‌لرده‌نگی از جستجوی صیام‌نیزی بود در دنیا حرف‌های که در هر مردم ساده و عادی آغاز شد و هم در هر مردم
ساده و عادی پیمان آمد.
مدرسه یا خانقاهم؟

داوری درباره کسی که مرگ نبیز تأثیری را که ادیان مردم
داشت می‌تواند که از تأثیر اثرگذاری داشته باشد، هنگام اکثر و اثر اگر تا و هنگامی که
تأثیر مانند کاربرد که از روح و احیای بی‌ماری به طور ممکن بهتر
کسی که در بین پاورد روی شکابکاری داوری کرده‌اند به صورت
نافذ و بسیاری سخت، دامنه ای را به‌طور دو روزی ناشناخت. درست است که ناخورانی
بین فقهان، تعلیم غزالی را به‌عنوان راه فلسفی که در آن بود مردم
شاخص اما همین رنگ سبب شده که فلسفه نیز در رنگ ضدفیلسوفی تعلیم
اوشک کنند و صورتی بسته‌ای از در مبارزه با فلسفه محل بی‌بی‌مادند.

اگرکسی گردد آن‌ها به‌نامه‌های اصرار در فنی آراء فلسفه کوشیده‌اند. قرون
دست که زیر بخش اسلام و در هدایت ابن سینا و ایمان رشد ناشناخت، از آن
رو بود که در آن‌جاه از تأثیر اثرگذاری افزایش ای از آنها با کتابی آشنا شدکه غزالي در
مباحث فلسفه، نموده‌ای که از تهدت، بی‌خبری و چطوری فواید
نوسنده «مقاصده دا چیزی جز عقل فیلسوف بخواند؟
معنیاً این تأثیر ابن فیلسوف ضد فلسفه در حکمت عقلولیستی قابل
ملاحظه بود. ازجمله شاهدی که بین بعضی آراء دانس اسکاتس با
پارمیتعالیم وی در کتاب‌های اقتصاد هست یک معرف نفوذ در حکمت
اهل مدرسه اروپاست و معرف دیگر شابل شاهدی خالی باشد که بین بعضی
تعالیم او هست با اقیانوسی که از شیکلاسدر کورال منقولات های شاهدی
آنقدر که نفوذ ای در تحقیل فلسفه ی افروپا در قرون وسطی محقق کند
و حتی در تحقیق فلسفه اروپای عمر جدید.
در دنیای اسلام شاید هیچ طبیبی ببپد فلسفه در تخته زبانی
dقت و اهمیت ممکن نشان دهند، چنان که وقتی از خلافت‌الغا را دید
می‌رود اولین زمان بر جستی که با خاطری آید نام یک فیلسوف است: ابن
رشد. وی که پا نزدده سالی بعد از وفات غزالی در قرن چهارم آدلس، بدن آمده
ونود سالی بعد از مرگ وی وفات یافته با آنکه خود یک قاضی و فقیه
مالکی بود فلسفه ارسلتو دا شرح کرده و اگرچه فیلسوفان دانستن هم
مکرر در ترسی شرخ خویش در یکی باز در دفاع از ارسلتو حمله به غزالی
دا لازم بافته واجناد تایید.
ابن رشد (۹۵۴-۵۷) نقطه‌کتابی به نام تهافت التهافت در درتهافت
الفیلسوف غزالی نوشته بکه در بعضاً آثار دیگر خویش و ازجمله در کتاب
فصل المقال و رساالکشف به مناهج الادله، نیز بروی تاختها برد
و اورا غالب به کتابی یا تصویر می‌شون به‌خوانی وی یک جا بر
غلزالی اعتراض دارد که دانش آوردانی از ما هنگام که بر فیلسوف

* Duns Scotus, J.
** Nicolas de Autrecourt
توانید یافتم چیزی از ری انتقادی که نکته خود با آنکه دایم از مخالفت با فلسفه، دم می‌زنید در بیانیه، سخنان گفت اما آنها توانستند. یکی هم چنین که با بهره ورزند و نسبت مالی دارد و سرزمینی می‌کند که نمی‌باشد حق فلسفه را مختصاً در مورد صدیق و عمده منطق که خود غزالي با حمایت آن واقعه‌ها نادیده گرفته باشند.

در فصلالmqال خاطرنشان می‌کند که غزالي در فصل المفرطا خود اعتراض دارد که نمی‌توان کسی را که در تأويل آیات قرآنی خلاف قول دانشمندان دیگر می‌گفتند تکفیرکرد و با انتقال خود او دوتن از فلسفه، اسلام را بخاطر قوی که در مسأله قدم عالی، علم به‌جزئیات، و معاد جسمانی آنی‌ها محسوب می‌داند تکفیر که می‌کند در صورتی که این اقوال آنها نیز ممکن است ناشی از تأويل تلفیقی‌شود. بعلاوه درانتساب این اقوال هم با فلسفه غزالي بخطا رفت این وسخت آنها را آن معنی است که ابوبکر بن بانی سخت داده است و آنرا درخور تکفیر شمردند.

نیز در پایان کتاب، نهایت این راه با نام اثر آری‌می‌گویم: غزالي بندیتشته است که فلسفه حضرت اجاسد را منکر بودند و این درست نیست. اینگرند، حکم‌های دانش‌الریوانی اینکه تعالیم دینی و هرچه رایی‌تر موجب تشویق به‌کارهای نیکوست برآورده کمتراپذیری تشویق‌است بنتری.

می‌دانند چنانکه انتقاد به معاد جسمانی را چون به از انتقاد متعادل درخواهی سپر تحریض عالی به‌بارسایی و نقیشت بیشتر با معاد نوینی‌یافتند. همچنین ادعای غزالي که می‌گوید در ترد فلسفه خداوند به‌جزئیات علم نداده قبول نکند، قبول آنها به‌پهلو عالم هم که غزالي آنها را بدیان سبب کافی‌شمرده است در با آن معنی است.
به علاوه این رشد در نکات زیادی خاطرنشان می‌کند که وی معتقد است روحانی را یک جهانی می‌کند و می‌گوید هیچکس از مسلمین بان قابل است و هرگز جریان‌های کوی دوست دارد. با این حال، نتایج کویی و برخی از نظریات و فقه‌ها، سیاست‌های را یکی فیلسفه، دوگان اندلسی، نامش آن با طفیل (م 581) نزی برغز والاست وارد کرد. این فیلسفه معیارهای رشد دارد و دلیل‌ها در ارتباط با هر یک از اثرات و نتایج و فلسفه، دوگان دفو، دیگر، را نشان داد. در رمان فلسفه خود موسوم به حی بن سلطان که بر کوی دستور نشانداده نشان داده و گاهی آن را حاصل دست. به علاوه دو را پر، و وقتی مطلبی ها در یک کتاب خریدار دست به همیشافت و در کتاب دیگر همان را نادرست می‌پندارد و در یکی از کتاب‌های دیگر همان را برای و برای می‌دانند. چنانچه در کتاب نهایت الفلاسفة قول حکم را به بگمانی و معاد جسمانی را نکگردید کرده‌اند که می‌شورند و در کتاب‌های عملاً مؤثر، همین بی‌سیفی منتسب به شمارند و باز در کتاب منتقد می‌شوند که برای صوفیه دو هر عقیده هم‌است. خلاف این روش، استاد وی این طرف، در دو عمل به عظمت غزالي اعتراض دارد و او افسوس می‌خورد که چرا این امری که وی در علم مکانیک دارد و در اهلان از آن انقلاب نیست به نظر است. این انجام که آن به انتقاد دو طرفه ، و برای برخی حاضر و نتایج در سخنان غزائی بی‌افتخاد ناشی از تکو در فکری است.

Daniel Defoe
و اینها غالب‌اً یا این تحویل فکری در دغ نداشتند یا آن‌را چنان‌که یک‌سازند.

عجیب این است که غزائی خود با فلسفه‌ای که می‌کویش آشتی نایبیزد
دارد و با انحال عده‌ای از فقه‌ای و اخلاق‌یاران دیگر انتظارهای هم‌داستانی با
فلسفه بسختی انتقادکرده‌اند. در حالی که شافعی هاوسایر اشعار مخصوصاً
در خرائسان غزائی را بعنوان حجیت‌الاسلام و امام و استاد تکریم می‌کردند
و دوباره امام فقهاء و دبایی امام‌امام مرشد می‌خوانند خنفره‌هاد خراسان
و درهمه جا وگرایا بی‌تنهایی که درحق امام عظمت نوعی ممنوس بوده، نقده
و دم می‌کردند.

درغاریکه آثار غزائی خاصی کتاب اصنافی علوم الدين شهرت دارد. در آوازه
عظمی یافته، فلسفه بردا اعتراض داشتند که بی‌توجه، فراه فلسفه نیست
می‌زند و درعین حال خود از ظاهر سبیت که فلسفه از آن عدول را جایز
نمی‌یافتند عدول می‌کند اما فقه‌ها مالکی درهمان سرزمین بر غزائی
می‌تأخذند که در این اخلاق فلسفه نکی دارد؛ آن‌هی‌هارده دسته‌دان‌زاد
غزائی ناراضی می‌ساخت و راکف از توحوا فکری اویودا به هم با‌امذاق فلسفه
نامازگزار بوده‌اند باطری‌فوکه‌ها درمغوب و لشکر.

البته فلسفه هم‌جای در دو اخلاق وی از تمام مخالفان گرم درد
بودند. شهر زوری در روز از بروخی خوش آن‌چه را وی در رابوت‌ها فلسفه
در دو حکمت‌یوندی تنوشت مأخوذ از آن‌را بی‌نیای حکایت مسیحی
اسکندریه می‌شمردند و این رشد در دو اعتراض‌که وی بر فلسفه‌ها وارد
آورد تهافت‌های‌را با لحنی بسیار تند و کوپنده تنوشت. یلاید درین
دام آن‌چه مخالفان غزائی در دو او توسطند هر چیه بقدر این رسالت‌ایبن
رشد قوت و ظاهر نداشت امال‌الحسن بیان او بیش از آنکه فلسفی باشد متکلمانه بود و حاجی از توصیه در واقع بیشترین کسی که در باب عقیده بی‌غزاقی بی‌معارضه بخش است لحن نصب‌آمیزی دارند و همیشه نکته است که سلاح آنها را در مبارزه با وی کنند. طرف‌های آن است که درین تصمیم‌گیری‌ها حتی بعضی همراهان غزائی نیز با وی بستگی بخشنداد. ازجمله انفلام شهیر زوری (۵۶۳–۶۷) که خود مثل غزائی مذهب‌خانه‌ای داشت در حقیقت دی طعن می‌کرد که چرا منطق دام مقدمه تمام علمی خوانده‌ای است در این جه در مقدمه کتاب المستندی هرکه در آن داه لیکه منطق بی‌میره است علم او را در خروج اعتقاد شخصه است؟ همچنین ابودالله مازی (۶۲۵) نقیبی مالکی که خود مثل غزائی طریقه‌اش شهری داشت برای حمله کرد که برای صدها و برای لیست در وسط مالکی‌ها ازجمله بن تاشقین (۵۶۲)، فاضل‌عیاش (۵۵۴) و ابن‌حزام (۵۵۸) کتاب "احیاء" را به‌آتش افکنند. این بهانه که با دشته در بررسی مبنا بر تعلیم اهل فلسفه است. در پیشاد ورام حضیری ها با صدی برگزایی می‌تعتند و ابر مخصوصاً به‌هم کرایش به‌صفیه ملامت می‌کردند. ابنا الفرج بن‌الجوزی رساله‌ی بنام "اعلام الاحیاء" در اغلب الاحیاء نوشته و نشان داد که این آیدجیت می‌باشد دارای خطای است و ندارد. ابن تیمیه (۵۷۷) مخصوصاً برای اعتراض داشت که: "در اولین کتاب المستندی منطق دی برای قرآمی لازم شمرده است و برای چه۷۰ کتابی راکه بنام "القطائط المستندی" نوشته است به تعليم ابی‌مسوب...
کرده است در حالی که تمام تلیمی‌ان متأخون از ابن سینا و ازارسطو، در مورد باطنی‌ها و شیعه نیز که غزالي در رد آن کتاب نوشته و با آن‌ها مخصوصاً باطنی‌ها و مبارزه‌اشکار کرد، نظیر همین حال بیش آمد و بدبینان ادرا بسبب بعضی گرایش‌های تأویلی به باطنی‌ها منسووب شدند. حتی شیعه‌گاه وی را دریابان عمر خوش متسبب به تشیع شمرده و گاه بسبب قنواتی که در منع از لنز یزد بیو منسووب بود و برای اعتراض می‌کردند.

تمام این اعتراضات و اتهامات مختلف از تعلیم مخالفان ناشی بود و گویی دنیای عروی‌های مثل دنیای عصر ما حتی رونق چنان عقول را به یکسانی خود غزالي هم در مبارزه بافلاسفه، در ری داعی، و در معارضاً با افلاسیون، متمم و متمم‌ان، نمی‌توانست بکلی از تعلیم خالی باشد. اما آنچه از سقوط در خامی و اشتباه کلی برای می‌دارست ایمان ایمان یا بی‌رود به‌عقاپه‌ای خوش بایستی به خلل و تربیت نیابیم. این ایمان بی‌خلل در دبیل تحول فکری برای غزالي حاصل شدکه نتیجه‌شکر دلیلم مضمون اوبود دریابارشان و حدود علم، ارزیابی‌های فیزیکی، بررسی کلام و فیلسوفی‌یا مخصوصاً وی را اندازه‌گیری بسیار شک کننده‌است. درین باب وی بی‌ران روحانی خوش را در کتاب «المندد من الفلال» تصویر می‌کند و اگر در آن کتاب دگرگونی احوال فکری کاملاً نیز منطقی با ترتیب و توالی سنتی عمر ناشد باز صورتی که از مجموع احوال روحانی نویسنده بمست می‌دهد درست است و در آن جای تردیدیست. شک غزالی ای تک و که خود یک در کتاب المنهدیانی کندی‌جایی که وسکی بی‌بی راز برسند محسوسات هم ترددی بیمارت گونه پیدا
۲۸۲

فراد از مرشد

می‌کند و سرانجام هدایت نوزادی وی در از این بیماری می‌یابند. این شک غزافی از بعضاً جهات یادآوری شک دستوری دکارت است و در حقیقت پیش از دکارت غزافی هم کوشید تا معلومات خویش را از نو ارزیابی کند. بدهیکن رهبر که او سرانجام عقل را از ادراک حقایق مربوط به ایمان معقول شمرد، و مثل پاسکال به قلب کرایه و به مکاشفات.

این توافق شک غزافی با طرف فکر دکارت مثل توافقی که بین فکر غزافی پاسکال در معرفت قلبی و تفکری که نیست درسالنه ایفان صنع هست مردند به چگونه حضرت صبور اقتباس آنها از اندیشه غزافی نیست حاکی از وی در نظر و دقت تفکر غزافی است. دمودآ نجمنک دستوری خوانده می‌شد غزافی برخلاف دکارت تا جایی پیش می‌رود که برای زندگی این آن جز با نیل به عقیده ایمانی - به امری که در نظردی عقل بر حاکی جز به دردست می‌ندد. به چیزی که دیگر خرمند نمی‌شد و اینجاست که غزافی با پاسکال خویشانندی فکری پیدا می‌کند و مثل او تکیه‌گاه واقع معرفت یقینی دا در آن نیه به فلسطو ایمان تعلق دارد و در وقایع عقل می‌جوید در قلب

شیانکه با افکار غزافی در ترتیب پاسکال شاید بکلی از نوع توارد هم نباشد. آنچه این فیلسوف معروف فرنان دیبکس در مجموعه‌ی انگیش‌های خویش به غزافی می‌پوست تظاهر آما خود از آثار بی‌ممان‌ترین 

# اسنادی (۱۲۴۸م) است که نامیزان العمل، احیاء اولوم و مقاذاه فلسفه غزافی درآن اوهست پاسکال درهنگام تحریر انگیش‌های باترجمه‌ی فراوری

Raymond Martin
آثار وی سرود کار داشته است.

شرح چشمکشی که غزالی در دفع شکوه خوشش کرد از بعضی جهات نیز بی‌اهمیت است که گوستینوس کرده‌است، در هنگامی از علایق مادی. جالب آن‌ست که این دکترانت‌ها، حتی در بزمان‌های خود و بعضی صاحب‌نظران رو به‌بینان گوستینوس می‌انداختند. حاصل فکری‌شان مخصوصاً با آن‌جای بعدها غزالی بدان‌رسرد زردیک‌تر بود. عرفان. به‌حقیقت، غزالی حم در دیوانان زاده‌های طلایی و تیره‌ای که در قلمرو و شک‌طی می‌کند، روش‌نیای واقعی‌رادر و عرفان می‌یابد.

یک نکته جالب در صورت غزالی، آشناهی یا ابراهیم تعلیم مسیحی است. ایستاده‌ای نیز آمیزه‌ای با اجدادی می‌گوید. هم‌عاده آمیزه. لیکن نه فقط، در درام و فلسطین بلکه حتی در عراق و خراسان هم غزالی ممکن است با دیگران یکی شود و آشناهی باشند. این‌که وی مکرر سخنگوی از عیسی مسیح یا در کتاب‌های خوشن نقل می‌کند ممکن است نتيجة همین آشناهی با ایشان مسیحی باشد. کتاب‌نام از این‌جمله هم که در دو پیروان مسیح بود منصوب است اکر واقعاً از غزالی باشد در آشناهی ای بنا جمله که به‌حال از جای جای احیاء علوم نیز برخی آید مجاز ترداد باقی نیست گذارد. با این‌حال این ماشه آشناهی آن اندیش نیست که تأثیر قابل ملاحظه‌ی در آن‌نجات فکر غزالی بی‌شمار باشد. تصفح هم نه آن‌است که باصوف سایر صحیفه‌ها تفاوت یافته باشد و بیش از تصفح سایر مشایخ قوم، رنگ‌خاصل

* St. Augustinus
* Asiai Palacios, M.
مسيحی را منعکس کند.
تأثیر فلسفه نو افلاطونی در غزالي هست اما مثل همین آشنايين
با این مسیح است ونه بیشتر. اینکه بعضی اهل تحقیق گفتند غزالي
در کلام و الهیات یک مسلمان، درفسیه و علم یک ناافلاطونی و در خلاق
و عرفان یک مسیحی است، ادعای است که بررسی در تحلیل فکر غزالي
آن را فقط یک تعمیم مبالغه آمیز و شتاب کارته خواهد یافت.
اما این تصویف که زیده تعلیم و خلاصه سیر روحايی غزالی در عرضه
می کند سرچشمهای کجاست؟ بدون شک ترتیب نیمه صوفي اور که از
دروان امام الحمیدین و حتی از زرگار تحمیل در جریان و طول آغازند.
اولین منزل این سلول روحاانی است. دردوده بحرا در جریان فکری نیز که سر
انجام اور یا بهترک تمام دلستگی های خوش واداشت پی اشکاس این
نمایی فکری اور را می توان یافت. خود او که در کتاب المنفید از سیر
روحاانی خویش سخن می گوید اعتقادات دارد که یک چند با آثار صوفيه
مثل کوتالقلوب ابوطالب مکی کتاب حارت محاسبي، و آنیه ازجنيد و
باژرد منقولات سنون یزدی داشت. در بین سایر آثار صوفيه که غزالي
جداگانه آنها نام نیه برود و با یک در زمره ما خذ کتاب احیاء العلوم
وی بشارتهای این رساله الفشيریه و کتاب کشف المجهوب هجوبردی، یا باید
یادکرد. آیا پرسالات اخوان الصفا درکیابوحیان توحیدی نیز که بعضی
مخالفان غزالي آنها را از ما خذ اندیش حزبالی شرمهاند. واقعاً ارتباط
داسته است؟ بانویی که او در دوره تحقیق درفسیه یک بخش حکم هم داشت
این به بعد نیست، وطنی هم که اخوان الصفا در کتاب المنفید دارد
از تنان آشنايی با آنها خالی بنظر نمی رسد. لیکن خود او در پایان کار
در بعضی جاها نیز یاد می‌آید از آنچه خود وی از طریق مکافات دریافت است یاد می‌کنند اما درین موارد همه جا بخش بهبود می‌یابند و یا زندگی وازدیده دری می‌پروره‌د. اما تاکنون گمان می‌کنند که آن احوال اسرارهوی‌ها درکن است وجرم. اما تصور از ازوجود عرفان بند پرواز ایستاده‌است از مقوله تعیین اهل صحیوست‌د از همین جاست که بالاگوگرایان قهرمانی، ابوطالب مکی، ابوالحسن هجویری مشابه‌دند. وقتی خود او اعتراف دارد که در کتاب‌های صوفیه مدتی مطالعه‌کرده است آخر به‌دنبالی سخنان او در آثار قهرمانی، هجویری، و ابوطالب مکی نیز باشد جای تعجب فکر‌های‌د.

اتسهف غزالي که درعمل منشاء تحول بزرگی در زندگی او شد داراب اصلا ناشی از فکر قبضی وی بود و از تأکید درازی و حدود علم مهندی، اعتقاد به عجز عقل را از ادراک حقیقت غزالی میل تا سایر اشعارش از نقد مسأله عليه تیجهر فیک و این کاری بود که دیویدهاوی فیلسوف انگلیسی نزدیک ایست دهان می‌گوید در رواق‌های جریان نسیم گفت. اما مخالفت غزالی با فلسفه، که وي آنرا سبب کفر و حجاب حیرات می‌یافته مخصوصا در اواخر عمر ناشی از اعتقاد آمیخته به‌شوک و

* David Hume  ** Ernest Renan
باینهمه هدف نفروی از اعتمادی از تعقیب و تعقیب کلی بلکه عقل وتعقیب کسانی بوده که تحت عنوان فیلسوف ومنافعی با هم متکلم ومحقق می‌کوشند از فهم خود برای حقیقت می‌باشند. درست کنند وهر چه را با طرح تمام وطراز استدلال آنها توافق ندارد خلاف عقل جلوه دهند. حقیقت آن است که غزافی، عقل و تعقیب اعتقاد دارد و لیکن دست یافتن آن‌هایی از عقل و تعقیب را که مایه وصول به‌صرفه‌ی شبانه‌ای می‌کند کمس‌کسی ممکن نیست. وخصوصاً برای کم کسی از از حرفه‌ی کلام، بدينگو‌ه به دوست عقل از عقلات عقل است که افسادی از عقل ادراری کنند، اگر ارتباط‌ی این ارتباط‌ی ارتباط‌ی عقل از طریق ابیامان تجربه کنند درد اقوال فلسفه، برخلاف آنیه به‌دیروز بعضی از مخاطبانی شونان کردن غزافی، عقل بیشتر، شکی داشته‌تای برسم و ذوق دارد و فقط منطق‌ها درک‌داد حقیقت درهم‌دایش یا مالک‌عمده‌ی خرد بلکه حتی در حالی‌های ایمانی هم برها عقل از اباداکسانی قطع‌طلبان از آموزگاری‌ها ای اخلاق پاک است و سیله‌ای برای نیل به معرفت

Rationalisme

Fidéisme
یقینی می‌شود.

در نهایت، آثار اهل فلسفه هم، شوق و کنکاش که در بررسی کتب
فارابی و ابن سینا محدود‌نمایند بارمالات حکمت‌های بیگر و مخصوصاً با
آنچه حکام‌های اسکندریه‌ای متأخر در شرح و تقدیم اثرات ادسطل نوشته‌بودند آشنایی دقیق داشت و از نقل و تقدیم که در تهافت الفلسفه در مسأله
دیپول خوشیده را به قوی جالینوس درین باب دارد. ابن آشتیای
نیک بی‌داست. تقدیم که غزالي از اقوال فلسفه هم کنن در واقع از نوع
مجادلات متشکل‌بانست که بر علمی اجمالی متینی باشد و فقط بتوان
ازمانتان‌نامه‌ای از عبارات و الفاظ‌بی‌گرد نوعی کمک افزایشی که تا اکنون
اینکه ابوالحسن بی‌یقهی وشم الی‌الدن شهره‌زوری، قسمتی از اقوال
اورا در تهافت الفلسفه مأثور بود که رئیس‌النحوی داستی‌دانان دروازه‌بندی که غزالي در نقد فلسفه‌ها را تحقیق و تعمیق سخن
می‌گوید...نه محض تخیل و تصنیف. این ذکر مأخذ را هم که درباره
کتاب تهافت الفلسفه که نباید نوعی انتها در حقیقت دید تلقی کرد
چون اخذ بارمزی اقوال و ادله از قضا اطلاعی به اصل‌های امام غزالي در
ترکیب و تدوین وارد نمی‌کند بلکه بجاها با وارد دیگر مسائل اهل فلسفه‌شنان
می‌دهد.

در واقع مسأله که واکنشی که در کتاب تهافت با بسط و تفصیل تمام و
همچنین مشاهده شکنون تناقضات اهل فلسفه طرح و جرح، می‌کند مسأله
cدم عالم است کهقبول آن ممکن باشد. اما با برای یک تعقیب‌داده
دیوار می‌کند هم اعتیف به نبوت و شرایع‌ها غیرمکن‌می‌سازد. درین
تصویر نیاید تعجب کرده‌گزایی بحث خودرا با فلاسفه‌ای از مسئله‌آفاژ
می‌گناد به خشونت عمده‌ای از کتاب خوشی را نیز بدان موفقیت میدارد
بودن شک از غزایی درن بحث باقی‌ال این یحوی فلسفه توجه نکرده‌بود
نرسیده نشان داده‌که در فهم مقایسه فلسفه‌چنانچه باید بدل حم
کرده است. باید که این مسئله، مخصوصاً در باز تأثیر یافته‌ان فلسفه‌
امکان‌برده موضوع مباحث بود و از این آنچه آنچه برقلس (برقلس)
درین ساب دارای یک قدم عالی بدان کرده بود بی‌کام و بی‌کام فیلسواف
یحوی غزایا طیقوی** (۵۷۴۹) – ضمن اثبات حدود عالم رد
چی کرد.
آثار برقلس و یحوی یحیی‌الدینی هم: چنانچه از الفهرست این البید
پرمه آید در آن روز بدانان در دین اسلام و درخواسته‌های فلسفه‌متدار
رود و غزایی که می‌خواست بدون تعلیم و معلم به مطالعه فلسفه فرداید
نیک توانست آنها را فاده‌کرده. برقلس رسالی پرمنشین بر همیشه
سئله در این قدم عالم تصنیفکرده بود و یحوی هم در آن رساله‌بی
درهم، مقاله نوشته در حدود عالم. شباهت برقلس در تزیف فلسفه‌
مروف رود تعدادی از آنها را شهرت‌سازی هم در کتابملل و نقل
ذکر می‌کند و این نکته که ابولا مظهر اسفرایی هم در کتاب البی‌توصیف
بهمراه برقلس در سئله قدم عالم اشارات دارد نیز خود نتایی است از
شهرت و رواج آنها در عصر غزایی.

یحوی یحیی که به‌قی در شمای صوانالحكماء‌حواشی را باحوال

* Proclus
** Johannes Grammaticus
یحیی دیگر خلقت کرد، دامست وارداً دلبی و صاحب دیری در فارس بنامشته
است چنانکه از قول خود او از قول شهر زردی که ظاهر یا به تعبیت
از پیشی و برای رفع این خلط به‌دور یحیی النحوی قابل شده است که
هم‌رمان بوده‌اند و احوازلان هم‌شباهت دارد و بری‌آید ملقب به معبد
النحوی بوده است این لقب به ترجمه عنوان دیکلیوسیا اوستشان
می‌دهد که مراد از یحیی النحوی همان یحیی غرماییقوس است که از
حكماء مسیحی اسکندریه بود و بی‌بی آنکه در ثلث عقیده‌ای خلاف
دای کلیسا اظهار کرد مورد مخالفت شدید و سوا کلیسا واقع گشت.
دبیر مطالعات او باعث وعیج فاتح اسکندریه روایت کرده‌اند که
صحبت آنها جای بحث است. در هر حال آگرهم اسلام و اردن شکوک
باشد و حتی ملافات با عمر و عاص که روایت آن در ناریخ الحکماء قطعی
همچون مقدمه‌ی برای خبر مجمع سوریا و یک کتابخانه اسکندریه نباید
عمر خلیفه آن مدیر است محل شبه باشد از کلام شهرستانی بری یک یک
درین زمان‌ها وی در از حکماء اسلامی می‌شمرده‌اند و برخی غزائی که
قدمش بری‌سی تعالیم فلاسفه بوده است طبیعی است که با آنچه یحیی
النحوی در ارسطو و آن ارسطو با در ردهای شاخصان دیگر نوشته
است آشنا باید باشد.

در واقع مقایسه سخنان غزائی در در قدم عالم با آنچه شهرستانی
از هشتم بر قابل نقل متایی، می‌دانند، دارد با بعضی سخنان خوشن
غزائی تقریباً به‌جرح و در شهاب مزبور نظر دارد و عجب نیست که از
حالی یحیی النحوی نیز مخصوصاً در تبریک و نقد این شهاب – استقلاه

* Philopones
فراد از مدرسه

کرده باشند واین اخذ واقعیات هم برای غزالی مباء ایراد نیست چنانکه خود یزیاهم با احتمال قوی یادپي از ادلة خویش دانستند. از حکماء روایی یادگرفته فرآ بوده. تأثیر یزیاهم فیلوسوس در واقع‌العمل‌گرمسامین قدم شاهدند. بنا به این می‌گویند که مینو موکوم آن باقی است. در ابتدای مواد در نظر قرار بوده، همان ادله غزالی در این اصل‌ها دارد. همین نکته، در معین حال نشان می‌دهد که بر غزالی بر آن‌الفاشه ناشی از بدست‌مطلاعه است و ناشی از چند آن‌الفاشه غزالي نه دارد. دعوام‌ها بعضاً در داخل بر بوده و بعضاً تقدیر‌برانگیز نکته که این رشد می‌گوید – با اکثر فلسفه‌ها در روزگار افتخاری اتفاق می‌افتند. هن به خلاف اعدد واقعی خویش سخن را درست است. بنا به این نگونه که از ترجمه‌یعبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کنید مشخص فرآ است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای عوام در کرده است در رساله‌ی دیگر برای خواست برای تا یک‌نگاهه از ترجمه‌ی عبره یک اثر منصور بی‌رغم برآورد‌ها می‌کرده آن‌جا مایه برتری انسان بر سرای اصناف خلق می‌شود استعداد اوست برای معرفت خدا در این استعداد بوسیله‌هیچ یک از جواهر تحقق نمی‌آید فقط از طریق قلب است که حاصل می‌شود و ازین روست که زندگی و شناخت قلب و حقيقة‌ی ادعا نیاز آن راه‌نامه می‌شود. و همین نکته است که به روان‌شناسی و الهیات غرایی رنگ یک نسورة بخش و معرفت ورا صبغا نمی‌توانیم دهد یا یک نوع دهندی که
بنیانکونه غزایی فیغوری از‌سوریه راه قلب را درکف حقيقة
از هر دو راه مستقیمی می‌وابد ولی در یکی مجموع حیات
علی روحتی است که حس و نفس ثابع آست و عقل نیز جزئی از آن شمرده
می‌شود و به‌جایش امری ضع عقل نست عالی‌ترین درجات قلب هم در
نزد غزایی تعلق به‌نی دارد که معرفت را به‌المام می‌زاید بطریقه کشف و
وبدون اکتساب و تکلیف تلقی می‌کند و مراقب و اولیاء و حکم‌ها و علماء
هریک حاکی از درجات آن‌هاست درمناژ میری که در راه حق‌دارند
و البته هرسالی فقط از منزل خوش‌شور و آرا نیچه نیز یپش‌سر
گذاشته است واقف هست و از احوال مرانتی که در‌دبیش‌روی‌دارد البته
آگاه نیست اما بان‌ایمان دارد. این‌رو حالتی راجع‌دبی‌کند
وحقیقت نبود ورا معرفت دیگران‌می‌کند. چنان‌که جنین خال طلف را
ادرک‌نمی‌کند و معرفت طلف بازوالآنسان بالغ نمی‌رسد و اهل‌رارات
عقلی‌هم‌با‌نی‌زی از طریق کشف و از‌رابت طلف و رحمت الهی برای‌لیاء و
ابی‌نازل و افاضه می‌شود دست‌نمی‌بند. شک نیست که این رحمت و
طلف از‌جهت‌منم بخل و جمعی‌ندارد اما عقلی‌ها بان‌زنیت دست‌پذیر‌بند
که خود با استقبال‌نفت‌هدای روحتی رفته‌باشند و این استقبال، از راه
طهیر‌قلب و تر کی‌دان آرا‌آشیار حاجی‌پی اخلاقی حاصل‌می‌شود
والبته‌هم‌آن‌که‌اترام صفات پسندیده قلب دا‌پاک‌می‌کند‌بی‌رادی‌از
صفات حیاتی هم قلب از تیوه‌می‌داد و این‌آبندی راکه انسان با آن
باید نهایت‌حقیقت را مشاهده کند تاریکی می‌کند و در‌درز‌زنگار و
غبار کلنه‌و‌خاطر‌پنهان‌می‌سازد و رابطه‌انسان‌را‌بنا‌حق‌از‌معان
می‌برد تیوه‌دلی.
شبات قلب به‌آینه درنظر گرفته از لحاظ معرفت نیز درست است. و می‌گوید نسبت قلب به حقایق معلوم مثل نسبت آینه است به صورت‌های اشیاء. چنانکه اشیاء تصویری دارند که در آینه اطلاع دارد حقیقتی اشیاء هم تصویری دارد که در آینه قلب انعکاس ییدا می‌کند. البته در مورد آینه به را آنکه انعکاس تصویری ممکن باشد نه فقط باشد خود آنید صورت واقعی یک آینه را واجد باشد بلکه نیز لازم است که به را خروجی برتری آن باشد ونه بین آن باچیزی که می‌باشد تصویر آن در آینه منعکس شود فاصله وحجای واقع شود. تا زمانی که آینه باشیه مورد نظر بروید وبا آنکه که می‌خواهد تصویر شیئی یا در آینه مشاهده کند نداندکه آینه را چطور بیست گیرد تصویر در آینه نمی‌افتد والبنه، نام این شرایط دا غزایی درمورد قلب نیز لازم می‌شمارد. چنان که اگر صورت قلب هم چنانکه باشد کامل باشد و قلب درالک کودکی او نمی‌باشد البته تصویر حقایقی را نمی‌سند از آن اعتبار داشت چنانکه نگه کدروت که از گذشته وشهوت ناشی است جهرب این یا یا نیزه دیگر می‌کند ومانع از اطلاع تصویر در آن خواهد شد. همچنین اگر بین فلسفه حقایق مانع وحجای باشد ونیست پیروی از تقلید وتصویب مانع از ادراک حقیقت گردید قلب نمی‌تواند تصویر حقیقت اشیاء رادرکند. بعلاوه آنکه یا یا به چنین قلب اصلا دویش بجان بحقیقت ناشد وکی که صاحب قلب است نداند آن را چگونه با جهرب حقیقت دربرو سازد. این آنچه توقع داشت که حقیقت دارد آنهقلب تصویر بیندازد. وقتی چیزی از گرفته، مانع از انعکاس چهاره حقیقت در قلب انسان باشد قلب می‌توانند بر تمام دمز و اسرادکننین احاطه پیدا کنند.
وآن دامانه ۶۴ که آسمان و زمین ازکشیدن بارش درمانده و آن را فقط انسان بذیرفت، همین معرفت حقایق است که قلب هر انسان مستعد آن هست و آن کس که قلب را ترم که می‌کند می‌تواند بعلای ترین درجه ایمان برسد که ایمان عارفان است و غزاوی خاطر نشان می‌کند که آن، برای آن مخرج صدیر لازم است همین نوع ایمان است که می‌تواند نور و تجلی است نداشته در کلمه که بر استمال مبتنی است ایمان عوام که مبتنی بر تقلید است.

چرا که ایمان عوامی به معروف کسی است که هی دانفی مثل زید درقلاع خان است اما این علم وی فقط مبتلای بهره‌های و قول‌کاوشی است که وجود زید را در آن خانه تصقیح کردند و بدنگو کندان‌که ایمان عوام دارد بر قول کسایی که به‌خوبی خردادانه اطمینان بی‌دامنه کند و ایمانی که تقلیدیست و ممکن هست بکلی مبتلای بختر نادرست باشد. ایمان متکلمان هم مرجعند قطعی، طرف ایمان عوام است اما حال آن به‌طور هم‌جو حال کسایی است که صدای زید را از پشت دیوار نشینه‌انت و از روز قیاس و استمال پیش‌ران کردند که زید باید در خانه‌اش بماند. اگر نیست که وقتی چنین کسی به وجود زید در خانه‌اش تصقیح می‌کند تصقیح او خیلی بیشتر قابل اطمینان است اما تصقیح کسی که فقط روزی که کننده دیگران به وجود زید در آن خانه آگاه باشد اما باز درپنیست وجود جای ایراد هست چون ممکن است صحایی که وی را صدا زندیه مندادر در واقع از زید نباشند و یا در دو امر دیگر توهم شده باشد بی‌اینکه صحایی زید دا در آن خانه‌کی بعده‌تر تصقیح کرده باشد. اما تصقیحی که در باب آن هیچ چیزی بهبهانه نیست تصقیح کسی است که نه
به‌هادت دیگران انتقال کند ونه‌ملی صدایی که از پیش‌دیواره‌شوشد به‌دیکه بداخل خانه برود و زرد‌ها درون خانه مشاهده‌کنند و این بقول غزاث معرف ایمان عارفان وصدیقان است که به‌نوریتی به‌مشاهده می‌رسند وعالیترین درجه معرفت همین است که در آن شبه و خطا نیست. جز آن‌که در این نوع معرفت‌های معرفت قلیایی است مراحت‌محترف‌همست‌چنان‌که ممکن است بین‌شده‌زید را در تاریکی یا درگوشه‌پنهانی و یا از پیش‌پویی‌ناظر مضافه‌کنند و آن‌که وی را در روشن‌بی‌روز و در صحنه خانه بپرده و آشکارا به‌بین‌شده و تفاوت‌این مراتب‌ایمان‌حاکی ازتفاوت‌احوال قلب‌است دویچیً با علمی که برای‌حاص‌هشتن‌است.

در‌هر‌حال‌شک‌نیست‌که قلب‌استعداد‌آن‌را‌داردکه‌حقیقت در آن‌تجلی‌بیابد اما وقتی‌اسباب و‌لوازم‌حاص‌ناشده و‌یا‌آنچه‌مانع ان‌عکس‌تصویر‌حقایق‌است‌روم‌ان‌اقتفت‌تجلی‌حاص‌نشدن‌نیست‌شود‌سم‌سی‌سی‌فره‌در‌تصفیه‌قلب‌ومراقب‌آن‌در‌واقع‌برای‌جمع‌آوردن‌شروع‌و‌احوال‌است‌که‌ان‌عکاس‌حقیقت‌را‌درآ‌یتی‌قلب‌می‌بکند‌می‌می‌سازد.

این‌نوع‌معرفت‌که‌ابو‌حاء‌آن‌را‌دبیر‌بر‌معرفت‌برهانی‌قرار
می‌دهد‌در‌واقع‌باکار‌بردن‌طرفه‌سی‌صفحه‌است‌در‌حل‌مسایل‌مربوط به‌کلام‌اما‌این‌طرف‌پی‌است‌که‌قبول‌آن‌چنان‌که‌خود‌پی‌می‌گوید‌جز‌برای‌کم‌که‌ان‌نوک‌مکافته‌بهره‌داره‌دام‌می‌بکند‌نیست‌اآر‌این‌رو
عجب‌نیست‌که‌منکران‌وی‌را‌می‌پن‌به‌گرا‌های‌ضد‌تبعیت‌بدارند‌و‌حتی‌این‌باج‌اندلسی‌(م‌۵۲۶؟)‌که‌خود‌از‌طرفه‌مشابه‌فارابی‌بعارفان‌گرا‌ایده‌بود‌شیوه‌تفرکر‌دری‌را‌تمام‌قول‌بیابد.
این حکیم معرف اندلی در رساله‌نامه تدوینی برگزاری و صوفی‌که می‌خواهند بدون تعلیم و فقط انطوفای عزلت و خلوت بدمشاهه جواهر روحانی دست یابند طعمه‌ای دارند و در رساله‌ای از هو گوید غزالی با یک گونه دعاوی هم خود باشیم‌هار است و هم‌مانی اشتباه دیگران شده است. با حقیقت تردید در حکبت این دعوا، حتی این طفیل و این رسد را به تردید در صمیمیت و صدف غزائی کسانی کنند. چنانکه محقق امروز نیز شاید این دعاوی را جزو نوعی شورش بی‌ضرعیقل نخواهد.

شورش؛ شاید. اما نه بر ضدیقل. برضا‌فرایند تندیقل گرا ای بعضاً،
چون قضیه مربوط به دلایل کلام است از یک گرا ایش تشکیل دعیت کرد. برای غزائی نیز تازه‌نا مشکل عهد همان بود که بعد‌زمان به آن در گیرند. هر درمانشکر - هر یک از راه خوشش- با یک، تنهاده برخوردهی که ایمانت دخالت نیز بطوری نهاد. بر اعتقادی غزائی به عقل با آنجگاه کلیدیقل نظری علیاً دیوانی اخوان کرد چندان تفاوت نداشت و حتی در زمان نزدکی یا حنیف
ادن‌ش مخ و وی‌گیم این‌اون می‌کویند مثل غزائی اما با طرزی‌یا
خاص خوشش، ما را متقاعد کنند که سایر مربوط به موارد طبیعت‌چون
از‌روی تجارب علمی قابل بررسی‌می‌باشد و متما اورا لیست
***نگار دارد
یعنی قلم و چرخه‌هایی که درباب آنها، له فقط جواب مورد نداد، سوال‌هم
مورد ندارد. ۳۳

صدر: E. Mach.
صد: L. Wittgenstein.
صد: Nonsense.
بادی گرایش شد تعقیل در تردنی از رساله ای گرایش از مقاومت گرایش
ضد منافیک مخصوصاً واگر اگر آن را دستاوردی بر ای تردید درصد و
صیمیت در سازند نادرست. نمایان آنها و به‌خصوصاً اقامت
وی در نظر تدریس و خروج از نگهدار کنید چون اپورا به‌کلی دگرگون کرد
می‌کند بیدریک تحویل فکری صادقانه مبتینی باشد. اما اگر درصد
اقداعی وی در نیل به آرامش یک یافتنی بر لازم نیز تردید شود بخش در
صداق و صیمیت جست و جویی که برای نیل به‌این یافتن انجام داده‌است
جای تردیدست همین صدق و اخلاص بوده اودا و اراغست در فلسفه‌عام
وژر و قربال از آنکه نبین کافی در آن حاصل کنن درصد نیست و در آن
بر نیاید. خود در دوکابال المنقد و همچنین در مقدومه‌گامه‌فلسفه‌
ضرورت این تعمق را برای جویندی یک کمی خواهشی‌بین فلسفه و از رگ
کنن بین می‌دارد.

شاید اینکه غزالي یک گوید دردست دوخلادوی آنکه از درس معلم
کمک کرده توانست برناکان علوم فلسفه‌ای خلیجی را از جهت مدت
خالی از اعماله باشد اما آنچه اهمیت دارد شوق و علاقه‌بندی است که او را
حتی برای نیافون لازم علوم فلسفه و اراغست در آثار آنها نباشد حاصل کند
و مثل متقاومان زمان بمعنایی سطحی در آن آثارا کنست نه. معنید
نیایش در فلسفه و یادی به درم لما مقاومت فلسفه‌ای دردنب تعلیم
مشاییان از کتاب فلسفه بهترایت. حتی وقتی دردنب‌یا قرون و بسط
ترجمه‌ای تلخی آن انتشاریات نام غزالي بعنوان یک فلسفه‌ایاسلامی بر
زبان‌ها افتاد. نه فقط کسانی چون البت‌بر یک توهم اکونال

Albert Magnus Thomas D'Aquinias
و راجر بیکن از دی نیز همچون ابن سینا و ابن رشد بیشابحکم‌های عرب یاد کردن، بلکه پارمی از آن‌ها کلی از آن‌ها وی در مقایسه فلاسفه نوشت‌های بود همان ایرادهای را وارد و رندکه‌ای خود وی بعدها در تفاوت برفلاسفه کرده بود.

در واقع فلسفه و هر گونه کوششی که منوست مسایل مربوط به ایمن، بحران و بخذا را باعقل و درهان حل کند در تزود آور حاصل می‌نمود و انزین در بوده‌ای هم کلام را اکنون گذاشت و هم فلسفه راعاری ازدجیده یافته. یعنی ایمانی که او در تمام عمر خویش آورا باصدق، و صمیمیت در درس دید بکردم بود در چهار دیوانگنگ مدرسه و رولا بلای اوران مالک‌انگیز کتاب گنجینه‌ی بود. قول اهل تعیین هم که بهجت قول امام - متقی می‌شدند، قلم توانت خاطری راکه از طوفان بآرام شک‌گذشته بودا رام کند. فقط جاذبه تصور برایش باقی مانده‌بود و اتکه بریفینی که متقی بی‌هوش بی‌باش. این صمیمیت که در جستجوی حقیقت داشت سر انجام اورا به‌فراز ازمدرسها و اداسنت، فراز از قیل وقائ. چیزی که فقهاء و متکلمن را بر ضد دی برمنگیخت. یه شک کرده و نوگری بوده‌ای نیست به‌مناظرات متقلمن و مباحثات فقهاء نشان می‌داد. با آن‌ها خود وی درفت و صاحبنظر بود این ادعیه مانده‌آهی به‌همچون با نوگریست. بعنوان چیزی که در انتباه باخدا اهمیت بسیار داشته باشد، نمی‌گریست.

رخ را در دنیا اموری تلقی می‌کرد که دستاوا ویست برای چاله و مقام درمناظرات اهل کلام با آن‌ها خود وی دان رشتن در عصر خوشرسگانه محصول می‌شد با پخش بی اعتنایی می‌گریست. تصویرها هم که هم‌چون Roger Bacon
میراث امام قصیری و ابوعسیف میهنی و چنین تلقی می کرد و سیلاسیه،
هی یافته برای دانستن به حیات ساده و ساده دلیه دنیای عالم، نوعی
ساده دلی و کهنگ کرایه که می خواست دوره صحبه و تابعین را احياء
کرد.

ابتدام حقایق امروزی انسانی می تواند آراء غزالي را در رابطه عقل
اذدادگان حقایق ایمانی تخطیه کند و آنرا با محکوم علم نظری عمران کم
ارج بشردم اما دوستی چندین قرن که از روزگار غزالي گذشته است كدام
فلسفه - شرقی یا غربی - توانسته است اصول مشترک مرتبط با یمان و
نما آنها را با تفسیر و تفسیر مرتبط به وجود خدا، روی و معنای ارتباط دارد
نی با دوستی اینم که غزالي فقط آن را مایه قیبل به قیف میانم میانم میانم
بلهکه بایرهان عقلی اثبات کند و جایی برای مقاله و تردد باقی نگذارد؟
غزالي را به قیفیت بانویان داکوینان حکم بزرگ اسکولاستیک می باشد
مقایسه کرد و حتی می توان ادعا کرد که از دیپاره جویان نیز بر توماس
برتی دارد.

غزالي از جمله دانشمندان بسیار معروف بود که کثرت مطالعه
به خاطر خلاقیت آنها ممتیزه نرده و یک قیفی، متنکام، فیلوسوف، عارف، و صوفی
بود و تمام این جنبه‌ها در مورد وی معرف نبود واقعیت زندگی بشری
می آمد. در زمان این روزگار، وی تألیف قوی بجای نهاد و حتی بعنی از آنها
از جهت دقت و احاطه بر سایر نوعی معجزه تلقی شد. اینکه به خصوص می
از کتاب‌نویسی که در زمانه جای مجموعه نگاری که اسقف سربازی قل
شده است حاکی از اهمیت و تأثیر کار اوست. در زمان ایفی کلام، تفکری
و عرف ایالتی واقع بود و در فلسفه هم هم چندان کار اوی بر جنبه‌های انگری
درین کساتی از مشایخ صوفیه که از تعلیم وی تأثیر پذیرفتند، می‌توان عبدالقادر گیلانی و شهاب‌الدین سهروردی را نام برد. عبدالقادر گیلانی در حیات هنگامی براز و دخیل به بشارت آمد و درست در درمان سالیان به تجاویز شک و نگاه غزالي نظامیه را به صورت سفرهای وگریز تراکم کرده بود. می‌توانست شک خاطری نهایی به فرمول صوفیه می‌باشت، در دریای تأثیر قوی کرد. در فتح وی مخصوصاً مواردی هست که با این تعلیم غزالی است. شهاب‌الدین عصرهورودی هم در جایی جای عوارف و معارف خویش نشان داده‌است از تأثیر اخلاقی العلوم. بعلاله نام حجی مسیحی بن غربی، اباالحسن شاذلی، امامی فارسی، واسماء نعمت الله ولیا نیز باید در رشته کاتبی یادکرد که در تصوف غزایی تأثیر بی‌پیرو فته‌دان. ابن تاریخ که مربوط به تصوف غزایی است یک نشان مخصوصاً مفاخرت سریعی است که با
فلسفه دارد و با تعلیم و پناه (صفحه 300)

(تصویف که حاصل تأملات دوران فرار از مدرسه بود، و مقدمات آن را صحت فارسی و مطالعه کتاب‌های قوم و شایدگر اش های برادرش احمد و حتی ترتیب آن صوفی طوری که بعداً بدر و در و وصیت کرد، احتمال کودکی گذشته در سیریستی کرد بود، بدیاً دو بود آنی چنین ای احتمال در چیل و قیال مدرسه توانته بود باید در عمل خلاقت و نیازهای دادهاف سیاحد و آذرگی به‌ویژه کرده‌اند: آرامشی برای روح و نوعی قیمت برای عنق. وقتی وی در دنیا، نظرات مربروت به‌داستانه و کلام به‌این نتیجه رسیده که عقل نظری از دیدگاه آنی به‌عقله، ایمان تعلیمات داده‌است دو واقع خون‌شناسی را هم از آن شک سوفتی‌ای که صنف هفته‌ی آن گونه که در منطقه می‌گوید قیل و دیگری تا مهربان بود آسوده‌یافت و هم‌آن نوعی شک بدهدگی، دو نیز برگزی آزیک نوع تجربه اصلی عمل‌ی می‌داد در قالب معرفت، دو تا Sofiane قابل حصول دیدگی می‌بایست، شک سوفتی‌ای آگاهی که خود وی ازین تعبیر در می‌یافت، در وجود روضه نیافته و آن را به‌نگی خاص به‌نظره و در درباب معرفت این دهد نوعی شک دیگرست: شک منتقلانه که هدف آن بررسی ارزش و حدود معرفت بود، نه اکنون هر گونه علم، بدين گونه دو چنانکه صورت به‌رسی خاطری نشان می‌کند و یک ساله بیشتر در همان جامعی است که بعد‌های دو آن را زیر قدم گرفت. در واقع با آنها پاره‌ای از اجزای این شک منتقلانه غزالي هم در تعلم متفکرانه و در اقوال‌های تعلیم و صوفیه‌ی عصری نیز وجود داشت، غزالي در دیدگاه ارزشٌ و حدود معرفت در دنیای خویش نک دوی بی‌روست و وی یا نی‌توان.
تنها همچون یک‌تقلید عادی مسلمان که از وضایع و احوال العقایب می‌خواهد باید سمرت خارج نگریست. بعلاوه، این نتیجه که در بررسی اختلاف عقایب عربی غزالی بن امیر دفاعی اسلامی می‌گذرد، باید در عمل تصویر می‌گرفته است. این باعث می‌شود این است که نفرت دهندگان، مانند غزالي، حکم‌کنند که با نجسی می‌فتد. چهارچوب فقه و فلسفه اسلامی را هم فیرس می‌گیرد. این دیدگاه در مورد بعضی از مسائل اسلامی و عقلانیت معمول است.

به‌طور کلی، نظریه‌های غزالي در مورد مناظره‌کنندگان از قبیل موازات و فقه اسلامی بسیار مختلف است. به‌طور کلی، ابتدا جزئیات مختلفی از پیشگامی و تجلی آن‌ها وجود داشته، و در جریان توجهی به این نکته که درک‌کنندگان، مانند غزالی، این دیدگاه را هم فیرس می‌گیرد. این دیدگاه در مورد بعضی از مسائل اسلامی و عقلانیت معمول است.
فراد از مادره

برای خوانندگان محترم، این احساس دست می‌دهد که پیوسته راه اسلاما در تأمل صادقی و صفات خویش مشاهده می‌کنند. کسانی که از قرآن مخنی می‌گوینند انگار از دیدگاهی تأثیر حریفی زندگی کم به بیان‌گذاری گوش می‌دارند. گرچه اکثریتی در می‌شنود که دعوت به سکوت می‌کنند، برای شیعیان این تأثیر، دریک صدا نقل‌خوانی هسته توهیمی و همین‌است که بان آهنگی ذهن‌بندی می‌یابند. حتی تصویر مگر، تصویر قرر و عذاب که در آهنگی مطمن و مهربان این صدا موج، می‌زنند نیست که پناه‌نامه باشد. می‌گویند دنیا و نویسندگان بکنند. می‌گویند در دنیای بی‌یکاری که بهتر از آن ممکن باشد وجود ندارد. در آهنگی که شروع‌زده یالینگ انسان‌ها از آن نستار، آن‌قدر لحن جدی و سیب‌الطبخ‌های دارد که هر گونه دو کتبی و هر گونه شک و نویسندگی‌ها از انسان زاپسیز می‌کند. تصویری که از احساسات این لحن راه‌یافته در اهنگ مسلمانان نش این‌ند تصویریک روح انسانی، یک‌روح صمیمی، یک‌روح بی‌بیست.

اعترافی که بین‌المللی فچه و سلام در پرورش ایمان دینی داشت چیزی بود که صوفیه نیز آزموده‌ها بیشتر آن‌دای زمزمه می‌کردند لیکن جاذبه شخصیت و قدرت بان غزالی درنیا بی‌ضابطه و جوان نبود که جوان بکما برای مخالفت نگذاشت ۴۰ و اگرهم ذخایر فقهاء و حتى حکم‌های تعلیم، اعتراضات بود و نهایت این اعتراض‌ها در هر فردی نبود که دعوی غازی‌یا را مورد انکار‌ساز و اعتراض‌ها به دنبال نشده و تأثیر بدی نگذاشت. به‌ویژه تمام مخالفت‌ها نتوانست تصویر او را به رفتارهای درتدادی ازقیده فرد می‌دفت تیره و تباه کند. (زنگ‌گری مردی که دنبای اسلاما از تجویز حجوت و دیگر نکات‌ها)
امحدودت ماندن درک هفکری‌های قبیل‌هایی، بازگرایی به کتایه‌های پدیده‌های بیان‌های تمام پارسی‌های نمونه‌‌های زندگی مقدس تلقی شده.

زویندگی‌ها و بدن‌های اسلام آموخته‌که بخاطر آنچه انسان آن را حفظ می‌کند، نهایتاً اسلام آموخته‌که با‌فناکر دیگر. جزئیت و همین نظری که او در محو از مدیره و در راه‌پی‌اراز آن‌چه بگم، را در محیط وی را نیاز کرده بود به‌ناهی داد. چنان عظیم بودن‌که زندگی ار را در نظر تمام نسل‌های آن‌ها می‌تواند یک زندگیی یک مالی با هم‌اکنون جلوه دهد - زندگی یک قهرمان.
١٠- وكان والده ينزل الصوف يبيعه في دكانه يطع جل ١٣٥٢، أيما: ويحكى أن اباه كان قليلاً مالحاً لا يأكل الأمن.

٢- ابن خلكان ١٣٥١-١: مقايسه شود با ابن الأثير، اللباب في تهذيب الأنساب. قاهره ١٣٥٦، ج ٣، ١٧٠٠، لا ينله ذلك في امتحان، ينها متأخر إبراهيم من دمته استكمالها، رابع إهاب الساهم، مقدمه، الفصل الحادي عشر) كهدنVENT ووحش، غزالي بتحفيف دميت است وليك ذهب دسر إعلام اللباب (مقايسه شود بسارة الغزالي ٢٢.

انقل ابن باجف نقل مي كندانه انتخود غزاليهم تفل كل تغلبت فن مدرم در نست من اشتباه مي كند ونام من منصب بغزاليه، ازدهرام جونس، فجوان در خور اعتماد نست. نه فقط هم روايات روايات نست غالي با تشديد دابا را نينان مي جده بلبل مهلي بنام غزاليه هم داخفر طوس مشهوره هي حتى ابن سمحاني مي كودازا اذ اهل طوس داجع بابن قريه برسيدن اكتادركن. موتو كاريا وات كان ١٨١٢ ما مختلف در Muslim Intellectuals وابن تخريف نست غزالي برسيدن كردنا است تخريف را ترجم مي داه. بنيل ما تشديدنا درادغ فارس (انجماله منزه مؤلف المجمد وعراقي وعطار درك غزالي نامه ٢٠٤) انشهست مناسبتي مي نميايد وانشج كان تشفيه كهد ابنونا داه إنجونا نستهاتيمن ابن خلكان دبابافزودن.
مرحبًا بشر، هي مساحة متماثلة لاهل خوارزم وجرجان تكل كرده است (1818)

فخصائص توهج دارين تكنقه منها يان بن غزالة دندريك طوف مشهور نويد

سبيكي، طبقات الشافعي 2/36-53

8- كبريه دارين زمنها غالباً بعد دمادير من ولاء انتخاب مكرد،

4- ياخوشان ودستبان. كاسيه أبا الخير كتب خوبيك دند سودن لأم الاعدة ف قادر

قشيري داد (أسرادانوهج 24) ذاتك مالك بن أحمدانإباسي تكل كردنك

كنت بعده زام ما مكان نفاد وكينهم دا بابعيدن، مادم حنن نان على داد با

كنه أبا الحسن. جوود بن مين سب ده مر جند يب شن. دان نام كيه يرد بر ده

نهاد شحر ياف أدا دونان داشت و دوكنه كيه هزره حررد را رده ومادد بر

وي نهاد بودن (منظم ابن الجوزي 96/7 نيزرك: 14).

5- أسراداتوحيد 18-17

4- انسانة التلاميذ 319

7- تمبرير مأخوذة از "Mecenas Del Oriente"

Asin Palacios, M., Algzel, Dogmatica محترق اسبانيا د: 132

دزهج وى بكير برده أست ممناس ميسيس تام ين از ايانزم بوده است ك

با مكيست ماعست دادعح حازل دست فنيدم وى بود. بيجه حمايت وتشويش ك

اتهما ونويغات شعارخويشي كرد نام أوما تشند عنمي جاني وميور دادب

ابوواي بكير يي رد. خواجة نفاع الملك دا مام أيمن وانيس بيجوي ببب تشويق و

حماني كه أط اهل علم ومصرت كرده أست ممناس ميسيس شرق خواندائه است.

8- أسراداتوحيد 77

9- انسانة التلاميذ 319 ح

10- المنظم 283/8

11- عبد الغافر قادي مي كويدي: ولاشك أنه سمع الأحاديث في الامام

الماضي واجتنى في آخر عمله يسعاها ولم تنفقه الرواية. مثاية شود با

سبكي 6/10-11/98

12- ايبناه، همان مأخوذ 4/20-109

13- ابن حوقل، سورة الأعراس 2/382-6

14- انسانة التلاميذ 354

15- مقاييس وود با قصيدته ببطول ذيل:
مواد ذکر جرجان فان شیوخنا
بلدیه نیشابور اغلب قلمه الحزن
که آنما می‌باشد در جواب مشاهدات اهل جرجان به شیوخ د رجب خوش
سروده پاشند. تاریخ نیشابور در مجموعه تواریخ نیشابور، طبع عکسی: ١٣٥٧ (الف).

٢٢٣ - دو تاریخ یکی این بیانات چه‌پس به عادت که مشروب با میوه الفنل بدهیست
گونه آمده است: جرجان، دما ادیک ما جرجان؛ اکثریت اهلیان و مخاکیان
الحسن، و اتکاد اذ رأی الخراسانی نحه تاریخ عقلانه، جمع‌می‌شد بدتاریخ
یکی، طبع دکتر فیاض، مشهد ٠٧٩

٢٢٤ - یک‌تره، مجمع البلدان ٢: ٣٢

٢٢٥ - یک‌تره، این حوقل ١: ٣٣- ٣٤

٢٢٦ - این می‌خواهند، دعای ٢٤- ٢٥

٢٢٧ - این عساکر، تبیین ١١۷-١١٨

٢٢٨ - این عساکر، آبید ١٠۹- ١٠٠

٢٢٩ - این عساکر، یک‌آیه ١٣۵/ ٣٥۲

٢٣٠ - عادت حنیفی، شدیدات اللحم، طبع قاهره ١٣٥١ / ١٢

٢٣١ - شهرت آنها به حفظ سباه جهت پوست آنها می‌همه پرودن یا پنجه،
احادیث اهل درک حاکی از تجاری و تشیع بود نسیحیت، حاره وارد می‌کردند.
یعنی این احادیث داک در مونج وارد ندادند و مخاطب احادیث می‌آوردند.
حتی عبارت از جریزه که بنان بالری و قیاده را پر می‌کنند و خوشتی چیز
مهی نیست. حفظیه خداوند درا پیش نمود و مسجد و بر معرفی می‌کردند و
در نقل حدیث بی‌پرا پرودن که گفتند می‌گفتند هرکس از اهل علم که مورد
دیوان بی‌پای و بی‌خیمه بساند ازنهفیک نقل کند آن خبر حجت است: حفظیه گالیا
مطالب بانینی به مهربان می‌آید جمیون بانینی طاهر دا اتکاد می‌کردند و در مثال
آنها حفظیه بانینی دا نادیده می‌گرفتند (مشکیه الانتور غزالي: ٣۷) . دموع
شود بالجزائر 708، ابن المرتضى، الملال والنحل 11 وهمجني، به 3 (2)

32- ابن الآثرب، الكامل 887-877، وقعت حوادث سنة 388، به وضعية، تعيين بابكر، رجوع شود.

33- توفي باب رجوع شود، وقعت حوادث سنة 828، ابن الآثرب، الكامل 887-877، ابن الأعرج.

34- المتعلم 87-86، ابن مسكر، تبين كذهب المفرغ 108، سبي، طبقات 369-372، 375، 374، 375، 376.

Beaurecueil، S. De L..، Khwêda Abdullah Ansari/94-96

35- المنفخ من الفيل 10

36- زمن كتب 11

37- ذكرته آتشفص 25/8

38- زمن إصدار، مواليد الممالك 216

39- نام ابن فيه خاندان اساميلي، روايتسيكي، بيدر، سميعللي نامه، اسمه خاندان اساميلي جرجان، به باب، ابن القاسم، اسمعللي ياش كه 377 وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت السنة 877 وقعت، وظاهر أنه شر، وقعت سنة 877
1- دوايت ازبداالنافار فادى است ذل لاريخ نيايور بم قدمينيايور

مختلفاً إلى دبد امام الحرميين في ظلالة من الغياب من طوس، سكي 197

ص بسبكر 1991، ذهب دميم النيابة نست عكس دارالكتاب العمرية شنيرة

1995 ج ورق 776ب (بني عبد الرحمن بن/color)، مؤلفات الغزالي 727 (ر)

بآت بك اشامى بدعو جرجال كند مي گويه: تئية بيلده ادآ، ثم تحول إلى نيايور

في مراقبة جماعة من الطلبة فلانم امام الحرميين.

2- احسن التاقيم 014-15

3- تاريخ نيايور، طبع فرآي، تواير نيايور 64 ب

4- احسن التاقيم 73

5- ابن حوتي، صورة الأرض 2/ 433

6- امراد التواقيد 73 مباي مه شود باب 2012-08-233

7- منتخب السياق عبد النافار، تواير نيايور، طبع فرآي 131 ب

8- ابن عاكر، تيبين 281-280

9- أسكي 3/ 425

10- أسكي، طبيعات 7/ 6

11- دوايت راك ود بصنوب نقل مي كرد عبد النافار دسياق آورد

است. دك: السياق، تواير نيايور 175 الف، وبراي سوري ديرآن حکايت

ميانيه شود با امراد التواقيد، طبع احمد بهيناب 469

12- أسكي 3/ 425
۱۶- کامل ابن اثير ۸/۱۳۱-۱۱۷ می‌باشد.
۱۵- میان‌السایه ۵۸ ب.
۱۴- بنادری، تاریخ دولة عثمانی، مصر ۱۹۰۶ می‌باشد.
۱۳- سال ۹۱/۷-۸ هـ.
۱۲- ابن الجوزی، المنتظم ۱۹/۷.
۱۱- المتنبی ۱۹۶۹ می‌باشد.
۱۰- سال ۲۵۴۳ می‌باشد.

۲۱- عبدالرحمن بدوى، مؤلفات الغزالي ۷، ۵۲۷ و ۵ (چک وی این دو نکته اخیر را از سیر اعدام انبلاه ذهی، و از طبیعت الشافعی این شیوه نقل می‌کند.)

۲۲- سلیمان که این قول را نقل می‌کند خود نتوانسته است دراطراف طوس چایی بیدین نام بی‌دکند.

۲۳- در اشعار قدم فلسفی دعای مثل المجموع ۲۵۶، ۲۷۶، الی نامه عطار د ۱۳۷، غزالي با تصدیق دیگر آمده است و دم‌برق خیرالدین عوامي به تحقیف نیز هست رجوع شود به سمل ۱، پایداریت ۲.

۲۴- المتنبی ۱۹۶۹ می‌باشد از آخری صفحات مجموعه غزالي کتاب دا منسوب به آیات امام الحرمین می‌کند و از تجاریی که از گوییده‌ها دیده می‌کند. مؤلفات الفوزی ۱/۷ دیده‌ور است. احتمال دارد کتاب بنوان یک تألیف غزالی فقط بعد از وفات امام الحرمین که از تدریج آن خرسند پژوهه است. مورخه گرفته باشد. البتدا ممکن هرست اجازه داشته امام الحرمین انتا لیف این کتاب بسبب طعنایی باشید هویت برابری بیوی است و تاریخ و خاطرات در نیمه را به راه می‌خورد. به سبب اشتباق تکاب پیشین سپاهنه دارو تنها دو نیست. به سبب اشتباق در آثار و عناصری حس منشکه داشته و می‌خواهی طبیعت نکرش دید. در این کتاب بعضی از بقایای مورد تردید این حجراللهی واقع به‌مانند که از این کتاب در آثار واخبارونا حس شک داشته‌ایم غزای مورخی ندارد.

۲۵- سال ۲۵۴۳ می‌باشد. طبیعت المافیه ۳.

۲۶- نظر یان قباش داغویند ساحب بن عباد نادر این راجع به این اطلاعی است (ابن عماکر، تبیین ۲۴۳).
۳۱۱

۲۷- باقیه، مرآتالنمان ۱۴۲۴/۳۰۰۵/۴۲۸

۲۸- طبقات الامام هشیمی ۳۳۴/۱۲۰۵

۲۹- برنامه‌پردازی‌ها، طبع عباسی اقیال ۴۳۴-۳۳۴ مکتوب انفرادی است. در توصیه شیخ (مرحوم اقبال شکل سبک را ترجیح می‌دهد) به وزیری‌های الملک بن نظام الملک طویلی، که علاقه غزی به سوابق او داشته و امام شیخ ننام می‌دهد.

امام شیخ را بانی‌ها در جرخان کنند با این اتفاق که علی دا نامزاغت به جمعه التوادیغ وشیده، چنان داشت بپرده و زیگنی (۱۳۲۰) قائل حسن سراج نام داشت و قائل دارد (۱۲۳۵) داد. ظاهراً این که اظهار واقع وی مخالفت با باطنی‌ها بوده است. یک شیخ داماد عالم مشکل بنظیر می‌آیدی که دوجرخان به علی خان اکثرخان باشد.

۳۰- حتی دریک‌نامه کدرخ انام شخراب، طبق الخلاف الملک تو مشتاق می‌گورد که هنگام غزیت بنداد نه‌ی برد و هم‌زن و وزنه‌بندی نشست و دامرون علاقوی و فرزندان بپیر آمد، بر مکاتب غزی ۴۶.

۳۱- ابن‌الاثیر، الكامل ۱۳۲۰/۱۳۱۹-۱۳۱۸

۳۲- از جمله حکایات، که ذکر شده است در ایام‌التوحید ۱۴۸۵/۱۵۱

۳۳- چنانیکه عموی امام‌الحرمين، مولانا علی بن بوزین قوی، صالح قباد و وکیب هم در تصوف تصنیف کرد بنام کتاب‌الملوه، را هم مجمع‌البلاد، جلد دوم ۱۹۸

۳۴- ابن خلكان ۱۳۱۷/۱۳۱۶

۳۵- مجموعی که عموی امام‌الحرمين، ابطال علی بن بوزین قوی، صوفی بود و کتابی هم در تصوف تصنیف کرد بنام کتاب‌الملوه، را هم مجمع‌البلاد.

۳۶- ابن خلكان ۱۳۱۷/۱۳۱۶

۳۷- مکتبی است، طبقات ۲/۳۰۰۵/۴۲۸

۳۸- مکتبی است، طبقات ۲/۳۰۰۵/۴۲۸

۳۹- روزه‌الدراوی شیرزوری، حواشی، قزوینی، بهرام‌نامه‌المرضی، طبع معاصر ۳۱۱، مقاله باکر، الحکم (ترجمه روزه‌الدراوی بحلیل ضیاءالملوک، دری) ۲۶/۲۶

۴۰- امام‌الحرمين، الارشاد ۵-۳

۴۱- ابطال، ارسالیه الارشاد تربیت در ۲۳۲، ۱۵۸-۱۷۸

۴۲- مکتبی است، طبقات ۲/۳۰۰۵/۴۲۸

۴۳- مکتبی است، طبقات ۲/۳۰۰۵/۴۲۸

۴۴- المنتظم ۲۰/۱۹
365
46
 ابن عماك، تبين 5
284

2 - ابن خلكان 2
122

3 - عبدالفتاح، الشيخ 90 ألف، مقاية شود با 77، تواصيخ تشامور.

طعن عكري.

3 - عسكر موجير وايت باقوت (4/1) محله بم ديوان بشامبر.

وامدرك (4/1) مي غريب ينام جامع تشامبر عند دبلان شهر

بمسكين أست كابن أصفرك غوند و دادان الأستر دغ جان كأست ك مرفوف است

بمديدان التحين. رويهم دفنه ات عيين نزارين بنانمويم بودع. أست ك تاركاه

لذكر دغ بيرون شرف باش و درين ياب حكايتي عسم دركتابها قنل شده است -

راجع به بناء شافاخ. ألامس ك بالذكر كا ك بسمع روايات، غزالي بعدد

وبات امام السرينين بان بيوم عبادت بودع است اخيخه ك ملاني. تبول

ذو نين، دغ سير المباراه، تم سارا بوجادس، الى الخص السلطاني فا قبل عليه

نظام الملك. در واقع حضائر ازك محله شرف بك محله مجاورد جه فايدي

مي توانته است براء غزالي داشته باش 2 مال آتكه و 1 داد ملك سلطان

وزير تزديكت كاك. اذكروي مواضع دارج ألمدور (4/12) وجهد

نفاثة نفاثة عرضي (4/1) طبع دكت محمد معين 59، 81، 89، 88 و تاريخ

سلمجفي كرمان تلخيص محمد بن إبراهيم (4/1) يرمي أديدك للذكر كا

سلماني في تابغ اقامت طولاني غالبا مشمل برنا و باذارها مي شده است.

برا وفع للذكر كا دغ غيروههن مواضع مي توان رجوع كرد به كتاب أذاب

الحرب والشجاعه.

285

4 - ابن آخر، الكامل، 115

5 - كتاب تاريخ دول آل سلمجفي، من انشاء عماة السليماني اصفهاني، اختصار

الشيخ البنداري، طبع مصر 1900.
6- آثار الوداء عقب 7- معايشه شود با راحة المدد 8- 1268
7- تجربة السلف 8- عبد اللطيف، السياق 19 الف، معايشه با 120 ب
6- تجربة السلف، طبيع محمد شنيع 100 معايشه شود بازن الحكمة
2- 87-86
10- سبكيه، طببام الشاقيه 46
11- ضعف شروط عادة مذكوه نقل في كند، انك لاتتأثر بالفية
12- فانن تجذب من تأني به غيره وانا انثر ببيك فاني لاجد الانس بترك.
تاريخ دولة آلسلجوق 67 ممكن است اصل فارسي شرآت آلسلجوقه ملك السرائل
بيراد (سبكي في) 3/671 حسن مي زين اين بيت بانش:
ترا خوش است ترا هركس بجاي مبست
مروا بتركا مراه هبيکس بجاي تو نيت
12- ابن النديم، الكامل، 1311/1، براج تفصيل بشرح دagrant
سلطان باسيدا زمان وظام الملك رجوع شود بفضل 3 كتاب حاضر.
13- جواهر المحيث، 1745-5/1
14- سبكيه، طببام الشاقيه 99/3
15- براه متن نصيحة نامه وانتصاب أ난 رجوع شود به:

Bertels, Sufism I Sufiskaia 300-309
در باره دستان داعه و تحريك شيخ الإسلام انصار فهاد كيد به ابن الجوزي
المんじゃないか 16/9 - 15 معايشه شود به:
Beaurecueil, De., Khwadja Abdullaah Ansari 139-143
16- ذكر دولة آلسلجوق 45-46
17- محمد شنيع، حواشي تجربة شرع الماجك 300، بنقل از دبده
التاريخ.
18- عباس أقبال، وزارت د عهد سلطان بانزگگ سنجوقي 4-472،
ايضًا 75-77 منقذ از جوانع الحكايات.
19- سبكيه نامه 53
20- تاريخ دولة آلسلجوق 8-7 اخبار الدولة السلجوقية 22-24
21- سبكيه نامه 134
22- درباب فلمايق باطنيه درخراصان دجوع شود به: الفرق بين الفرق.
۳۱۴

بدرات ۶ - ۱۷۵۸، سیاست‌نامه ۱۵۹ - ۱۳۱۹، مقایسه‌های دیالوگ با الفهرست این منابع
۲۶۲، مرکزیت سیدنا در جامع الانتهایی ۹۷ - ازدیمیتیر در دهه که بر این
باطلی بود، پایانی فاصله‌نامه یافته‌می‌دازد که درکده دیالوگ بلسمی، طبع
ملک شیراز بیان در بروین کتاب‌های ۴۳۵ - ۴۲۷، مهاجر به برج خلوف
۲۱ - بحث بالغ مهندسمانی و هاکی است از اینکه اوضاع دامروی
مفتون طرح این بحث بوده است - دماداره‌النهر.
۲۲ - سیاست‌نامه ۶ - ۲۲۵۵
۲۴ - حماه کتاب ۳۰۰ - ۱۹۰۰
۲۵ - اضافه ۶ - ۳۳۵، مقایسه شود با مجته‌های مینوی، از خراین ترکیه.
جدول دانشکده ادبیات طهران
۲۶ - عهد احمدی دزن کوپ، ملاحظاتی در باب تاریخ ایران کمربیدی
جدول دانشکده ادبیات طهران ۱۱۱ (۱ و ۲) ۵۴ - ۱
۲۷ - چهار مقاله، یکشش دکتر محمد محسن، چاب پنج، طهران
۶۷/۱۳۵۷

۲۱ - شنا صوان المنکب ۱۰۱۱
۲۱ - لباب الباب، طبع سید نیکی ۳۲۵
۳۰ - حماه کتاب ۷۷۲
G. Sarton، Intoduction
۲۲ - مجلشناهه شیخ الدین نیشابوری، چاب کلاه‌های ۳۴ مقایسه با
دراخ المصور ۱۳۵

۲۳ - شنا صوان المنکب ۱۱۱۱
۲۴ - تاریخ، طبع شهیدی ۱۹۸۷
۳۵ - تاریخ، طبع بانک ۱۹۸۷
۲۶ - تاریخ المنکب، طبع لیف ۱۹۸۷
۲۶ - مبک، طبیعت ۳۲۰
۲۷ - ابن الجوزی، المنظوم ۵۲۵
۲۸ - تاریخ کتب المکرر ۲۸۰
۲۹ - تاریخ بی‌هیه ۱۱۳
۳۰ - سنن، اولادی؛ لوحات ۳۷۶، نیز مقایسه‌شود با طایف کبری‌زاده.
۳۱ - هفتاه السما، طبع حیدرآباد ۲۰۱۲
1- المنتظم 8/170
2- اتساء 89
3- أرواحك بِن درش كنت مهن ودنا تنتشر
4- رحبي في رحبي قريب، طهران 1372/10-3/31
5- المنتظم 8/172
6- رحلة ابن جبير، طبع بنداد 1372/10-3
7- المنتظم 8/177
8- مطابق قول أبي سفيان نزاعه أولين مدرسي بود كه 361 برآب طلاب
9- سلوك معين شهد تود، أوا إبنه أولين مدرسة إسلامي نواب 1372/10-3
10- رحلة ابن جبير، طبع بنداد 1372/10-3
11- تجارب السلف
12- مسجد البلدان 10
13- تجارب السلف
14- مسجد البلدان 10
15- جمعيات الشافعي
16- ابن خلكان 10/8/3
17- إبن سككي
18- طبب طبب الكورسي
19- تجارب السلف
20- المنتظم 15/8/3
21- إما إسحاق كتاب، عمان جلد 45، مقايسه طود 8/2/3
22- معابه دود با طبب شجاعة المقالات ببور إبن محمد بن أبي يعلى، مصر
23- رحلات ابن شهاب 1432/12/3
24- سككي
25- طبب 113/3
26- المنتظم 59/9
۱۹- این قطعه را غزالي ظاهراً مطالب اداره عهد تدريس در نظامية بنداد بايد داده بانشد. اصل خبر در یونه مصري۴۱۸۷ ج ۶ آمسانت درباره تاريخ صدور آن قول گول تسير در کتاب ابن تومرت (۱۱۱) آنست که می‌باشت مرطوم با اداخت عهد تدريس در نظامية باشد. پس، دين باب ترديداد جهت تفصيل بيشتر رجوع کنيد به عبدالرحمن بودی، مؤلفات الفزالي، ۶۶-۴۰

۲۰- از دليل مجموع بودن کتاب ایستا که مؤلف یک دوجا اذاب الیاء المعري مخن می‌گوید و اشعاری را نقل می‌کند که ایبو الیاء برای خواننده است درصورتی که معروف در دو مقال قبل از ولادت غزالي وفات باقیه است و ملاقات آنها ممکن نبست برای دليل دیگر تکنیک بهبودی، مؤلفات الفزالي، ۲۷۱-۲

۲۱- در باب ابن تومرت و داستان ملاقات او با غزالي دوجو شود به ساختة ابن جانپ تحت عنوان: ابن تومرت، مهدی مقری، مجله دانکتیة أدب و علوم اسلامی، مشهد، شماره چهارم، سال هفتم ۷۴۸-۵/۷۵۹/۱۳۵۸-۷

۲۲- ابن شهاب، کتاب ذيلی علی طبقات الحنابله، طبع مصر ۱۹۵۱ مود ۱۴۲/۱

۲۳- ابن دحب، دليل طبقات الحنابله ۱۵۱-۱۴۸

۲۴- تاریخ دلالة الاملجوق، ۷۵

۲۵- تارجوم آلم ملجه، ۵۴

۲۶- المنظم، ۶۵/۹

۲۷- هیمان کتاب، ۳۵/۹

۲۸- ابن ایا، ۱۵۵/۹

۲۹- ابن الامیر، الكامل، ۱۳۳/۹

۳۰- المنظم، ۶۵/۹

۳۱- ابن الامیر، الكامل، ۱۶۳/۸ - مقاءیشود بالمنظم، ۳۶/۹

۲۲- المنظم ۹۵ دباب اقدامات مکردي که سلطان ظاهر ابتكر خواهد، برای دلیل و تحقیق ابوعجاج کر دسرانجام نیز حتی بعد از دخالت دُی که خلیفة با اداجاه سفر رجل داد سلطان دی دا از ورد به بنداد مانع آمد رجوع شود بهبکی، طبقات الفزالي، ۵۹/۵ - ۵۷
٣٣ - ابن خلكان ١٠٦٧ / ١٠٧٠

٣٤ - عبد الكریم میرزا، مجله دانشکده ادبیات ١٦ / ٥٤٢٦

٣٥ - مجموع البلدان، تبیع مصر ٥٤ / ١٨٤٢

٣٥ - المنتظم ٧٤ / ١٨٩٠

٣٧ - ابن خلكان ١٠٦٧ / ١٠٧٠

٣٨ - ابن خلكان وفيات ١٠٦٧ / ١٠٧٠

٣٩ - مؤلفات الغزالي ٣، کتاب ١٠٦٧ / ١٠٧٠
هشتمین، مرآه الجان

2- البصیره الغزالي، بیانیه، ۱۹۵۵
3- غزالي، فلسفه‌بیان، عبدالرحمن بیدقی، ۱۹۶۴
4- فیضت، عبدالرحمن بیدقی، ۱۹۷۱
5- هدایت، عبدالرحمن بیدقی، ۱۹۷۱

Goldziher, Streitschrift 6-8, 15 cf. 23

۱۲۰- المنظوم

۱۲۹- المنظوم

Kraus, P., in Islamic Culture 1938 C. F. Kholeif, A Study on Fakhr Al-Din Al-Razi, 144-146

۳۸- قلمه الموت درسته ۱۲۸۴ بسمه الرحمن رضیaq
Carra de Vaux, Ghazali 57

10- مناقب العلماء، طبع دان فلوتين 1
11- المنفى من الفاس، فريد جبر 19
12- مجموعه

هند الجنينة و النصارى ما اعتدوا
ويحود حارث و المجوس مظلمة
اثنان اهل الأسر ذوق عقل يلا
دين و آخر دين لاعتل له

13- معرفه :
 فلا تحسب مقال الرسل حقاً
فكان الناس في عيش دغدغ
فجاه و بالمحال و كتبوه

14- بران تفصيل شديد دفق الس ناده رجوع شود بمقاله نويسند اين
ستور تحت عنوان كمشكك انداش دو قمر اسلام دنانه، دماهانامتاموزن و
پرورش دوره جهل و دم شماره ينجم، بينن ماه 1351 و داهنزا كتاب سال
هفتم شماره 3

15- بران تفصيل رجوع شود مخصوصاً بحاجب ندوه، سر كنشاغژالی
(ادرده) 67-62 وغزال أكابريه تميل، درمله دقائق (ادرده) ج 2، شماره
جولان 1959 كه مسألة با دعت كافى بردى شهد است نيزر رجوع شود به:
Quadri, G., La Philosophie Arabe 123

16- بران تفصيل رجوع شود مخصوصاً بحاجب ندوه، سر كنشاغژالی
(ادرده) 67-62 وغزال أكابريه تميل، درمله دقائق (ادرده) ج 2، شماره
جولان 1959 كه مسألة با دعت كافى بردى شهد است نيزر رجوع شود به:
Quadri, G., La Philosophie Arabe 123

17- تهافت الفلسفة 27، 18 بران تفصيل روشني أذاقوالأفلس سإن
باب رجوع شود به

Saeed Sheikh, in A History of Muslim Philosophy 601-608

19- ابن عساكر، تبين كذب المفترى، دمشق 128/1928
20- ابن خلدون، البربر 119/1259
21- المنظم
22- اصل شم اين است

اختن باعضا دحم اذونوا و خلفك الجهد اداسعوا
داستان تهذیب ولایت‌های
و سه وظیفه ولا تکمیل
فیا حجرالعهد حتی در
تن العید و تغلع
زیباد و اختلاف
یافته‌ای، مقدمه الفصل، رابط، این ایمان با پاندک اختلاف
به‌این تومارت منسووب است. دک این خلکا ۱۴۵۱
۱۳- مکاتبات غزالي
۲۳- یک‌تُن‌.Cond.
10 - ابن بطوطس، سفر تفهم، ترجمة محمد علي محمد 78-79
11 - ابن جبير، مقايضه شود با ياقوت 2 596
12 - عبد اللطيف الطيباوي، النزالي في دمشق والقدس، مجلّمجمع اللغة العربية بدمشق 1966، الجزء الأول 101 در واقع هريرة تصوراته غزالي بعذاروا، دار بخاري ملاقات شيخ نصر ترك كرد بام كلية ENTITY أبو ممكن هكانت تواجه ولي دماسه، شارح شارح جزئية هكيم مرجع قوي حين أنّنا نقلاب دون كلتي دو آزنا، وحيث ودروس مستقبلي كرد ودود شيخ ومرشد عالم مسلم دا. بربري تائف وظاهر، أين كهدفه آين يمست أومنل يك خلوات أنزها، يوئ نحن نتجوي يك ميجيب.
13 -显著 طفقات 6 106
14 - ذيبي، سنابل 74، ب، بدو، المؤلفات 528
15 - شيبين كنرب المقرئ 287
16 - ارساد الترجمة 3 235
17 - سكي، 3 50
18 - ابن طلبة، علاء الدين المصرفي تقليل كنهد. كتاب زاد السالكي
19 - قول قاضي أبي بكر، العربي، نيجاء كنيد بعشيرة المذهب 106
20 - بث المقدس ددين زمانها، بابت ييامه وصفيه، ييادي كرد ناصر خرو، دد دين جلياً احول ييامه، معاذ كرد كرد خرو، أخذ شد، مخصصاً، راك: ميكن، ناصر خرو، طبع محمود سباعي، طهران، 1325
21 - طبقات سكي 3 506
22 - ذلقت من خطا حافظ أبي سديد السمعاني
23 - في كتابه لطيف المثناط إلى ساكنى العراق ما صورته: سميت إنا الفتح تمرن محمد بن ابراهيم العراقي مذكورة بأصل طبرستان، يقول اجتمع الأمم، أبو حامد الفزالي، وأصفهان الجلisci، وابراهيم الفبكي الصرى، وابراهيم الفبكي الجرخاني، ونحو كثيرة من الغرباء المجلصة، يهد ميغي على الإسلام. بيت المقدس فاسد قال هذين البنين.
في نظرته لولا الحب كنت قدنيتي
وكن عفريت المقلتين سابتي
أتيتك لما ضاق صدي من الهوي
ولك كنت ندي كل شوقى انيتي
فوجد الحب في البصري وجدت اثر في الحاضرين وتوقيب محمد الكازرونى
من بين الجامعات في الوحيد قال المراني وكنت مهم حاضرا وشاهدت ذلك.

21- المنفرد، طبع بيروت
43- سفرناه ناصر خرسود
15- زي بهاء الاحاديث احياء را جمع أورده است كي براى أنها اصل تواسته
24- زين رجوع شود بابهاين تر
44- مقايسه نور بنجاح الطيب
12-5 برای متن قول ان مريم نكاه
67- كنهب مهدالرحن بعوي، مؤلفات الفزالي، 747- 546
26- ابن الامير، در الكامل 1898 دةضمن وقاعيل سال 1949 ند ابن
اشخاص أربدين واقمه ذكرى كند قاشى ايوبرمحمداءصفانى، ايوبرلاشي،
ابوالماسم الزنجاني، ايانعندلة، ايوبرالحلافى، امواجىىنماك
ويمزيدنكآيا دخوان اذقل مجداملل بلاسيز وزيرسلطان مطى سديد
ونمزيد باذلكند.

27- ابن الامير، الكامل، 1898 وقولاين مورخ كدقنتد ضبط حوادث
كم نظيرت جايين برائقبول روتابانى كي بموجبها الفقت غزالي دبلاد شام
وقد دى سال توكل فيه استباقى ندى غدادى. ابن اياىغزاى الفزالي
اجياء العالم دى درهنين سرفند توشد ود دمغى بيدى كسان أى ذرى
ساع كردد. باتوجه بوعست و تسقيف كتاب البه من قول ابن اياىغزاى
منى كرفت كمانهجا درهام غزالي تحت عيون الحائى علوم الدين ودهىدوى بابيت
بدنا تكمل كرده باخود و ساعان در دمغى ونبداد مربوط بباجزتى أى أن
بوهدكبيرد درحدود 390 كيلى بوهد است.

353/3- ابن خلكان
561/3- ناجوت، معجم
30- دروازه از ابوالفرج بی‌الجودی است که انصافان غزی‌الی بود و
کتابی نم داشته احیاء اطهار دارد. بامگی دم‌آلالجثان ۱۱۸۱ خاطر نهان
می‌کند که این قول با آتیه خود غزی‌الی درالمنشکن می‌گوشید سال‌گزاری ندارد.
بلاهم درحالیکه غزی‌الی دربنداد ازصحت پادشاهان می‌گریخت و جا و جفت
وقیل خویش نکرد، چگونه ممکن است باعث آن‌ها ریاضت و رکه، باز
میل دیدار پادشاه نزب کرد باشند و دچار وحشت پنجره علاوه نکرده باشد؟
این احتمال بی‌خیالی که قد در گاه یوسف بن‌تاشقین و سپس انصراف اینمی‌شد در
دهان آگیب‌دو ادرمگه وی می‌باشت مربوط به سال‌ها. بعد ودرواقع مدافع پایان
دوره تعلیم غزی‌الی درنگابور باشد، با آنکه سنندج‌دار بازماند عطری محترم‌نشین آمده.

Smith, M. و Al-Ghazālī

اما با توجه بدوری خراسان از مصر و مخصوصاً با درنظر گرفتن احوال‌روتی
غزی‌الی درن سالها تصویب این احتمال حتی از احتمال مسافرت ازمان باسکردی
هم بعیدتر بنا نمی‌رسد.

34/9

32- کامل این اثر ۱۵۹/۱۰۰۳
32- اسنادالتوحید چاب چمپیار ۲۹۴-۱۰۰۳
32- المنظوم ۱۰-۱۱۰۹
32- المنظوم ۱۷۰۹
36- همان کتاب ۱۳۹۹/۱۰۰۹
37- مقی، ان هارالربیش ۱۲/۱۰۰۸
36- مکابی غزی‌الی، طبع اقلیم ۴۵۲-۱۷۱۰/۱۰۰۹
39- نفح الطب ۱۳۶۰/۱۰۰۸
33- نفح الطب ۱۳۶۰/۱۰۰۸
33- نفح الطب ۱۳۶۰/۱۰۰۸
32- خبر‌الجودی، المنظوم ۸۷/۱۰۰۸
33- مکابی‌غلی ۴۵: این مقدار مسکنی که بطوری است به‌کتاب‌های
ضیف وانقلات وافری کند. عیادت آن‌ها است که غزی‌الی به نظام‌الملک بررسی
نوردید که به‌همراه ازسرعاق، مکابی غزی‌الی ۴۵:۴۴. این نکته هم
درخور یادآوریست که هنگام مزیت از بنداد غزی‌الی چنانکه در کتابالمنتقل.
 تصريح می‌کند که عیالا به‌عمر عراق حواله می‌داد و رود وونان گویید دردها
دیمانی که را به‌اشت علما چه عیال خوشرآ خذلی که عراق شایسته بر راگ
نداشت تنزل اقیم که می‌پذیرد طوله می‌یابد. این همه مال بر این حاصل
شدست باعث و درهال این اعتقاد عزالتی در باب مال عراق مبینی است. آنچه
ابوسیداصطخریє بسیاری از اینگونه در دین بابی‌گوینده. بمراجع‌ولاصطخری
عمرین حمایت نماد سواد را به کافه مسلمین وقف کرد و عراق یا این عسل در حکم
فیشی در اندیشه‌های اجتهاد که مختصر باشد بلکه وقف بر عهده مسلمین گشتی و مصرف
مال (خراج) آن هم عبارت بود از اعموم که غیر از ارزاق سیاه و بینای
جوامع وقابل و استواری گردتن نیست و امثال این امور ارزاق قنات و فقهاء و
قادران و امن امو آنکه بود و با آنکه بر سریج خراج عراق را
عبارت از این بعید آن‌که مال سبس دیوان می‌دشد. با مصرف آن در
دهمان سمالح، مسلم میدارد. برای تشکیل اقوال درین باب و تعريف سواد و
عراق رجوع شود به فتوحات الباطنی‌فرزوز ١٩٤ و هجیتنی به کتاب‌الاحکام السلطانی
مادرید تغییر مسر (١٩٣٨ و ١٩٢) در نسبت مال سمالح ورشت و داجی
باخذ علماء ادان مال رجوع شود با جهای علوم علماء الدین ٣٩٤٠ دیپاره ممکنه
عمرو باسواد و عراق که خلیفه جوینی خوامست حقی ادان برای نسلی‌اینده
مسلمین هم مبشر شود و تشخیص اراضی هم سبب سکوت سیاه در سواد و بروز
اشکال در ادامه جهاد و فتح نیاز با فتحان گفت و شویدی پیش آورد و سرانجام
وضع این اراضی را بآتاذه نیچه خوامست و باز از مخرجه ١٩٤٠ و ١٩٤٠ موافق
آن حق هست تطبیق کرد نگاه‌کنید به کتاب‌الخراج ایوبیوم ١١٢ در هر حال
معاون ترک نظامیه، غزایی خواهی مان سبک که هنوز اطمنان به تصدیم خوشن
نداشت است خواهی بان جهت که نمی‌خواهی است عزیمت خوشن داد در ترک تک
بنداد اعلام کردی باشد عیال خوشن را در بندادگناشت و برادرش احمد دا هم
به‌نیابت خوشن کباشت. این‌ها اینکه دربورای دوام مصرف شام و حجاز‌خود
وی به‌همگام ورد. بنداد درخاتمه ابوسیدادش هاکی اد اد است که نسبت
عیال و نیز درین یزدان بیلی بیلی که کاونده بایست
میکن است شیفتکی هم که در
باید که در خراسان و بسیاری پنجره می‌می‌شین عیال غزایی شده است، از همه مال
هم سمالح که در واقع غزایی مالی حال ویران آن نمی‌شنخت حامل شده.
1- النقد من الفلالل، فريدجيبر 10
2- هيان كتاب 10
3- ابنا 11
4- ملقي، طبقة 1237، مقايسه شود با قول غزالي درباب اخوان
المنف، المنفر 32
5- تهافت الفلسفة، طبع سليمان دنب 1958/77-79
6- تهافت الفلسفة 30-677
7- در المظاهر المستفبر، طبع شلحت 80 غزالي نشان مي هم. 
كم إقامة ملكسية قبضات أقتران دا مي توان به ميزان ندال، واقام دوكانه 
قياس شريلي (متماروضنصل) دا مي توان بترتب بهتلازم وتعام دوكر دا 
درين در به ميزان دا ود اذ احتاجاجات قرا نو استخراج مي كن. در متينه 
المستفب في در علم أصول مه اهبيت علم منطق دا به ميزان خنافتشان مي كنر 
وهينو تكنه ك ود اهد اقتصاديا سخت مخلولان انجبإ ابن اللاح و ابن 
تيمي- كيرداست و. درباب تلغرالي ينجر به علم منطق وينهاني اذ تتحليته 
أخير ك درباب منطق درنرد مسلمين ومختصًا درنرد غزالي، انجام شداست 
مختصًا رجوع شود به:
Jabre, F., La Notion de Certitude 97-113

مهدف بر خلاف قول ابن مؤلف آنچه درن باب درما ذه مي آده است:
Prantil, C., Geschichte der Logik II 391-73

چون فقط میتی بر ترجمه لاتینی مقامد الفلسفة است نمی توانند معرف درست 
تفکر غزالي درباب منطق باشد. مقایسه شود با:
Nallino. C. A., Ghazzali, in: Raccolta di Scritti,, 284
8- تهافت الفلسفة 71
9- مقامد الفلسفة 32
۱۶- دربار تنازع‌های جهانی که کلیات در اظهار به جهانیات نمایه مده رجوع شود به:

Körner, S., Kant 113-118

مقايسه شود با: سیر حکمت دیاروپا، ج ۳ (چاپ اول) ۲۶۸-۲۶۲

۱۵- تهافت الفلاسفة ۸۰

۱۴- تهافت الیاف، طبع بوزی ۷

۱۳- قرآن ۱۳۸۱ ۵۶-۵۷

C. f. Van den Berg, S., Tahafut Al-Tahafut, II ۱۸

۱۹- تهافت الفلاسفة ۱۲

۱۰- تهافت الفلاسفة ۳۱-۱۱۳

۲۱- تهافت ۳۳، دربار وقوع معجزه و ارتباط آن با مسأله علمیات

ظرف فلسفه، رجوع شود به کتاب‌گزارشی در تهافت ۲۳۲-۳۲۶

۲۲- مثال آنی و پنی به سختان سکسو آمریکوس شکاک مالوف

یونانی م. هست برای مأخذ رکه:

Van den Berg, S., Op. Cit. II ۱۷۶

Leibniz, Théodicée, ۲. C. f Van den Berg, S., — ۳۳

Op. Cit. II ۱۸۳

۲۴- تهافت الفلاسفة ۲۳۲-۲۳۲

۲۷- شیعه اقوال غزالی و سایر اشعاره به بعض آراء مالیراش و بوترو

نیز از مهم جهات قابل توجه است مالیراش که توالی اسپاب و مسایل دانوی

تیتان انتفاضه و منسوب به شیعه و سنت الهی می‌داند در تیتان این قول یک چا

مثل غزالی به‌حرف دست‌ناسان افادره می‌کند کسانی به‌نلاداره حرکت‌بایته
Entretiens sur la Metaphysique, VII, 11

Wensinck, A. J., La Pensée de Ghazzâli 124–128

Quadri, G., La Philosophie Arabe 137–139

Bouyges, M., Essai de Chronologie 33-35

Jabre, F., Notion de Certitude 75-95

Gadet-Anawati, Introduction 157-160

35 - الاقتصاد في الاختلاف، طبع مكتبة تجارية، قاهره 8

26 - احياء 1

37 - تعبير عن ذخري الظرفاء استمر كدلية طالع، رواة مجموع، عمليات الموقف هم المالكون بطريقة تقليدية خاصة ... فإن جميع هم هم في ظاهرة وواسطات من توضيحات فتى على وجباء لرنه، نوريثة به 38 - احياء 31، أين تمثل دار صوفي وغير صوفي دواج سيار

39 - المتقدمين اللال، 37-38

40 - احياء 3

41 - قال أبو بكر بن العربي: شيخنا بوحمد، بلغ الفلاسفة وارادان يقيماهم
ما استطاع ذهني، سير أعلام النبلاء ج21، به نقل ابدوية، مؤلفات الغزالي
520
43- المنقذ من الشلال، 455، مقاييس شود با إحياء 3، 20
Macdonald, B. D., Emotional Religion, in JRAS
43- 3- 1901-2/278
43- مكتبة غزالي 12-23
Wensinck, A. J., Pensée de Ghazzali 4, 9
46- حياة 3، 9، عبارة غزالي: فكذاك كل مولد، لدمان سامح
النفطرة، وما بإضافة إخباره، أوين، إسهاماتي بالإعتباد، والتعلم، تكبير
الرداب، ياذآور كلام، زان ذاك، دوسوست، در سر آغا، كتاب، أميل:
Rousseau, Emile I,
47- حياة 3، 5-55
48- حياة 4، 258-9
49- برآى، تفاصيل درين، باب، رجوع، شود، به:
Saced Sheikh, in A History of Muslim Philosophy I 625
50- Carra de Vaux, Ghazali 163
55- حياة 3، 5-51-1
52- حياة 3، 21، مقاييس شود، با إحياء، العمل 5، عراقئ، الدشي عن
حمل الأسفار: حديث: الناس، نتالي نافي، إذا، ماتوا، أشتبه، لم، إحد، مرفوعاً، و، أتعم
يزي الي علي بب طالب، حاشية: إحياء، علم، 4، 23،
53- الدابة، الفاخر، طبع، نون، كوث، ينو، 1878
54- درست إنشاب ابن، كتاب، غزالي، بعض، محفظة، المجلة، آسيم
بالاسيوس، تردب، كر، ود، دو، مؤلفات، الغزالي، 244، إما، جون، كتاب
معرف، عقائد، عر، در، مرك، إست، وكر، غزالي، بعقائد، عوام، در، بابان
عمر، تفاصيل، إنشاب، أمام، الحرمين، به، دينى، المجاز، است، مك، توان، قول
نون، كوث، راك، بدستوؤز، يك، إشادة، به، إنشاب، آس، إنشاب، آس
مقبول، مغامد، دير، وفت، وآس، معرف، طرز، فلكل، غزالي، در، سا، مة، مو، نواي
سوفي، دانت.
55- حياة 3، 6، 370-368
6- غزالي، كتاب الإبراهيم ٣١٥، أحياء ٥٨/٣
قال المنجم و الطبيب كلاهما
لأتيت الأموات قلت أنيكما
أوصح قولكما قلت بخاس
أوصح قولكما قلت بخاس

8

١- جواب و شهين يدو: محمد بن عبد الله سيدانبياء، محمد بن دريس
الشافعي سيدانبياء محمد بن عبد الغزالي سيدانبياء، رك: مرأة الالجاثن
حوادث سنة ٥٠٥

٢- جمهور الفلانين، كتاب ٣، فدون ٣٢/٣، وماية شو، لا
Smith, M., AL.Ghazal ١٠٠

٣- برقة تتميل نهان كنبرد: باداشتها و اندخها ١٤٦١-١٤٦٦

٤- دلال الاعجاز ٩٣-٩٩

٥- مواظب ون كه مجموعين هم أزآن درس شد، غالياً، نته كلام صوفي
دشت. بآرمي أن سختان هم بوى منموست كه ظاهرآ اذ دستكارهابي خالي
نباشد- تحريف باضافات. برية نموته جروع شود بابن الجوزي، المنظم
٤٦٦/٩- ٤٦٩

٦- مكتوب غزالي ٤٦٠

٧- أشياء الباطنة. طبخ عبدالرحمن بدوى ٨٩

٨- Carra de Vaux, Ghazali ٥٤-٩

١٠٠- دير نكرى دولنشاه (طبع طهران ١١١) نامبي كوتاه ازغالي نقل
شهد است دوجوات وديونه للف، وحالي شوكت داره و اينك خ فسائل الأتان
بآنكه منفصلينincorrect word ذكور، ولنفسنا، را للفوط وحات لست، شاهد بيشير
حاكي اذ دستكارهابي درفسائل الأتان باشدة تا در تارييح، استظهابه كه مرعج
دولنشاه است- دير نكرى دولنشاه خود از اتهام لينتعي مصون نست . بالينهم
مجمعين كه فنائل الأتان خوانه ميدوس. تعداد المنجلات ترين مكتوبات غزالي
را در ندرك.
كاری چون این الللم وسیکی که درصحت انتساب کتاب المضنون
علي غیر اعله به غزالي تردید داردند دستاوردها این است که بعضی مطالب
این کتاب شایسته به اقوال فلسفه دارد و باید غزالي در کتاب تیاتر دید.
ساختن فلسفه دارند مازگانیست. البته ممکن است گفته شود که برخلاف پندار
سیکی و ایننلماس مسیکی می‌نادند که غزالي این را این دو اشتباه بیفتند.
اها اشکال اینجاست که ذکر ایجاده در دین کتاب آنمد
است دیویل انتساب آن دندووی مقول بندر می‌رسد که ذکر ایجاده بعداً بدان
الحاق شده باشد. کتاب المضنون على اعله یا مصنوع صغير هم متعلق بر تقد
اهمکه و برآیند دیکرستکه بهذبدمیهای غزالي در دوره بعد از ایجاد
به آن که اقوال متعلق بهد باید. در هر حال ممکن است آنچه بیان المضنون
على غیر اعله به غزالي نشست اذان کتاب‌تایی که وی تأثیر ندارد کردم
است باشداماقداقداقداقداء‌رفت و این منحن در رساله می‌توان کاملاً دستاور
رد انتساب آن به غزایی پنداده و دیگر مثبت این neurons و این نتایج و موسی
یپودی نرم‌تنی گفته‌اند از یک کتاب المضنون هم که غزایی نوشته باشد. نایب
توجه به احوال و افکار غزایی همین قدیم یک اثر از این برخی به تعبیر
جمهور نشست دارد ممکن است مولف براي اجتناب افکاریان را دندووی
بشن‌رد. در هر حال مسئله هنونبختاج برده است و قبل انحرافی جزایی
ببخش انتقادی هر دو رساله نشاند.

طیف‌نامه ای ۱۳۴۳ 

۱۷، ۱۸، ۱۹

۷۳ ـ نقص‌المنطق، قاهره، ۱۹۱۵، ۵۴-۵۶، ۵۴-۵۶
22- صحیح است که مدیران عمل موجود در غزنوی به ترجمه موتاکاره‌یود (JRAS, 1949) محل تردد واقع شده‌اند، ولی کشتی‌های سفالی‌ها متعلق به این بخش یک نام‌دار بوده و در نهایت به تفسیر شیخ وضوح شدیدان به: Bouyges, M. تأمل باقی می‌ماند. برعهده تفسیر بیشتر موضوع شود به:

وعبدالرحمن بدوی مؤلفات غزنوی 87-6 و دربار ترجمه Essai 28-30

عبری کتاب نگاه کنید به:

Steinschneider, M., Die Hebraische übersetzungeni 519

23- ابن تکی برگون، طبق قاهری، 3/1943

34- مؤلفات غزنوی 52-50 حاجی خلیفه در کشف الظنون (شعرزاد 1155) طبع استادیون متخصصان بالا به دست می‌دهد. در صفارخانه خلیفه در سوال را زک کرده‌اند. و در بعضی درک‌های نام‌های مشابه، یا اندکی متفاوت (درک 72) مقایسه شود باید در نظر گرفته شود، مسئله موضوع مذکور در فوق برجای بماند، برای تفسیر مسئله، رجوع شود به کتاب «التحفاظات جغرافیه» کتاب اطلاع، طبع قاهری، 1305 ج 1127 بیست، در باب سوگندنای اصیلیه رک: غزنوی فضایل الباطنية، طبع عبدالرحمن بدیع، 28/19 که یکی از باوی ساله و جواب نخستین غزنوی می‌داند، در باب ابن اصفهانی، دربار تفسیر رجوع شود به سیدی، Massignon, L., Al - Ei (2), 3/974 J. Schacht و مقاله Hailadje 586.

Gairdner, W., Al-Ghazali 109

42- زیدی، اتحادیه ج 43/61

42- محمد ابوذری، الفاظ الغزالي، مقاله در کتاب «هرجان الغزالي» 52-5/1961

48- موسی، المظاهرات، مطبوعه الغزایه جهود آباد، 55/1357

Saeed Shaikh, in History of Muslim Philosophy 29

595

اینکه غزنوی خودش در کتاب نهایت از اقتباس کتاب کلام می‌شود، است ازقول وی در جواهر الترین بررسی کرده، رجوع شود به سلیمان دنیا، تهافت
الفلسفة 55-56
3- أبوحامد الغزالي، فضائل الباطني، حقيقة قديم عبد الرحمن بدوية.
31- الناهرين 9164
31- فضائل الباطني 217
32- أيضاً، هم كتاب 17-14 مقاييس شود في أبو المنصور استرايين
33- التصبر في الدين 125
33- فضائل الباطني 336
33- Goldzheer, I., Streitschrift IV 337
35- سدوى، الأواقي بالوفيات، اعتصام، 379، وسبادن 1964 ج
374/1
36- Bouyiges, M., Essai 42
37- بدوى، مؤلفات الغزالي 312
38- سبكي، طبقات الشافعي 42
39- بدوى، مؤلفات 119 دوجز أن نرجح ترجيح ابتغاء الهولة استودحم.
39- حسين حافظ، مجهول، أشار أن بعضهم أشار إلى هيئة إنشاء قانون
40- أبواب بحارة كفاهة قبض بلوسازغ وغيزالي
41- داويس، الهوامش 111-11 من محافظة كودون، الصادق، داويس،
42- قريبة جماعة من الإذاعة، هالمك وstrationات ونهب، تعاملات ثبات،
43- النافذة، داويس، إعادة، 111 اخترع، 9-9 تصريح مكين تحميل
44- إضراب قبل، دفع باينك، غزالي، قبض على هموج لمكن، اشتوظ دينيو
45- فوق مكر، تبب، 24-28، برائي، تسبيح، مضرب، 16-18
46- داويس، مصادر، مصادر، 16-18، مصدر، 16-18
47- أين، تكامل، 24-28، برائي، تسبيح، مصدر، 16-18
48- أبوحماد، دلالة، صبيحة أنقران، تصريح دارداه وفقاً، 24-28، برائي، تسبيح، مصدر، 16-18
49- خمسة، تكامل، 24-28، برائي، تسبيح، مصدر، 16-18
50- داويس، مصادر، مصادر، 16-18، مصدر، 16-18
51- Asin Palacios, Espiritualidad, I 35
52- الغزالي، بأيضاً، النازح، باصلح كتاب، وافد، إخصاء، دفع، فيت، أبا،
53- أنت، داواز، داواز، فيت، أبا، أنت، داواز، 53
54- الغزالي، بأيضاً، النازح، باصلح كتاب، وافد، إخصاء، دفع، فيت، أبا،
55- اشتغال، داواز، داواز، فيت، أبا، أنت، داواز، 53
56- الغزالي، بأيضاً، النازح، باصلح كتاب، وافد، إخصاء، دفع، فيت، أبا،
57- اشتغال، داواز، داواز، فيت، أبا، أنت، داواز، 53
58- الغزالي، بأيضاً، النازح، باصلح كتاب، وافد، إخصاء، دفع، فيت، أبا،
59- اشتغال، داواز، داواز، فيت، أبا، أنت، داواز، 53
60- الغزالي، بأيضاً، النازح، باصلح كتاب، وافد، إخصاء، دفع، فيت، أبا،
کمتر از خصوصیات مورد نظر برده است و این به دلیل این است که در مورد گزارش‌هایی که در زمینه انجام شده‌است، مختصاً توسط دویوانی که حاکمان از تأثیر احیاء در دوره اسلام‌آبادی می‌باشد، تصویرهایی که غزافی در ایام عزلت و انزوا خراسان دریاده پانا مطالعه کتاب تجدید نظر کرد، پدیده وی بخشی از اجزای برآورده در منگام مسافرت قدس و غم بعنوان احیاء تصنیف کرده بود آزموده شد. با وجود شدید بسیاری از تفکر، اتحاد السادة و معاونیت شود با:

Bouyges, M., Essai 41-44

۱- مکتب غزافی ۱۲
۲- ابن ساکر، تبیین ۱۹۴۵
۳- ابن الزبور، کامل ۱۹۶۸
۴- مکتب غزافی طبع اقبال ۵۸
۵- همان کتاب ۱۱
۶- تاریخ بیویق ۳۶۹
۷- همان کتاب ۳۶۸
۸- تاریخ بیویق ۳۶۹

۱- اصل شعر چنین است:

بیسه الينام نومی بالشیر

سیمک ۱۲/۱۳

۱۱- ابن الزبور، کامل ۱۹۰۸-۱۹۰۹

Guillaume de Tyr, in Grousset, s Histoire des Croisades, I ۱۶۱

۱۲- جنائشه در مراثی شیخ منمان، مجله یافا ۴۶-۴۷ تگرنه.
 druń 451, 452 .

Obermann, Phil. Rel. Subj. Ghaz. 24

١٦ - مکاتب غزالي ١٥-١٦ - سمک٣

٢٨/٨٦ - ابن البارا الكامل

٢٠ - كتاب السياق، توابیع نشابر طبع عکسی دیجیارد فرایج ورق ألف

٢١ - تاريخ دولة آل سلجوقی ٣٤٣ - ابن البارا ٨٢٧/٨ المنقل

١٩/٩ - دراطهارشک داجع با سالمکتاب ظاهراً قدرت مالکیه شده است.

قامت اول رساله البن رنگ نوافلی قوی دارید اما ناگونه که ونیک آن را نقل واحذی از تاسوعات فلسطین می‌خوانند:


دانی مورد هم غزالي بیشتر بحکمیه اسلامی امثال فارابی، وی‌های اخوان‌الصفا بهد می‌تواند باشد نه بحکمیه امکان‌پذیره. قامت اخیر کتاب هم در باب حیاتیهای تفکرکرد که دیگر ماهی (1949) (ظرفیت) من‌دانه به نشایر غزالي حیات بیشتر، جنبه ابولا اسلامی، غنی‌ترین نیاز می‌دهد (مقدمه مشکلاتون‌دار ١١) در اواخر جزء ثالث احیاءالعلوم هم ظرفیت دارد. بلاده، مشرب ناولی که درین
رساله ست و از اسباب ترديد دراتساب آن بغرزالي شده است آن اندانه هم که ادعا می‌شود باطری فکر غزایی مفاخر نداردار. چون تاویل غزایی دارای جنبهی ابتدایی نیست و بزرگترین آن با تأمین اهمیت و انسجام عبارت نیستند. نسخه‌ای از رساله مورخ رمضان 9 در کتابخانه بهبهان ساخته شده و اسنادی تحت شماره 171 و نخست داده‌اند که نزدیک تاریخ تحریر آن با تاریخ وفات غزایی تردد دراتساب آن دا برجه می‌کند.

23 - فضایل الاثام 11
24 - فضایل الاثام 12
25 - ابن الاثام، الكامل، 8/327
26 - مکاتب غزایی 4
27 - همان 56
28 - ابن ماجه 6
29 - ابن قاضع
30 - کتاب الامام، درخاشیه اجیاع العلوم، مصر 939 ج 1791

178

31 - مکاتب غزایی چاب عباس اقبال 2-42
32 - همان کتاب 60-95
33 - ابن ماجه 58
34 - ازجمله دوجو شوید بعنوان چاب جلال همایی، طبع دوم 101
35 - 103، 104
36 - مختصرات نخواه‌ها در مقدمه نسخه ملل‌ک: چاب مذكور درفوق
37 - بست ورش تا ما وشی، آمده است و صحح با آن آنکه متوهی بعضی از اشکالاتی که دراتساب متن حست بوهد است باز مثل چاب اول، زایده، دا درین طبع
38 - هم آوردی است.

39 - تجارب الملف
40 - کیمیای سعادت
41 - عبدالله، السیاق، 59 الف: سبکی/117
42 - ابن خلیف ج 3/13
43 - دریک نسخه خصی این کتاب متعلق به کتابخانه شهیدیه علی استادی
بشاره 1712/16/18 گفته شده است که ایوب احمد تألیف آن را در جامدی‌الاخر نسخت.
5- نصيحتي أثرت على رسول رئيسي بينهم، محاضرة. 238
4- نصيحتي أخرى دارة دارين قناعين عينين، محاضرة. 238
3- نصيحتي أخرى رئيسي بينهم، محاضرة. 238
2- نصيحتي أخرى رئيسي بينهم، محاضرة. 238
1- نصيحتي أخرى رئيسي بينهم، محاضرة. 238

6- نصيحتي أخرى بينهم، محاضرة. 238
5- نصيحتي أخرى بينهم، محاضرة. 238
4- نصيحتي أخرى بينهم، محاضرة. 238
3- نصيحتي أخرى بينهم، محاضرة. 238
2- نصيحتي أخرى بينهم، محاضرة. 238
1- نصيحتي أخرى بينهم، محاضرة. 238
مطالعه قصیده‌ای است:
قل لاخدان راونی مبتا نیکوی پررسوی حزن
قصیده‌ی ۲۷ بیت دارد، و عبدالقلی النابلسی شرحی در آن نوشته‌است بنام
الکوکی المثلی بشرح قصیده غزالي. درین شرح، دواستی باقری تفاوت نقل
شده است. دیروژ شوم به‌بدوی، مؤلفات ۶–۴۳
در دیار علاءدوغی از میر حسن، رجوع شود.
پرسرال‌الامام غزالي، وکلام کنفرسی سدیق استاد دانشگاه طهران از تشادات
انجمن آثار ملی، طهران ۲۴۷ مسایه شود با باداشت عبدالحقیم مولوی
دردبر؛ هادویه، در نشریه الهبات و مادرف اسلامی مشهد، با نیوژف، مسیح ۱۳۵۲

۳۱- دیواره نفوذ احتمالی کتاب‌الاقتصاد در ارائه‌ات اسکات رجوع شود به:
Gardet-Anawati, Introduction ۲۰۸-۲۰۹

راجع به تعلیم بی‌پایان کرک که در آن برخی مفکرین قروئین وسطی تأثیر به‌خوبی
شرحی اجمالی در کتاب دیل هست:
Gilson, E., La Philosophie de Moyen Age 665-673

 därrib احتمال تأثير غزالي درآراء نيكلاودتر كور نكاه كنيد به:

Van den Berg., S., Tahafut Al-Tahafut, I /XXX

۲- فصل المقال، طبع لثون كوتية ۱۰۶۲ و ۱۳۲۷-۲۰۰۲

۳- تهافت اللسانه، طبع بورغ ۵۸۲۸-۵۸۴۸

۴- حي بن يقظان، رجوع شود بهندة بيدار ترجمه فروزانثر ۳۹۳۷-۱۳۷۲

۵- كتاب الررد على المنطقين، طبع بباب ۱۹۴۹، ۱۴۴۸-۱۴۵۱

۶- درين اينام اختلافات منطق: علماء دا غالاً مسيرون بذكروا داشت
وکسانم بودندك تصب آنهادا واداد مي كرد در آنها راجع وآنه الطلق
هم ندارند بريط وطن واداد كنند. ابن حزم اندلس ايلسي تودبود
دربنقته فقط يک نام شنیده بود با اينهن مجوع توص و و صدبا مفرح
مختلفي مي یافت درمهماي و سخن كن. راك سيكي، طباقت ۶/۱۰

Gardet, L., Mystique Musulmane ۴۷-۷

Pascal, B., Les Pensées. Brunschwig éd. ۴۵۸-۸

Raymond Martin, Fugio Fidei, C. F. Smith, M. ۹

Al-Ghazali ۲۲۵

Gilson, E., Etudes sur le rôle de la Pensée ۱۰۰

Medievale ۱۹۱

Wensinck, A. J., La Pensée de Ghazzali ۱۹۹-۱۱

۱۲- المتقدمين للعال، فريد جبر ۳۵

۱۳- خود أو مي كويد : فظازري أن اخس خواصهم لميسكي الوصول
اليه بالتعليم، بالذوق والحال وتبذل المنافع. فعملت بقلائهما: اهم الاحوال
لإصابب الاقوال، وان ميسكي تحقيقا طريق العام فقد حصلته ولم يبق إلا مالا
سبيلاً، بالساع والمضطر بالذوق والملوك. المتقدم ۱۳۶-۳۵

۱۴- درباب ماخ آراء مأجودة. غزالي سفينة حاج تحقيقا مست هند
براء مسيرة بين فوت القلوب مكي وكتاب احية علم الدين نكاه كنيد بهيلي
نمايا، النزالي ۷۱، هيجينه درباب مسيرة بين كتب المتقدمين كتاب الولاي
حارث محاسبي مراجعه شود به:

A. J. Arberry, Sufism ۴۷-۵۰
Smith, M., Al-Ghazālī 123-132

E. Renan, Averroes et L’averroïsme 95-97

17 - بیهقی تجمه موانالحکمه 34 ی شهژوزی، روضة الإرجح، ترجمه فارسی موسوم به کتیبه الحکمه 64-65 است همانی می کودکانه قبول دا جز شهژوزی جای دیگر تجدید می‌شود (لغزی نامه، طبع دوم 1411) اما حقيقة آنست که شهژوزی بیشک تجمه موانالحکمه است و احتمال می‌رود بسیاری هم که در مورد وجود دو تن بنام بیحیي النحوی برای شهژوزی پیش آمده است از قول بیهقی در تنها ناشری باشد و اینکه الدافع مسئولی نصرانی طوسی سخنی ان یک مانند نامه رد درخت دیگر بر فرش می‌رود به بیحیي دیگر بیحیي الدافع؟ - یک دست و وی بموجب آن امان نامه درنیسته است با او ادای کرده است ظاهر ؟ ایشانی که در توافق بین بیحیي استکانان و این بیحیي النحوی ساکن قارسی و در داده شهژوزی دیگر و ادای داشته است با اینکه قابل به دو بیحیي النحوی شود استکانان و الدافع، که حکیم مسیحی (Johannes Garmmaticus)

18 - بیحیي النحوی (Johannes Garmmaticus) حکیم مسیحی از شارخان ارسطو و از علماء عهد آخر استکانی، بود و پیوند جرج سارتون پیش آن دیگر دیگر بیحیي دیگر بیحیي الدافع ۱۲۷۴-۱۲۷۸ مقیاسه

19 - شهرزانی، المثل والنجل، قاهره 1340، ج 1، 128-۱۲۷۵-۱۳۳۱ مقایسه

شود با آنچه ابوالتظاهر اسافر این مردم در ۱۳۴۰ که ظاهراً غزی اباد درنیسته از وی استفاده کرده به دو آورده است، در کتاب النثیری، نامه، طبع مجموعه، دعا؛ دکتری (G. Sarton, Introduction, I 422)

متن پوانتی رسمالا دیگر در نقش بوقول موجود و در کتاب سال 1۵۳۵ نشر شده است و ترجمه لاتینی آن نیز در 1۸۹۹ در لاتینی به نشانه وی. فهرستی از آثار و هم در البوم هست طبع مصر ۱۶۰۶ اکنون ظاهراً از آن متأثر است، متأسفانه به دیگر حدود آنها مسلمان به آثاره بدستگاه دیگر که کتاب سارتون با آن اشاره شده است:

M. Steinschneider, Johannes Philoponus bei den Arabern, Mém. de l'acad. des Sciences de st. Petersbourg 1869,
دسارت يافغم. انتخشي موجود رمالة حدوثعالم دي، جناتك اقول ماتون برخي.١٦، بعض استثبات كردرثكك إين رسال يادفركي بعد ارسل بابفص وبيستونه. كه مكهف فلسفى بامبرومي في تطليش ئدثلاشند ناش. ازين دوي زمان بحات وفمالياً عمل فيلوبونس با ديدرده أول قرار دادران وودرين صورت ياد بيل لاي لايت يعمر اكرم البرنامجة باشد وشي خير مربوط

بها سلام آودنش منفسي. مهيداً مؤلف الفهرست أرزك موضع تفسيري كه و

درباب كتاب سماع طبضي أرسلو داد د، نقل من كنده خودو يبمساين بخت

درباب زمان، بردين تلوليف آن رسال اشائر مين كن وآن راغبارياً ارسل قبطي

م٢٤٣ مرورت به فيلوبونس (Diocletianus،)

أين الندم ب زمان تلوليف الفهريست نوديك سمال فاسلة دارد في فاقوم ميني

است بحر زايوس إين أنيراهود در٢٤٨ م. رس سال٣٤٣ مبروط

بديلوجزات مطابقة با سال٢٧٧ مي شود. دربصوص أكر درهگام فتح مصر

بدي عروقاس (٣٥٠٠) خيي داهته است ضا فتسرس سماع طبضي دا

أن تاكه از ابن الندم نير برمي لدستين جواني نوشه باشد. دحاولة او

أناكوه كه انتشها صوان الاحكهام وأزتاريخ الحكامة قطع برفي آيد روايات بيانه

هست كي بعض ازانها اساسها است وبيش شاب ناش اخاذ. مسالة تكفر לא

انجازي وحايتي مص وبيزاس كه مربوط با دي رودمسنا تلثيث بابدياشد نير

ممكن است ميني باشد بر اشتنا او ا لقبول عقديو كا إمرهاتور هيراكليوس

در ترويج آن في كوبيد ودالفاژن را حتى آزار وتصبي مي كرد. درنصوص

أكر فيلوبونس، برخلاف آنها يلمشها اذال تحقيق كفالةدا، وافقاً عند اسلام

را دركردبة باشد ممكن است ورود عروغاً دا هجيون مزدومي برائ رهالي

أذ تشيقات حكومت تلقي كرده باشد. راك :

Hitti, Ph., The Arabs 165.

c. f. Dodge, B., The Fihrist, II 612-613

درباب آثار يحيى وجمينين تلبيق يحيى فيلوبونس با يحيى إسكندران مناقشات

زياد هست، وجيز إين ساله ارتباطي بعضي منثقين فيثات الفلاء، دادار، اينجا

بها آن مناقشات اني بردام. يراي تفشي بيش وتحقيق دمبي مراجع بحت

نهاي كيدي في :

Krumbacher, K., Geschichte der Byzantinischen Litteratur,
Zweite Auflage, 1897, I 582, c. f. 53
20 - فقط، تاريخ الحكماء، ترجمة فارسي، 482-484. در باب داستان
سوختن كتابة أسكندرون، رجوع شود به: كانهنا أسلام 181-
Van den Berg, S., Tahafut, I / XXX
Gardet-Anawati, Introduction 287-288
Munck, S., Melanges de Philosophie 380-386
Obermann, J., Philos. und Relig. Subjekt. 353-355
26 - برای ساپت استعمال. قلب دو نمای این محتوي و تضمین آن
درهمید عقیده و جدید در کلام عرفان قدم شرق راک به
Zarrinkoob, A., H. Persian Sufism 185-189, 216
27 - در موارد مقایسه قلب و آینه نگاه کنید به: احیاء علوم الدين

13/12-16/12
7/26-36 قرآن
29-39 قرآن
1/93
4/158
1401-1402
Asin Palacios, M., El Regimen del Solitario, Por 31
Avempance 21,59, Texto Arabe 27
Munck, S., op. cit. 387-388
Passmore, J., A Hundred years of Philosophy 359-363
33 - آن جمله دریک کتاب مجیحول.مفتول لاتینی موضوع به:
De Erroribus Philosopharum
که در قرن سیزدهم میلادی تأليف.اثر بافت.سبب.سی.الی.د مبینه درجہ
لاتینی مقاس.الفلسفة و.عهد.مود.عیب.وصرد.نه.رقم.نحو.الحدث.تاريخ.ک
خود اهمه ها در کتاب مهامی راک درک دهد است. نگاه کنید به:
Nallino, C. A., Al-Ghazzali, in Enciclopedia Italiana,
vol 17,887 e. f., Raccolta di Scritti, vol. VI, 283
Sarton, G., Introduction, I, 739-750
46 - مقصود مجموعه فقیه
Bar Hebraeus (ب. ع. 213) ایست موسوم به: اشارات پا نا Kitab A Dehudoi
Nomocane به: شود به
فرار از مددگاه

Nallino, C. A., il Diritto Musulmano nel Nomecanone Sirico Cristiano di Barhebreo RSO, 9/542-80
Smith, M., Al-Ghazali 204-215
Obermann, J., op. Cit 32
Jabre, F., Notion de Certitude 31
Goldziher, I., Dogme et Loi 151

ذیل یادداشت‌ها

اگرچه بیشترین جزئیات چپ‌تری را که کافی در متن مستند خواننده خود اصلاح توانا کردند، بازیابی یافته‌ها هستند که اگر خاطرات نشان نمایند، ممکن است در روی مقدمه دواده‌هامی به آن آید. یک دوم‌درصد افزودنی نیز نکته که از نظر مقایسه منابعی درباره باشکوهانه آنها توجه به نکات زیرمایه از خواننده درخواست باشد داشت.

صفحه 6، آخر سطر 15، افزوده شود: درنیم‌دربار قول به نفع کادر نظر متوسط لازمه یومنه، بشرسازی آمده در داستان‌های همسوی گراش به تطبیق بنظر می‌رسید.

صفحه 11 سطر 3، خواننده شود: چون طالب علم هستند
صفحه 32 سطر 1، خواننده شود: خوشنویسی دیده، با خوشبختی
صفحه 35 سطرا 3، خواننده شود: درتبریف آن که
صفحه 36 سطر 3، خواننده شود: هرچند قبل‌ازبرادر
صفحه 38 سطر 3، خواننده شود: آنچه وی از‌العابق برای
صفحه 46 سطر 5، خواننده شود: می‌کردن در روده‌ای خواننده
صفحه 44 سطر 17، خواننده شود: نگاه‌بردار بی‌نیکیلز

صفحه 47 سطر 14، افزوده شود: رساله‌نام پنامی المصداق‌الامتی که
dinin ایام دریانسی و صفات‌اللهی نوشته حاکی بودانمش‌های رفاونی که دریان
فیال‌الملت‌های مختلفی به‌سیب‌داشت. چنینکه رساله‌نام‌ها به‌دبای‌الهداهای
نیاز که ظاهرها دهمین سالها نوشته‌های بیان‌می‌برای نهنگی نام‌هایه عرضه
می‌کرد که خوانندان‌ان امروز آن از خود می‌پرسد اگر بی‌این است که
می‌توانند به نهایت آن بین‌بده‌د؟
كتابنة غزاليه

در این کتاب بناه مختصر کُرشتی از ادبیات کتابهای عمده غزالي یک از آن‌ها
غالبًا بداننّه در من حاضر مورد بحث، تقدیمات و تحلیل بوده است اکتفاره، مطلوبی
تحقیقات می‌کنند زندگی و اثار غزایی و چنین اکثراً هنگامی که انجام شده است صفحه‌ریزه می‌شود. د. د. آنچه در بی‌بوی آثار غزایی است چون بدلی
از یادداشتهایهای کتاب از یادداشتهای طولانی‌تر، لازم است این‌ها فراموش نشود، فراموش نشود است گذاشتن
چنین‌های مختالف باشد است. د. د. بیداری در جهت‌های آثار غزایی نیز نمایه با ذکر
آنچه در من‌یا حواشی کتاب بنام‌یی مورد رجوع یا ارجاع بوده است اکتشاف
شده‌است، چنان‌که در مورد تحقیقات مجموع عمق و اهمیت می‌تواند از به‌دست‌ایت
است. تعدادی از از نوسته فیزیکی آنکه در ضمن پیامدها و در جای خوش
بی‌ارزش است در این کتابنامه نیاپاده است.

1- از آثار غزایی

- احیاء علوم الدين، وصیت کتاب‌اللحنی عن حكم الاستمرار، وبالهای ثلاة
کتاب: اول تعلیف الاحیاء، الثانی: الاحیاء عن اشکال الاحیاء، الثالث غوارف
المدارف. 3 جزء، قاهره 1358 ه ق
- الابنیه فی اصول الدين، قاهره 1368 ق؛ ابناً قاهره 1364 ه ق
- الاقتصاد فی المعتقد، طبع مكتبة التجاریه، قاهره، بي تاریخ؛ ابناً
قاهره 1377 ه ق
- الجامع المواف عن علم الكلام، قاهره 1305 ق
Franz Ahmad al-Masri

- الامثال عن انكالات الآياء، درهمان آياء طبع مذكره در فوق، ود
- هاشم أتاح السادة مذكره در دليل: ب
- إياه اللؤلؤ، طبع وبيها بترجمة آثري
- نبأ قاهر
- أيضاً بيروت
- بداية البداية، طبع قاهر
- تجاهل الملوك، أمام إبراهيم محمد غزالي، بيروت محمد تقاي دانش زوه
- مجلة دانشكة أدبىات مهده، سال أول
- ١٣٤٤
- تيفات الفلاسفة، طبع بيروت
- ١٩٢٧

- طبعة ثالثة، مصر
- ١٩٥٨

- الإجوان الوالد من رسائل الأمام حبى الإسلام الغزالي، تقاس على سب
- رسائل وذ: الإبد في الدين، إياه اللؤلؤ، وفائق الفقهاء، و
- مكنى الأبان، رسالات الطر، والرسالة المعلقة، طبع مصر
- ١٣٤٣
- جواهر القرآن، طبع قاهر
- ١٣٤٨
- أثري ١٣٢٩
- الهداية، في كشف علوم الآخر
- ١٨٧٨

- غوتيه
- فنانون الباطنية، حققه وقدم له عبدالرحمن بدوى، قاهر
- ١٩٦٤
- فيض الفقه بين الإسلام والزنقة باحتمام مصطفى النبي، مصر
- ١٣١٦
- مص: أيضاً بعثمة فيكتور شحوت، بيروت
- ١٩٥٩

- كيماء سعات طبع مبسوت
- ١٣٢١
- طبع أحمد آدم، طهران

- المستفعى من علم الأصول، مصر
- ١٣٣٣
- - مكنى الأبان، حققه وقدم لها الدكتور جبريل الإصلاتي، قاهر
- ١٩٤٣
- - المصنون الصغير، در هاشم الأسان: الكامل عبدالكرير جيلي، قاهر
- ١٣٣٢

- - المصنون الكبير، أيضاً درهام الأمان: الكامل عبدالكرير جيلي قاهر
- ١٣٣٢

- مivarج البر، قاهر
- ١٣٢٠
- مivarج العلم، قاهر
- ١٣٢٩

- - مقاسدة الإسلام، في متناطق جزءان، طبع
- ١٨٨٩ G. Beer

- أيضاً شامل متناطق طبيعات، والهبات، تحقيق الدكتور سليمان دينا، دار المعارف
بعض

1. المقصورة في شرح أسماء الله الحسني، مصر 1322 هـ، أيضاً: حقيقة وفاة الدكتور فضيلة شحاده بيروت 1948.
2. المقدمة في النخل، فارس 1320 هـ، أيضاً: ترجمة فرانسويفريد جبر، بيروت 1959.
3. ميزان العلم، قاهره 1328 هـ.
4. صبيحة الملك، تصحح جلال عمالي، طهران، 1317، جام ترويج في فقه منهج الإمام الماففي، مصر 1317 هـ.

ب- ترجمات وشرح
1. تناول السادة المتين شرح أسرار الحياة علوم الدين، للسيد محمد، مہدي الدين
2. ترجومات الحياة علوم الدين، انها بن دين محمد خوازيمي، كوشش مصرين.
3. خديج ابنت جعفر، ترجمه وفرهانه، بيروت، 1351.
4. سير كشت غزالي، ترجمه وأدفو المتقدم من المجال، مهد محمد، طهران 1359.
5. مذكرات الفرس، ترجمه، الطيب، مهدي بن اردو، موناكو، 1364.

لكنه
6. المانين الكلي وليات الحكم القديمة، رجوع شود به:
   - Dario Cabanelas
   - مقاساة الفلاسفة، ترجمه دكتور محمد خزاعلي، طهران 1328.
   - Asin Palacios, M. EL Justo Medio En La Crancia, Madrid 1929
7. شامل ترجمة أنبا نور كتب الامنوع في الفقه، والأعمال.
9. Bauer, H., die Dogmatik Al-Ghazalis, Halle 1912
10. Bousquet, G. H., I hya ou verification des sciences
de la loi, Analyse et index, Paris 1955

- Brugsch, M., Die Kostbare perle ueber tod und jenseits, uebersetzt, Hanover, 1924

- Dario cabanelas, un opuscolo de Algazel; el libro de las instrucciones intelectuales, Al-Andalus, Vol. 1. xxi fasc. i. 1952.

اين چاپ فقط شامل پایه ثالث کتاب است که متن عربی آن با مقابلہ پنج نسخه از کتاب وهمراه با مقدمه و ترجمه ایپیاپلی چاپ شده است. دوران این طرفیل این رساله مدنگانی به‌عنوان کتاب المثنیون غزایی مشهور بوده است و این شهرت پیوند ویا مقام داشته است.

- Field, C., the Alchemy of Happiness, translated from Hindustani, Lonqon. N. D.

- Frick, H. Gkazalis selbstbiographie; Ein vergleich mit Augustins konfessionen, Leipzig 1919

- Gauthier, L., la perle precieuse de Ghazali, Genève 1878

- Muckle, J. P., ( Edit.). Alghazali's Metaphysics, A medieval translation, Toronto 1933

- Pretzel, otto., die Streitschrift des Ghazalis Gegen die Ibahija, Munchen 1933 =

- Ritter, H., Das Elixir der Glueckseeligkeit, in Auswahl uebertragen, Jena 1923

- Rallio, J., la Logica del Gazzali posada en rios por ramon Lull, Annuaire de l. institut d. Etudes catalans, 5, 1913-1914

- Wilzers,., Untersuchungen zu ghazzalis kitab at-Tauba, Der islam, 1957

- زندگی و فهرست آثار
  - ابوحاجد محمد غزالي ؛ زندگی ، آداب نظمی و اخلاصی ادیک کرده‌ای
  - سعادت و منقص من الملل ، مهلی بیانی ، مجله میرسال دوم
  - الفُزالي ، شلی نماهی ( اردو ) ، طبع محمد ثناءالله خان ، لاہور

1956
Asin Palacios, M., la espiritualidad de Algazel y su sentido cristiano, 4 vols. Madrid 1934-1941
Asin Palacios, M., Algazel, Dogmática, Moral, Ascética, prelogo de Menendez y Pelayo, Zaragoza 1901
Bovyges, M., Essai de chronologie des œuvres de Al Ghazali, par M. Allard, Beyrouth 1959
Gaezider, W. H. T., An A count of Ghazzali’s life and Works, Madras 1919
Gosche, R., ueber ghazalis Leben und werke, Abh. der könig. Akad der wiss. zu Berlin 1858
Montgomery Watt, W., the Authenticity of the works attributed to al - Ghazali, in Journal of royal Asiatic society 1952
Nalino, C., A. al-Chazzali, in Raccolta Di Scritti, VI, 1948

Asin Palacios, M., la espiritualidad de Algazel y su sentido cristiano, 4 vols. Madrid 1934-1941
Asin Palacios, M., Algazel, Dogmática, Moral, Ascética, prelogo de Menendez y Pelayo, Zaragoza 1901
Bovyges, M., Essai de chronologie des œuvres de Al Ghazali, par M. Allard, Beyrouth 1959
Gaezider, W. H. T., An A count of Ghazzali’s life and Works, Madras 1919
Gosche, R., ueber ghazalis Leben und werke, Abh. der könig. Akad der wiss. zu Berlin 1858
Montgomery Watt, W., the Authenticity of the works attributed to al - Ghazali, in Journal of royal Asiatic society 1952
Nalino, C., A. al-Chazzali, in Raccolta Di Scritti, VI, 1948
- Asim palacios, M., un faqih siciliano, contradicor de al Ghazzali, in centenario di Michele Amari, vol 11
- Asim palacios, M., los precedentes Musulmanes del pari de Pascal, santander 1920
- Goldziber, I., Streitschrift des Ghazali Gegen die Batinijja-sekte, Leiden 1916
- Montgomery watt, W., the Faith of al - Ghazali, London 1953
- Padwick, G, J., Al - Ghazali and the arabic versions of the Gospel, in Muslim world 1939
- Robson, J., al - Ghazzali and the sunna, Mnsulm world 1955
- Van loewen, A. Th., Ghazzali als apologet de Islam, Leiden 1947

- De Boer, T. J., Geschichte der philosophie im islam, Stuttgart 1901
- Jabre, F., la notion de certitude selon Ghazali, Paris 1958
- Jabre, F., la notion de Marifa chez Ghazali, Beyrouth 1958
- Montgomery Watt, W., Muslim intellectual, Edimbourgh 1963
- Muhabat Turker., uc Tehafut Bakimiddan Felsefe ve Dln munasebeti, Ankara 1956
- Oberrnann, J., der philosophische und religiöse subjektivismus Ghazalis, vienna 1921
- Quadri, G., la philosophie arabe dans l. Europe Medievale, Paris 1960
- Saeed Shoib, al ghazali, in M M. sharifs A history of Muslim philosophy, Vol. i, wiesbaden 1963
- Wansinck A. J., la pensee de Ghazzali, paris 1940

- غزالي وتصوف وإخلاقي

- الاخلاقي عند الفلاي، محمد ذكي مبارك، مصر 1924
- Carras de vaux, Ghazali, paris 1902
- Foster, F. H., Ghazali on the inner secret and outward expression of religion... in Muslim world 1933
- Massignon, L., le Christ dans les evangiles selon al-Ghazali, Revue des études islamiques 1933
- Smith, M., al Ghazali, the Mystic, London 1944
- Umeruddin, M., the ethical philosophy of al-Ghazali, Aligarh 1969
- Wensinck, A. J., the Relation between al Ghazali, s cosmology and his mysticism, Amsterdam 1933
- Zwemer S. M., A Moslem seeker After God, London 1920

- اراسير مأخذه

- الإشارة والنتيجة للشيخ أم على حسن بن عبد الله صيادة، مع الشرح المحقق نصر الدين محمد بن محمد الدين الطوسي وشرح الفلاي، قطب الدين الوازي، طبع طهران، 1379 ه ق
- تاريخ الدولة السلجوقية، من انتصار الامام صادق بن محمد بن حامد الدشنباني، اختصار العليا، الفتح بن علي بن محمد البنداري الدشنباني، مصر 1900
- تختير من القرن الحكيم، علا بن ذيد البهذي، باهتام محمد شيخ سباد
دار العلم بنجاب، لأحمد 1935

الجواهر المشهية في طيات الحنفية تاليف شيخ الدين عبد القادر الحنفي

3 جزء، مطبعة دائرة المعارف النظامية بيجيردا باد دكن 1324 هـ

4 جزء، قاهره 1351-1352 هـ.

5 طبقات الطافه الكبرى، لشيخ الإسلام تاج الدين ابن نصر عبد الوهاب بن

6 تقي الدين السبكي، الطبعة الأولى، مطبعة الحسينية، مصر (1936)

7 مراة الزمان في تاريخ الأعيان، القسم الأول (والثاني) من الجزء الثامن

8 لسنى الدين ابن الجوزي، بوسف بن قراوعي، الترجمة الشهيرة ببطط ابن الجوزي

9 حيدر باد دكن 1951

10 مراة الجتن وغيره من القصص تأليف إمام أبو محمد عبدالله بن إسحاق

11 جلد، حيدر باد دكن 1376 هـ.

12 المنقولات للإمام فخر الدين الرادي، الطبعة الثانية، حيدر باد دكن

13 1375 هـ.

14 من ختام السيف عبد الفتاح فارسي، بشريه مختصر بين كتاب السيف و

15 كتاب فارسي حول عوالم، جابوع، دك دك بابير تبة;

16 المنقول في تاريخ الملوك والأمم تأليف الشيخ الإمام أبي الفرج عبد الرحمن

17 ابن علي بن محمد بن علي الجوزي، الطبعة الأولى، دائرة المعارف العلمانية

18 حيدر باد دكن 1359 هـ.

19 وفيات الأعيان وأثابه بناء الزمان لأبي السياص شمس الدين أحمد بن

20 محمد ابن بكر بن حلقان، حققه وافق حواصل محمد مجيب الدين عبدالحليم

21 جلد قاهره 1949

- Aisin Palacios, M, el regimen del solitario for Avempace Madrid - Grenada 1946

- Beaurecueil, S. de l., kawada Abdullah Ansari. mystique Hanbalite, Beyrouth 1963

- Bertels, E., Sufism i Sufiskaia literatura, Moskva 1963


- Goldziher, I., le Dogme et la Loi de l, Islam, nouveau
Tirage, Paris 1958

- *Gilson, E.*, *Etudes sur le rôle de la pensée médiévale dans la formation du système cartésien*, Paris 1951


- *Renan, E.*, *Averroes et l, Averroisme, 8 ème Ed.* Paris 1925

- *Steinschneider, M.*, *die Hebraische uehrsetzungen des Mittelalters und die juden als dolmetscher*, Berlin 1893
شمار نامه‌های
1 - از ۴۵۰ تا حدود ۴۶۵
در طبران طوس‌بندیا آمد و بوحاجد محمد نام یافت - سال ۴۵۰
هنوز با برادر که‌ترش احمد طفل خرسالی بود که پدرشان محمد ابن محمد بن احمد غازی طولوی دواست یافت و سربندی کورکان را باختمار
اندوعخته خویش به یکه دوست صفی و اکذاسه‌زا اینداهم عزرین ۴۶۵،۱۳۶۰
۲ - تمام شدن اندوعختهٔ پدری که احتمالاً در دنیال بك فتح و وضعی
عام روز دادکوهان را واداشت که به اشارت سوفی سربند خویش به
مدرسه پناه چویند - حدود ۴۶۶
2 - از حدود ۴۶۵ تا ۴۷۸
در طوس ا بوحاجد یک چند نازد امام ابوعلی احمد رازکانی مقدمات
فقه شافعی آموخت.
* درین شمارنامه گذشته از حوادث مهم زندگی بیماری آنارغزالی نیز
که تاریخ قلمی یاتریبی آن‌ها می‌توان تعبیه کرد اشارت دهنده است.
چندی بعد به جراحان رفت و آنجا نزد فقیه خاندان اسمعیلی به تلمذ پرداخت، و آن اندوزه در آنجا ماند که توانست از تعریف استاد تعیین فلسفه فراهم آورد که قابل ضبط و حفظ باشد، ظاهراً قبل از ۴۷۰.
درباز کشت به طوری تقریباً به سال دیگر در زادگاه خویش ماند و به حفظ و ضبط پرداخت.

- بعدها از ازیادان به نشابور رفت و در نظامیان‌نشابور نزد امام...

الحرمین ابولمعالی چوینی به تلمذ اشتغال جست.
- با ابوعلی فارنامی صوفی معروف و حکیم عمر خیام منجم و فیلسوف آشنایی یافت.

همدانیان: کیا الهام، ابوالمظفر خوافی، ابوالمظفر ابودری، ابولقاسم حامدی دامر اهمیت شناک.
- وردود امام ابوسکاف شیرازی به نشابور و مناظره امام الحرمین با اثره، تأثیر قابل ملاحظه‌ی در واقع کرد.
- با وفات امام الحرمین دوران اقامت ابوحاسیم و تحقیق او در نشابور بالا یافت.

- آثار و تأثیرات:

- التعیینه موفقیت‌المنهی، درجران تأولیف شد، قبل از سن‌های ۴۷۰.
- المنخله من تعیین اللیلی الاصول، درنشابور تأولیف شد، قبل از سن‌های ۴۷۸.

- بعد از مرگ امام الحرمین به عسكر رفت و همراه وزیر یک چند به‌دسارت پرداخت، بعد از ۴۷۸.

- مناظره بعلماء وفقه معرف عصر که به‌علهک بدعسكر آمدور فداشتند.
ندريحاً وى رأى تزود وزير مقبل ومقرب كرد.

- شهيداً بعد اذرواد بهعسك، نظام الملك وى بها القب زين الدين
- وشرق المهم به عنوان مدرس بهنظامية بغداد فرستاد - جمادي الأولى

- ظاهراً دربغداد أزوداج كرد چنانه چهارسال بعد بههنگام تراك

بغداد برخيلوق، ينتهى بهم لفجاً مه ميدنود.

- هنگام قفل خواجه نظام الملك و مرگ سلطان ملكشاه - دی در
- نظامية بغداد كارد دردرس خوادا ندبلي كرد - 485

- در مراهم جلوس و يبدع باخلقيه المستظهر بالله شركت كرد و
- خليفة اذوى خواست تاكثاري در راه باطنيه بنيويسد و وى آن را فناهج

الباطنيه وفضائل المستظهر به نام نهاد - محرم 487.

- دردنبال يك بحران روحي كه شموما طويل كسيد نظاميه و بغداد
- را رهاكرد ويه بهالله حج ازبغداد بروان آمد - ذي القعدة 488.

آثار و تأليفات:

= البسيط، در فروع مذهب شافى كه تأثير امام الحرميين در آن
= محسوس است و ظاهراً در دوران اقامت عسكر بابيد تأليف شده باشد،
= قبل از، 484

= مآخذ الخلاف، درمسائل خلاف كه شيوه داساليب امام الحرميين
= را دارد، دوره عسكر.

= شفاء الفيل في القياس والتعليم (في اصول التفقه) ايضاً ازامام
= الحرميين بتكريم في بالري بيد من كند و بابيد در دوره عسكر و احتمالا
= اوايره اندرور تأليف شده باشد، قبل از، 484
 رسالة غاية العثور در مسألة سريجية، در اوايل ورود به نظامية

بغداد باید تأليف شده باشد، حدود ۴۸۴.

مقاصد الفلاسفة، بالمقاصد في بيان اعتقاد الأوايل كه بلاقاصله
قبل ازروج بهتأليف نهافت الفلاسفة باید تصنيف شده باشد، حددود ۴۸۷
نهافت الفلاسفة، که در واوخر دوره تدریس در نظامية بغداد تأليف
شد وبووجب بادشاوشی که در يك نسخه خطي اين كتاب كه دركتب خانه
فاتح استقبال بشماره ۲۹۲۱ هست آنده است پایان آن باید مقارن باشد،
با ۱۱ محرم ۴۸۸.

معيار العلم كه باید بمداد كتاب نهافت واحتمالاً قبل از المظاهری
تأليف شده باشد، بعد از محرم ۴۸۸.

میزان العمل، که قبل از معیار العلم تصنيف شده است وتشان
تمالبات صوفیانه غزالي در آن پیداست، بين محرم وذى القعده
فصالات الباطنيه و فضائل المستظهر به، معروف به المستظهر كه
بیشتر خليفه المستظهر بالله تأليف شده است وظاهرًا انداز زهانی نبل
از ترك نظامية بغداد، در ذی القعدة ۴۸۸.

الاقتصادي اعتقاد با كتاب الاقتصار في قواعد الاعتقاد، باضطراب
مربط به اواوخر دوران تدریس در نظامية بغداد باشد، قبل اذی القعدة
۴۸۸.

۴ - از ذی القعده ۴۸۹ إلى ذی القعده ۹۹۸

ترك بغداد، يوشنن لباس صوفي، سير وسیطه درشم وقدی،
اعتكاف درجامع دمشق ومعاهد بیت المقدس، و هجا آوردن مناسک حج
در پایان دومین سال، خلاصة سفر رهاپی و کریز اور درشم وقدی بوح
۳۵۷

شمار تاپیه عصر

۴۸۹

ذا الفعدة ۴۸۸ نا ذی الحجه

- در این بخیشته به «وطن» در بغداد یک چند در رباط ابوسعید به

تندرس آن قسمت از کتاب‌های علوم یا دین که درسرشام درسد به تصمیف

آن تورمیک یافته بود وردخت ۴۹۱.

- درخواستکه به خاطر عیالوخاری زنادان بدافا بازگشت همچنان

نامالیا عزلت ونترای خودرا ادامه داد و اوقات خود را غالباً به رضایت

صوفیانه یافته و تأثیف می‌گذرانید.

- در آغادویره مسایلی که ازداستن تمکن نظامیه بغدادی می‌گذرست

دروع فخرالملک پسر نظام الملك در برای تدریس در نظامیه نشابور

بی‌پریرت - ذی الفعدة ۴۹۹.

آثار و تألیفات:

- حیات علوم یا دین که ظاهر آن تصنیف آن دریم و بیت المقدس آغاز

شد و در تاریخ وشاپور پایان یافته، ۴۸۹ تا حدود ۵۰۰.

- تجربه الملک، رساله فارسی که ظاهر آن مقالات وصول اخبار راجع

به سقطه بیت المقدس بردست صنیفی ها تأثیری شد، بعداز ۴۹۲.

- کتاب الوجیوه درقه، که ببیوج آن که اریک نسخه خطی مکتبی

قاهره (فقه صدیفی، ۹۴۶) بر می‌آید تاریخ امام آن باید مقالات باشد،

باماه صفر منه ۴۹۵.

- مشکلات اللفتار در تفسیر آیات نور و حديث حجباها، که ظاهر آمقرات

یداع خ درون انزرو باید تصنیف شده باشد، حدود ۴۹۹.

- القسطنطی المستقیم در رد باتنیه که به احتمال قوی بایست قبل

انزروان دورد انزروان نوشته شده باشد، حدود ۴۹۹.
یکی‌یاد سعادت، که در خرای ان تأیف باقیه است و مقارن شروع تدریس خزائل در نخنابور ظاهراً درست مردم بوده است، حدود ۴۹۹.  
یکینه بهداشت که بعد از احیاء تأیف شده است و مقارن تدریس نخنابور درست مردم بوده است، حدود ۴۹۹.

۵- از ۴۹۹ تا ۵۰۵

پنجم کتاب که سنجر فخرالملک بر دست باطنیه، تدریس وی ادامه داشت، محرم ۴۰۰.

در دبنال جار و جنجالی که بحریه قبیله نخنابور بر ضد وی شد بدر که سنجر احصار شد و سرا انگام، تاج و تاج تدریس را تمرک کند و به خلوت آن زواری طوس به گردید، حدود ۵/۴/۴.

دردبنالوفات کیا الیرمس، دعوت مجدی را که از وی برای تصدى تدریس در نظامه بغداد شد، رصدید، حدود ۵۰۰.

در این دوازده طوس به سن ۵۵ سالگی وفات یافت و در طبیعتان به خدا رفته ۱۴ جمادی الآخره سال ۵۰۵.

آثار و تأیفات:

المقصاد الائستیفی شرح معاني اسماء الله الحسینی، که ظاهراً بعد از احیاء و قبل ازآل منطقه منascal اللزمنش، حدود سال ۵۰۰.

کتاب (فیصل) الافرقه بین الإسلام والزندقه، که بعد از القسطالمستقيم و قبل آلمنطقه منascal باب تأیف شده، حدود ساله ۵۰۰.

المنطقه من المسلمک که در حدود پنجاه سالگی مؤلف تصنیف شده.
است در نشناپور، حدود سنه ۵۰۱. 

المتتافی من علم الاصول که بموجب روایت ابن خلکان پایان 

تألیف آن باید مطابق باشد، به‌جرم ۵۰۳. 

الأملاء علی مشکل (= اشكالات) الاحیاء که در اواخر تدريس 

نشناپور خالقاصله‌به از ترک نشناپور باید تألیف شده باشد، حدود ۵۰۳. 

نصبۃ الملاحظ، رساله فارسی که ظاهراً مبانین ترک نشناپور باید 

تألیف شده باشد، حدود ۵۰۳. 

المجام العوام، عن علم الكلام، که آخرین تصنیف غزالی است و چنین 

درود قبیل ازمرگ‌گذ از تألیف آن فراغت باقی‌ماند، جمادی‌الآخره سنه ۵۰۵.
فرزینه

گزارنامه آثار

احیاء علوم الدين - در شام و قدیم تاریخ شد اما بعد در طوس و نشابور
تکمیل و بهبود شد: ١٣٧٧، ١٩٥٨، ٣٨٢، ١٥٣٤، ١٥١٥، ١٩٤٢، ٣٧٦، ١٥٣٤، ١٥٣٤، ١٨٦٤، ١٥٣٤، ١٥٣٤، ١٨٦٤، ١٥٣٤، ١٨٦٤، ١٥٣٤، ١٨٦٤، ١٥٣٤

۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳

ترجمه فارسی آنان: ١٣٦٤، ١٣٦٤

اشتمال آنان بر ۶۰ کتاب و توافق تعداد اجزاء آنان با ارایع فقه: ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳

تلمیذ و تهذیب آنان بوسیله ای از الجوزی تحت عنوان منها

در سفره از آثار غزالي آنگونه که درین کتاب آنها است یاد

رفته است: در باب آنجاه سکوک یا کورک یا بیس سکوک درین کتاب نیامده

است بازی به فهرست دای مورس پویز و عبادالرحمان بیوشی که نام آنها در بخش

کتابهای از کتاب حاضر مکورست و جمع کرد.
الفصلنهم: ۲۵۵.

- تحلیل مندرجات آن: ۲۶۵-۲۶۶.
- اهمیت احیاء العلوم در دنیای اسلام: ۳۳۳.
- احیاء العلوم ویبان صحت طریقة قصوف: ۱۸۰-۱۸۱.
- مبتنی بودن فیلسوف بهذب الترتیب: ۲۸۷.
- تلقی مالکی‌ها وعلماء مغرب أزاهیاء: ۲۸۰.
- رساله اعلام الاحیاء باعلاق الاحیاء این الجوزی در باب آن: ۲۸۰.

الاقتصاد في الاعتقاد - مربوط به اواخر عهد نظامیه شامبور بود: ۱۷۶.
- اشتغال بر مسائل علم کلام: ۲۱۴.
- تأثیر کتاب الارشاد امام الحرمین در آن: ۱۷۷.
- در علم کلام حکم مقاصد الفلاسفة را دارد در فلسفة: ۱۷۵-۱۷۶.
- تأثیر آن در عقاید دانش اسکناس: ۲۷۴.

الجعوم - آخرين الوعلى كه جند روز قبیل ازمر گش پایان یافته: ۱۳۲-۱۳۴.
- و اینکه برهم کلامی، طريق نبل به حقيقة ابتدائی نیست: ۱۳۴.

- ورجیح ایمان فلیبی بر ایمان مبتنی بر ادلة کلامی: ۱۷۷.
- ودفاع از مندهب سلف: ۲۱۲.

العلاجی فی اشکالات احیاء - در جواب ابیراد مخلسالفان برکتاب احیاء
تأليف شه: ۲۵۲ و ۲۶۵.
- طرح مسألة خیر وافتان منع ۵ ایکه این عالم بهترین عوالم
مکان است: ۲۵۵.
ایها اولین، رجوع شرود به: فرزنده نامه.
بداية الهداية - در وعظ وزهد: ۳۴۴.
البسط - اولین کتاب جامع در فقه که غزالي آن را ظاهر از دودان اقامت در عصر باید تألیف کرده باند: ۲۱۶.
نه نام این مدل نام وچیز و خلاصه به ادعا منتقدان، غزالي از واحده هر قره به وطلب دا از نهایه المطلوب الامام الحرین: ۷۳.
تحصین المآخذ - در مسایل مربوط به علم خلاف: ۲۱۷.
- همچنین رجوع شود به: مآخذ الخلاف.
تحفة الملوک - رسالت فارسی در عقايد و تصایح، با تحلیل مطالب آن: ۳۴۰.
- اینکا اخبار جنگ های صلیبی در آن: ۳۴۷.
- رد شهای در باب انتساب آن و دفع تردیدی که نویسنده این کتاب خود یک از این در بارده انتساب آن اظهار کرده بود: ۴۴ و ۳۸۳.
التحقيقات - مجموعه یاد داشتهای مأخوذ از تقریبات فقهی اسمعیلی در جرخان: ۱۷.
- دروده شدن بیست دژدان: ۲۴-۲۳.
- بعد از تعلیقه اولین آثاری که غزالي تصنیف کرده راجع به فقه بود: ۲۱۵.
تهرافت الفلاسفه - در تقد اقوال فلسفه و در محرم سنه ۶۸۸ تألیف.
شده: ۳۱۸-۲۱۹.
- تبحر غزالي را در فلسفه یونانی نشان می‌دهد: ۱۵۹
- تحلیل مسائل بیش گانه‌ی غزالي در آنها فلسفه را تخته‌نده
- می‌کند: ۱۵۳-۱۶۷.
- توجه مصنف به ضعف استدلال فلسفه در مسائل مربوط به ایمان:
  ۱۴۷ و ۱۷۳.

- تکفر فارابی و ابن سینا در کتاب: ۱۷۴.
- در و تقد نهایت الفلاسفة بویستی ابن رشد اندلسی در کتاب نهایت
  النهایت: ۲۷۴-۲۷۹.
- در ابن رشد بر تهافت الفلاسفة در رساله فصل المقال و الکشف عن
  مناهج الآداله: ۲۷۷-۲۷۸.

- در ابن طفيل غزالي در کتاب حین پنجره: ۲۷۸-۲۷۹.
- با آن نهایت الفلاسفة نقد فلسفه است خود رنگ کلامی دارد
  غزالی هم خود به همین جمع بان می‌گرد: ۲۱۹ و ۳۳۱.
- بعضی ارایه‌ان بیان آور اقوال هیوم و شلیارهاخر ورجعل است:
  ۲۱۹ و ۳۳۱.

جواب‌های مفصل الخلاف - رجوع شود به: مفصل الخلاف.

حجۃ الحق - رساله در رد بطلان‌ها: ۱۱۴.

خلاصه المختصر - در فقه، دان تلخیصی است از مختصر ملی تأليف
ابومحمد جویشی: ۲۱۶.

الدرة النافره - یک رساله نبرد دربار مركب واحوال بعد ازموت که
ظاهراً دراواخر عمر غزالی نجیر برده است: ۲۱۲.

- تصویری که از بنای بعد از مرگ دارد: ۱۹۲.
۳۶۴

- دفع ترديد آسین بالاسیوی در صحت انساب آن به غزالی:

۳۷۸

رد اباحیه - رسالۂ فارسی در رد باطنیه: ۲۵۳.

الرداجی، علیم، غزالی، رسانه دردیهد و تصاری

وسعی دراکت دیوت خاص‌ه: ۲۸۳.

رسالۂ الطیر - داستان کتاب رمزی با تعلیم عرفان: ۲۱۳.

- تحلیل مطالب ورسالۂ انساب آن: ۲۱۴.

- ارتباط منطق الطیرطار با آن: ۲۱۴.

الرسالۂقدسیہ - درس‌ایل مربوط به عقاید که در وقت المقدس تصنیف

شد وجرد قواعد المعااہب کتاب آیه‌العلوم مندرج کش: ۱۷۶.

رسالۂالوعظ - معروف به مواضع غزالی، نامه غزالی است خطاب به

ابوالفتح موصلي: ۱۳۳.

- نقل سبکی آذان: ۳۲۰.

زائدة نصیحة الملک - دجوگ شود به: نصیحة الملک

سر العالمین - عدم صحت انساب آن به غزالی: ۸۹.

- دلبل هجوم مانحول بودش: ۳۱۶.

شفاء الغليل - درقوس و تحلیل، رسالۂی راجع به مسائل اصول فقه:

۲۱۷.

- در دوره ایامت عسكریان اندکی بعدازوقات امام الحرمین

تألف شد: ۲۱۸-۲۱۷.

- اعتراض امام فخرزادی بر بعضی مطالب آن: ۲۱۸.

غاية الغور، دریای الدور، اولین رسالۂ غزالی راجع به مسألۂ
سریجیه: ۲۱۱-۲۱۰
-
مسالله دور: ۲۳۰-۲۲۹
-
مسالله انتساب رساله بیماری: ۳۳۳
غریاندور - تجدید نظر غزالی در مساله سریجیه: ۲۲۱
-
دربار انتساب رساله: ۳۳۳
فتوى دربار لحن یزید - تحلیل فتوى و ارجاع به متن آن: ۱۰۱ و ۳۱۷
-
اعتراض شیعه بر غزالی بسب آن: ۲۸۸ و ۶۶۴
فتوى راجع به توسین تاشفین - رساله که مستند ابتدای تاشفین شد در خلج امراء نالا شق: ۱۳۴ و ۱۳۴
-
بحث دربار تاریخ ایمفتوان: ۳۱۶
فورزند نامه - رساله فارسی در موعظه که باید مأخوذ اصل رساله ایمپالوکد باشد: ۶۴ و ۶۳۳
فضایه الباطنیه - رساله در در باتنی ها و معروف به بالائی: ۲۱۸
-
اشارت المستظهر بخليفة عباسی بضرورة تألیف آن: ۱۱۱
-
اسباب و ما آخذ تألیف آن: ۱۱۴-۱۱۵
-
در مبادی شیعه در آن: ۲۱۲
-
اشاده به مساله سریجیه در آن: ۲۱۱-۲۱۲
-
ابی مبالاتی غزالی در فقل اخبار و اشتباه او دربار پدر عمری
عبد العزیز: ۲۱۱ و ۶۶۴
-
توجهه خلافت المستظهر و خلافت عباسی: ۲۲۴
-
تبین غزالی در باب آن که چرا بعضی مردم به مقالات باتنی
فرار از مدرسه

گزارش‌دهنده: ۲۲۱

نام امکان ارتباط آنان با کتابخانه، زندان و تجویز مشترک: ۳۱۸

فضای الامام علی، علوی که بعد از غزالي بر مجموعه‌ی از مکتوبات دیگر گفته شده: ۲۰۲

- دوازده جامع مکتوبات در باب اینکه غزالي بر اثر و بر اثر

۲۴۵

- نام‌یی که دولتشاه از تاریخ استفاهاری نقل می‌کند و مقایسه‌اش

با فضای الامام: ۳۲۹

- مکتوبات غزالي در توضیح امام شیخ به شیعه‌الملک وزیر: ۳۱۱

- نام‌یی که غزالي در دفاع از خوشنوست: ۲۵۰

- نام‌یی به سعید حزین، نام به معینالملک، نام به مجوی‌الدین

وزیر: ۲۵۴-۲۵۳

- جار و جنجالی که در شاپور بر ضد غزالي شد: ۲۳۷-۲۴۵

- وذکر دویغ غزالي در قبول تدریس نظام‌نامه نشانورد: ۲۳۷

فیصل التفرقة: رسل‌الدین در تعلیف کفر و اسلام، که در دوران عزلت خراسان تأیید شد: ۲۱۲

۲۱۲-۲۱۳

- قول غزالي دراینکه مخالفت با قول اشعاری کفر نبست: ۲۴۹

- تعلیم دادن بدوستان که از اخوان حاضران نر بی‌نهایت یافت: ۲۴۹

الفاظهای المستقيم: رسل‌الدین در در باقی‌ها: ۱۱۲

- تحقیق در مسائل تعیین دامام معلوم: ۲۱۵

- در قیاسات اقنانی و برای منطقی به میزان‌های ستگانه: ۱۱۵
کیمیای سعادت - تحریر فارسی اخیان العلوم، ونونهای دلپذیر از شر ساده فارسی: ۲۰۲
- غزالي و ارجاع همکار فکر العلما به مطالعه کیمیا: ۲۴۱
- ابرادهایی که مخلوقان غزالي بر کیمیای سعادت می گرفتند: ۲۴۲

- قول عبدالفافقر فارسی راجع به آن: ۲۵۹
- مآخذ الخلاف - رساله دربی دربار خلافی: ۲۱۶
- همچنین رجوع شود به: تحقیق المآخذ المستصفي فی اصول الفقه- کتاب در اصول الفقه که مرتب به دوره نظامیه نشابوراست ودر ع. ۵۰۰ تألیف شده: ۳۴۳

- نظر غزالي راجع به منطق که درین کتاب هست: ۲۸۰
- المظاهری - رجوع شود به: فضای الباطنیه مشکله الالوان - رساله درتفسیر آیه نور وحدیت مربط به حجابهای هفتگانه: ۲۴۵. ۲۴۶

- رنگ اشراقی که درتعلیم آن هست: ۲۴۸
- حاکم است از آشوری غزالي باحکمت نوافلّانی: ۱۵۹، ۲۱۲
- مسئله نور وظلمت درتعلیم غزالي: ۲۴۵-۲۴۶
- دفع ترید ومسینک وموتگامره وات در انتساب آن: ۲۴۶ و ۲۴۷

- درباره اجاعه که از غزالي راجع به آن خواسته شد: ۲۴۷
- جواب غزالي اراکبتالی که برمشکله الالوان شد: ۱۸۴
المصنون بعلي غير اهله - ترديب ابن الصحة دواب انتساب آن به غزالي:

٢٠٧

- نظر ابن تيمية درأت بلد انتساب آن: ١٠٧
- تحليل مطالب آن باختصار: ٣٠٧
- دفع ترديد درصح انتساب آن: ٣٠٠
المصنون به علي اهله - يا المصنون الصغير، وتحليل مطالب آن به

اختصار: ٢٠٦

- انتساب آن به غزالي: ٣٠١

معيار العلم - رسالة غزالي دواب منطق: ٢٠٩ و ٢٠٩ و ٣٥٠ و ٣٥١
فصل الخلاف - ياجواب مفصل الخلاف، درجواب سؤاليا بي كباطيها

درهدمان اذؤي كردند: ١١٣-١٥

مقايسة الفلاسفة - يا المقصود في بيان اعتقاد الأوائل، در تحرير عقيدة

فلاسفة كه تبحر غزالي را در مقالات فلاسفة تطان ميد: ١٥٩

- بابه اندكي قبل ارتداء الفلاسفة تحرير شده باشد: ٢٩١-٢٨١٩
- عدم توافق غزالي يا اقوال فلاسفة درهمين كتاب نيزيداست:

١٤٠

- ترجمة لاتيني كتاب غزالي را درار وباي فلسفيون مشاء معرفي

كرد: ١٤٦

- بعض مطالبه خود غزالي آثارا در تهافت الفلاسفة رذكر دمود

در اوروبا مورد ايراد حكماء اسكونلاستيك هم واقع شد:

٣٥١ و ٣٨٦

المقصود الأساسي في شرح اسماء الله الحسنى - در بيان اسماء وصفات
مکاتب گزایی - مجموعه نامه‌ها و رجوع شود به: فضائل الانام

منخول ممنوع تعیق الأسول. رسولی یک از تقریبات امام‌الحرمين ود ر

عهد حیات اوطدوین شد: ۲۱۷

- اظهار نظر امام الحرمين راجع به آن: ۳۴۵، ۳۴۳

- طنهایی که بر امام ابوحنیفه داشت مایه نادرستانی حنفی ها

شود: ۵۹

- اما آن را تز و وزیر مخصوصاً یوشت قابل توجه کرد: ۷۰

- اسباب تازه سندی امام الحرمين از آن: ۳۱

- تجدید مطع مخالفان راجع به المنخول در درگاه سنجر: ۲۴۸

- ترديد ابن حجر در دانش المنخول به گزایی: ۳۱۰

المنهذ من الاضلال - اعتراف نامه‌ گزایی در حوال فکری و بحران روشن

اور: ۱۳، ۱۴ و ۱۵۷ و ۲۱۴ و ۲۴۸ و ۲۸۱

- المنقذ در عین حال یک سر کشته کامل گزایی نیست: ۱۴۰

- المنقذ وبحث ازآفات منطق: ۱۴۵

- به‌حاصل کلام و فلسفه و تحقیق در ارزش وحدود معرفت: ۱۸۴ و ۱۸۱

- بر رس عقاید فقهیان مختلف: ۴۰۱

- داستان اجازه‌یی که گزایی برای روایت المنقذ خواسته شد: ۲۷۷

منهاج العابدين - مسألة اشکالی که در اتاسبان ۲۴۴، ۲۴۴

- اتاسبان به غزایی و کم‌چنین با ابوالعسیاء دو زیر و ابوالحسن
سیتی: ۶۶۶۶۶
میزان عمل در زهند اخلاق با تحلیل مطالب آن با اختصر: ۲۰۰۹
- تقیس و اقتباس از آنان بوسیله یک تن از علماء بهود در قرون
- وسطی: ۲۰۰۹
- تردد ورفع تردد در اثاث آن: ۳۳۱
- نصیحة الملوك در ساله فارسی در اخلاق که ظاهرا در بزگت نظامی
- نشانو تا لف شد: ۲۵۵-۲۵۴
- تحلیل مطالب عمده آن با اختصار: ۲۵۵-۲۵۴
- زایده نصیحة الملوك ودلایل نفي اثاث آن: ۲۴۸-۲۴۶
- مختصات دخمه‌ای اصل وراتفه: ۳۳۵
- آن جه غزالی بیست وچهار نصیحة الملوك ودلایل نفي اثاث آن
- نشانو نوشته: ۳۴۷
- الوجيز در فقه، و شاهق فقیه غزالی که یبروشت آن در دریف
- معجزه شمردن: ۲۱۶
- نقل مسايل مربوط به علم خلاف درنی آن: ۳۳۲
- تأثیر آن در یک مجموعه فتاوی از این عبر عمیر اسقف سرپایی: ۳۴۱ و ۳۴۱
- الوسط - درفه شافی که از حیث عقیده متوسط بودین البسط الوجی: ۴۱۶
کریده نکته‌ها

 atasan صنع
- نماهنگ: خیروانیان منع
- اخلاق
- تولی غزالی از آن، بنزنگ ازگاد
- تریبت
- علم الخلق دنیو غزالی نوع تحلیل
- تفسیرت از ارجاعات اخلاق
- تأثیر آراء اخوان امنا و حکماء در تمورغزالی از علم اخلاق
- اسکولاستیک
- فلسفه غزالی عنوان نوع حکمت اسکولاستیک
- اسکولاستیک
- تصویر حکمت اسکولاستیک از غزالی عنوان از فیلهوف مذکر
- نقد حکمت اسکولاستیک از غزالی

نسبت فرست حسب مقدار، تنها کتاب گزارش تصویر، راه‌های
کلامی بافقی دارد تحلیل ساخته‌های مربوط به تاریخ و هر حال جوان بوده‌های علم و فلسفه‌ای
اعلام و نوشته کتاب قبل بررسی است، اینجا فرست کننده یافتم است، فقد احوال بعضی
شهره‌ها مهم ذکریم است.
شیخ 111-112
- غزالی و تصورات امام مصوص
- امام مصوص و مسئله تعلیم نزد باطنی
- 111-112
- ویکی‌وای مصون از خطا

ایمان
- ایمان قلی و ایمان ناش از تقلید
- ایمان ماجد به تأیید عقل نداده
- تناظرات اقوال فلسفه و مباحث بر عه
- 123
- ایمان عامرا برخهان نی توان می‌توان
- دفاع از ایمان و تألیف الجامع المقام
- 177
- ایمان و شرطیه پاسکال

باطنیه
- فعالیت باطنی در خراسان قبل از غزائی
- سال 1415 میلادی
- نظر نظام الملك و وزیر در باب باطنی
- غزائی و استادگالب اباس مانیه‌ای عصر
- باطنیه 111-112
- سعی در نزد باطنی 112
- باطنیه 133
- فکر تأیید فضاحت باطنیه در رد آنها
- 112
- همچنین رجوع شود به کتاب‌های آناد :

ردابحیه، مفصل الخلاف، فتح...

باطنیه، قطعات ستمنق
<table>
<thead>
<tr>
<th>غریبه نکته‌ها</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>گربه وصنعت درجرجان 16</td>
</tr>
<tr>
<td>شیرکنگه درجرجان 1896</td>
</tr>
<tr>
<td>نامزی کاوه هوای جریان برای خراسانی‌ها 15</td>
</tr>
<tr>
<td>کرامی‌ها درجرجان 14</td>
</tr>
<tr>
<td>زندیکی به بیابان وکورت درجرجان 13</td>
</tr>
<tr>
<td>رهاظن 23</td>
</tr>
<tr>
<td>حديث</td>
</tr>
<tr>
<td>غزایی وروایت حديث 24</td>
</tr>
<tr>
<td>جمالی اعلام حديث درسکراز 45</td>
</tr>
<tr>
<td>غزایی وسماح حديث 467</td>
</tr>
<tr>
<td>خشوهه</td>
</tr>
<tr>
<td>سبب شهرت آنها باًین نام 206192</td>
</tr>
<tr>
<td>حنایله</td>
</tr>
<tr>
<td>حنایله دربنداد 60469</td>
</tr>
<tr>
<td>حنایله دربلی دادرزgly 1896287</td>
</tr>
<tr>
<td>عبط حنایله درمحشر نظام الملك 94</td>
</tr>
<tr>
<td>حنیفیه</td>
</tr>
<tr>
<td>حنیفی‌هاي خراسانی و اتکا آنها در حمایت حکام 96</td>
</tr>
<tr>
<td>اختلاف دایم با شافعی‌ها 97</td>
</tr>
<tr>
<td>حنیفی‌های شابورمسدین سلطانی 299</td>
</tr>
<tr>
<td>مخالفت حنیفی‌های شابور با گزالی به سبب تألیف کتاب الهی مخول 89</td>
</tr>
<tr>
<td>خلاف</td>
</tr>
<tr>
<td>ابوساحق شیرازی وعلم خلاف 84</td>
</tr>
<tr>
<td>پادربی نادرخال ادرسک خلافمر بوط است به دوره اقامت درعسکر 73</td>
</tr>
<tr>
<td>تأثیر غزایی درحمداماندلسی بن بابا 930</td>
</tr>
<tr>
<td>تأثیر غزایی درمرغ درقرن 1209</td>
</tr>
<tr>
<td>تأثیر وی درفقه سرپایی وکتاب این عیبر 298</td>
</tr>
<tr>
<td>تأثیر غزایی درصوفیه ودرصوف بعد 1300</td>
</tr>
<tr>
<td>تأثیر وی درافکار وفضلها به‌بعد از خرود 301</td>
</tr>
<tr>
<td>وهمچنین رجوع شود به ماخون تنوودهه</td>
</tr>
<tr>
<td>رجوع شود به خیرهای‌تان منع تریبت</td>
</tr>
<tr>
<td>تریبت ومسأله فطرت 185</td>
</tr>
<tr>
<td>تریبت موسفیه به‌عنوان هدف در تعلیم اخلایی غزایی 186–187</td>
</tr>
<tr>
<td>تعلیم</td>
</tr>
<tr>
<td>اماک فکر تعلیم ومؤلف معرف حسن</td>
</tr>
<tr>
<td>احترام امام خدا بر جواب غزایی 115–116</td>
</tr>
<tr>
<td>وجه رساله صالح 115–116</td>
</tr>
<tr>
<td>همچنین رجوع شود به: امام، باطنیه</td>
</tr>
<tr>
<td>و عقل توحید</td>
</tr>
<tr>
<td>توحید غرافان وصداویان 184</td>
</tr>
<tr>
<td>جرجران</td>
</tr>
<tr>
<td>توصیف احوال شهر جرجران 13</td>
</tr>
<tr>
<td>زندگی ومردم درجرجران 14</td>
</tr>
<tr>
<td>الفصل</td>
</tr>
<tr>
<td>--------</td>
</tr>
<tr>
<td>119</td>
</tr>
<tr>
<td>201</td>
</tr>
<tr>
<td>202</td>
</tr>
<tr>
<td>202.5</td>
</tr>
<tr>
<td>205</td>
</tr>
<tr>
<td>910</td>
</tr>
<tr>
<td>80</td>
</tr>
<tr>
<td>258</td>
</tr>
<tr>
<td>210</td>
</tr>
<tr>
<td>212</td>
</tr>
<tr>
<td>311</td>
</tr>
<tr>
<td>312</td>
</tr>
<tr>
<td>321</td>
</tr>
<tr>
<td>262</td>
</tr>
<tr>
<td>118-120</td>
</tr>
</tbody>
</table>

<table>
<thead>
<tr>
<th>دمشق</th>
<th>عنوان</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>137</td>
<td>احوال شهر و مردم در دمشق</td>
</tr>
<tr>
<td>139.141</td>
<td>جمع انوی دمشق</td>
</tr>
<tr>
<td>139</td>
<td>ذاورد غزائی در جامع دمشق</td>
</tr>
<tr>
<td>141</td>
<td>دهیره</td>
</tr>
<tr>
<td>118</td>
<td>بنوان پکسته از فلاسفه قبل از اسلام</td>
</tr>
<tr>
<td>120</td>
<td>قول دهیره در باب قدم عالم</td>
</tr>
<tr>
<td>258</td>
<td>همچنین جزوح شود به: زندقه، زنادقه، عالم فلاسفه</td>
</tr>
<tr>
<td>212</td>
<td>درباث ابوسعید</td>
</tr>
<tr>
<td>312</td>
<td>ارجاع به تحقیقات مؤلف درین باب</td>
</tr>
<tr>
<td>192</td>
<td>جوابی که از شرطیه اسکال و از یک تقلید ایبوملاء معرفی به آنها داده</td>
</tr>
<tr>
<td>118</td>
<td>زنده</td>
</tr>
<tr>
<td>118-120</td>
<td>و سخنان فلسفه دهیره</td>
</tr>
</tbody>
</table>
گزیده تکه‌ها

- سماع صوفي 9
- سماع تولانلو در بازارنجا بود 9
- شافعیه
- شافعی ها در دراسات و مذهب غزائی 4
- سیاست خواهی نظام الملك در تقویت شافعی ها 70
- نظام الملك و تضعیف شافعی ها

- درجه شافعی کتاب الوجیز غزائی 1
- شاهکاتلی 36
- همچنین، درجه شود به اشکار، مدرسه نظامی شده برقلی

벌 و دلایل کتاب شهید 1
- همچنین درجه شود به عالم، فلسفه، ماننده شرطیه پاسکال

- دوره شود به: ایمان
- شعر و شاعری

- جلوه دوقشانی در آناد غزائی 1
- قریه شاه چهاردوزد غزائی 197
- همچنین، درجه شود به: بلاغت، و سبک

- شهر چنگک
- شهر چنگک در جرخان 18
- شهر چنگک در بازارنجا 9

- شک
- شک غزایی و شک دکارت 281
- توصیف شک غزایی در کتاب المقدم

375
ساطريل: 
- حديث عالم وقوله في الحوحو دة
- شيافي في رواج وتوتته 168
- متأخر جزلي في دقيق عالم وسارة
- صوفونية في جوانش: دعوته، زنادقه
- فلامه

عراق
- سال مثال ونادر إبراهيم
- هجين دوجشود به تقلية بغداد

عسكر
- عسك نفاوي وقائدة آن 212
- ترقه علماء وقيقه دوكر
- تزال اضمار دوكر
- سلطان طرزا دارا دوش

عقل
- ممالي نجاح جبر دوبد عقل
- طرح مسألة تعليم ورام مصووم
- درين باب 112
- عجز عقل اذربيجان حقائق إيماني

288
- غزالي عقل دا فقط ددرك حقائق
- مربط دوبد وراء إيمان في دائر
- بقول اذربيجان دارالحقائق إيماني
- حامل نوي نقد فلسفية عقل موعش
- 292
- مبارك غزالي با تعليم فناهان درحكم
- اعلام وفلكي عقل نيسة
- 136
- يقين عقل دزنغالي هنجون نوعي
- امتياز أشرافي

صرفية
- طريقة صوفي وتخاوا سامنه وركش
- 128
- مغالي مجاور صوفي دندن بور 9
- تأثير كتابي صوفي في آثار غزالي
- 238
- دلم بيض قنها دمح صوفي 238
- كراش غزالي بطريقة صوفي
- هجينين دوجشود بكارانه آثار:
- احياء علماء الدين، المنهد

طوس
- توريق شهور ومنشئ 6
- مزاد مند 2
- احوال طوش دندرة دغزالي ان بد
- دوش 237
- خانقة غزالي دطوش 271
- جرغرالي دحدود شرقي طويس 273

عالم
- بحث في عالم ملوك وملكت وعالم
- صغير وكبر
- 283 182 184
- 184
- دول آن وملكت وملكت هار دو
- دستخوغر في سنت 190
- سال الذي عالم دايماً د科尔 فلاشفه
- 128
- قمي عالم وقاوين زنادقه دربراد آن
- 118 121
- قمي عالم دود أخري برآن دركتاب
- المنصوب 127
علت

- مسائلة علت وعلیت انظر فلسفه
- تلقی غزایی واشریان از مسأله علت
- علت و نتیجه ضرورت دراوردیدن صب و مسب و مسب مسئول مسئولیت و ویژه
- امکان جدایی آن از در حال مسئولیت بین مسب و مسب

- شایسته قول غزایی واشریه در نشین ضرورت ترک قانون عمومی و پدیدار
- توجه انسان به مسئولیت علمی و توجه در دیگر علوم عالم
- ارجاع به متأسفانه توجه مسئول منطق و علت

- تلقی غزایی از نظر علم دینی
- ۳۹۲
- جهت ارائه اjis علل علم با ارتباط به سقه
- توافق اجسا منجر علل علم با ارتباط به
- ۳۳۳
- همچنین نوعی قسمت علیه کارنامه آثار:

فلسفه

- آشنا کامال البحرين با مقالات فلسفه
- توجیه قانون بخش فلسفه برای اسلام
- جزئیات خواج سابقه استاد فلسفه
- توجه به فلسفه در دستگاه سلطنت و امور
- ۶۲
قدوم فصل نشأة وieur،
- قولان وقولة، البكلام عنظر الزالی،
- همسین رجوع طويل dài، ووصفه کرامیه
- عقیقه کرامیه بر خورد آنها بی اشتراهم
- درجرجان ونیشاکی 1901
- محمدی کرامیه بی کلام
- تسائل سییکیه و مجعود غزوی به کرامیه
- همسین رجوع طويل دی، حضور کلام
- تلقی فزایی از کلام به عون فرض
- تلقی غزایی به منظراو کلامات نامه
- درجه کن ج و فقره
- علیه غزایی به منند و تحقیق دردمنه
- نتیجه کلام توجه به بی‌پایه‌گری
- تغیر از له کلام و منع و تحذیر از استلال بنیاد
- معاصر
- اقوال پیی بی‌دنیه در دید شیعه
- برقلی به عون فزایی در رد قدم عالم 284
- اقوال اخوان الصنا و آثار فارابی
- وصفکی به عون فزایی در اخلاق 284
- مانند غزایی در تألیف فضایی الباطن
- 2019
- مانند اقوال غزایی در تصرف
- همسین رجوع طويل به تأثیر
- توجه غزایی به عون فزایی در عهد
- اسماعیلی 27
- فلسفه اسماعیل هایفل، فلسفه یونان که
- ماهی ترس فریب جاهالان می‌تواند
- فلسفه غزایی بموجوی مرکز
- اسکناسیه
- فلسفه غزایی بموجوی فلسفه اشاعید
- فلسفه غزایی بموجوی عقیده
- کلام
- تصفیه کلام های آن در طریقه اویا
- نوشته مرربوط به نقیان پهلوی، واعظ
- مقاله تصفیه قلب 1901
- توافق رأی غزایی با قول پاسکال در
- مرایف قلبی
- درباره مبانی استعمال قلب در تظییر مناذر
- مبادی دونبر قلبی
- شبه قلب به آن
- لزوم تکیه قلب و اهمیت آن 291
- حرارت قلب و انگیزه عاطفی آن تعلق
- دارد به نی
- مکافایت قلبی همان دو راه نبی
- 181
- مکافایت قلبی به عارف کمک می‌کند تا
- ورا هم‌بین، سبب ده به یبد
- 204
- قول‌الله دروس و سماع آنها در بازار
مجدید رأس ماله

منامات صالحان که سبب شد غزالي

به این عووان راضی بهبودی تدریس

شد ۳۳۴-۲۲۲۳

شورخ غزالي در به آنکه ممکن است

در بیوه‌ها

۲۶۸-۲۶۶

همچنین رجوع شود به:

۲۳۰-۲۲۷۰

۴۶۲

مذاهب

رژوع شود به کلام

مرگ

مرگ و وحیته آن انظر غزالي ۱۸۹

مرگ و زندگی غزالي مثل رویانوی

کشف حجاب است

۱۸۰

معاهده و معاونت

۲۲۷-۲۲۷۱

۲۷-۲۷۰

نیز رجوع شود به: صوفیه

معتزله

طریق انسداد و تنظر دندمزتل می

عقیده معتزله در باب قرآن و صنات

الفی

پی تأمین معتزله در دین غزالي

۲۷-۲۷۳۴

معجزه

ارتباط معجزه با مسأله نواحی علت و

ملعول ۱۲۱

امکان و قووم معجزه انظر غزالي ۱۸۲

نفوذ درون و موجبی ارتباط

آن با معجزه ۳۳۶-۲۳۷۴-۲۳۷۵

مناظره

جوایش‌که غزالي به اوبکرین ولید
- تعالغ نظامه نشاطه بغدان وعزه 1260
- نوروز

- عوان نوروز ومقالي غرالي اذ آن به
- رسم كوسه برزمند نوروز (که
- تفصیل آن در کتاب التفیهم بروندی
- یک)

- وعظ
- ابا غرالي اذ وعظ بدرکرای 1233
- قدرت ومهارت برادرش احمد در وعظ
- 199
- وعظ غرالي در مجمع سلطانی

- بقین
- اشکال نیل به پنین از روا عقل
- تصوف وطريق نیل به پنین دسایل
- ایسایی 1297
- دیرات ایسای ونیل به پنین
- نیل به پنین انطحقق اتصال به نور
- مشگاه نبوت 182 و 180-189

- نظامیه وارتباط ایها دستگاه سلطان
- خلیفه 96

- نظامیه مدرسه
- نظامیه بغداد غرالی 1008
- تأسیس نظامیه بغداد وهدف سیاسی از
- بیان 81
- تبایان نظامیه وکتابادراتش 82
- استادان نظامیه بغداد قبل از غرالی
- 83-87
- درس غرالی در نظامیه بغداد 88
- وعظ عبادی در نظامیه بغداد 94
- ترک نظامیه وحدود ارتباط با ترس
- ازیر کیاری 100
- نظامیه بغداد وجانشینه کوته احمد
- آذربایجان 272
- نظامیه نشاط وحوزه امام الحرمین
- 5929
- نظامیه نشاط بعد از امام الحرمین 53
- نظامیه نشاط ودعاوت خر فلسطین
- انقلالی جهت تدريس در آن 1341
- ودود به نظامیه نشاط وتعليم تا زاده
<table>
<thead>
<tr>
<th>شماره</th>
<th>نام کتاب</th>
<th>تاریخ انتشار</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>1</td>
<td>فهرست مختصری از آثار و اسناد تاریخی ایران</td>
<td>شهریور ماه 1300</td>
</tr>
<tr>
<td>2</td>
<td>آثارنامه ایران (کنفرانس پروفیدور هرتسفلد)</td>
<td>مهر ماه 1304</td>
</tr>
<tr>
<td>3</td>
<td>فهرست مختصری از آثار و اسناد تاریخی ایران (کنفرانس پروفیدور هرتسفلد)</td>
<td>شهریور ماه 1305</td>
</tr>
<tr>
<td>4</td>
<td>کشف دو لوح تاریخی دره‌مان (تحقیق پروفیدور هرتسفلد - ترجمه اسفند ماه 1305)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>5</td>
<td>شیعه‌پردازی در ایران (تحقیق پروفیدور هرتسفلد - ترجمه) آقا محمد موبینی</td>
<td>مهر ماه 1306</td>
</tr>
<tr>
<td>6</td>
<td>کشف الواح تاریخی تحت چمچه (پروفیدور هرتسفلد)</td>
<td>بهمن ماه 1312</td>
</tr>
<tr>
<td>7</td>
<td>کنفرانس‌های فردوسی و محمدعلی فردوسی</td>
<td>بهمن ماه 1313</td>
</tr>
<tr>
<td>8</td>
<td>تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (به قلم فاطمه سیاح)</td>
<td>1313</td>
</tr>
<tr>
<td>9</td>
<td>تجلیل ابوعلی سینا در نوگری دبیری اسلامی جیونسکو درفلورانس</td>
<td>اسفند ماه 1329</td>
</tr>
<tr>
<td>10</td>
<td>رساله‌ای از دوستمان (به تصحیح آقای دکتر همودی آبادی)</td>
<td>اسفند ماه 1330</td>
</tr>
<tr>
<td>11</td>
<td>رساله‌ای از دوستمان (به تصحیح آقای سیدمحمدشکوه استادان‌نشگاه)</td>
<td>اسفند ماه 1330</td>
</tr>
<tr>
<td>12</td>
<td>مسأله دانشگاه‌های ایران (به تصحیح آقایان سیدمحمدشکوه و دکتر محمد موبین استادان دانشگاه)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>13</td>
<td>طبیعت دانشگاه‌های علمی ایران (به تصحیح آقای سیدمحمدشکوه)</td>
<td>1331</td>
</tr>
<tr>
<td>14</td>
<td>دریاها و دانشگاه‌های علمی ایران (به تصحیح آقایان سیدمحمد موبین)</td>
<td>1331</td>
</tr>
<tr>
<td>15</td>
<td>الیات دانشگاه‌های علمی ایران (به تصحیح آقایان دکتر محمد موبین)</td>
<td>1331</td>
</tr>
<tr>
<td>16</td>
<td>رساله‌ای از این دوستمن (به تصحیح آقای دکتر موسی عزیز استادان‌نشگاه)</td>
<td>1331</td>
</tr>
<tr>
<td>17</td>
<td>رساله‌ای در مورد ویژگی‌های موجود در آقایان دکتر دکتر موسی عزیز استادان‌نشگاه</td>
<td>1331</td>
</tr>
<tr>
<td>18</td>
<td>ترجمه رساله‌ای کنشت این دوستمان (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدری)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>19</td>
<td>مراحل نامه‌ای این دوستمان (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدری)</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>شماره</td>
<td>تاریخ انتشار</td>
<td>نام کتاب</td>
</tr>
<tr>
<td>-------</td>
<td>-------------</td>
<td>---------</td>
</tr>
<tr>
<td>20</td>
<td>1328</td>
<td>رساله تشريح اعضاء ابن سينا (به تصحیح آقای دکتر غلام حسین صدیقی)</td>
</tr>
<tr>
<td>21</td>
<td>1328</td>
<td>رساله‌گرامه طبیعت منسوب به ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)</td>
</tr>
<tr>
<td>22</td>
<td>1331</td>
<td>ظفر نامه منسوب به ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی)</td>
</tr>
<tr>
<td>23</td>
<td>1331</td>
<td>رساله کنودالزمین ابن سینا (به تصحیح آقای جلال الدین همایی)</td>
</tr>
<tr>
<td>24</td>
<td>1331</td>
<td>رساله میساردیلوت ج. جرخریل - ابن سینا (به تصحیح آقای جلال الدین هما)</td>
</tr>
<tr>
<td>25</td>
<td>1331</td>
<td>همایی استاد دانشگاه</td>
</tr>
<tr>
<td>26</td>
<td>1331</td>
<td>رساله حبیبی این سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از اکی ازمصران</td>
</tr>
<tr>
<td>27</td>
<td>1331</td>
<td>ابن سینا (به تصحیح آقای هانزی کرین)</td>
</tr>
<tr>
<td>28</td>
<td>1331</td>
<td>جهان نامه ابن سینا (جلد اول - سرگشایی و تعلیقات و اشارات)</td>
</tr>
<tr>
<td>29</td>
<td>1331</td>
<td>ابن سینا (تالیف آقای دکتر بهزاد وما استاد دانشگاه)</td>
</tr>
<tr>
<td>30</td>
<td>1332</td>
<td>ترجمه جهان نامه به فارسی (به وسیله آقای سید نبهانی)</td>
</tr>
<tr>
<td>31</td>
<td>1332</td>
<td>ترجمه اشاعه و آثاریات (به تصحیح آقای دکتر احسان بارشام)</td>
</tr>
<tr>
<td>32</td>
<td>1332</td>
<td>ترجمه رساله فارسی و عربی آن ابن سینا (به تصحیح آقای دکتر احسان بارشام)</td>
</tr>
<tr>
<td>33</td>
<td>1332</td>
<td>استاد دانشگاه</td>
</tr>
<tr>
<td>34</td>
<td>1333</td>
<td>آثار تاریخی کلاته و سرخی (تالیف آقای مهدی باپیام)</td>
</tr>
<tr>
<td>35</td>
<td>1333</td>
<td>جهان نامه ابن سینا مجدد دور (حاوی نطقه‌های فارسی اعیان کنگره ابن سینا)</td>
</tr>
<tr>
<td>36</td>
<td>1334</td>
<td>جهان نامه ابن سینا مجدد دور (حاوی نطقه‌های عربی اعیان کنگره ابن سینا)</td>
</tr>
<tr>
<td>37</td>
<td>1335</td>
<td>شناسنامه ابن سینا مجدد جهاد (شامل خطبه‌های اعیان کنگره ابن سینا)</td>
</tr>
<tr>
<td>38</td>
<td>1335</td>
<td>نامه‌ای از ابن سینا به دیوان مانند اندکی و فراموشی</td>
</tr>
<tr>
<td>39</td>
<td>1336</td>
<td>نبردهای ایرانی ترازه نادرشاه (بیان مرکزی کوثری مقدم)</td>
</tr>
<tr>
<td>40</td>
<td>1339</td>
<td>جبر و مقاله خیام (به تصحیح و تحقیقه آقای دکتر جلال مستوفی)</td>
</tr>
<tr>
<td>41</td>
<td>1339</td>
<td>شناختتی تألیف مولانا محمدعلی فردوسی نانی (به تصحیح و تحقیقه آقای احمد مهدی خواشتری)</td>
</tr>
<tr>
<td>42</td>
<td>1339</td>
<td>استشرایم شیخ هری‌الدین علام (به تصحیح و تحقیق آقای دکتر مهدی محترم)</td>
</tr>
</tbody>
</table>
مشاهده
نام کتاب
تاریخ انتشار

۱۳۳۹ - حکیم عمر خیام بعنوان عالم جیر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب
۱۳۳۹ - نادریان تألیف آقای دکتر دانشاده شنید استاد دانشگاه
۱۳۴۰ - د. نادریان تألیف میرزا مهدی خان (بیان صحیح و تحقیق آقای دکتر
سید حمید شهیدی)
۱۳۴۰ - شرح احوال و شرح تحلیل آثار شیخ فردوسی‌الدین عطار تألیف آقای
فرزند استاد دانشگاه
۱۳۴۰ - خسرو نامه تألیف شیخ فردوسی‌الدین عطار (به تصحیح و اهتمام آقای احمد
سیدی خواه‌نامدار)
۱۳۴۰ - نامه‌های طبیب نادریان، ترجمه آقای دکتر علی اصغر ریزاری (به اهتمام
آقای حبیب پناهی)
۱۳۴۰ - دیوان غزلیات و وصایت عطار (به اهتمام و تصحیح آقای دکتر تقي تنظیل
رئیس کتابخانه مجلس شورای اسلامی)
۱۳۴۱ - چهل هزار نامه آقای تألیف میرزا مهدی خان استخرآبادی (بیان صحیح و تعلیق
آقای سید علی ابادی اباد)
۱۳۴۱ - طریق بهترین (در تحقیق حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف پار احمدی
حسین رشیدی تبریزی (با مقدمه و تصحیح و تحقیق آقای علی‌الدین
همایش استاد دانشگاه)
۱۳۴۲ - نادریان، حکیم عمر خیام و روايات او به قلم آقای اسماعیل یکانی
۱۳۴۲ - اقای خیام (آنان باستانی و ادبیات تاریخی فارسی)، تألیف سید محمد محتوظ
مصفوف
۱۳۴۳ - دیدگاه‌های نیامندگان آقای ملامه
۱۳۴۴ - سالاری نامه انجمن آثارلی
۱۳۴۹ - مقدمه روابط حسین صندقی
۱۳۵۰ - پایاننامه شادروان حسین غلبه
۱۳۵۱ - ذکریات خواجه‌نامه، تألیف میرزا مهدی خان (به اهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین
امامی)، دکتر محمد شهیاد. دکتر جلال مصطفی (کتاب نخستین) ۱۳۴۵ شهريور
<table>
<thead>
<tr>
<th>شماره</th>
<th>تاریخ انتشار</th>
<th>نام کتاب</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>2</td>
<td>1345</td>
<td>دیوان‌نماه، باحواش و تصمیم به‌خط‌خود استاد - مقدمه و شرح حال بپخت و خلیمه استاد امیری فرودکویی</td>
</tr>
<tr>
<td>3</td>
<td>1345</td>
<td>عرایس الهامور نامی‌الصافی تألیف قاسم عبدالله کاظمی به مسال ۷۰۰ هجری با مقدمه و کوشش آقای ایرج افشار</td>
</tr>
<tr>
<td>4</td>
<td>1346</td>
<td>دری پاسداران (دجله اول) مباحث جغرافیایی شهری بعهده‌آبادی تألیف دکتر حسن کریمانی</td>
</tr>
<tr>
<td>55</td>
<td>1346</td>
<td>خیامینامه (دجله اول) تألیف استاد جلال الدین همایی آبانماه</td>
</tr>
<tr>
<td>56</td>
<td>1346</td>
<td>فردوسی و مشرو تألیف آقای مجتبی میری استاد دانشگاه آبانماه</td>
</tr>
<tr>
<td>57</td>
<td>1346</td>
<td>خردادن، تألیف و تکمیل ابولفضل يوسف بن علی مستوفی به‌کوشش فروردین ۱۳۴۷</td>
</tr>
<tr>
<td>58</td>
<td>1347</td>
<td>آقای عبدالملک ادبی برودمان فروردین ۱۳۴۷</td>
</tr>
<tr>
<td>59</td>
<td>1347</td>
<td>فرهنگ وام‌های فارسی در دبیرستان تألیف آقای سید محمدعلی امام‌چهارباغی تیرماه</td>
</tr>
<tr>
<td>60</td>
<td>1347</td>
<td>کتاب‌شناسی فردوسی، فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه، ندای آقای ایرج افشار مرداد</td>
</tr>
<tr>
<td>61</td>
<td>1347</td>
<td>رویه‌های نامه به‌کوشش آقای محمدتقی دانش‌پژوه اسفند</td>
</tr>
<tr>
<td>62</td>
<td>1348</td>
<td>کتب‌الابیات فردوسی (جلد اول) به‌کوشش دکتر محمد دیب سیمی اردیبهشت</td>
</tr>
<tr>
<td>63</td>
<td>1348</td>
<td>زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه نگاشت دکتر محمدعلی خرداد</td>
</tr>
<tr>
<td>64</td>
<td>1348</td>
<td>هویت، آثار باستانی کاشان و تئیف آقای حسن تراکی مهر</td>
</tr>
<tr>
<td>65</td>
<td>1348</td>
<td>یزدگان شیراز تألیف آقای دهم الله مهران آبان</td>
</tr>
<tr>
<td>66</td>
<td>1348</td>
<td>آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف آقای احمد انتدابی</td>
</tr>
<tr>
<td>67</td>
<td>1348</td>
<td>تاریخ بنای‌تانی به‌کوشش دکتر جعفری عادل دی</td>
</tr>
<tr>
<td>68</td>
<td>1348</td>
<td>عهد اردشیر بر گرداشته به فاطمه‌سید محمدعلی امام‌شیری دی</td>
</tr>
<tr>
<td>69</td>
<td>1348</td>
<td>باغ‌کارانه بزر (دجله اول) تألیف آقای ایرج افشار پیم</td>
</tr>
<tr>
<td>70</td>
<td>1349</td>
<td>دری پاسداران (دجله دوم) تألیف آقای دکتر حسن کریمانی خرداد</td>
</tr>
<tr>
<td>شماره</td>
<td>نام کتاب</td>
<td>تاریخ انتشار</td>
</tr>
<tr>
<td>-------</td>
<td>---------------------</td>
<td>--------------</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۰</td>
<td>از آستانه‌ها تا استناد ۱</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td></td>
<td>گیلان بی‌سی، تألیف دکتر منوچهر مندوده</td>
<td></td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۱</td>
<td>یادنامه فردوسی به همراه مقالات و چکشها به مناسبت تجدیدآرایی آن</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۲</td>
<td>حکایتی از بقای قزوینی ۱</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۳</td>
<td>فردوسی و شاهنامه آنگیزه‌های آن</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۴</td>
<td>پیامدهای زمین‌شناسی روزنامه‌های کتابخانه ۱</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۵</td>
<td>میرزا محمدعلی‌رضا فریدونی ۲</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۶</td>
<td>تأثیر آنلاین در کتابخانه‌های مدرسه‌های مربوط</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۷</td>
<td>تأثیر اخلاقی در تاریخ آذر بایجان و آثار باستانی و جمهوری اسلامی آن</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۸</td>
<td>تاریخ‌شناسی و اکسترشن‌های ارگ سلطنتی تهران در اخیر</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۷۹</td>
<td>نوشته‌های آقا پیام دکتر</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۰</td>
<td>کتاب‌های شاخص‌نگاری‌های قزوینی ۱</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۱</td>
<td>آثار بانیان و تاریخ‌نگاری در حضور تأثیر آقای حمید ایزدپناه ۲</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۲</td>
<td>دیده‌بان در سفرنامه‌های ایرانی تألف آقا محسن نیک‌نویس</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۳</td>
<td>جهان‌نامه ۳</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۴</td>
<td>نگاهی به شاخص‌نگاری تألیف آقا پور‌موسوی</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۵</td>
<td>موسی الاحراهی قزوینی (جلد ۴) در تأثیر‌های بزرگ‌ترین</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۶</td>
<td>به سال ۷۴۱ مسیح با تحقیق و تألیف آقا میرصالح طبیب</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۷</td>
<td>شریفی مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری تألیف سرهنگ دکتر چهانگیر قائم‌مقامی</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۸</td>
<td>۸۵ فرهنگ‌نامه تألیف دکتر رضا لاشه‌شکن</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۹</td>
<td>۸۶ داستان و غرفه فردوسی فراوان آرده دکتر محمدرضا شفیعی</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۱</td>
<td>۸۷ طبقه‌بندی رازی (چون مکی) از نسخه دوم چنگ به سال ۱۲۰۹</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۲</td>
<td>۸۸ دانش جامع تاریخ‌نگاری در افتتاحیه دکتر حافظ میرورز</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۳</td>
<td>۸۹ با مقدمه و تحقیقات آقا دکتر خانم بیانی ایسک</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۴</td>
<td>۹۰ از آستانه‌ها تا استناد (جلد دوم) آثار و نشانه‌های تاریخی گیلان</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
<tr>
<td>۲۸۵</td>
<td>۹۱ بیشتر تألیف دکتر منوچهر مندوده</td>
<td>۱۳۲۹</td>
</tr>
</tbody>
</table>
نام کتاب
شماره
تاریخ انتشار

۹۰- نسیم‌تولک تألیف امام محمد غزالی با مقدمه و تصحیح و تجدید انتشار در جلد دوم همایش آذر ماه ۱۳۵۱
۹۱- آثار باستانی آذرپیمان (جلد اول) شهروستان تبریز تألیف آقای عبدالکریم کارلک آذر ماه ۱۳۵۱
۹۲- مجموعه اشتهارات قیم انحمه مجموعه مقالات فرخ نوری درباره اشتهارات و دروس باهم‌الآمال آقا حبیب‌نیما اسفند ماه ۱۳۵۱
۹۳- داستان دانستنی‌ها، رسوم و عفون‌پدیدار تنظیم متن و توضیح ازدکر محمدعلی اسلامی ندوشن خرداد ماه ۱۳۵۲
۹۴- تاریخ شوشتر تألیف علاءالملک حسینی شوشتری (قرن ۱ هجری) با مقدمه و تصحیح و تعلیق آقای جلال محدث حرامی ترمه ۱۳۵۲
۹۵- ذکره خوارزمی‌شاه تألیف، ترجمه یکی که از آثار اباعبدالله بورنجان بروی نخست علمی حیرت انگیز است. اعتمادالملک و مالعلی محمد اصفهانی بکوشش آقای اکبر دانشورت با مقدمه و احاثی از ایان آبان ۱۳۵۲
۹۶- هادی‌نامه و بین‌نگذاری تحسین شاهنشاهی در غرب فلات ایران تألیف بهمن ۱۳۵۲
۹۷- آقای جلال فیاضی
۹۸- سیر فرهنگ ایران در زیربانی با تاریخ و استاد مطالعات ایرانی اسفند ۱۳۵۲
۹۹- تألیف آقای دکتر ایوب الانام طاهری اسفند ۱۳۵۲
۱۰۰- آثار ملی اصفهان تألیف آقای ابوالفتوم رفیع مهرآبادی اسفند ۱۳۵۲
۱۰۱- سیراف (بندخای طاهری) تألیف آقای غلامرضا مصوعی
۱۰۲- فرهنگ فارسی به‌خاطر تألیف آقای دکتر بهرام فرخی استاد
۱۰۳- دانشگاه تهران
۱۰۴- کتاب‌شناسی کتاب‌های خطی تألیف دکتر شاهدان دکتر حسینی بیاتی استاد
۱۰۵- دانشگاه تهران به‌خاطر تألیف آقای حسین محبوبی اردکانی کرمان‌الله افر اسفند ۱۳۵۳
۱۰۶- تاریخ نامه قدیمی شیراز تألیف آقای کرمان‌الله افر مرداد ۱۳۵۳